

فرهنگ و تمدن کشورهای همسایه ۸  
تاجیکستان



# تاجیکان در مسیر تاریخ

گردآوری و تحقیق: میرزا شکورزاده





HSR-A-023

تاجیکان در مس

فرهنگ و تمدن کشورهای همسایه - تاجیکستان



فرهنگ و تمدن کشورهای همسایه - ۸  
« تاجیکستان »

# تاجیکان در مسیر تاریخ

گردآوری و تحقیق:

میرزا شکورزاده



انتشارات بین‌المللی الهدی

۱۳۷۳



انتشارات بین‌المللی الهدی

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت، خیابان نیک رأی، شماره ۲۷

تلفن: ۶۴۰۶۲۶۱ - ۲۲۲۶۲۱۳ فاکس: ۶۴۰۶۲۴۰



نام کتاب: تاجیکان در مسیر تاریخ

گردآوری و تحقیق: میرزا شکورزاده

ناشر: انتشارات بین‌المللی الهدی

نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۷۳

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۵۰۰ ریال

حروفچینی و لیتوگرافی: انتشارات بین‌المللی الهدی

چاپ و صحافی: چاپخانه شرکت نیرو چاپ

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جهان همیشه چنین گردگردان است  
همیشه تا بود آیینش گردگردان بود  
کهن کند به زمانی همان کجا نو بود  
و نو کند به زمانی همان که خلقان بود  
بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود  
و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود

ابوعبدالله رودکی سمرقندی



## «فهرست مطالب»

مقدمه ناشر..... الف  
سخنی چند از سرنوشت واژه تاجیک و قوم تاجیک ... (میرزا شکورزاده) ..... ج

### فصل اول: سرنوشت کلمه تاجیک و ملت تاجیک

تاجیکان (دایرةالمعارف اسلامی)..... ۳  
سرزمین پاک نیاکانم (سعید نفیسی)..... ۹  
معنای کلمه تاجیک (صدرالدین عینی)..... ۱۳  
تاجیکان (ولادیمیربارتولد)..... ۴۷  
مقدمه‌ای بر شناخت قوم تاجیک (ایرج افشار سیستانی)..... ۸۱  
تاجیکان (همام)..... ۸۹  
درباره لفظ تاجیک و تات (محمد محیط طباطبایی)..... ۱۰۳  
تات و تاجیک و تازیک (سیدمحمد دبیر سیاقی)..... ۱۱۵  
باز هم تات و تاجیک (سیدمحمد علی سجادیه)..... ۱۷۷

۱۸۵	تاجیک (علی دیوانه قل)
۱۹۳	سخنی چند درباره تاجیکها (عبدالاحمد جاوید)
۲۰۷	کلمه تاجیک در آثار گذشتگان (نورقل ذهنی)
۲۱۷	تاجیکان افغانستان (عبدالغیاث نوبهار)
۲۲۵	تاجیکان بدخشان (مسکین میهن پرست)
۲۲۹	تاجیکان (جلال الدین صدیقی)
۲۳۷	قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای میانه (مریم میراحمدی)
۲۴۹	صفحات زمین از خون تاجیکان گلگون بود (احمد عبدالله)
۲۵۷	سرحد تاجیک زبان تاجیک است (محسن عمرزاده)
۲۷۱	در تحقیق لفظ تاجیک (عبدالقادرخان آقه‌باش قاجار)
۲۸۳	در احوالات و اصل و نسب طایفه سارت (دکتر پاشینو)
۳۰۱	تاجیکها و تاجیکستان تا حمله مغول (مهدی سیدی)

## فصل دوم: بلشویکها و تیر تقسیم سرزمین تاجیک

۳۲۵	نگاهی دوباره به تاریخ آسیای مرکزی (دکتر علی اکبر ولایتی)
۳۳۱	تاریخ حزن الملل بخارا (امیرسید عالم خان)
۳۵۹	بخارا شریف بود و شریف می ماند (جلال اکرامی)
۳۶۵	دفاع از حقیقت (عباس علییف)
۳۷۱	مردم شهر و اطراف بخارا تاجیکند یا ازبک (عبدالقادر محی‌الدینوف)
۳۷۹	پاره‌ای از تاریخ تقسیمی که با زور تیر صورت گرفته (محمدجان شکوری)
۴۱۳	تاجیکان در خرابزار بزرگی (رستم شکوروف)
۴۲۳	خطابه به تاجیکان سمرقند و بخارا (ادش استد)
۴۲۹	معلومات مختصر درباره مؤلفان
۴۳۷	مأخذ:



## مقدمه ناشر

### بنام آنکه جان را فکرت آموخت

تاجیکان چه کسانی هستند و چه منطقه جغرافیایی را در برمی گیرند؟ معنای کلمه تاجیک چیست؟، این کلمه در طول تاریخ ادب پارسی دچار چه تحولات معنایی و آوایی شده؟... کتابی که در دست دارید، به این سوالات اساسی و مهم پاسخ می دهد.

این کتاب گرچه پاسخ به نیاز جامعه تاجیکان است که در حال گذار از دوران پوست اندازی و بحران می باشد، اما به کتبی که در دوران بحران به رشته نگارش در می آیند و عموماً روح شتابزدگی و کم توجهی بر آنها حاکم است، کمتر شباهت دارد. بعضی از مقالات کتاب به لحاظ شیوه تحقیق و استقصای منابع در زمره بهترین مقالاتی است که در این حوزه تحقیقی به رشته نگارش درآمده است.

ملیتهای مختلف نویسندگان از تاجیک و روس و افغانی و ایرانی و ... موجب شده که مسئله از دیدگاههای و زوایای مختلف مورد بررسی و تعمق قرار گیرد و برای محققى که در صدد جستجو در این حوزه است مطلب آسان یاب و قابل دسترس باشد و او را از جستجو در اغلب منابع و متون بی نیاز سازد. اما این مجموعه مقالاتی یافت می شود که گاه به لحاظ شیوه تحقیق و گاه به دلیل لحاظ کرد اندیشه خاصی در تحقیق، می توان انگشت انتقاد بر آنها نهاد، گزینش آنها به این دلیل است که خواننده از زوایای گوناگون پاسخ پرسش خویش را دریابد.

اما علت اصل چاپ و نشر این مجموعه همدینی، همزادى و سرنوشت مشترک

مسلمانان ایران و ماوراءالنهر است. از آن روز که دستهای پلید سنگ تفرقه در میانه ما افکند و با کشیدن مرزهای مصنوعی قومی واحد را تکه تکه نمود و سیادت دینی و فرهنگی مشترک را به تبر تقسیم خدشه‌دار نمود، همواره این قوم در طلب دوستی و برادری فراموش شده ایست که گذشت روزگار آن را دستخوش دگرگونی نموده است.

اما به رغم این دگرگونی از پی‌گذشت سالیان بسیار هر زمان که این برادران در معبر فرهنگ مشترک به یکدیگر می‌رسند دوستی کهن، رنگ و جلای تازه می‌یابد و گرمای دوستی از پس زمهریر جدایی رمقی تازه به دو برادر خویشاوند می‌دهد. هر دو با غزل رودکی لحظه‌های سرورآمیز حیات را رنگین می‌کنند، همراه با خداوند شاهنامه به دنیای اسطوره‌ها گام می‌نهند و با غزل مولانا دست افشانی می‌کنند. عوامل مشترک فرهنگی زنگ سالیان فرقت را از دل می‌زداید و هر دو برادر سخن مشترکی را بر زبان می‌رانند.

**جان گرگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست.**

گرچه همدلی شرط دوستی است و گاه هند و ترک هم‌زبان می‌شوند اما رشته‌های مودت دوستی بین این دو برادر هم‌آئین خویشاوند همراه با همدلی، هم‌زبانی نیز هست. قند پارسی به استحکام این پیوند مدد رسان است.

باز یافت هویت ملی تاجیکان و جستجو در زوایای تاریخ برای پیدا کردن ریشه‌های فرهنگ آنان، کوششی جهت روشن کردن تاریکیهای تاریخ فرهنگ ایران نیز محسوب می‌شود زیرا پیشینه مشترک سرنوشت تاریخی آنان را به هم پیوند داده است. از همین رو این کتاب اهل تحقیق ایران را نیز مدد رسان است.

ناشر از درگاه حضرت حق در خواست می‌نماید که همه دوستداران فرهنگ را در ارائه خدمات فرهنگی موفق دارد.

بمنه و کرمه

علی اصغر شعر دوست

انتشارات بین‌المللی الهدی

## سخنی چند از سرنوشت واژه تاجیک و قوم تاجیک

کتابی که اکنون شما خواننده گرامی در دست دارید، چند پاره‌ای از سرنوشت واژه تاجیک و با معنی و تابش‌های مختلف مورد استفاده قرارگرفتن آن را دربر می‌گیرد و بارنخست در سال ۱۹۹۰ به عنوان تاجیک، تاجدار، تاجور با کوشش نگارنده این سطرها در شهر دوشنبه از جانب انتشارات دولتی ادیب با تیراژ هشت هزار جلد به نشر رسیده بود. طی دو سه سال اخیر باز چند مقاله تازه از دانشمندان شناخته ایران و افغانستان و روسیه در باب این موضوع در اختیار بنده قرار گرفت و با مشوره و پیشنهاد صاحب‌نظران فرهنگ و تاریخ ایران چون: ایرج افشار، ناصر تکمیل همایون، فریدون جنیدی، از دانشمندان - تاجیکستان: استاد محمد جان شکوری، پرفسور احرار مختارزاده واردمهر و دانشمند معروف افغانستان نجیب مایل هروی جهت هر چه بیشتر آشنایی یافتن خوانندگان به معنی و مفهوم کلمه تاجیک و سرنوشت این قوم، به همچنین کاری دست یازیدم. به کتاب نامبرده که آن هم با خط کریل به نشر رسیده بود بیش از سیصد صفحه مطالب تازه افزوده که مهمترین آنها: مقاله‌های ولادیمیر بارتولد (تاجیکها) محمد محیط

طباطبائی (درباره لفظ تاجیک و تات) سید محمد دبیر سیاقی (تات و تاجیک و تازیک) پرفسور همام (تاجیکان) محمدجان شکوری (تقسیمی که با زور تیر صورت گرفت) می‌باشند.

باید یادآور شد که در تألیفات قریب همه نویسندگان گرامی قدر که در این مجموعه فراهم آمده است، نه فقط درباره واژه تاجیک و سیر تاریخی این کلمه در آثار خطی سخن می‌رود بلکه اکثر این عزیزان به تاریخ پیدایش این قوم، جغرافیای گسترش آن، پیوندهای جانی و نژادی و فرهنگی او با دیگر اقوام ایرانی، تاریخ دولت‌داری تاجیکان و سقوط این دولت و دیگر فاجعه‌های سرنوشت او نیز دخل کرده‌اند. از جمله کشورشناس شهیر روسی ن. پاولف در کتاب **تاریخ ترکستان** راجع به وضع اجتماعی و سیاسی تاجیکان در سده گذشته می‌نویسد: «ما اکنون شاهد احیای این ملت جان سخت، با استعداد، یعنی تاجیکان هستیم، از این قبل آنها نه زندگی بلکه حقیرانه روزگور می‌کردند و این فقر و عجز نتیجه سه ضربه‌ای بود که چنگیزخان، تیمور و منغیت به پیکر او زد و در دنیا کم ملتی یافت می‌شود که چنین ضربه را تحمل کرده باشد تاجیکها از همه اقوام دیگر سخت جانترند، قدری فرصت کافی بود که آنها باز دوباره جان بگیرند و احیا شوند»<sup>۱</sup>.

در این کتاب هیچ مقاله‌ای اتفاقی راه نیافته است و جمله و از منابع و سرچشمه‌های مشخص که در سال و زمانهای مختلف تألیف شده‌اند مورد استفاده قرار گرفت که در پایان کتاب فهرست آنها آورده می‌شود و اما تازه‌ترین مطالبی که در این زمینه به دست آمد، مقاله عبدالقادرخان آقه‌باش قاجار یا عنوان: «در تحقیق لفظ تاجیک» می‌باشد که تقریباً صد و پنجاه سال قبل از روزگار ما تألیف یافته است و نگارنده آن در مسائل به کدام عرق و نژاد متعلق بودن تاجیکان منصفانه قلم رانده در توصیف خلق و خوی، رفتار و اخلاق، شغل و کسب و کار آنها عادلانه و تا اندازه‌ای با صمیمیت نظر کرده است.

چنانکه از تحقیقات و تألیفات دانشمندان و مردم‌شناسان محترم برمی‌آید مکان بود و باش و جغرافیای گسترش قوم تاجیک، به تاجیکستان کنونی محدود نبوده بلکه به مراتب فراختر از این مرزهاست و حتی از قصبه، روستا، نواحی، شهرها و استانهای صرف

تاجیک‌نشینانی سخن می‌رود که در فاصله هزارها کیلومتر از تاجیکستان واقع گشته و عده‌ای از ساکنانشان نه تنها تاجیک بودن، حتی سنت‌های نیاکان نیک نامشان و ارزنده‌ترین گوهر هستی خویش زبان مادری را به آثارخانه فراموشی سپرده‌اند. چندی از مقاله‌های کتاب مزبور علت چنین تراژدی تاریخی را با دلایل ردناپذیر علمی آشکار می‌سازد و بخش دوم کتاب که «بلشویکها و تیرتقسیم سرزمین تاجیک» عنوان دارد به همین موضوع اختصاص یافته است.

خواننده گرامی و نکته‌سنج از مطالعه و بررسی رساله و مقالاتی که در این مجموعه فراهم آمده‌اند، خود عمیق درک خواهد نمود که در هیچ بابی از این تالیفات انگیزه خودستایی ملی، لاف و گزاف و فخرفروشی از عرق و نژاد خویش راه نیافته است و اگر در بعضی از بخش‌های کتاب جهت پاسخ دادن به فرضیه و عقاید خام و نادرست این و یا آن مولف، دانشمند صاحب‌نظری چون استاد عینی و یا خاورشناس نامی‌ای امثال بار تولد صدای قلب پاک خویش بلند کرده‌اند و به خاطر دفاع از حقیقت تاریخی و حق به حقدار و اگذار نمودن بوده است. از سوی دیگر چون از حرف و هجای نفری از مولفان ما آهنگ شکوه از بازیهای بیرحمانه سرنوشت به گوش جان خواننده گرامی برسد، امیدواریم در این جاده غم، بی‌پروا گام بردارد و لحظه‌ای بیندیشد و هم‌آوا به نوحه دل فرزندان او گردد که یک تن از فرزندان دل‌ریشش گفته:

قصه مرغ سمندر پیش من افسانه نیست

سرگذشت مردم پیچیده فریاد من است

آن که عمری مرده مرده زندگی کرد و نمرد

سوختن، افروختن، آیین اجداد من است.

خواننده این تاریخ را سؤالی هر لحظه چون پتک به سر می‌زند: ملتی که با اندیشه والای بشر دوستی و خلق و خوی آفریدگاری پا به عرصه هستی گذاشت، و به گنجینه تمدن عمومی بشری فرهنگ درخشنده و لایزال اهدا نمود چرا هر چند وقت و حتی در همین روزها هم به شکنجه و تهاجم دشمن دچار گردیده است؟ چرا به قول امیر خسرو



دهلوی، تاجیک گردنکش و لشکرشکن در مرحله حساس تاریخی نتوانست در مقابل طوفان تهاجم اقوام چادرنشین پا برجا بماند و علی‌رغم غاصبان آب و خاکش برای بخارای نورانی و مهد علوم جهانی سدی برافکند و تاج زرین دولت سامانی را از چنگال شغالان بدوی ایمن نگاه دارد؟ البته در این جهان شیرکش و موش پرور باز هستند دهها قوم و ملت متمدن که سرنوشتی شبیه تاجیکان و دیگر اقوام ایرانی‌الاصل ما دارند و فاجعه آنان شاید تلختر از این است که ما بدان دچاریم. بیایید الآن به چندی از بابهای این داستان ملت سرافراز و سرافکننده گوش فرا دهیم تا ببینیم علمای دیروز و امروز از آن راه پرافتخاری که طی کرده است و از غمها و کدورتها و زجر و ظلمی که از دهر چشیده است و از مرده مرده زیستن و خویش با دست خویش و گاهی با دسیسه بیگانه غارت کردنهایش، چه غمنامه‌ای ایجاد کرده‌اند؟ این مقاله‌ها که از شهرها و محلات مختلف، از روزنامه و ماهنامه‌ها و کتابها و پایگانیها فراچیده شد همگی مستندند و از دیده و شنیده و تحقیقات با ارزش محققان و دانشمندان، نویسندگان، مصنفان فرهنگها و تذکره‌ها و سفرنامه‌های سیاحان و جهانگردانیند که خود یا ایرانی تبارند یا هر چند از تبار بیگانه‌اند، اکثر از روی عدل و انصاف و بانیات خالص به آثار خانه تاریخ ملت ما وارد گردیده‌اند. اگر نویسنده‌ای در این مورد سخن بی‌جا و فکری خام و ناسره مطرح نموده است، خوشبختانه پاسخهایی که از جانب اندیشمندان عالی مرتبه به ایشان داده می‌شود، پخته و از لحاظ منطق قوی ورد ناپذیرند. تا جایی که ما خیر داریم از علمای سه کشور این افراد کتاب یا مقاله‌ای مربوط به تاجیکها به طبع رسانده‌اند:

بابا جان غفوراف، صدرالدین عینی، سعید نفیسی، ملک‌الشعراى بهار، پرویز ناتل خانلری، علامه محمد محیط طباطبایی، محمد معین، علی اکبر دهخدا، سید محمد دبیر سیاقی، جلال اکرامی، همام، ایرج افشار سیستانی، سید محمد علی سجادی، عبدالغیاث نوبهار، فریدون جنیدی، تورقل ذهنی، اکبر تورسون زاد، اردمهر، علی دیوانه قل، جلال‌الدین صدیقی، محمودابن ولی، عبدالاحمد جاوید، احمد عبدالله‌زاده، عبدالقادر محی‌الدین‌اف، محمد جان شکوری، رستم‌شکوراف، مریم میراحمدی، مسکین

میهن پرست، عباس علی اف وادش استند.

از دانشمندان و محققان اروپایی این افراد در این موضوع قلم زده‌اند: بارتولد، برتلس، براگینسکی سیمیانوف پانتوسف، بودکاف، وود، دی لیاگرد، ماسالسکی، یوسنی، کاترمر، نولدکه، هارتمن، امیناکف، رازینفیلد، شیشاف، فی‌الد، ویراشاگین، کلیم جاتسکی، بریازین، رادلف، کریمسکی، استارابان، آندریوف، بابرنسکی، میلر، رستارگویا، ویشنوسکی، آواسوزی، گراتیچ، زیادانس و دیگران که تا جهان باقی است و ما زنده‌ایم از ایشان سپاسگزار خواهیم بود.

نکته‌ای را می‌باید تاکید نمود این است که برخی از علما و دانشمندی که به مسائل پژوهش و بررسی تاریخ تاجیکان زحمت متحمل شده‌اند همچنین در مورد معنا و تابشهای کلمه تاجیک، کاربرد آن در آثار گذشتگان نیز بی‌تفاوت نبوده‌اند. تاجیک چه معنا دارد و اصل پیدایش این کلمه از کدام زبان است؟ تاجیک، تازیک، تازیک، تزیک، تاجک - شکل صحیح این واژه کدام یک از اینهاست و موجب گونه‌گونه مورد استفاده قرار گرفتن این اصطلاح چه بوده است؟

به غیر از تالیفات جداگانه عده‌ای از ایرانشناسان، همچنین در میان فرهنگهای قدیم و جدید از جمله *غیاث‌اللغات*، *منتخب‌اللغات*، *برهان قاطع*، *سراج‌اللغات*، *لطایف‌اللغات*، *ناظم‌الاطبا*، *انجمن آرا*، *آندراج*، *فرهنگ فارسی معین*، *لغت‌نامه دهخدا* و غیره کلمه تاجیک و مفهوم لغوی آن مورد بررسی قرار گرفته است. خوشبختانه اغلب صاحب‌نظران با اتکا به اسناد و دلایل تردیدناپذیر بر این عقیده‌اند که: تاجیک قوم غیرعرب و غیر ترک را گویند و ایشان از نژاد خالص ایرانی‌اند.

در برابر ذکر این مطلب متأسفانه با اشاره‌هایی از *غیاث‌اللغات*، *فرهنگ آندراج* و مقاله‌هایی از مأخذهای دیگر دچار می‌آییم که با ایجاد و ابراز نکته غلط و ناقص و دور از حقیقت در مورد معنای کلمه تاجیک و سنت نژادی این قوم به اشتباه بزرگی راه می‌دهند. چنانکه مولف *غیاث‌اللغات* می‌نویسد: «تاجیک اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشند، لهذا از تاجیک گاهی سوداگر مراد باشد». و اما اشاره *فرهنگ آندراج* عجیبتر از آن است

که خواندیم: «تاجیک، عرب زاده‌ای که در عجم کلان شود و نام ولایتی و طایفه‌ای غیرعربی باشد و در لغات عربی به معنای اهل فرس نوشته.»

در باب این موضوع مدهشترین اشتباهی و اتهامی که در ابتدای سالهای بیستم قرن جاری می‌شنویم ادعای بلشویکان ملتگرا و پان ترکیستها بود که با لحن تندجار می‌زدند: «تاجیک زبانان در اصل ترکند و تحت نفوذ تمدن ایران، زبان و ملت خود را گم کرده‌اند و باید باز آنها را ترک کنیم و از تمام آنها یک ملت بزرگ به وجود آریم و یک دولت معظم ترک بر پا سازیم.»<sup>۳</sup>

با حسب تصادف یا عامدانه اگر یک واقعیت تاریخی آسیب پذیرد می‌بینیم که مغرضان متعددی بیشتر به ظاهر مسئله می‌نگرند، دیگر در بند این عقیده پایشان سخت در گِل می‌ماند. اینک پس از مرور سالها و تکرار غلطها، تازه‌ترین اشتباهی که در مورد کلمه تاجیک و معنی آن رخ داده است مقاله خانم دکتر میراحمدی است که ایشان بدون هیچ تأمل و بررسی مقاله‌های پیشین و اندیشه عمیق علمی مطلب خویش را این طور آغاز کرده‌اند: «کلمه تاجیک که در متون قدیمی به صورت «تازیک» و «تازیک» نیز به کار رفته است به طور کلی (تاکید از ماست) از نام قبیله «طی» قبایل عرب گرفته شده و از ابتدا نیز به همان معنی تازی و عرب مورد نظر بوده است. همچنان نیز زمانی به مسلمانان و اقوام ایرانی اطلاق می‌شد که اسلام از طریق آنان در آسیای مرکزی گسترش یافته است.»<sup>۴</sup>

چنانکه می‌بینیم خانم میراحمدی حتی در کاربرد این اقتباس از استفاده گیومه («») خودداری کرده‌اند، به این دلیل که گویا ایشان معتقدند که تاجیک به طور کلی از نام قبیله «طی» از قبایل عرب گرفته شده باشد.

گاهی به نژاد عرب و گاهی به تبار ترک نسبت دادن اصیلترین قوم آریایی یعنی تاجیکها اگر از جانب عده کمی از فرهنگ‌نویسان پیشین اشتباهی رخ داده باشد در زمان ما عده‌ای آن را از کم اطلاعی، تکرار می‌کنند اما دایره‌هایی مخصوص ملتگراها که آبادی و شکوفایی تاریخ و فرهنگ خویش را در نابودی قوم تاجیک و نام و نشان آن می‌جویند از

این اشتباه به طور فراوان استفاده می‌کنند. والاترین و قاطعترین جواب به آنها مقاله علامه صدرالدین سعید مرادزاده عینی بخارایی است که «معنای کلمه تاجیک در لغت و کاربرد آن در تالیفات مولفان شرق و برآمد گاه این کلمه» نام دارد و بار اول با الفبای فارسی پیشکش خوانندگان گرانقدر ما در ایران می‌گردد. بنده معتقد بر آنم که آنها با همه پاسخهای خویش در ارتباط با معنا و مفهوم این واژه و جواب ایشان به مؤلفان خام اندیش قناعت حاصل خواهند کرد.

در بین مقاله‌های این مجموعه یک سلسله مطالب به مسئله انسانشناسی یعنی پیوستگی نژادی و به کدام عرق و تبار متعلق بودن تاجیکها و مشخصات آنان از اقوام دیگر و امثال این بخشیده شده است. به اندیشه ما جالبترین این مقاله‌ها به قلم استادان دانشگاه کابل، جنابان: عبدالغیاث نوهار، عبدالاحمد جاوید، جلال‌الدین صدیقی متعلق است. مولف اولی به تحقیق باطن و مسائل روانی این قوم می‌پردازد و سخن را بلافاصله با جملات ذیل آغاز می‌نماید:

«تاجیکها درونگرا بوده، دوستی و قدرشناسی در آنان ریشه باطنی دارد. اگر به قول یا به فعلی یک بار ایمان پیدا کنند، دیگر به آسانی عقیده آنها در آن مورد تغییر نمی‌پذیرد. آنها عادت ندارند درباره قول و فعلی که با عقاید آنان مغایرت دارد سکوت اختیار نمایند». یعنی به عقیده این عالم محترم، تاجیکها دوست دارند که چه با خویش و چه با بیگانه رک و پوست‌کنده حرف بزنند و زبان بازی در مناسبات به کار نبرند. عالم دیگر جلال‌الدین صدیقی از دانشمند اروپایی «شائو» در مورد تاجیکها چنین اقتباس می‌آورد: «تاجیکها اساساً مردم زیبا، با پیشانیهای بلند، دیدگان تیز و نگاه ژرف و مؤگان بلند که بر چشمان آنان سایه می‌انداخته... موهای ریششان بلند و پر پشم و اغلب قهوه‌ای رنگ و گاهی هم قرمز رنگ بوده است.»

در ارتباط با مشخصات تاجیکها «هنری فیلد» این بحث را چنین فشرده می‌سازد: «تاجیکهای عصر حاضر مردمی هستند که به خوش سیمایی معروفند، قیافه منظم و صورت دراز بیضی و ابروان مشخص مشکی (سیاه و براق) و چشمان غزالی دارند.»

محقق دیگر «خانیکوف» علاوه بر گفته‌های ایشان می‌افزاید: «رنگ موی سر و صورت آنان مشکی و اغلب بلند بالا و رشید بوده‌اند. تاجیکها دارای دیدگان درشت و تیره، بینی خوش فرم، دهان فراخ، پیشانی پهن و گشاده و به طور کلی ساختمان و استخوان‌بندی آنان درشت‌تر از ایرانیان باختری بوده است».

هر چند موضوع جغرافیای گسترش تاجیکها از جانب هیچ یک از تاجیک‌شناسان مورد پژوهش عمیق و گسترده قرار نگرفته است، جناب «فیلد» در این بابت اشاره چشمگیری دارد. ایشان می‌فرماید: «تاجیکها مردم مشهوری هستند که در سرتاسر مشرق زمین پراکنده‌اند و نه تنها در کشورهای ایران و افغانستان، بلکه در شهرهای ماوراءالنهر و کشورهای تحت تسلط ازبکهای تاتار سکونت دارند و به قول بعضیها آنها تا مرزهای چین لااقل تا تبت پخش شده‌اند». می‌توان از اشاره عالم فوق الذکر و عده کثیری که با او هم عقیده‌اند چنین نتیجه برداشت: کشوری را که امروز تاریخ جمهوری تاجیکستان نام نهاده است فقط یک پاره ناچیز و از قلمرو خراسان بزرگ بوده اکنون یکدهم تاجیکان و تاجیک زمین است و بس. این جا سؤالی پیش می‌آید که به غیر از تاجیکستان مکان سکونت اصلی تاجیکان باز کدام شهرها و استانها است؟

چرا آنها در زمان حکومت استبدادگران بلشویسم از بزرگترین میراث باستانی و فرهنگی خویش سمرقند و بخارا و فرغانه محروم مانده‌اند؟ در صورتی که هر ذره خاک این مناطق، تاریخ گویا و تا ابد زنده نژاد ایرانی است و ناوابسته با آنکه در اثر فشار و ظلم ملیگرایان در سده بیست یعنی پس از هزار سال، مکاتب و دانشگاه فارسی در این اقلیم تعطیل گردید الان نیز اکثر مردم به فارسی صحبت می‌کنند و چهره‌های آریایی اغلب ایشان خوب حفظ گردیده است.

این جا سؤالی مطرح می‌شود که چرخ کج رفتار، پس به خاطر کدامین جرم و گناه تخم تاجیک را این قدر پریشان کرد و کدامین دست تباه قادر به گسستن ارتباط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نژاد آریای در بلخ و بخارا، کابل و شیراز، سمرقند و تبریز، خجند و هرات و نیشابور و غزنه گردید؟



در قسمت دیگر این کتاب که حاکی از تاریخ تبر تقسیم بلشویکی در قلمرو بخارا است با چند مقاله دردناک و نامه‌های خونین از نوشته‌های عالمان و نویسندگان تاجیک و روس که همگی مستندان و با دلایل و برهان قاطع اعمال اهریمنی نژادکشان را در آسیای مرکزی محکوم می‌کنند آشنا خواهید شد. کتاب مزبور همچنین یک نوع دستورالعمل و رسالتی است برای خودشناسی تاجیکان، بویژه همه برادران ما در ایران، افغانستان و دیگر نقاط جهان. ما با جرم و جنایات زمامداران قرنهای مختلف بخصوص از زمان سقوط سامانیان تا فروپاشی امپراتوری شریر شوروی از هم جدا شدیم، یک قلب واحد به چند تکه تقسیم گردید و بین ما دیواری پولادین گذاشتند و زیر ظلم سلطه بیگانه قرار گرفتیم. همین جدایی اجباری بود که پیوستگی تاریخی ما را تا حدودی ضعیف و فرسوده نمود، تا درجه‌ای که نام خویش را از یاد بردیم. اگر چه شمیم شعر عالمگیر رودکی هزار سال است از دماغها نرفته است در بخارا تا سال ۱۹۵۷ میلادی وارثانش نمی‌دانستند که مزار آدم الشعرا کجاست. و در ایران آگاه نبودند که در دوران صد سال حکمرانی پس مانده نژاد مغول یعنی منغیها و هفتاد سال رژیم جبار استالین در آن سوی مرز یعنی در مهد تمدن فرهنگ ایرانی و زادگاه زبان سلکوتی فارسی یعنی در بخارا به سر برادرانشان چه می‌گذرد؟ آری کسی نه «یاد یار مهربان نمود» نه سراغ «بوی جوی مولیان» افتاد. کار به جایی رسید که در ابتدای سده بیست در زمان حکمرانی ترکهای منغیتی قریب بود زبان و فرهنگ ملت فرهنگ آفرین تاجیک از بیخ و ریشه نابود گردد اما باز هم همین فرهنگ، همین زبان عالمگیر خود در دفاع از این ملت سپری گردید و از مرگ رهانیدش.

بنده چون یک تن از هم‌نژادان آن سوی مرز در نزد ذکاوت و دانش و باطنی نورانی از فلسفه و حکمت خداداد تهرانیان عزیز خود سر تعظیم فرو می‌آورم. اگر در بلوارها، خیابانها و بازارهای این شهر قدم بزنی و با این نیکوان سفره صحبت بیاری و گفته‌ها و فرموده‌ها و نکته‌های ایشان روی کاغذآوری همان خود کتابی پر ارج خواهد شد اما به قولی رک و پوست‌کنده باید گفت که چه در تهران و چه در نقاط دیگر ایران اکثر مردم از کجا و که بودن تاجیکان را به تمام از خاطر برده‌اند. این جا اکثراً نمی‌دانند که تاجیکان با آنها چگونه

قربانیت نژادی دارند و با کدام زبان حرف می‌زنند.

تاجیکستان را گاهی با گرجستان، گاهی با ترکمنستان و بعضاً با مناطقی که فرسخها از ایرانی بودن دور است به هم می‌آمیزند. این اشتباه را گاهی صدا و سیمای ایران، مامورین وزارتخانه‌ها، حوزه‌های فرهنگی، بعضاً شاعران، عالمان و روزنامه‌نگاران نیز تکرار کرده‌اند و حتی فراموش کرده‌اند که با تاجیکان از یک تبارند، بنده در پاسخ به برادران گرانقدر نامه‌ای گله‌آمیز نوشتم و گفتم:

**شیشه نزدیکتر از سنگ ندارد خویشی**

هر بلایی که به ما می‌رسد از خویشتن است.<sup>۵</sup>

خوشبختانه در کتابی که شما خواننده عزیز اکنون در دست دارید مقاله‌های استادان صدرالدین عینی، سعید نفیسی، تورقل ذهنی، سید محمد دبیر سیاقی و دیگران در این باب مشکلات زیادی را آسان می‌نماید و بهترین سبق از کتاب خود شناسیند. کلمه تاجیک در قرون وسطا و از آن به بعد هم آنچنان مشهور و ورد زبانها بوده که حتی بزرگترین سپهسالار ادبیات ایران و جهان شیخ سعدی شیرازی با غرور و تفاخر خاصی خویش را تاجیک خوانده شکوه از معشوقه ترک کرده است:

شاید که به پادشه بگویند ترک تو بریخت خون تاجیک

و امیر خسرو دهلوی رزمجویی و دلاوری قوم خویش را با سرافرازی ستایش کرده:

تاجیک گردنکش و لشکر شکن بیشتری نیزه ور و تیغ زن

دل مولوی گاهی از غفلت و نرمخویی برادرانش به تنگ می‌آید و فریاد می‌کند:

یک حمله و دو حمله شب آمد و تاریکی

چستی کن و ترکی کن نه نرمی و تاجیکی

و باز در دیوان شمس می‌خوانیم:

ترک و تاجیک و عرب گر عاشقند هم‌رهند از روی معنی در ثواب

از این قبیل اشعار باز می‌توان صدها مصراع مثال آورد که گذشتگان ما در تمام متون فارسی کلمه تاجیک را چون جایگزین واژه ایرانی و فارسی زبان مورد استفاده قرار

داده‌اند. در یک تعداد مقاله‌ها در این کتاب، بخشی روی این موضوع است که تاجیکان به اصطلاح از اقوام نزدیک به ایرانیانند یا خود ایرانیان تاجیک بوده‌اند؟ چنانچه در لغت‌نامهٔ دهخدا آمده است: تاجیک غیرعرب و غیر ترک را گویند. و فرهنگ فارسی معین می‌گوید: تاجیک (تازیك) و تات - رعیت - وجیک پسوند - تصغیر - بوده عموماً غیر ترک آنکه ترک و مغولی نباشد. و در، فرهنگ نفیسی منقول است: تاجیک غیرعرب، غیر ترک، یعنی مردم پارسی. صاحب فرهنگ نظام می‌گوید: تاجیک نسل ایرانی و فارسی زبان. و نویسندهٔ لاروس بزرگ بر این اعتقاد است که تاجیکها از نژاد خالص ایرانیند.

همین طور در تحقیق و بررسی این، کلمه، معنا و تابشهای آن به قول شرق‌شناس علی دیوانه قل، بیش از یکصدوشصت نفر، دانشمندان زحمت متحمل شده‌اند که فشرده تحقیق و نتیجه پژوهش اکثر آنان چنین است: واژه تاجیک در ابتدا به عنوان نام یکی از قومهای خراسان بزرگ و سپس به تمام فارسی زبانان دنیا اطلاق گردید و تمام علما و ادبای مشرق زمین از زمانهای قدیم تا سده نوزده کلمه تاجیک را متعلق به همه فارسی زبانان دانستند.

اثر نسبتاً عمده و مکملی که تاریخ مردم تاجیک را از دوره‌های باستان تا زمان ما دربرمی‌گیرد کتاب تاجیکان، باباجان غفوراف، است که سال ۱۹۷۲ میلادی در مسکو به زبان روسی و بعداً در شهرهای دوشنبه و کابل به زبان فارسی (تاجیک) نیز منتشر گردید. شادروان غفوراف بیش از سه‌هزار منبع و مدرک را در مورد باستانشناسی، مردمشناسی، تاریخ، نژادشناسی و غیره استفاده نموده تا به جنبه‌های مختلف زندگی‌نامه این ملت روشنایی اندازد. از جمله ایشان حوادث غم‌انگیز تصرف خراسان و ماوراءالنهر از جانب غزنویان، قراخانیان، مغولها، تیموریان، شیبانیان و دیگر خاندان ترک و مغول را به طور همه جانبه بررسی نموده و از تاثیر این حوادث به «روند ترک ساختن تاجیکان اشاره کرده است». به نظر نویسنده کتاب تاجیکان باباخان غفوراف در عهد سامانیان اکثریت اهالی شهرها و ناحیه‌های مسکونی کشاورزی آسیای مرکزی را تاجیکان تشکیل می‌دادند ولی این حالت در عهد حکمرانی قراخانیان تغییر یافت و در اثر روی آوری بادیه‌نشینان ترک به

یک‌جانشینی ترک ساختن اهالی بومی یعنی تاجیکها اوج می‌گیرد و در این منطقه مرحله‌ای از برتری نژادی مردم ترک زبان آغاز می‌شود.

خوشبختانه ملت تاجیک که در عالم فضل، کمال یافته بود و چون آفریدگار فرهنگ درخشانده و تمدنی نمیرنده شهره دهر گردید، هر چند از لحاظ نظامی در برابر مهاجمان شکست خورد و میهنش پایمال بیگانگان گردید باز هم دامن امید از دست نداد و نجات خویش را از مرگ معنوی در ایجاد اهرمهای فرهنگی چون شاهنامه و مثنویا دریافت و به این وسیله توانست تا حدی زبان و سنن ملیش را نگاه دارد. اما از مطالعه آثار برخی از علماء پیشین و امروز چنین ناامیدی احساس می‌شود که چون تاجیکان و تاجیکستان اکنون در منطقه‌ای کوچک از فارسی‌زبانان در اقیانوس عظیمی از ترکها قرار گرفته‌اند، خطری این ملت را تهدید می‌کند و آن مسئله از بین رفتن آنان است. عده‌ای اکنون بر این عقیده‌اند که در آسیای مرکزی، روند ترک‌سازی تاجیکها، یک امر واقعی یا دردی بدون درمان است.

عالمانی چون بارتولد، محی‌الدین‌اف، محمدجان شکوری، رحیم مسلمانیان، رستم شکوراف، اردمهر، عمرزاده، جلال متینی، رحیم ماصوف، میربابا میررحیم و عده‌ای دیگر در این باره اظهار نگرانی کرده‌اند و این موضوع در کتاب مذکور نیز جایگاه خاصی دارد. هر چند تاجیکها در تمام تاریخ موجودیت خویش به هیچ خطه‌ای و کشوری لشکر نکشیده‌اند و در ذهن خویش و بیگانه، با صفاتی چون نرمخوی، خوشگوی، کدخدا و آزاده، احرار، صانع و دهقان، شاعر و فیلسوف، مومن و مسلمان معرفی گردیده‌اند باز هم به پاداش این همه فضیلتها تیغ بر سر خورده‌اند و بیشتر بر جگر، و علت نیز همین بوده است که با جهل و بربریت در نبرد بوده‌اند.

آری شدیدترین ضربه بر پیکر میهن ما و ملت ما ضربه مغول بوده است که بنا بر اخبار مولف کتاب **تاریخنامه هرات** محمدبن یعقوب سیفی سرکرده و پیشوای این جلاوران

چنگیز به وارثان خویش تاکید کرده: «هر تاجیک هروی را که دستگیر نمایید زنده نگذارید و بر تاجیکان اعتماد نکنید که در اقلیم جهان به دلیری و کین خواستن و شبروی و کمین خواستن بر سر آمده‌اند، سخن من بشنو و تاجیکان سرکوفته‌دار، دل من از غصه تاجیکان خون شد، تاجیک را چه زهره و یارا و توانایی آن بود که تخلف و تصلف زند و دعوی اقدام و انتقام کند، هنوز صفحات زمین از خون تاجیکان گلگون است.<sup>۶</sup>»

مورخ دیگری با عنوان رشیدالدین روایت می‌کند که حاکم مغول، غازان خان گفته است: «تاراج تاجیکان کاری آسان است ولی بعد برای آنها یعنی مغولها دریافت غذا خیلی دشوار خواهد بود... حال آنکه تاجیکان هم انسانند».

از این گونه مثالها باز هم می‌توان زیاد مطرح کرد و کاش صفحات زمین یک‌بار و دوبار از خون تاجیکان گلگون می‌شد. یا کاش نمی‌شنیدیم این اهانت را که کودنی از تبار سفله‌گان بر اجداد ما کرده است: «حال آنکه تاجیکان هم انسانند!!!».

بر اثر عدم وجود حکومت ملی و رهبری وارسته و با تدبیر می‌بینیم که مرحله به مرحله در خراسان و ماوراءالنهر تاجیکان چه از جهت معنوی و چه از جهت جسمانی سرکوب می‌شوند و به گفته بارتولد این ظلم زمین تا ابتدای سده بیستم ادامه داشته است. از آن به بعد نیز شاهد آن می‌شویم که فرزندان این ملت سخت جان به خاطر دفاع از مرز و بوم نیاکان خویش و حفاظت زبان و فرهنگ و دیانتشان باز هم خون شهادت بر زمین ریخته‌اند و جگربندها گلگون کفن بر خاک سپرده‌اند.

نمونه برجسته آخرین نبرد آنان در ابتدای قرن بیست غزوات مجاهدین تاجیک علیه بلشویکهای غاصب در فرغانه، بسوند، دوشنبه، مسچا، گرم و بلجوان بود که از سال ۱۹۱۷ تا سال ۱۹۲۳ ادامه پیدا کرد، در حالی که ۹۰ درصد آسیای مرکزی تا سال ۱۹۲۰ کاملاً در تصرف کمونیستها بود.

اما پیکار تاریخی تاجیکان و دیگر اقوام هم‌نژاد و همدین با آنها در کابل و هرات، پنج

شیر و پروان بادغیس و غور، قندهار و بلخ، بامیان و غزنی که موجب پاره‌پاره گردیدن زنجیرهای امپراتوری ابرقدرتی چون شوروی گردید خود حماسه‌ای است که بزرگترین داستان قهرمانی را انتظار خواهد بود.

دریغاً که پس از این همه خونریزیهای طولانی و پی‌درپی و زهر و درد و غم و مرگ چشیدن‌ها که فقط با چند صفحه آن در این نامه آشنا گردیدیم باز اکنون در یک پاره از این خاک که تاجیکستانش می‌نامند با دسیسه دشمنان سابقه‌دار خویش تاجیکان به جان هم افتاده بال همدیگر می‌شکنند و خون یکدیگر می‌ریزند. باز در بدخشان و ختلان، و خُش و حصار، زمین از خون تاجیکان گلگون می‌شود و ما در انتهای این سطرها دست دعا بالا می‌کنیم و با نیایش رو به درگاه یزدان پاک می‌آوریم:

**خدا بنیاد چرخ بی‌مروت را بر اندازد،**

**بس است، از خون دلها تا به کی این آسیا گردد!**

و این نکته را نیز می‌باید واقع‌بینانه تاکید نمود که مخوفترین دشمنی که در امتداد تاریخ در پی نابودی ما بوده است، ما خود بوده‌ایم. و مضرتر از خود تاجیک بوده است که از فرط جهالت، حرص جاه و منصب، بقول منورالفکر ابتدای قرن بیستم، میرزا سراج حکیم بخارایی: **همه وقت در فکر خیانت نمودن به برادران خود بوده است.**<sup>۷</sup>

تاریخ ثابت نموده که از این پس هیچ دشمنی قادر به نابود ساختن تاجیک نیست، اگر او خود خودش را نابود نسازد. اینک خواننده گرامی قدر، کتابی با عنوان **تاجیکان، در مسیر تاریخ** با ۲۹ مقاله در دست شماست. در کتاب مطالبی راجع به معنی و مفهوم کلمه تاجیک و سرنوشت این ملت نوشته شده است. هر چند بر ایمان امکان نبود که در مجموعه تمام مطالب، تعاریف و اظهار نظرهایی را که در این باره شده است فراهم آوریم، از خداوند بزرگ می‌خواهیم که در آینده این خواسته‌ها برآورده شود.

از جانب دیگر باید تذکر داد که ارزیابی و تحقیقات بعضی محققان درباره معنی کلمه

تاجیک و خاستگاه این واژه مورد تایید نیست و گاهی نظر یک مولف کاملاً خلاف اندیشه محقق دیگر است و حتی در بسیاری موارد مؤلفی نظر دیگری را تکرار کرده است. از این رو ما نیاز به لطف و نظر شما داریم. امیدواریم با پیشنهادها و مشاوره شما عزیزان کم و کاستیهایی اگر در این کار وجود دارد در نشرهای بعدی رفع شود.

میرزا شکورزاده

۱۹۹۲ - ۱۹۹۴ م دوشنبه - تهران

## پی نوشتها:

- ۱) روزنامه «حقیقت» ازبکستان چاپ تاشکند ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۸.
- ۲) ابیات از بازار صابر است.
- ۳) مجله رهبر دانش، سال ۱۹۲۸ میلادی، شماره ۱۱، نشر سمرقند.
- ۴) فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، چاپ تهران، شماره چهارم، بهار سال ۱۳۷۲.
- ۵) نگاه کنید به هفته نامه «کيهان هوایی»، چاپ تهران، ۲۹ اردیبهشت سال ۱۳۷۲، برابر با ۱۹ می ۱۹۹۳، عنوان مقاله، «من دیگرم! تو دیگری؟»
- ۶) روزنامه «مدنیت تاجیکستان» چاپ دوشنبه ۲۹ ژانویه، سال ۱۹۸۳.
- ۷) تحفه اهل بخارا، چاپ تهران، ۱۳۷۱، ص، ۱۰۳.





سر نوشت کلمه تاجیک و ملت تاجیک

فصل  
اول



## تاجیکان

نقل از دایرةالمعارف اسلامی

تاجیک: شکل متقدمتر آن «تازیک» و «تاژیک» بوده - [در تألیف محمود کاشغری، I، ۳۲۴، «تژیک» آمده] - نام قومی است. در آغاز به معنی «عرب» - بعدها فقط کلمه «تازی» این مفهوم را حفظ کرده - و بعدها به «ایرانی» در مقابل «ترک» اطلاق شده. ریشه این کلمه از نام قبیله عربی «طی» گرفته شده است. قبیله «طی» نزدیکترین همسایه عرب ایرانیان بوده است. بدین سبب ایرانیان نام این قبیله را به قوم عرب به طور کلی دادند. [یکی از ساکنان ادسا [الرها] در آغاز قرن دوم م. همه افراد بدوی و ساراکنه [ساراسنها] را طی خوانده است].<sup>۱</sup>

کلمه تاجیک به معنی عرب مطابق است با tacik [تاجیک] پهلوی و «تاجیک» ارمنی<sup>۲</sup> و «داشی» چینی. ظاهراً مردم ایرانی آسیای مرکزی نیز فاتحان مسلمان را چنین می خواندند. از آنجایی که در نظر مردمان آن دوران هر فرد ایرانی که اسلام می پذیرفت عرب می شد<sup>۳</sup> این کلمه به معنی «مسلمان» وارد زبان ترکان گشت - و مفهوم مردی را که از سرزمین فرهنگ و مدنیت اسلامی می باشد می رسانید. و چون اکثر مسلمانانی که ترکان می دیده و می شناختند ایرانی بودند، کلمه «تجیک» در زبان ترکی به معنی «ایرانیان» و به صورت عنوان و نام قوم ایرانی درآمد. محمود کاشغری<sup>۴</sup> مفهوم کلمه «تجیک» را همان «ایرانی» (الفارسی) می داند. در کوتادگویلیک<sup>۵</sup> که مربوط به همان زمان است «تجیکان» به معنی ایرانیان آمده که از اعراب متمایز می باشند.<sup>۶</sup> خود ایرانیان نیز، برای اینکه خویش را در مقابل امرای ترک قرار داده تفاوتی میان خود و ایشان قایل شوند

خویشتن را «تازیک» می خواندند.<sup>۷</sup> بویژه تفاوت میان ترک و تاجیک بکرات و با صراحت بیان شده است. مثلاً می گفتند که مناسبات دوستی و خویشاوندی میان ترک و تاجیک همیشه بدفرجام بوده است و هرگز نمی توان به ترکان اعتماد داشت.<sup>۸</sup> درباره رابطه کلمه «تاجیک» با کلمه «سرت» رجوع شود به / چاپ حاضر کلیات بارتولد، مجلد ۲، بخش ۲، Barthold / در مورد استعمال هر دو کلمه ایرانیان [تاجیکان] بیشتر به عنوان قومی بازرگان معرفی شده اند. کلمه «سرت» در آغاز، به زبان ترکی نامی تحقیرآمیز بوده و به معنی «سوداگر و کاسبکار» به کار رفته و بعدها به جای نام قوم ایرانی استعمال شده قومی که ترکان بیشتر تجارت پیشه شان می شناختند. اما نام قوم «تاجیک» («تجیک») را، بر عکس، تاتارهای ولگا به مفهوم تحقیر و تخفیف و به معنی «سوداگر» به کار می بردند. در یکی از منابع اصلی تاریخ فتح قازان به دست روسیان در سال ۱۵۵۲م (گزارش کنیاز کوربسکی) گفته شده است که قلعه قازان را «خندق تزیکان» احاطه کرده (خندق «تزیسکی» یا «تشیسکی») است و ضمناً کلمه «تزیک» را «سوداگر» معنی کرده.<sup>۹</sup>

در روزگار ما گاه ایرانیان شرقی را [مقصود مؤلف، ایرانیان آسیای مرکزی است] در مقابل ایرانیان خاک اصلی ایران - تاجیک می خوانند. خطی [فرضی] که از استرآباد به یزد کشیده شود به عنوان مرز غربی اقامتگاه تاجیکان معرفی شده است / دایرةالمعارف اسلامی، I / در ترکستان بویژه در دوران حاکمیت ازبکان، تاجیکان از جلگه ها به نواحی کوهستانی رانده شدند. روسیان همه اقوام ایرانی ترکستان را - اعم از تاجیکان واقعی یعنی مردمی که به تاجیکی سخن می گویند<sup>۱۰</sup> و یاکسانی که از لحاظ زبان وضع خاصی دارند - مانند اقوام کوهستانی کرانه پنجرود<sup>۱۱</sup> و مسیر علیای زرافشان - تاجیک می نامند. در سال ۱۹۳۴م. به

متابعت از این مفهوم کلمه، جمهوری خودمختار تاجیکستان که پایتخت آن دوشنبه است - در کرانه مسیر علیای رود کافرنگان - تأسیس یافت. طبق سرشماری که در همان سال به عمل آمد عده نفوس تاجیکان به ۸۷۱۵۳۲ نفر بالغ می‌گردد. خود ساکنان آن خطه کلمه «تاجیک» را به انحاء گوناگون به کار می‌برند. ساکنان برخی از نواحی کوهستانی، مثلاً شغنان و روشان خویشان را تاجیک می‌نامند و در مقابل همسایگان خود را که در درواز سکونت دارند و به «تاجیکی» سخن می‌گویند «فارسگوی» می‌خوانند. و بر عکس ساکنان کرانه مسیر علیای زرافشان که به یکی از گویشهای فارسی متکلم می‌باشند خویشان را تاجیک می‌خوانند و مردم دره رود یغنا ب را که به گویش خاصی سخن می‌گویند «غلچه» نام می‌دهند. ظاهراً دره یغنا ب خود نیز زبان «یغنا بی» خویش را با زبان تاجیکی متفاوت می‌شمارند.

مطالبی را که در گذشته گفته شده<sup>۱۲</sup> دایر بر اینکه اصل و ریشه نام قوم تاجیک از «تاج» می‌آید - باید بدون قید و شرط، هم از لحاظ زیان‌شناسی و هم تاریخی، مردود دانست.

### تألیفات مربوط به این موضوع:

<Mémoire sur L'éthnographie> Khaoikoff, شیشوف، «تاجیکان»؛  
 بارتولد، «تاجیکان»؛ م. آندره‌یف، «درباره شناخت قوم تاجیک». / رجوع  
 شود نیز: غفوراف، «تاریخ؛ تاریخ قوم تاجیک؛ اقوام آسیای مرکزی»، I،  
 ص ۶۲۸-۵۲۸-و. ر. /

## پی نوشتها:

- 1) (Cureton, "Spicilegium Syriacum", p. 16 sq; nöldeke, ZDMG, Bd XLIX, S. 713).
- ۲) رجوع شود به. Horn, "Neupersische Schriftsprache", S. 187.
- ۳) رجوع شود به طبری، II، ۱۳/۱۵۰۸.
- ۴) ۳۲۴ d
- ۵) چاپ رادلوف، بویژه در ۸/۱.
- ۶) رجوع شود به رادلوف، «فرهنگ لغات»، III، ۱۰۹۶.
- ۷) در تألیف بیهقی، چاپ مورلی، ص ۷۴۶، بالای ص.
- ۸) ظهیرالدین مرعشی، ۲۴۸ و ۲۵۳ و بعد.
- ۹) رجوع شود به کارامزین، «تاریخ دولت روسیه» مجلد VIII، ص ۱۱۰؛ زارینسکی، رساله‌ای درباره قازان باستانی»، ص ۸.
- ۱۰) رجوع شود به دایرةالمعارف اسلامی، IV، ۶۴۸.
- ۱۱) رجوع شود به / چاپ حاضر مجلد / III - <amū Daryā> . Barthold.
- ۱۲) رجوع شود نیز به 402 S. Justī, <Geschichte Irans>.

ذکر تاجیک - نام طایفه‌ای است.  
بعضی گویند از نسل یافت‌بن نوحند و  
جمعی گفته‌اند از تخمه‌سام نوحند و  
فرقه‌ای بر آن رفته‌اند که تاجیک  
مقابل ترک است یعنی فارسی زبان.

حاج زین‌العابدین شیروانی، بستان‌السیاحه





## سرزمین پاک خاکانم

سعید نفیسی

نمی‌دانم زبان فارسی این قدر شیرین است یا هر زبانی برای کسانی که به آن سخن می‌رانند همین شیرینی و گوارایی را دارد. در هر صورت هر وقت یک کتاب فارسی تازه چاپ شده را می‌بینم در من سرور و شادی مخصوصی پدید می‌آورد. ولی این شادی در موقعی که مندرجات کتاب از گفتار فصیحای قدیم ایران باشد دو برابر است. مثل کسی که از ذکر مفاخر اجدادی خود طبعاً مغرور و شادمان می‌شود. اگر کتابی دارای این مزایا از خارج از ایران به دست بیاید باز ویژگیهای تازه دارد.

در شمال شرقی ایران امروز، سرزمین بسیار حاصلخیزی واقع است که ما دلبستگی مخصوصی به آن داریم. بسیاری از علمای بزرگ عقیده دارند که نژاد آریایی در آن سرزمین، در دامنه کوههای هندوکش در کنار رود جیحون و سیحون نخستین روزهای زندگی خویش را گذرانیده است. کتاب آسمانی ایران قدیم یعنی اوستا کشوری را نشان می‌دهد که آب و هوای آن خُلد زمین بود و اجداد ما نخست در آنجا پرورش یافتند و به قرینه می‌توان یافت که مراد همان ارض موعود ایرانیان و همین خطه دلکش سواحل جیحون و سیحون است. علمای تاریخ عقیده دارند که ما ایرانیان از آنجا آمده‌ایم و ایران امروز به منزله خانه دوم ماست.

در زمانهایی که تاریخ باستان و اساطیر ما به یاد دارند اسم این سرزمین اغلب برده می‌شود و نواحی مختلف آن جایگاه پیشدادیان و کیانیان بوده است. در زمان هخامنشیان و پس از آن در روزگار ساسانیان این ناحیه هنوز یکی از آبادترین قسمتهای ایران بود. ایالات باختر و سفیدان تمام

این دو دوره بزرگ ایران قدیم را فرا گرفته است. پس از پذیرش اسلام خوارزم و ماورالنهر و خراسان آبادترین و نامیترین ایالات آسیای مرکزی بوده است. در قرون سوم و چهارم دو سلسله ایران بزرگ، صفاریان و سامانیان در این ناحیه پدید آمدند و پشت خلافت بغداد را این سرزمین باستانی شکست.

از آن روز تا مدت ششصد سال یعنی تا اواسط قرن نهم این خطه دل انگیز بزرگترین شعرای ایران را پرورده است. رودکی پیشرو این سلسله و جامی آخرین مرد بزرگ این خانواده است.

شعرای ترکستان معروفترین اشعار فارسی را سروده‌اند. شهرهای بزرگ و آباد این ناحیه که از قدیمیترین شهرهای ایران شمرده می‌شوند، مثل بخارا و سمرقند و بلخ تا زمانی که اولاد تیمور سلطنت کردند همیشه دارالعلم ایران بودند. هنوز بدیعترین و زیباترین شاهکارهای معماران و کاشی‌سازان ایران را در بخارا و بلخ و سمرقند می‌توان یافت. بزرگان ایران اغلب از این سرزمین برخاستند. هر کتاب فارسی که می‌خوانیم همیشه ما را بیاد این وادی نیاکان می‌اندازد. چقدر پدران ما در آنجا مدفون شده‌اند. تا اواسط قرن دوازدهم سطری از تاریخ ایران نیست که یکبار اسم بخارا یا سمرقند و یا بلخ در آن برده نشده باشد. آرزوی من این است که این سرزمین پاک نیاکان خود را زیارت کنم و یکبار در عمر خویش زبان شیرین پارسی را از زبان سمرقندیان و بخاراییان بشنوم.

آن روز که در تهران شنیدیم جمهوری شورایی تاجیکستان در آن سرزمین اجدادی ما تاسیس شده، خرسند شدیم، زیرا که می‌دانستیم حکومت با ما هم‌زبان و هم‌فکر است و ما هر دو برادریم.

ما در شمال شرق مملکت خود دو برادر داریم: اولین ترکستان است که به منزله برادر بزرگتر و دومین افغانستان است و به مثابه برادر کوچکتر

است. زبان فارسی از آنجا به هندوستان راه یافت و امروز یکی از زبانهای زنده و رسمی وطن برهمنان است..

روزنامه‌های ترکستان که به تهران می‌رسند مثل مکاتبه‌ای است که برادران به یکدیگر می‌نویسند. دیروز کتابی در اداره «شفق سرخ» دیدم که همان خرسندی را به من بخشید و بی‌اختیار مرا محرک شد که این چند سطر را بنگارم. این کتاب مجموعه‌ای است در «۹۲۴» صفحه و به اسم نمونه ادبیات تاجیک در سمرقند تالیف شده، و در سال ۱۹۲۶ در مسکو به طبع رسیده است. گردآورنده این کتاب علامه معاصر صدرالدین عینی از احرار این دیار و ادبای نامی دیار خویش و از زمره مفاخر زبان ما در ترکستان است. کتاب شرح احوال و منتخب گفتار ۲۲۰ نفر شعراء و نویسندگان مرد و زن از مردم این سرزمین نیاکان ماست، که نخستین آنان رودکی، پدر شعر پارسی باشد و آخرین آنان تعدادی از شعرای معاصر ترکستانند. توزیع این کتاب هر ایرانی و پارسی زبان را از یاد کردن سوابق رخشنده زبان پارسی مغرور می‌کند.

مؤلف محترم این کتاب ثابت می‌کند که در شناختن شعر پارسی و دانستن تاریخ ایران از سرآمدان این زمانه است و نیز می‌نماید که برای تالیف آن بسیار زحمت کشیده و چقدر از ایام عزیز خود را صرف کرده است. کتاب مذکور از سلسله نشریات جمهوری شورایی تاجیکستان است و ارزش آن برای ما بسیار است، زیرا ثابت می‌کند، که بقول شاعر اصفهانی هنوز گویندگان به زبان ما هستند که قوه ناطقه مدد از ایشان برد! عمده اهمیت این کتاب آن است که یک عده بسیار کثیر از شعرای متأخرین و معاصرین ترکستان را به ما معرفی می‌کند که بدبختانه در این اواخر به واسطه انقلابات و قطع روابط ادبی ما با ترکستان از ایشان خبر درستی نداشتیم، و در تذکره‌های اخیر ذکری از ایشان نمی‌رود. برای هر

کسی که در ادب فارسی کار می‌کند لازم است که یک نسخه از این کتاب را با خود داشته باشد و بر هر ایرانی نیز فرض است که لااقل یک بار این کتاب نفیس را که عزیزترین ره‌آورد برادران ترکستانی ماست، بخواند. من می‌توانم با کمال جرأت بنویسم که از طرف کافه ادبای ایران مأمور هستم آرزو کنم که هر چه زودتر بین محافل ادبای ما با ادبای تاجیکستان روابط صمیمی و جاویدان باز شود. و می‌دانم که ما تا چه اندازه مغبونیم که در این مدت از ادبا و شعرای پارسی‌زبان تاجیکستان غافل بوده‌ایم.

# معنای کلمه تاجیک

صدرالدین عینی

در لغتها و جای کار فرموده شده آن در تألیفات مولفان شرق و برآمدگاه آن. کلمه تاجیک به صفت نام یک خلق فارسی زبان در ابتدا به مردم فارسی زبان آسیای مرکزی و خراسان گفته شده و بعد از آن برای همه فارسی زبانان دنیا مورد استفاده قرار گرفته است.

## ۱- شکلهای کلمه تاجیک

کلمه تاجیک در تألیفات اهل شرق و کتابهای لغت به طرزهای گوناگون تاجیک، تاجک (بی مدّ زیرین)، تازک، تازک (بی مدّ زیرین)، تازیک ظاهر شده است.

ما باید اول درباره اینکه کدامیک از این شکلهای شکل اصلی است و در خصوص سبب پیدا شدن شکلهای گوناگون در بالا نشان داده شده گپ زنیم.

از تألیفات مولفان گذشته تاجیک و فارس معلوم می شود، که شکل اساسی اولین و اصلی این کلمه «تاجیک» با مدّ زیرین است، شکل بی مدّ زیرین گنجانیدن در این کلمه احتمالاً با تصرف کاتبان یا برای وزن با خواست شاعران پیدا شده است. چنانکه در پایبتر، در ردیف مثالها دیده می شود در قدیمترین دستنویسهای تاجیکی، این کلمه به طرز «تاجیک» با مدّ زیرین نوشته شده است.

مغولها و ترکهای قدیمی، حرف «ج» را نمی توانستند بگویند و در گپ زدن «ج» را به «ز» تبدیل می کردند. بنابراین، وقتی که آنها با تاجیکان رابطه

پیدا کرده، این نام را یاد گرفتند، آن را به جای «تاجیک»، «تازیک»، یا اینکه بی‌مدّ زیرین «تازک» گفتند. حتی تاتارهای زمان ما هم که به آسیای مرکزی نیامده و با خلقهای اینجا نیامیخته باشند، «تاجیف» را «تازیف» می‌گویند. مولفانی هم که بعد از استیلای مغولان بر آسیای مرکزی و ایران، احوال تاریخی آن زمانها را نوشتند، خصوصا در وقت گپ زدن از زبان مغولها این کلمه را به شکل «تازیک» یا که «تازک» (بی‌مدّ زیرین) نوشته‌اند.

حتی یک مولف در قسمتی از اثر خود، وقتی که احوال مغولان و اهل توران قدیم و مناسبت آنها با خلقهای آسیای مرکزی را می‌نویسد و یا اینکه از زبان آنها گپ می‌زند، این کلمه را به شکل «تازیک» می‌نویسد، اما همین مولف در جای دیگر همین اثر خود، در جایی که تنها از خلقهای آسیای مرکزی سخنی به میان می‌آید، یا اینکه احوال تاریخی زمانهایی را می‌نویسد که زبان ترکها و مغولها به درست گفتن کلمه تاجیک رام شده است، این کلمه را به شکل «تاجیک» می‌نویسد. مثلا مولف *روضه الصفا* می‌خواند (چنانکه در مثالهای آینده به طور روشن دیده خواهد شد) در وقت بیان کردن احوال خوارزمشاهیان این کلمه را «تاجیک» نوشته است، اما در وقت بیان اصطلاح مغولان بیشتر از زبان آنها، این کلمه را «تازیک» نوشته است و در وقت بیان احوال تیموریان باز شکل تاجیک را به کار گرفته است.

شکل «تازیک» احتمالا از «تازیک» روییده است، وقتی بعضی کاتبان تاجیک در اثرهای گذشتگان این کلمه را به شکل «تازیک» دیده‌اند و این را هم دیده‌اند، که این کلمه به این شکل در میان قوم خودشان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، در وقت نسخه‌نویسی به حرف «ز» دو نقطه دیگر زیاد کرده «تازیک» نوشته‌اند و بنابراین، این شکل کمتر به کار گرفته شده

و به غیر از لغتنامه‌ها در دیگر اثرها مشاهده نمی‌شود. اما مولفان لغتنامه‌ها هر شکل این کلمه را، که در هر جا دیده‌اند و از هر کس شنیده‌اند، عینا در اثر خود ثبت کرده‌اند.

## ۲- شرح و توضیح لغتنامه‌ها درباره کلمه «تاجیک» و شکل‌های دیگر آن

در غیاث‌اللغات که در هندوستان از طرف محمد غیاث‌الدین مصطفی آبادی (هندوستانی) در سال ۱۸۲۷ تألیف شده است درباره کلمه «تاجیک» مطالب زیر را می‌بینیم: «تاجیک (بی مدّ زیرین) - (به کسر جیم و کاف عربی) اولاد عرب، که در عجم بزرگ شده باشد و اکثر ایشان سوداگر باشند، لذا از تاجیک گاهی سوداگر مراد است».<sup>۲</sup>

«تاجیک» (با مدّ زیرین) - عرب زاده‌ای که در عجم کلان شود و نام ولایتی و طایفه‌ای، که غیر عربی باشد و در لغات ترکی به معنای اهل فرس (فارسها) نوشته.<sup>۳</sup>

در برهان قاطع که از طرف محمد حسین برهان ابن‌خلف تبریزی در هندوستان در سال ۱۰۶۲ هجری (تألیف شده است، درباره کلمه تاجیک و شکل‌های دیگر آن این اطلاعات مندرج است: «تاجیک» (بی مدّ زیرین) - به کسر جیم، بر وزن سالک، مخفف (سبک کرده شده) تاجیک (با مدّ زیرین) است و تاجیک - غیر عرب و ترک (یعنی غیر عرب و غیر ترک) را گویند و در اصل اولاد عرب است، که در عجم بزرگ شده و بر آمده باشد.<sup>۴</sup>

«تاجیک» (بی مدّ زیرین - به کسر ثالث) با زیر خواندن حرف سوم - حرف «ز» - به وزن سالک - مخفف تازیک (با مدّ زیرین) است و تازیک (با مدّ زیرین) اولاد عرب را گویند، که در عجم زاییده و بزرگ شده است.<sup>۵</sup>

در برهان قاطع<sup>۶</sup> در مادّه «تازیک» (با مدّزیرین) گفته شده است که «تازیک» و «تازیک» به وزن و معنای تاجیک است، که غیر عرب و ترک (یعنی غیر عرب و غیر ترک) باشد و فرزند عرب در عجم زاییده شده و برآمده را نیز گویند.

ما پیش از ادامه دادن مطلب اساسی خود، درباره فکر این دو مولف معتبر زبان تاجیک در خصوص کلمه تاجیک بگوئیم.

به فهم من، هم معنای ذکر شده در غیاث‌العات و هم معنای ذکر شده در برهان قاطع از منطبق خیلی دور است و پای در هواست. برای نقل این معنی یک منبع تاریخی و یک تحلیل زیانشناسی هم ذکر نشده است: «تاجیک» را بی هیچ شاهد و حجت «اولاد عرب» گفتن یا «اکثر آنها را سوداگر» گفتن و «گاهی مراد از تاجیک سوداگر باشد» گفتن تماما سخندهای هوایی و بی دلیلند!

می‌شود به این سوال بدین گونه روشن جواب داد: یکم، در بین خلق تاجیک، که مدنیت بسیار قدیمی و درخشان دارد، در زمانهای بسیار قدیم هم سوداگران بودند و در هیچ قومی، در هیچ زمانی سوداگران اکثریت اهالی را تشکیل نداده‌اند، البته سوداگران تاجیک هم به اندازه جمعیتشان شماره معینی را تشکیل می‌دادند و اکثریت خلق دهقان و کاسب بودند، که وضعیت جغرافیایی و اقلیمی ماوراء النهر و خراسان هم همین را تقاضا می‌کند و می‌کرد.

سوداگران تاجیک در زمانهای قدیم در بین قومهای بادیه‌نشین و کوچ کننده - در مغولستان و اطراف سیر - بیشتر سفرهای تجارتي می‌کردند. وقتی که کوچ کنندگان از این سوداگران در اولین برخورد پرسیدند، که «شما چه کاره اید؟» اینها جواب دادند، که «ما تاجیکان سوداگر می‌باشیم!» کوچ کنندگان، که همگی بی سواد بوده و از سوداگری بی‌خبر بودند و



می دیدند، که آن مسافران به خرید و فروش مشغولند، گمان کرده‌اند، که معنای «تاجیک» مشغول شدن به خرید و فروش است یعنی کوچ‌کنندگان جواب تاجیکان سوداگر را، جواب مربوط به ملیت و قومیت آنها ندانسته، بلکه جوابی مربوط به مشغولیات و پیشه آنها تصور کرده‌اند.

وقتی که این دریافت قومهای کوچ‌کننده درباره معنای کلمه «تاجیک» دهن به دهن یا به واسطه نوشته‌های مولفان ظاهریین و سطحی به لغت‌نویسان رسیده است، آنها خواستند، که این معنی را هم در ماده «تاجیک» قید کنند. لیکن دیده‌اند، که کلمه «تاجیک» یک معنای آن بر ایشان معلوم است لذا با عقل خود در اینجا یک «منطق» ساخته بر آورده‌اند و گفته‌اند: «به سبب اینکه اکثر تاجیکان سوداگرند، از تاجیک سوداگر مراد است. (افسوس، که این معنی سازی غیر منطقی لغت - نویسان شرق را بعضی شرق‌شناسان غرب هم بی‌هیچ بررسی مانند یک منبع الماس و گنج شایگان عیناً در آثار خود منعکس کرده‌اند).

دوم، عربها مثل یک استعمارگر بیگانه به خراسان و ماوراءالنهر، که ولایتهای مرکز تاجیکان بود، در آمدند، چندگاهی حکمرانی کردند، چنان که در افریقا و ایران کرده بودند برای برهم زدن زبان، ادبیات و مدنیت مردم محلی (یعنی تاجیکها) کوششها به کار بردند. اما تاجیکها خلق متمدن این سرزمین و خلق شجاع و وطن‌پرستی بودند، با اختلالهای گوناگون - کلاترین این اختلالها شورش و عصیان ابومسلم خراسانی و مقنع است - حاکمیت، مدنیت و زبان خود را پیش برده - مردم بخارا حتی بعد از مسلمان شدنشان هم در نماز قرآن را به زبان عربی نخواندند - حکمرانی عربها را برهم زدند (در زمان سامانیان). طبقه حکمران عربها یعنی امیرها و سروران، مجبور شدند، که از این سرزمین کوچیده روند و آن عربها که به صفت ارتشی عادی به این جا آمده بودند و در زمان

حکمرانی عربها بر سر مردم محلی گرد و می شکستند، رعیت عادی و خراجگذار حکومت محلی یعنی حکومت تاجیکان (سامانیان) شده ماندند.

اما نمایندگان ملیت‌گرای عربها، که از حاکمیت آسیای مرکزی و خراسان و حتی از حاکمیت قسمتهای اساسی ایران هم محروم مانده بودند، این حادثه را نمی توانستند هضم کنند و آنها نمی توانستند ببینند که تاجیکانی، که دیروز محکوم خودشان شده بودند و زبان، ادبیات و مدنیتشان از درجه رسمیت محو شده بود با شجاعت و جسارت ملی خود سربردارند، بر جای زبان پر لهجه خود یک زبان ادبی عمومی جهان شمول به وجود آرند، مدنیت خود را از اول هم بلندتر کنند، و در نهایت، حاکمیت را هم از دست عربها بگیرند و عربهای مغرور مهاجر را به درجه رعیت عادی در آورند.

ناچار همان شوونیستان ظاهرا هم باشد، برای نگاه داشتن غرور ملی خود یک «نظریه» ساخته برآوردند. این نظریه «اصلا اولاد عرب بودن تاجیکان» بود.

در تاریخ از طرف شوونیستان ملتهای دیگر هم این گونه «نظریه‌ها» ساخته و بافته شده‌اند. چنانکه یکی از شوونیستان ترکان عثمانی، که خود ساکن مصر بود، زمانی خواسته بود اثبات کند که فردوسی طوسی و سعدی و حافظ شیرازی اصلا ترکند!

اشخاص مشهور را به خود منسوب کردن در خود عربها هم دیده شده است. چنانکه عالم جهان شمول - ابوعلی ابن سینا را، که در تاجیک بودن او هیچ شک و شبهه‌ای نیست و معلم ثانی - ابونصر - فارابی را، که اصلا ترک است، عربها «عالمان عرب» - گفته و در تاریخ دنیا اینگونه قلمداد کرده بودند. شرق‌شناسان غرب هم بر اساس منبع‌های عربی چندگاهی

اینها را عالمان عرب می‌شمردند.

لغت نویسنده بی‌دقت و فاقد قدرت بررسی همین تلقین نمایندگان ملیت‌گرای عرب را در معنی کلمه «تاجیک» به کار برده، «تاجیک» را اولاد عربی که در عجم بزرگ شده و برآمده باشد، گفته‌اند.

معنی سازهایی بی‌معنی برهان قاطع در بیان کلمه «تاجیک» خنده‌آور است، چنانکه در بالا، متن این کتاب نقل کرده شد، در آن گفته شده است که «... تاجیک غیرعرب و ترک (یعنی غیر ترک) را گویند و در اصل اولاد عرب است، که در عجم بزرگ شده و برآمده باشد».

برای ردّ این بیان کافی است همین را بگوییم، که تاجیک مادام که غیرعرب است، پس چگونه در اصل اولاد عرب می‌باشد!

دوم، این سند تاریخی را باید در نظر گرفت و این طرز معنی کردن را بررسی و نقد کرد: وقتی که قتیبه این مسلم، در بخارا مسجد جامع بنا کرد، مردم محلی را که تاجیک بودند و ادار کرد که روزهایی جمع شوند و نماز گزارند. اما مردم بخارا که تازه اسلام را قبول کرده بودند، زیرا زبانشان به زبان عربی، که بیگانه بود، نگشت. با وجود اینکه در اسلام ممنوع است، قتیبه رخصت داد که مردم بخارا در نماز ترجمه فارسی سوره‌های «قرآن» را خوانند.<sup>۷</sup>

اگر تاجیکان در اصل اولاد عرب باشند، چرا در نماز قرآن عربی خواندن نتوانسته‌اند؟ چگونه ترجمه فارسی سوره‌های قرآن را به آسانی آموختند و خواندند؟ و حال آنکه واقعه مذکور در سال اول فتح شدن بخارا (۹۴ هجری) روی داده بود، چه شد که تاجیکانی، «که اصلاً اولاد عرب بودند»، در یک سال زبان خود را گم کرده، زبان بیگانه را از خود کرده از عربها دور شدند؟

با وجود این همه اسناد تاریخی، مولفان مذکور بی‌هیچ بررسی هر

چیزی را که شنیده‌اند، در تعیین معنی «تاجیک» در اثر خود آورده‌اند. جایی که موافق حقیقت است آن قسمتی است که صاحب غیاث‌اللغات از لغتنامه‌های ترکی نقل کرده و در کتاب خود نوشته است که، «... در لغات ترکی، تاجیک به معنای اهل فرس (فارسها) نوشته شده».

در قاموس‌الاعلام ترکی، که به وسیله شمس‌الدین سامی در آخرهای عصر ۱۹ تالیف شده است، در ماده «تاجیک» این روشنگریها را می‌بینیم (ترجمه عینا).

«تاجیک» در اصل نام قومی است از ترکها. در زمان حاضر این نام به یک طایفه اهالی ایرانی‌الاصل آسیای مرکزی، که با زبان فارسی گپ می‌زنند، داده شده است. اینها در شهرها با تجارت و پیشه‌وری (کاسبی و هنرمندی) و در دهات با زراعت مشغول بوده فعال، صاحب استعداد و نسبت به سایر طایفه‌ها شهرنشینی‌ترند و مانند: ترک، ازبک، تاتار، افغانی و دیگر قومهای کوچ‌کننده جسور و جنگاور نیستند، بنابراین تاجیکها به نظر اینها (به نظر قومهای کوچ‌کننده) خوار می‌باشند.<sup>۸</sup>

مؤلف قاموس‌الاعلام با وجود این که ایرانی‌الاصل و فارسی زبان بودن تاجیکان را تصدیق کرده است، بی‌هیچ اساس و حجت «در اصل قومی است از ترکها» گفته است، حتی در کدام زمان بودن این «اصل» را هم تعیین نکرده است و در خصوص اینکه به چه سبب «در زمان حاضر این نام به یک طایفه ایرانی‌الاصل فارسی زبان داده شده» هم گپ نزده است و اینچنین معلوم نیست مقصود مؤلف از زمان حاضر چه زمانی است.

از روی افاده تعبیر «زمان حاضر» باید حدود زمان مؤلف، بسیار دور رود، و صدسال از زمان او پیش باشد. در هر حال باید مؤلف ششصد یا هفتصد سال پیش از زمان خودش را «زمان حاضرة» نگوید. و حال آن که سعدی شیرازی در ترجیع‌بند خود گفته است ... شاید که به پادشه

بگویند، ترک تو بریخت خون «تاجیک» و در این بیت کلمه «تاجیک» را در مقابل کلمه «ترک» گذاشته است و از ابیات بالای این بند ترجیع بند معلوم می شود، که منظور سعدی از این «تاجیک» خودش است، که ایرانی الاصل و فارسی زبان می باشد.

باید زمان سعدی، که در عصر ۱۳م زندگی کرده است، نسبت به مولف، که تا اولهای عصر بیست زنده بوده، «زمان حاضر» نباشد.

غیر از این، ما در بالا در واقعه فتح بخارا از طرف عربها دیدیم، عربها برای مردم بخارا، که تاجیک بودند، سوره های قرآن را به فارسی ترجمه کرده دادند. پس معلوم می شود که همان وقت - در سال ۹۴ هجری - ۷۱۳ میلادی هم تاجیکها یک قوم فارسی زبان بوده اند. از همه این اسناد به خوبی ثابت می شود، که «تاجیک» در اصل نام قومی ست از ترکها گفتن مولف قاموس الاعلام بی اصل و یک سخن هوایی و بی اساس است. این روایت هم از قبیل آن روایتهای است، که فردوسی، سعدی، و حافظ را ترک قلمداد می کردند. مولف قاموس الاعلام این روایت را بی هیچ بررسی در خصوص بیان کلمه «تاجیک» در اثر خود آورده است.

هر چند از موضوع مقاله ما دور باشد، مختصری گپ بر بالای یک اعلام نظر مؤلف قاموس الاعلام درباره تاجیکان لازم است:

مولف هر چند تصدیق می کند که تاجیکان نسبت به سایر طایفه های آسیای مرکزی مدنیت ترند اما می گوید آنها جسور و جنگاور نیستند (مضمونا). اگر منظور مولف قاموس الاعلام از جسارت و جنگاوری خونریزی بی رحمانه و وحشیانه چنگیزی باشد، البته، تاجیکان صاحب اینگونه «جسارت و جنگاوری» نبوده اند. اما اگر منظور از جنگاوری، جنگاوری عادلانه و مراد از جسارت، جسارت متمدنانه باشد تاجیکان در این خصوص از هیچ یک از قومهای جسور و جنگاور کم نبوده اند و

نیستند.

اسکندر مقدونی، که تا سمرقند تقریباً بی جنگ پیش آمده بود، در این جا ضربه‌های جان فرسا خورد و بعد از فتح سمرقند هم در اینجا درون چهار دیوار قلعه در حالت محاصره زندگانی می‌کرد. پارتیزانهای وطن دوست سغدیان به سرداری «اسپی تامن» او را به این وضع دچار کرده بودند که آنها پدران و اجداد تاجیکان امروزند.

ابومسلم خراسانی که خلافت امویان را زیر و زبر کرده و در خراسان و ماوراءالنهر برای به وجود آوردن حکومت ملی تاجیکان - صفاریان و سامانیان - زمینه مهیا کرد، تاجیک بود و جمعیتی هم، که او را در این عصیان همراهی می‌کرد، اساساً تاجیکان ماوراءالنهر و خراسان بودند...

تیمور ملک با یک هزار نفر از جوانان خجندی از خجند در مقابل مغولها دفاع کرد تا یگانه ماندن در برابر چندین هزار نفر مغول خونخوار ایستادگی کرد و نفران او هم، که تاریخته شدن آخرین قطره خونشان از صف جنگ بیرون نرفتند تاجیکان خجند بودند!

واسع که در مقابل امیر بخارا قیام کرده این قیام خود را تا کشته شدن خود دوام داد، یک تاجیک جوازران کوهستانی بود، عثمان که در جریان انقلاب بخارا در مقابل حاکم عزم شورش کرد و این شورش را تا کشته شدن خود دوام داد، یک تاجیک کارگر غر می‌بود...

با وجود این همه سندهای تاریخی تاجیکان را «جسور و جنگاور نیستند» گفتن، اگر دست کم بگیریم، از بی خبری است. صاحب قاموس الاعلام تاجیکان را بنا بر جسور و جنگاور نبودنشان در نظر قومهای کوچ کننده خوار بودند» می‌گوید.

درست است که تاجیکان در نظر کوچ‌کنندگان استیلاگر و دیگر جنگجویان خوار بودند لیکن سبب این خواری بی جسارتی آنها نبوده،

بلکه خونریزی زیاده از حد دشمنان و وحشیگری و دشمن انسانیت بودن دشمنهایشان بوده و سبب این بوده که دشمنان تاجیکان غیر از خودشان کسان دیگر را آدم نمی‌شمردند.

ما مشابه این حادثه را در جنگ جهانی حاضر هم دیده‌ایم: هیتلر و پیروانش، همه خلقها را خوار و پست می‌شماردند، البته سبب این مسئله حقارت عالم انسانیت نبوده، بلکه سبب حقیقی این موضوع، قاتل، وحشی، آدمخوار و دشمن انسانیت و مدنیت بودن فاشیستهای آلمانی و خودپسندی احمقانه آنهاست. تاجیکان در زمان پیش (مثلا در زمان سامانیان) مدنیت‌ترین خلقهای شرق اسلام بودند.

تاجیکان در عصر ده استاد رودکی بزرگترین نابغه زبان و هنر را به ظهور رسانیدند، که تمام خلقهای فارسی زبان در ادبیات عالم شمول فارسی، رهین منت این استادند. از میانه تاجیکان و در عصر ده برآمدن استاد رودکی یک حادثه تصادفی نبوده، بلکه افاده‌کننده استعداد و برجستگی ملی این خلق است. در همان عصر و زمان برآمدن خسروانی، شهید بلخی، مراد بخارایی، دقیقی و دیگر شاعران بزرگ و بعد از زمان رودکی و بی‌واسطه به زمان او رسیدن فردوسی، فرخی، عنصری که همگی از شاعران بزرگند این قول ما را اثبات می‌کند.

عالمان جهان مشمول ابوعلی ابن سینا (۱۰۳۷ - ۹۸۰) فیلسوف، متفکر بزرگ و شاعر، ناصر خسرو (۱۰۸۸ - ۱۰۰۳)، شاعر، عالم و فیلسوف، عمر خیام (۱۱۲۳ - ۱۰۴۰)، ادیب صابر ترمذی (وفات ۱۱۵۲) عالم، شاعر و جامعه‌شناس، نظامی عروضی سمرقندی (عصر ۷)، کمال خجندی (وفات ۱۳۹۰)، عالم بزرگ و شاعر زبردست عبدالرحمان جامی (۱۴۹۳ - ۱۴۱۴) همگی سبب زینت و افتخار تاجیکانند.

ما در اینجا از سعدی و حافظ شیرازی که شاعرانی جهانشمول و

متعلق به تمام فارسی زبان بوده‌اند یاد نمی‌کنیم و تنها نام گروهی از شاعران و عالمان تاجیک را، که هم برای اهل علم و ادبیات شناخته شده باشند و هم در تاریخ ادبیات عمومی فارسی زبانان نقشهای بسیار بزرگی بازی کرده باشند و هم برای عامه تاجیکان آن قدرها آشنا نیستند، قید کرده می‌گذریم:

عمق بخارایی (عصر ۱۲)، رشیدی سمرقندی (عصر ۱۲)، اثیرالدین اخسکتی (اخسکت - منطقه‌ای بود در فرغانه، که اینک آن را «اخیسی» می‌گویند)، (وفات ۱۲۱۲)، سیف اسفرنگی (عصر ۱۲) خواجه عبدالملک عصار سمرقندی (عصر ۱۴)، خواجه عصمت بخارایی (وفات ۱۴۲۶)، بساط بوریا باف سمرقندی (عصر ۱۱)، سیفی بخارایی (عصر ۱۵) و دیگران.

تاجیکان قدرت خود را در علم و ادبیات در عصرهای دورتر هم که به سبب جنگ شبانه‌روزی امیران و خانان و به سبب ظلم و بیداد بیش از حدشان مملکت بسیار خراب شده بود، نیز بروز داده‌اند. از جمله به نامهای زیر اشاره می‌کنیم:

ملا مشفق (وفات ۱۵۸۸)، باقی زردوزی بخارایی (عصر ۱۶)، نظامی آهنگره‌راتی - صاحب مثنوی مشهور یوسف و زلیخا (عصر ۱۷)، میرحاجی سمرقندی، سراینده تاریخ مدرسه شیردار سمرقند (عصر ۱۷)، خواجه حسن نثاری بخارایی (عصر ۱۶)، مطرب بخارایی - شاعر و موسیقی شناس (عصر ۱۷) مولوی شریفی بخارایی شاعر و عالم و مولف چندین کتاب علمی (وفات ۱۶۹۸)، محمد اسحاق شوکتی بخارایی (وفات در سال ۱۷۰۰)، میرسعید شریفی را قم شاعر و مولف تاریخ سیدراقم، زمان اتمام نگارش تاریخش سال ۱۷۰۲، میرزا عبدالقادر بیدل (۱۷۲۱ - ۱۶۴۴)، فطرت زردوزی سمرقندی (تولد ۱۶۶۷) میرزا فاضل



منشی والی بخارایی (وفات ۱۶۶۷)، سیدانسی (عصر ۱۷). ملاآباد ممتاز سمرقندی (عصر ۱۷)، مولانا زاهد افکاری سمرقندی (در سال ۱۶۲۷ کشته شده است)، خواجه یوسف مظهر بخارایی (عصر ۱۸)، محلم بخارایی (عصر ۱۸)، یگانه نسفی (عصر ۱۸)، محمد باقی یکتایی سمرقندی (عصر ۱۸) جنیدالله مخدوم حاذق - متخصص علم طب و شاعر (در سال ۱۸۱۳ به فرمان امیر نصرالله کشته شده است.)، عبدالقادر خواجه سودای بخارایی (۱۸۷۳ - ۱۸۲۳)، قاضی عبدالواحد حریر (۱۸۰۹ - ۱۸۸۶) احمد مخدوم مهندس دانش - ادیب، شاعر، فیلسوف، حیات شناس، موسیقی شناس، رسّام و اقتصاددان (۱۸۹۷ - ۱۸۲۷)، شمس‌الدین مخدوم شاهین (۱۸۹۳ - ۱۸۵۷)، داملاً عبدالفضل سیرت (وفات ۱۸۹۹)، قاض قربان خانی فطرتی وردانزهی (وفات ۱۸۸۸)، میرزا سامی منشی بوستانی - عالم مورخ و شاعر (وفات ۱۹۰۷)، محمد صدیق حیرت بخارای (۱۹۰۲ - ۱۸۷۶)، تاش خواجه اسیری خجندی (وفات ۱۹۱۵).

ما در این صفحات تنها نام زبده‌ترین شاعران و نویسندگان عصرهای ۱۶ تا ۱۸ و اوایل عصر ۲۰ را نشان دادیم، که اگر ما همه آنهایی که تاجیک بوده و شاعری را در پیش گرفته بودند، نشان می‌دادیم مقاله بیش از حد طولانی می‌گردید.

تاجیکان نه تنها در علم و ادبیات خدمت کرده‌اند، بلکه آنها در جمع ارباب دولت و سیاست هم در عالم شرق، خصوصاً در آسیای مرکزی و ایران نقشهای مهمی بازی کرده‌اند.

ما در خصوص سامانیان به جهت شهرتشان چیزی نمی‌گوییم، فقط همین را خاطر نشان می‌کنیم که تمام خلق تاجیک - فارس در خصوص این که بعد از استیلای عرب به مثابه ملتی با زبان، ادبیات و مدنیت خود در

جهان باقی مانده‌اند، از سامانیان منت دارند.<sup>۹</sup>

از تاجیکان، وزیران و ارباب سیاست بسیار بر آمده‌اند و بیشتر آنها برای مستحکم نمودن دولت و آبادکردن مملکت خدمت‌های نمایان کرده‌اند. ما در این صفحات، وزیرانی را که در زمانهای بسیار سخت و آشفته‌گی احوال مملکت و خلق، دولت را اداره کرده‌اند یعنی برمکیان، خواجه نظام‌الملک و خواجه شمس‌الدین محمد دیوان اشاره کرده می‌گذریم:

یکم، برمکیان در زمان خلافت عباسیان به روی کار آمدند. این دوره‌ای بود، که احوال سیاسی و اقتصادی مملکت بسیار بد بود، عباسیان بعد از خائنانه کشته شدن ابومسلم، که خود او سبب بر تخت خلافت نشستن عباسیان بود، می‌خواستند در اداره مملکت، اصول ظلم و بیداد امویان را دوام دهند. در همین وقت برمکیان به صورت وزیر اداره مملکت را در دست خود گرفته، عملاً در آباد کردن آسیای مرکزی و ایران و آسوده حال کردن خلقهای این سرزمینها کوشیدند. برمکیان از یک طرف به اهالی ماوراءالنهر و خراسان و ایران، که هم ملت‌های خودشان بودند، بسیار نیکویی کردند و از طرف دیگر، عربستان و عربها را هم از یاد نبردند. اینها اسرافهای خلیفه را محدود کرده بخش بزرگی از درآمد دولت را صرف آبادی مملکت و ارتقاء مدنیت نمودند.

پدر این خانواده برمک نام داشت که یک تاجیک آتش‌پرست بود، که در آتشکده بلخ خدمت می‌کرد پسر او خالد در شورش ابومسلم فعالانه شرکت کرد و بعد از کشته شدن او خود در دربار خلیفه منصور عباسی مشغول به کار شد و در ساختن شهر بغداد شرکت کرد.

اولاد خالد یس‌ابن خالد، فیض ابن یسا و جعفر بن یسا همگی وزیر اداره کننده مملکت بودند و در ولایتهای مهم حاکم شده، کار کردند. در

زمان خلافت هارون الرشید یسا و پسران او از عربستان گرفته تا ترکستان را اداره می‌کردند.

عاقبت هارون الرشید به نفوذ اینان در مملکت رشک برد، تعصب ملیش جوش زده و ترسید، که عجب نیست اینها کار ابومسلم خراسانی را ادامه داده، باز یک بار دیگر خاندان خلافت را عوض کرده خلافت را از عباسیان به علویان برگردانده، در نتیجه ایران، خراسان و ماوراءالنهر را از عربها تماما پاک کنند و نظر به همین مطالب به بهانه یک مسئله خانوادگی در سال ۱۸۷ هجری (۸۰۳) همه برمکیان را کشته، مال و ملکشان را مصادره نمود.

برای کشته شدن برمکیان تمام مملکت ماتم گرفت، شاعران مرثیه‌ها گفتند. برای خاموش کردن این تظاهرات عمومی، هارون الرشید یک شاعر را کشت و چند نفر شاعر و نزدیکان برمکیان را جزایهای سخت داد. دوم، در دوره سلجوقیان نظام‌الملک طوسی (مشهدی) نقش بسیار

بزرگی بازی کرد. نظام‌الملک در زمان الب‌ارسلان سلجوقی و پس او ملک شاه به سرکار آمده، از عربستان تا ترکستان همه مملکتها را اداره کرد. در آن اوقات حتی اختیارات پایتخت خلیفه یعنی شهر بغداد هم در دست ملکشاه سلجوقی بود، که اداره‌کننده بی‌واسطه آنها نیز نظام‌الملک بود. برای نشان دادن درجه نفوذ نظام‌الملک این واقعه قابل توجه است: باری ملکشاه از پسر نظام‌الملک که شحنه او را تحقیر کرده بود، رنجیده کسان خود را نزد نظام‌الملک فرستاده به واسطه آنها گفت، که «اگر در مملکت تو با من شریک باشی این گپ دیگر است، اگر تابع من باشی، چرا پسر خود را نگه نمی‌داری، که پای از حد خود بیرون می‌گذارد. اگر خواهیم می‌فرمایم، که همین ساعت دوات را از پیش تو بردارند (یعنی از وزارت برکنارت می‌کنم). نظام‌الملک در جواب گفت: «دولت تاج تو به

دوات من وابسته است. هرگاه وزارت مرا برگیری، تاج تو را بردارند».<sup>۱۰</sup> اهل تاریخ در این خصوص اتفاق دارند، که در سایه اداره عادلانه و عاقلانه نظام‌الملک در زمان ملکشاه مملکت چنان آباد شد، که پیش از آن مثلش دیده نشده بود.

نظام‌الملک در سرتاسر مملکت بناهایی برای پیشبرد علم و فرهنگ بر پا کرد. مشهورترین بناهای او مدرسه‌های نظامیه بغداد، بصره و اصفهان بود. مدرسه نظامیه بغداد دارالفنون زمان خود به شمار می‌رفت که در آن همه علمهای آن زمان آموخته و خوانده می‌شد. می‌گویند، که مدرسه نظامیه بصره از آن وسیعتر بوده است.

نظام‌الملک شخصاً عالمی بزرگ بود. او در نیشابور با عمرخیام و حسن صباح شریک درس بوده فقه، فلسفه، ریاضیات و دیگر علوم آن زمان را به خوبی تحصیل کرده است. او غیر از بناهایی، که در راه علم و معرفت بر پا کرده است، به طور جداگانه نیز اشخاصی را، که به علم و ادبیات مشغول بودند، یاریهای کلی رسانده برای پیش بردن خدماتهای علمی و ادبی آنها شرایط را مهیا می‌کرده است. چنانچه برای عمرخیام مشهور، که مناصب علمی و مناصب دولتی را قبول نکرده بود سالانه ۱۲۰۰ تومان حق معاش تعیین کرد. عمر خیام با همین حق معاش در نیشابور در خانه خود آسوده نشسته خدماتهای علمی و ادبی خود را ادامه می‌داد.

نظام‌الملک در ۹۶ سالگی از طرف حسن صباح اسماعیلی، که شریک درس خود او بود به واسطه یک فدایی زخم خورد و با همان زخم بعد از یک روز وفات یافت (۱۰۹۲).

نظام‌الملک در فارسی و عربی شاعر خوبی بود. این قطعه که آن را بعد از زخم خوردن به ملکشاه نوشته است، هم درجه شاعری او را، هم درجه

عدالت او را و هم درجه قوّت قلب او را نشان می‌دهد. در ۹۶ سالگی، بعد از خوردن زخم‌هلاک‌آور شعر نوشتن را صاحبان قلب عادی نمی‌توانند. آن قطعه این است:

یک چند به اقبال تو ای شاه جوانبخت

گردست من از چهره ایام ستوردم؟

طغرای نکونامی و منشور عدالت

پیش ملک‌العرش به توقیع تو بردم

آمد ز قضا مدّت عمرم نودوشش

در حدّنهاوند به یک کارد بمردم

بگذاشتم این خدمت دیرینه به فرزند

او را به خدا و به خداوند سپردم

سوم، در دوره هلاکو و اولاد او خواجه شمس‌الدین محمدجوینی صاحب دیوان و برادر او علاءالدین عظامک جوینی نقشهای بزرگی بازی کرده‌اند.

معلوم است که، هلاکو خراسان، ایران و قسمتی از عربستان را تصرف کرده چنان خونریزی کرد که مردم بر بابای او چنگیز «رحمت بر کفن دزد اول» گفتند. در همین دوره خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان بر سرکار وزارت آمده و برادر او علاءالدین عظامک در بغداد حاکم گردیده مملکت را از نو زنده و آباد کردند. کاردانی این دو برادر تا دوره سلطنت ارغونشاه - نیروه هلاکو دوام پیدا کرد.

اینها علم و ادبیات و عموماً مدنیت ملی را رواج داده و خادمان این منطقه را چنان پرورش دادند که نظر به قول سعدی شیرازی «نقطه پرگار اهل علم و دانش» گردیدند.

درجه عدالت، نیکوکاری و نیکوآرادگی این دو برادر را از همین هم، فهمیدن ممکن است، که سعدی شیرازی در حقّ اینها مدیحه گفته است. سعدی در یکی از مدیحه‌های خود این بیت را آورده است که در زمان خرابکاری مغولان نقشهای سازنده و مهم این دو برادر را نشان می‌دهد:

... خدای خواست که اقلیم در حمایت او

ز تیر حادثه دوباره امان ماند  
و گرنه فتنه چنان کرده بود دندان تیز  
که زین دیار نه مرغ و نه آشیان ماند

سعدی در دیگر جای در حق آنها گفته است:

... به دستگیری افتادگان و محتاجان

چنانکه دوست به دیدار دوست مستعجل

این دو برادر عالمانی بزرگ و شاعرانی زبردست هم بودند: شمس‌الدین محمد، در منطق اثری به نام شمسیه دارد، که در مدرسه‌های کهنه یگانه کتاب درسی منطق بود. علاء‌الدین کتابی به نام **جهانگشا** در تاریخ نوشته است. که با نام **تاریخ جهانگشای جوینی** مشهور است.

خواجه شمس‌الدین خطاب به اباخاقان (پسر هلاکو) شعری سروده که کوششهای فراوان این انسان غیور را در راه اداره کردن عادلانه مملکت نشان می‌دهد:

یا تو را من وفا بیاموزم      یا ز تو من جفا بیاموزم  
یا جفا یا وفا، زهر دو یکی      یا بیاموزم، یا بیاموزم

هر چند این مرد بزرگ به خانان وحشی مغول وفا آموخته باشد،

عاقبت آنها در حق او به جفاکاری پرداختند. آباقاخان او را سخت رنجاند و چندگاهی از نظر دور کرد. نظر به قول مولف *روضه‌الصفاء* باری آباقاخان در مجلس شراب با خواجه شمس‌الدین نشسته بود، با نوک کارد گوشتی را که مسلمانان نمی‌خورند (شاید گوشت خوک باشد) به او تقدیم کرد. او گرفت، بعد از اتمام مجلس خان به نزدیکان خود گفت که «این تازیک (تاجیک) عجب مرد هوشیاری است، من قصد کرده بودم، که اگر آن گوشت را نگیرد با همان کارد شکمش را چاک کنم.»

عاقبت ارغون خان - پسر آباقاخان در سال ۶۸۳ (۱۲۸۵) شمس‌الدین محمد را با برادرش و پسرش کشت. تقدیر این برادران هم مثل تقدیر برمکیان شد و سبب قتل آنها هم همان سببی است، که در کشته شدن برمکیان گفته شد.

برای کشته شدن شمس‌الدین محمد مرثیه‌ها بسیار گفته‌اند و این رباعی از آن جمله است:

در رفتن شمس از شفق خون بچکید

مه روی بکند و زهره گیسو ببرید

شب جامه سیه کرد از آن ماتم و صبح

برزد نفس سرد و گریبان بدرید

### ۳- معانی و مواقع دیگر کاربرد کلمه «تاجیک» و شکل‌های دیگر این واژه در تالیفات تاجیکی - فارسی

عموماً در ادبیات - خواه در ادبیات نفیسه باشد و خواه در ادبیات علمی و تاریخی کلمه تاجیک به صورت نام یک خلق فارسی زبان به کار برده شده و در بسیاری جاها با کلمه‌های ترک، عرب و مغول مقابل گذاشته شده است. اما از آثار دیگر که در عصرهای گوناگون تالیف

یافته‌اند، زیاده‌تر مثال می‌آوریم:

خواجه عبدالقادر غجدوانی، که در عصر ۱۲ زندگانی کرده است، در حق استاد و مرشد بی‌واسطه خود - خواجه یوسف همدانی، که در سمرقند در سال ۵۰۴ هجری (۱۱۱۱) وفات نموده است می‌نویسد: «به صحراها و محلها و قریه‌ها بسیار می‌رفتند و با ساکنان و باشندگان موضعها از تاجیک و ترک و عرب ...» (از یک اثر دستنویس، که در هندوستان کتابت کرده شده است - در این مثال، جای قابل دقت همین جاست، که چون مولف اثر خود را پیش از استیلای مغولها تألیف کرده است، این کلمه را به شکل «تاجیک» نوشته است).

در قسمنامه اتسزخوارزمشاه نوشته شده است:

«من که اتسز ابن قطب‌الدین محمد خوارزمشاه هم، با مخالف و بدخواه دولتی او از ترک و تازیک...» از مجموعه متنهایی که بارتولد جمع کرده، در سال ۱۸۹۸ در پترزبورگ چاپ کرده است، صفحه ۴۰. در این مثال جای دقت این است، که چون اتسز از ترکان قدیم بوده و این سوگند نامه املای خود اوست، این کلمه به شکل «تازیک» آمده است).

... به سبب یاغیگری او بسیار مغول و تاجیک نیست شدند...<sup>۱۱</sup>

ملک ارکچی از تازیک بود...<sup>۱۲</sup>

دانشمند حاجب مردی تازیک بود...<sup>۱۳</sup>

... شصت هزار نفر تاجیک، که فردی از ایشان در برابر رستم و اسفندیار رویین‌تن بودند، به موجب فرموده روی به تعمیر قلعه‌ها و حصارها نهادند...<sup>۱۴</sup> - سخن درباره ایجاد آمادگی در مقابل خوف هجوم چنگیز به سمرقند می‌رود. مولف در این دو متن، که زمان پیش از استیلای مغولان را تصویر می‌کند، این کلمه را به شکل «تاجیک» نوشته است اما در پایتتر، که احوال استیلای مغولان تصویر می‌یابد، همین مولف همین



کلمه را به شکل «تازیک» می نویسد.

... پادشاه احوال ممالک فارس را استفسار نمود، حرقه داغ زانو زده گفت: اول حال این تازیک (تاجیک) را به هم رسانم.<sup>۱۵</sup> سخن درباره حاکم لرستان، افراسیاب می رود. حرقه داغ مغول او را، که از مملکت فارس و حاکم لرستان بود «تازیک» (تاجیک) گفته است در اینجا دو نکته جای دقت است. یکم این که مغولها کلمه «تاجیک» را «تازیک» می گفتند (به اول مقاله مراجعت شود). دوم اینکه در زمان استیلای مغولها اهالی فارس که مرکزش شهر شیراز است و لرستان که قسمتی از منطقه فارس است، تاجیک محسوب می شدند.

... گفتند تازیک (تاجیک) را چه حد آن باشد، که امیری را مقید کرده بفرستد.<sup>۱۶</sup> سخن در حق ملک شمس الدین قورت می رود، که حاکم هرات بود. او «هندونریان» مغول را، که در برابر آباقاخان مغول عصیان کرده بود، بند کرده به دربارخان مذکور فرستاده بود. مغولان دربار خان مذکور همین کار را درباره ملت مغول خوار شماره شده آنان دانسته سخن مذکور را در حق ملک شمس الدین گفتند.

- امیر قرغن فرمود که، تازیک (تاجیک) را چه حد آن باشد، که دعوای پادشاهی کند... امیر فرمود، که تازیک (تاجیک) شیوه جنگ و محاربه را نمی داند...<sup>۱۷</sup> سخن در حق ملک حسین مطرح می شود، که حاکم مستقل هرات بود. قرغن یکی از سرداران مغول بود که در زمان اولاد چنگیز با وی جنگیده بود.

- چنگیز خان خوانین (خانان) و امرا و نونیانرا جمع کرده گفت از سر هزم عزم رزم ولایت تازیک (تاجیک) کرده...<sup>۱۸</sup> سخن درباره فراهم کردن آمادگی چنگیزخان برای هجوم به مملکت ماوراءالنهر، خراسان و ایران می رود. جای دقت اینجا است، که چنگیزخان مملکتهای مذکور را ولایت

تازیکی (تاجیک) گفته است.

... و پنجاه هزار تازیکی (تاجیک) دلاور، که در روز معرکه (روز جنگ) از شیر ژیان و پیل دمان روی گردان نمی شوند...<sup>۱۹</sup> سخن درباره مدافعه شهر سمرقند در مقابل چنگیزخان می رود.

- تکلیفاتی را، که از شرع و عقل بعید (دور) بود، نسبت به مردم تازیکی (تاجیک) به تقدیم می رسانید... و از یاساهای او خلاق به تنگ آمده اند به تخصیص مردم تازیکی (تاجیک)...<sup>۲۰</sup> سخن درباره قانونهای پسر چنگیزخان - چغتای می رود، که او بعد از استیلای چنگیز حاکم ماوراءالنهر و ترکستان شده بود.

- قآن از دختر پرسید، که تازیکان (تاجیکان) را چون یافتی؟...<sup>۲۱</sup>

سخن درباره آن می رود، که پهلوانی هراتی به نام فیله در قراقروم (پایتخت اوکتای خان) در پیش قآن مذکور و با فرمایش او با یک پهلوان مشهور مغول کشتی گرفت و فیله پهلوان مغول را شکست داد. اوکتای خان (پسر چنگیز و جانشین او بعد از مرگ او) در ردیف دیگر مکافاتها (برای ذات گرفتن به فیله) یک دختر مغول را هم بخشیده بود. جمله بالایی - سوال اوکتای قآن از همان دختر است.

- آباقاخان به اناقان خود گفت، که این تاجیک عجب مرد متجلدی است...<sup>۲۲</sup> جمله بالا را آباقاخان، که پسر هلاکو بوده بعد از او پادشاه ایران و خراسان شده بود در حق وزیر خود - خواجه شمس الدین محمد، صاحب دیوان، که از «جوین» نام مکانی در خراسان بود و ذکرش در بالا گذشت، گفته است. در این جا مهم این است که آباقاخان در ایران زاییده شده و به زبان محلی آشنا شده بود. کلمه «تاجیک» را پاکیزه گفته است و مولف هم در این مورد از زبان او شکل اصلی این کلمه را نوشته است.

... علاوه بر این قضایا حکم شده بود، که غیر از زمره مغول هیچکس

سلاح نگاه ندارد... اسلحه تازیکان (تاجیکان) در دست محصلان (مغولان جمع کننده سلاح) باز ماند.<sup>۲۳</sup> سخن درباره مملکت فارس و اهل شیراز می‌رود، که در برابر حکمرانی مغول قیام کرده بودند.

- ... این تازیک (تاجیک) مرا می‌ترساند...<sup>۲۴</sup> یکی از مغولان در حق ملک عیاش‌الدین - حاکم سیستان، که خودش هم سیستانی بود، گفته است.

- مردم بخارا به تصور آن، که ترکان چنان منهزم شدند، که دیگر معاونت ایشان ممکن نیست، از عقب ایشان شتافتند. چون میان مردم بخارا و دیواربست مسافتی بود، که اتراک مراجعت کرده تیغ در تاجیکان نهادند...<sup>۲۵</sup> سخن درباره هجوم امیرحسین مغول به بخارا می‌رود، که امیر تیمور از آن جنگ گریخته بود و مردم بخارا به تنهایی برای مدافعه از شهر خود با امیرحسین مقابلت کرده بودند. مولف در این جا مردم بخارا را تاجیک نامیده است.

- از زبان صاحبقران (امیر تیمور) منقول است، که فرمود: مدت العمر به صعوبت آن جنگی ندیدم و معرکه‌ای به هیبت تر از آن مشاهده نکردم ... در آن موقعیت هولناک آنچه بغا... در میان مخالفان دویده چند تاجیک را سیلی زده به زبان خوش گفت ...<sup>۲۶</sup> سخن درباره جنگ امیر تیمور در ابتدای خروجش با تاجیکان کوهستان می‌رود، که در یکی از دره‌های بدخشان کوهی واقع شده بود. جای دقت این است که امیر تیمور، که تمام عمر خود را با جنگهای خونین گذرانده است از همه جنگهای از سرگذرانده خود همین جنگ و معرکه تاجیکان کوهستانی را سخت‌تر، پرهیبت‌تر و خوفناکتر گفته و یاد کرده است.

- ... محمد آزاد را با طایفه‌ای از خان بچگان با چهارصد نفر پیاده تاجیک و ترک به تفتیش حال ایشان روان ساخت ...<sup>۲۷</sup> این واقعه در سفر

خریبی امیر تیمور به هندوستان روی داده است. در راه هندوستان امیر تیمور ترکی به نام برهان اقلان را با ده هزار نفر سپاهی به کوهستان سیاهپوشان، که در افغانستان است، برای تنبیه آنها و خالی کردن راه خود از احتمال خرابکاری آنها فرستاده است. بعد از آن، بزودی از سپاه خبری نشده است، برای خبرگیری محمد آزاد بدخشانی را با چهارصد پیاده تاجیک و ترک فرستاده است. محمد آزاد، وقتی به دره سیاهپوشان می‌رسد می‌بیند که آنها «برهان اقلان» را شکست داده قسمتی از سپاهیان را اسیر گرفته قسمتی را کشته، قسمتی از آنها را گریزانده، اسبها و سلاحهایشان را به غنیمت گرفته برده‌اند. اما محمد آزاد با چهارصد نفر پیاده به سیاهپوشان هجوم کرده آنها را مغلوب نموده غنیمتها و اسیرها را خلاص کرده و پس گرفته است. به این مناسبت امیر تیمور به محمد آزاد و همراهانش پادشاهای کلان داده، برهان اقلان را، از خدمت رانده است.

- ... آن حضرت (امیر تیمور) فرمود، که سرداری لشکر تاجیک به او تعلق داشته باشد و به مهم مالی مداخله نکند.<sup>۲۸</sup> سخن درباره این می‌رود، که امیر تیمور وقتی که در ایران بود، سرداری لشکر تاجیک را به خواجه علی سمنانی داده است از این معلوم می‌شود، که در سفرهای حربی، امیر تیمور از تاجیکان لشکرهای جداگانه تهیه می‌کرده است.

- ترکان مشاهده کرده‌اند، که وزیر و مشیر و قاضی همه از مردم تاجیکند و هیچ یک از ایشان را در امور مالی مداخله نمی‌دهند نایره بغض و حسد در خاطر آن جماعت اشتغال یافت...<sup>۲۹</sup> این واقعه بعد از وفات امیر تیمور در قلعه النزیک در آذربایجان روی داده است، که در آنجا قاضی عمادالدین نخجوانی استقلال یافته بود.

- ... و از ممالک محروسه، سوای ماوراءالنهر پانزده هزار پیاده تاجیک ملازم شدند...<sup>۳۰</sup> سخن درباره لشکرکشی شاهرخ ابن تیمور از هرات به

آذربایجان بعد از وفات تیمور می‌رود. این جا قابل دقت این است، که مؤلف قید می‌کند که شاهرخ ۱۵۰۰۰ سپاهی پیاده تاجیک، از مناطق دیگر مملکت، غیر از ماوراءالنهر جمع کرده که در این سفر جنگی او را همراهی کرده‌اند. پس معلوم می‌شود، که در مناطق دیگر غیر از ماوراءالنهر نیز تاجیکان بوده‌اند.

.... مردم تاجیک چنان که به سیر خیابان می‌روند به اسبان سوار شده روی به کرخ نهادند...<sup>۳۱</sup> سخن درباره به جنگ رفتن اهالی هرات به کرخ است و مولف که خود در شهر هرات تولد یافته است، آنان را تاجیک می‌شمارد.

.... مردم تاجیک که، آثار شجاعت به ظهور رسانیده و سواران اعدا را گریزانده بودند، از مواعد پادشاه حظّ وافر یافتند و جامه‌های قیمتی پوشیدند...<sup>۳۲</sup> سخن درباره مدافعه اهل هرات از شهر خود در مقابل امیرخلیل می‌رود که او در زمانی که پادشاه وقت سلطان ابوسعید در هرات نبود به شهر هرات هجوم آورده بود.

.... در خلال این احوال بعضی امرا و بعضی وزرا و مردم تاجیک، که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند، از بیم تعدی و حیف... در جلاب هرات تحمل ساخته از غایت وحشت لحظه‌ای فراغت نمودند...<sup>۳۳</sup> سخن درباره استیلای شیبانیان بر هرات است.

### از روضة‌الصفای ناصری

این کتاب از میرزا رضاقلی‌خان هدایت شیرازی در زمان ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۷۴ هجری (۱۸۵۸ م.) به اتمام رسیده است. در این کتاب واقعه‌هایی، که در ایران و خراسان از اولهای عصر ۱۶ تا سالهای ۱۸۵۸ روی داده است، ذکر می‌شود. مولف واقعه‌های روضة‌الصفای

میرخواند را ادامه داده و نام کتابش را همچنان *روضه‌الصفا* نهاده است و شمار جلد‌های کتابش را هم که سه است، به بالای شماره‌های جلد‌های *روضه‌الصفا* میرخواند اضافه کرده، جلد‌های ۸ و ۹ و ۱۰ گفته است. ما در قسمت پایانی، مثال را از همین کتاب برمی‌گیریم:

... صلابت شاه اسماعیل در قلوب ترک و تاجیک و دور و نزدیک اثر کرده بود...<sup>۳۴</sup>

... ولیکن مرشد قلی خان و سایر ترک و تاجیک...<sup>۳۵</sup>

... ساکنان آن جا افغان و هزاری و کرد و ترک و تاجیک...<sup>۳۶</sup> سخن درباره قندهار می‌رود. مولف بعد از تعیین حدود و مساحت آنجا بیان می‌کند که ساکنانش از کدام خلقها هستند و یک صفحه پایینتر از این مولف می‌گوید:

... در این اثنا خبر شورش فارسی زبانان قندهار رسید... از این جا معلوم می‌شود، که مولف متن بالایی فارسی زبانان قندهار را تاجیک گفته بوده است و در نزد او «فارسی زبان» و «تاجیک» هر دو یک مفهوم را افاده می‌کرده‌اند.

... نای ترکی بر سوگ تاجیکان مویه همی خواند...<sup>۳۷</sup> سخن درباره جنگ محمد حسن خان قاجار (ترک) با کریمخان زند (فارس) می‌رود و بعد از یک صفحه - در ص ۱۲ مولف می‌گوید: «کریمخان فرس اسب‌گریز به جانب فارس راند». از این متن معلوم می‌شود که، مولف کریمخان زند و سپاهیان او را که شیرازی، زند و لر بودند «تاجیک» نامیده و در عین حال اینها را «فرس» (فارسی - فارسی زبان) هم می‌گفته است.

... سپاهیان ترک و تاجیک در معسکر والاجمع...<sup>۳۸</sup> واقعه در مازندران اتفاق می‌افتد.

... مجلای ترک و تاجیک بود...<sup>۳۹</sup> سخن در تعریف از یکی از وزیران

شاهان قاجار ایران می‌رود.

#### ۴ - نتیجه مثالهای در بالا قید شده

۱ - چنانکه در مثالی که از اثر خواجه عبدالقادر خالقی غجدوانی ذکر شد دیدیم، کلمه «تاجیک» باهمین شکل از عصر ۱۲ در ادبیات نوشته می‌شده است. البته، این کلمه در ادبیات نوشتاری اولین بار از طرف همین مولف به کار نرفته است و در همین عصر ۱۲ بودن این کلمه همین را نشان می‌دهد که در عصر مذکور و پیشتر از آن این کلمه در بین خلق کاربرد داشته و در بین مولفان و نویسندگان یکی از اصطلاحهای به کار رونده بوده است. اما بسیاری از آثار قرون ده و دوازده به سبب نابود شدنشان در کشتار و سوختارهای چنگیز به ما نرسیده‌اند و اگر بعضی از آنها هم سلامت مانده باشند مانده‌ایم. نسخه اثر خواجه عبدالخالق هم، کتابت هندوستان است. عجب نیست که این اثر توسط رونندگان پیش از استیلای چنگیز به هند یا به واسطه گریزندگان از هجوم چنگیز به هندوستان افتاده باشد و با یک تصادف دیگر نسخه این اثر به ماوراءالنهر برگشته باشد، وگرنه این هم به ما نمی‌رسید.

۲ - کلمه «تاجیک» به صفت نام یک خلق فارسی زبان در ابتدا به مردم فارسی زبان آسیای مرکزی و خراسان گفته شده و بعد از آن برای همه فارسی زبانان دنیا به کار برده شده است. بنابراین سعدی، که از اهالی اصلی شیراز است و این شهر مرکز ولایت فارس است، توانسته است، که خود را در شعر خود «تاجیک» شمارد و مولفان دیگر ایرانی از قدیمترین آنها گرفته تا نویسندگان عصر ۱۹، کلمه «تاجیک» را بی‌محابا برای خلق فارسی زبان ایران به کار برده‌اند.

۳ - خلق فارسی زبان آسیای مرکزی و خراسان، که از زمانهای خیلی

قدیم نام «تاجیک» به اینها داده شده است، البته برابر این نام پیدا نشدند، یا این که از یگان جایی نیامده‌اند، بلکه آنها اهالی این سرزمینند، که بعد از اسلام به اینها نام «تاجیک» و به زبانشان «زبان فارسی» یا این که «زبان تاجیکی» لغت داده شده است و چنانکه بعد از اسلام زبان فارسی جدید، اول در ماوراءالنهر و خراسان تشکیل و بعد از آن به همه فارسی زبانان منتقل شد، کلمه «تاجیک» هم به صفت یک نام ملی اولین بار برای خلقهای فارسی زبان آسیای مرکزی و خراسان به کار گرفته شده، بعد از آن همه خلقهای فارسی زبان را با این نام نامیدن ممکن شده است. (مثالهای بالا این را بوضوح اثبات کردند)

آن خلقهای آسیای مرکزی و خراسان که آنها را بعد از اسلام «تاجیک» و زبانشان را «فارسی» یا «تاجیکی» نامیدند، چه کسانی بودند؟ اینها همان خلقهای آسیای مرکزی و خراسان بودند، که چندین عصر پیش از اسلام در این سرزمینها به صورت مقیم در شهرها و دیه‌ها زندگانی کرده به زراعت و کسبهای دستی عمر گذرانی می‌کردند. اینها همان سفدیان بودند، که در شهرهای مرکزی ماوراءالنهر، در کناره‌ها، وادیها و کوه‌های زرافشان و باختریان و تخاریان مقیم بودند، که با مرکزیت بلخ قدیم در خراسان، چغانیان بودند، که با مرکزیت ترمذ و حصار شادمان امروز، در کناره‌های رودخانه آمویه زندگی می‌کردند.

## ۵ - معنی اصلی کلمه «تاجیک» جای استفاده از آن و سبب نامیده شدن تاجیکان با این نام

ما در اول مقاله شکل‌های گوناگون کلمه «تاجیک» را نشان داده‌ایم، که شکل اصلی این کلمه «تاجیک» بوده مغولها و ترکهای قدیمی این کلمه را نمی‌توانستند بگویند و با تبدیل کردن حرف «ج» به «ز» کلمه تاجیک را



«تازیک» گفتند و این قول خود را با مثالهای گوناگون از متون قدیمی مختلف اثبات و تاکید کردیم و این چنین معنی کلمه «تاجیک» به مثابه یک خلق فارسی زبان نیز در بالا با دلایل و مثالهایی از مولفان گوناگون اثبات شد.

اما چي بودن معنی اصلی کلمه «تاجیک» - قطع نظر از نام یک خلق فارسی زبان بودن آن - و موارد استفاده از آن و «وجه» تسمیه اینکه یک خلق فارسی زبان را با این «نام» خوانده‌اند تا حال روشن نشده است.

ما در این قسمت مقاله در همین مورد گپ می‌زنیم:

کلمه «تاجیک» از طرف مولف معتبر زبان‌شناسی تا حال تحلیل نشده و معنای اصلی آن بیان نشده است و اگر تحلیل معقولی شده باشد هم، تا حال نوشتاری در این باب به ما نرسیده است...

بر اساس این مطالعه ما می‌توانیم بگوییم، که کلمه «تاجیک» از سه جزء مرکب است: «تاج - ی ک»، جزء یکم «تاج» است، که زینت سر پادشاهان و نشانه پادشاهی آنان بوده نام دیگر وی در فارسی «افسر» و در عربی «اکلیل» است، دوم حرف «ی» نسبت است. مثلاً ما بخارایی، سمرقندی یا استالین آبادی گوییم همین «ی» همراه می‌شود و چیزها یا شخصهای به این شهرها منسوب را می‌فهماند، جزء سوم «ک» اسمی است. هر وقت کلمه‌ای صفتی، یا کلمه‌ای اسمی را می‌خواهند بر چیز مخصوص بگذارند، این حرف را در آخر آن کلمه همراه می‌کنند و این حرف این کلمه را اسم خاص می‌گرداند.

چنانکه کلمه «دسته». ما از این کلمه جای با دست گرفتن اسباب را می‌فهمیم: دسته تبر، دسته کلنگ، دسته اژه و... وقتی که خواستند کلمه دسته را به طرز اصطلاح به معنای سند و حجت، اسم خاص کنند، در آخرش «ک» اسمی را همراه کرده «دستک» گفتند. ما از کلمه «دستک» تنها

دلیل، سند، حجت و اساس را می‌فهمیم، که جای دستگیری صاحبش است.

یا اینکه «برگ» ما از این کلمه «برگ» برگ هر رستنی را می‌فهمیم. اما یک چیز زینتی زنان هست که وی را به شکل برگ درخت از طلا ساخته با سنگهای قیمتی و گرانها زینت می‌دهند. وقتی که خواستند «برگ» را برای همین شیء اسم خاص کنند، در آخرش «کِ» اسمی را همراه کرده شیء را «برگک» گفتند.

روانک (نام دیهی در سمرقند، که از «روان» ساخته شده است)، توسنک (نام دیهی در بخارا، که از «توسن» ساخته شده است)، چراغک (کرم شب‌تاب، یا برق هوا)، روشنک (نام دختر دارا)، و دیگر از همین گونه نامهای خاص به همین طرز ساخته شده‌اند. اینچنین کلمه «تاجی» به هر چیزی، که به تاج منسوب و به وی مربوط باشد، راست می‌آید و هر کدام آن گونه چیزها را می‌فهماند (مثلاً، مروارید تاجی، یاقوت تاجی، لعل تاجی). اما وقتی خواستند، که کلمه «تاج» را برای یک خلق فارسی زبان با مدنیت اسم خاص کنند، در آخرش «کِ» اسمی را همراه کرده، «تاجیک» گفتند.

### پی‌نوشتها:

- ۱) مقاله با اندک ویرایش به لحن فارسی امروز به نشر آماده گردید (ویراستار)
- ۲) *غیاث‌اللغات*، چاپ مطبوعه نظامی (در هندوستان) در سال ۱۲۹۲ هجری، صفحه ۱۵۹، ستون یکم.
- ۳) کتاب مذکور، صفحه مذکور، ستون ۱-۲.
- ۴) *برهان قاطع* چاپ مطبوعه منشی نول کشور در لکهنو (هندوستان) در سال ۱۸۸۷ جلد یکم

- صفحه ۲۵۵ ستون یکم).
- (۵) کتاب مذکور جلد مذکور، صفحه ۲۵۶، ستون دوم).
- (۶) صفحه ۲۵۷، ستون یکم.
- (۷) تاریخ نرشخی در فصل بخارا و بنای جامع.
- (۸) قاموس الاعلام، جلد ۳، صفحه ۱۶۰۸، ستون یکم.
- (۹) رجوع شود به کتابی که دانشمند بزرگ معاصر - سعید نفیسی درباره رودکی نوشته است.
- (۱۰) روضة الصفاء، جلد ۶ صفحه ۱۰۷.
- (۱۱) جامع التواریخ، اثر خواجه رشیدالدین طیب، که در سال ۷۱۸ (۱۳۱۸) کشته شده است - مجموعه متنهای مذکور، صفحه ۱۲۰.
- (۱۲) جامع التواریخ مذکور، از مجموعه متنهای مذکور، ص ۱۲۷۰.
- (۱۳) مخفر الانصاف، مجموعه متنهای مذکور، ص ۱۵۹۰ - در این سه متن، که احوال دوره مغولان تصویر می‌یابد، این کلمه به شکل «تازیک» نوشته شده است.
- (۱۴) روضة الصفا ج ۴، ص ۱۴۲
- (۱۵) روضة الصفا، ج ۴، ص ۲۱۱
- (۱۶) روضة الصفا، ج ۴، ص ۲۲۳
- (۱۷) روضة الصفا، ج ۴؛ ص ۲۲۸
- (۱۸) روضة الصفا، ج ۵، ص ۲۹
- (۱۹) روضة الصفا، ج ۵ ص ۲۹
- (۲۰) روضة الصفا، ج ۵، ص ۴۴
- (۲۱) روضة الصفا، ج ۵ ص ۵۲
- (۲۲) روضة الصفا، جلد ۵، ص ۱۰۹
- (۲۳) روضة الصفا، جلد ۵، ص ۱۳۶
- (۲۴) روضة الصفا، ج ۵ ص ۱۶۴
- (۲۵) روضة الصفا، جلد ۶، ص ۱۹

- ۲۶) روضة الصفا، جلد ۶، ص ۲۶
- ۲۷) روضة الصفا، جلد ۶، ص ۱۰۱
- ۲۸) روضة الصفا، جلد ۶، ص ۱۴۲
- ۲۹) روضة الصفا، جلد ۶، ص ۱۹۹
- ۳۰) روضة الصفا، ج ۶، ص ۲۲۵
- ۳۱) روضة الصفا، جلد ۶، ص ۲۵۸
- ۳۲) روضة الصفا، جلد ۶، ص ۲۸۵
- ۳۳) روضة الصفا، جلد ۷، ص ۱۰۶
- ۳۴) روضة الصفا، ناصرى، جلد ۸، بدون ذکر صفحه، چاپ تهران - در ذکر شاه اسماعیل صفوی.

۳۵) کتاب مذکور، جلد ۸

۳۶) کتاب مذکور، جلد ۸

۳۷) روضة الصفاى ناصرى، جلد ۹، ص ۱۱

۳۸) کتاب مذکور، جلد ۹، ص ۲۲

۳۹) کتاب مذکور، جلد ۹، ص بی‌رقم.

زبان فارسی دری اصلاً لهجه اهالی  
ماوراءالنهر، سمرقند و بخارا است که  
در این جایها تاجیکان زندگی می‌کنند.

ملک‌الشعراى بهار



# تاجیکان

ولادیمیر بارتولد

(۱)

## اندکی تاریخ<sup>۱</sup>

ساکنان اصلی ترکستان کنونی به گروه ایرانی اقوام تعلق داشته‌اند. ما در اینجا به مسائل پیچ‌درپیچ و مورد اختلاف مربوط به زادگاه قوم ایرانی و حدود بسط آن در دوران باستان، و اینکه حدود مزبور در قرون وسطی مدام تنگتر می‌شده اشاره نکرده فقط به ذکر این حقیقت اکتفا می‌نماییم که در ظرف مدت بیش از ۱۵۰۰ سال، یعنی از قرن ششم پیش از میلاد مسیح [تا قرن نهم]، در حدود ترکستان کنونی از دو قوم متمدن و با فرهنگ ایرانی‌الاصل یاد شده یعنی: سغدیان و خوارزمیان. تصاویر سغدیان و خوارزمیان بر آرامگاه داریوش (۴۸۶ - ۵۲۲ ق. م.)، نزدیک ویرانه‌های استخر (پرسپولیس، [تخت جمشید]) در میان اقوام دیگری که جزء ساکنان قلمرو شاهنشاهی آن پادشاه بودند دیده می‌شود. اما دربارهٔ زبانهای این دو قوم اطلاعات کمابیش دقیقی در دست است که فقط مربوط به دوران قریب به زوال ایشان است. این اطلاعات در تألیف بیرونی خوارزمی که دربارهٔ گاهنامهٔ اقوام گوناگون نوشته، آمده است.<sup>۲</sup>

بیرونی ضمن سخن از گاهنامه‌های سغدی و خوارزمی، نامهای محلی ماهها و روزها و عیدهای مذهبی و غیره را نیز نقل کرده است. و از روی نامهای مزبور می‌توان تا حدی به ویژگیهای گویشی هر دو زبان و فی‌المثل تفاوت آنها با زبان پارسی پی برد.

از میان دو قوم زراعت‌پیشه و با فرهنگ آسیای مرکزی خوارزمیان در ظرف مدت طولانیتری واجد زندگی بالاستقلال سیاسی بوده‌اند. و تا

زمان تأسیس دودمان پارسی هخامنشیان در آسیای مرکزی برتری سیاسی با ایشان بوده است. خوارزمیان مدتی تابع پارسیان [ایرانیان] گشتند ولی بعد، از زیر تابعیت ایشان به در شدند.

در طی عملیات اسکندر مقدونی در آسیای مرکزی (۳۲۷ - ۳۳۰ ق. م)، سرزمین خوارزم از خود پادشاهی داشته و حال آنکه کشور سفدیان که ناحیه رود زرافشان مرکز آن بوده کماکان ایالتی پارسی [ایرانی] باقی مانده بوده است. تا حدی که اطلاع داریم فتوحات اسکندر و شاهان یونانی - باختری [باکتریایی] و اقوام صحرائشین آسیای مرکزی بیش از اسلام به خوارزم بسط نیافت. فتوحات مسلمانان به استقلال سیاسی - و بعدها قومی - خوارزم پایان بخشید. ولی فرمانفرمایان مسلمان و حتی آخرین خانان ازبک خبوه نیز لقب خوارزمشاه را - که از آن شاهان پیش از اسلام خوارزم بوده - بر خود می نهادند. از میان همه لقبهای صاحبان نواحی مختلف ترکستان، فقط این لقب (خوارزمشاه) تا زمانهای اخیر باقی و برقرار بوده است. سرزمین سفدیان نخست جزو امپراتوری اسکندر گشت و بعد در قلمرو دولت یونانی - باختری [باکتریایی] قرار گرفت و بارها مورد تهاجم اقوام صحرائشین واقع شد. و این تهاجمات لااقل از قرن دوم پیش از میلاد و شاید هم پیشتر آغاز گشت، بدین سبب در سرزمین سفد زمینه مساعد و مقتضیات - آنچنان که در خوارزم برای پیدایش سنتهای استقلال سیاسی وجود داشته - مفقود بوده است. فقط اندکی پیش از فتوحات مسلمین، صاحب سمرقند تا حدی منزلت فرمانروای سراسر سرزمین قوم سفد را دریافت و به لقب «اخشیدسغد» ملقب گشت (صاحب فرغانه نیز لقب «اخشید» داشته). ولی حکومت اخشیدان بسیار ناستوار بود و در زمان مسلمانان بزودی نابود گشت و در زندگی بعدی ترکستان کوچکترین اثری باقی نگذاشت. در عوض ظاهراً



سغدیان بیش از خوارزمیان در سیر تاریخ فرهنگی مؤثر بوده‌اند و ناشر فرهنگ آسیای مقدم در سرزمینهای مشرق ترکستان به شمار می‌روند. تاریخ این فعالیت سغدیان ممکن است فقط بر اثر کشفیات باستانشناسی در ترکستان چین و نواحی مرزی خاک اصلی چین، روشن شود. زبان اسناد و مدارک تجاری قرن اول میلادی که در یکی از برجهای دیوار چین در نقطه مرزی دون خوآن<sup>۳</sup> کشف شده با مطالبی که در تألیف بیرونی درباره زبان سغدی منقول است مقابله گشت و سرانجام زبان اسناد مزبور به عنوان سغدی شناخته شد. الفبای خط اسناد یاد شده یکی از انواع الفباهای سامی شرقی یا «آرامی» است که از طریق ایران در خاورمیانه رخنه کرده بوده. در ناحیه لپ - نرنیز چنین اسنادی کشف شده بوده. در ناحیه تورفان، که در نقطه‌ای بسیار دور و در مغرب خطه مذکور قرار دارد، آثاری دینی از بوداییان و مانویان و مسیحیان به زبان سغدی یافته شده است.<sup>۴</sup> آثار اخیرالذکر بیشتر مربوط به قرن هفتم و قرون بعدی است. بر روی هم همان الفبای پیشین، ولی به صورتی دگرگون شده در آن نوشته‌ها به کار رفته است. شادروان استاد گوتیو که بزرگترین محقق در زبان سغدی بوده، علی رغم فاصله زمانی مهمی که میان اسناد «متقدم سغدی» و آثار بودایی وجود دارد، از لحاظ زبان میان آنها تفاوتی نمی‌بیند. آثار مانوی و مسیحی به گویشهای متأخرتری نوشته شده و باید تذکر دهیم که میان گویش آثار مانوی و گویش اسناد مسیحی نیز تفاوت بسیار وجود دارد. گذشته از این، مانویان و مسیحیان علاوه بر الفبای ملی سغدی از الفباهایی که مبلغان هر دو دین با خود به آسیای مرکزی آورده بودند استفاده می‌کردند.

درباره نفوذ فرهنگی آسیای مرکزی ایرانی در صحرائشینان آن سامان در دوران هخامنشیان و اسکندر و جانشینان او و شاهان یونانی - باختری

[باکتریایی] اطلاعات دقیقی در دست نیست.

آثار فعالیت تجاری و فرهنگی سغدیان فقط از زمان پیدایش پادشاهی دولتی که اصطلاحاً هندوسکایی نامیده می‌شود و در قرن دوم پیش از میلاد به توسط طخاران یا کوشانیان - که از مشرق آمده بودند (به احتمال قوی اینان قومی بودند ایرانی تبار) - تأسیس شده بوده، آغاز می‌گردد. اینان پادشاهی یونانی - باختری را نابود ساختند. چینیان نیز در همان سده یعنی قرن دوم ق. م. در ترکستان رخنه کردند و این نیز سبب رونق بازرگانی گشت. برخی کسان معتقدند که باستان‌نویسین الفبای ترکی شناخته شده<sup>۵</sup> یعنی الفبای ینی سئی - ارخونی (در کرانه هر دو رود اخیرالذکر ینی سئی و ارخون - نبشته‌هایی کشف شده، و از آن میان نبشته‌های تاریخی قرن هشتم م. که تاریخ دارد واجد اهمیت خاص است) از الفبای سغدی ریشه گرفته، منتهی از یک شکل باستان‌نویس از الفبای قرن اول م. که به دست ما رسیده منشعب گشته است. منشأ سغدی دومین الفبای ترکی که از لحاظ زمان بعد از الفبای اخیرالذکر می‌آید - او یغوری می‌باشد روشنتر است. این خط و حروف از آن قومی است که قریب صدسال (از ۷۴۴ تا ۸۴۰ م ۱۲۷ - ۲۲۶ هـ) در مغولستان حکم رانده و از آن پس در طی چندین قرن بخشی از ترکستان چین را - که اکنون شهرهای خامی (کامول) و تورفان و گوچن و غیره در آن بخش واقع است - در تصرف داشتند. به رغم رابطه‌ای که در آسیای مرکزی نیز - مانند دیگر جاها - بین خط پذیرفته شده و تبلیغات دینی وجود داشته، تأثیر الفبای ملی سغدی نیرومندتر و شدیدتر از نفوذ الفباهایی بوده است که مبلغان بودایی (الفبای هندی) و مسیحی (سریانی) و مانوی (خط شکسته آرامی) با خود آورده بودند. اکنون این عقیده روزبروز غالبتر می‌گردد که الفبای او یغوری که منشأ الفبای مغولی است (و از مغولی الفبای منچوری ریشه گرفته) چنانکه

پیشتر معتقد بوده‌اند، از خط سریانی مسیحی به وجود نیامده، بلکه از الفبای ملی سغدی هستی یافته است. و الفبای اخیرالذکر را بیشتر، بوداییان حفظ کرده بوده‌اند، ولی مسیحیان و مانویان نیز به موازات الفباهای دینی خویش به کار می‌برده‌اند. مشابهت حروف سغدی و اویغوری، بنا به گفته گوتیو، به حدی زیاد است که حتی نمی‌توان حد و مرزی میان آن دو الفبا قائل شد و رسم کرد. کتیبه‌ای به زبان سغدی با کتیبه چینی خان‌اویغور که در قرن نهم م. (سوم ه) تحریر یافته در مغولستان کشف شده که در آن از قبول کیش مانی از طرف اویغوران در سال ۷۶۲ م. (۱۴۵ ه) سخن رفته است، و کتیبه سغدی از لحاظ شکل حروف کاملاً با اویغوری مشابهت دارد. بدین قرار الفبای سامی که تا اقیانوس کبیر انتشار یافته، از این رهگذر، مرهون سغدیان است.

دوران رونق بازرگانی سغد همانا قرن هفتم م. (اول ه) بوده است. در آن عصر زادگاه سغدیان گاه تابع حکومت عالیّه خانان ترک (تفوق سیاسی ترکان در ترکستان کنونی در قرن ششم م. برقرار شده بود). و گاه امپراتوران چین بوده است. قدرت سیاسی اینان و آنان به رونق و شکفتگی بازرگانی کاروانی کمک می‌کرده است. سغدیان نه تنها برای آمد و شدهای تجاری از این مقدمات استفاده می‌کردند بلکه به منظور تأسیس کلنی‌ها یا مهاجرنشینهای بازرگانی نیز در سرزمینهای دور دست از آن بهره می‌گرفتند. شاهد این مدعا نه فقط کشفیات باستانشناسی است بلکه اخبار کتبی معاصران چینی ایشان و همچنین گواهی مؤلفان متأخر مسلمان نیز که دال بر آن است، محفوظ و باقی مانده است. منابع چینی از یک مهاجرنشین و مرکز تجاری سغدیان در کرانه «لب - نر» یاد می‌کنند که در قرن هفتم م. (اول ه) تأسیس شده بوده و حتی یک قرن بعد از آن نیز گونه‌ای خود مختاری داشتند. سیوان - تسزان جهانگرد چینی که در سال

۶۳۰ م. (سال ۸ هـ) از ترکستان عبور کرده، سراسر سرزمینی را که از دره رود «چو» آغاز و تا شهر سبز ممتد بوده به نام «سولی» می خواند (عقیده بر این است که «سولیک» شکل بودایی و مانوی کلمه سغد است، زیرا که در گویشها «د» به «ل» مبدل می شود). در سراسر صفحات مذکور زبان ادبی و خط واحد وجود داشته و از بالا به پایین می نوشتند (همچنان که اویغوران بعدها چنین می کردند). از سخنان سیوان - تسزان چنین برمی آید که در آن زمان کیش بودا در سرزمین سغدیان وجود نداشته. در دوران اسلامی نیز میان سغدیان گذشته از پیروان دین رسمی ایرانیان - یعنی زرتشتیگری - فقط مسیحیان و مانویان دیده می شدند، ولی بودایی مشاهده نمی گشته. بنابراین، آثار ادبی و مکتوب بودایی موجود به زبان سغدی - اگر هم واقعاً مربوط به قرن هفتم م. (اول هـ) باشد - در زادگاه سغدیان نوشته نشده بلکه در مهاجرنشینهای دور از خاک سغد به رشته تحریر در آمده بوده است. درباره اراضی متصل به یکدیگر که از آن سغدیان بوده و تا کرانه های رود «چو» گسترده بوده، اخبار دیگری بجز گفته های سیوان - تسزان در دست نیست، ولی مؤلفی مسلمان به نام محمود کاشغری از فعالیت استعماری سغدیان که تا دره رود «چو» بسط یافته بوده سخن می گوید، و از قوم «سغدک» یاد می کند و می افزاید که «این مردمان به بلاساغون هجرت کرده اند<sup>۶</sup> و از اهل آن سرزمینی هستند که سغد نام دارد و میان بخارا و سمرقند واقع است، منتهی لباس ترکان را پذیرفته و به تن دارند». در جای دیگر تألیف مزبور گفته شده که «ساکنان بلاساغون به سغدی و ترکی سخن می گویند و ساکنان طراز<sup>۷</sup> و شهر سفید نیز<sup>۸</sup>. ظاهراً ساکنان بلاساغون و دیگر محال در طی قرن یازدهم م. (پنجم هـ) در مرحله نهایی ترک زبان بوده اند و این جریان نتیجه ترکزدگی بوده است. هنوز در آن زمان کسانی که به سغدی سخن گویند نیز وجود

داشتند، ولی مردمی که فقط به آن زبان صحبت کنند دیگر مشاهده نمی‌گردیدند. محمود کاشغری از مهاجرنشینهای سفدی که در نقاط شرقیتر وجود داشته یاد نمی‌کند ولی جغرافیای مجهول المؤلف قرن دهم م. (چهارم ه) [منظور کتاب حدودالعالم است] از پنج روستای سفدی در سرزمین تغزغان یا اوغوران، - یعنی درست بخشی از ترکستان چین که آثار مکتوب دینی سفدی در آنجا مکشوف گردیده - صحبت می‌دارد. مؤلف مزبور اضافه می‌کند که میان سفدی‌ان یاد شده عده‌ای مسیحی و گبر (زرتشتی) و صابی نیز می‌زیسته‌اند. در آن زمان به طور کلی کفار و به ویژه بوداییان راصابی می‌خواندند. در سمرقند مانویان را نیز چنین می‌نامیدند. از اینجا پیداست که مهاجرنشینهای سفدی‌ان پیش از عهد اسلامی تأسیس شده بوده.<sup>۹</sup> حتی در تألیف فخرالدین مبارک شاه، مؤلف آغاز قرن سیزدهم م. (هفتم ه) نیز خاطره منشأ سفدی الفبای ترکی محفوظ مانده است.

منابع اسلامی مرز جنوبی سفد و متصرفات شاهزادگان سمرقندی پیش از اسلام را در همان حدودی قرار می‌دهند که سیوآن - تسزان گفته، یعنی در حدود در آهنین یا معبر بزغال. آن سوی معبر مزبور سرزمین طخاران یا طخارستان آغاز می‌گردیده و نواحی شمالی و جنوبی مسیر علیای آمودریا جزئی از آن بوده. در زمان سیوآن - تسزان هنوز کیش بودا - که از سرزمین سفدی‌ان طرد شده بود - در طخارستان حکمفرما بوده. در آنجا الفبای ویژه‌ای داشتند که از چپ به راست نوشته می‌شده. از اینجا پیداست که یکی از الفباهای هندی الاصل منظور نظر مؤلف مزبور بوده است. آیا میان این الفبا و دیگر الفباهای هندی که در ترکستان شرقی یعنی کچه و ختن متداول بوده رابطه‌ای وجود داشته یا نه... از سخنان سیوآن - تسزان چیزی در این باره مستفاد نمی‌گردد. از میان مؤلفان مسلمان فقط

سمعانی (قرن دوازدهم م. (ششم ه) از الفبای طخارستان پیش از اسلام سخن می‌گوید. - وی در ضمن وصف شهر وشکرد (فیض آباد کنونی بخارا) از «حروفی که پیش از اسلام در کتب به کار می‌رفته و معروف است» یاد می‌کند. بنابراین سمعانی از حقیقتی تازه که خود گشوده باشد صحبت نمی‌دارد، بلکه از واقعیتی که معاصران وی نیک از آن اطلاع داشتند سخن می‌گوید. ولی فقط همین خبر در دست است و بس و ظاهراً «کتبی» که در تألیف سمعانی ذکر شده مفقود گشته‌اند و اثری از آنها باقی نمانده است.<sup>۱۰</sup>

## (۲)

هجوم اعراب در قرنهای هفتم و هشتم م. (اول و دوم ه) ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان ایرانی ترکستان را دگرگون ساخت و ایشان را به نام جدیدی موسوم گردانید. در ایران پیش از اسلام و عهد ساسانیان (قرن سوم تا هفتم میلادی) نزدیکترین قبیله بدوی از لحاظ جغرافیایی به ایران - قبیله «طی» بوده که شهر حیره را در مغرب فرات احداث کرده بوده است (به طوری که می‌دانیم در عهد اسلامی شهر کوفه در نزدیکی حیره پدید آمد) و این شهر بعدها تختگاه امارتی عربی که تابع ایران بوده گردید. هم در قرن سوم م. یکی از مؤلفان سریانی که در شهر ادسا [الرها، رها] به تألیف کتب اشتغال داشته کلمه «طی» را مترادف واژه «ساراکن» [ساراسن، به زبانهای اروپایی و «ساراکنوی» به یونانی] در مورد همه بدویان، به طور کلی، استعمال کرده بوده. از این کلمه یعنی نام قبیله یاد شده، واژه پارسی میانه یا پهلوی (زبان ادبی و مکتوب پارسی زمان پارتیان و ساسانیان پهلوی [یا پهلویک] خوانده می‌شود) و نیز کلمه ارمنی «تاجیک» به معنی «عرب» پدید آمد. در عهد اسلامی به شکلهای متأخرتر این کلمه

یعنی «تازی» و «تازی» بر می‌خوریم. از واژه اولی (تازی) کلمه ترکی «تجیک» پیدا شد.<sup>۱۱</sup> ترادف حرفها «ز» و «ج» از وجود «ژ» خیر می‌دهد و واقعاً در تألیف محمود کاشغری این کلمه به شکل «تژیک»<sup>۱۲</sup> مشاهده می‌شود. محمود کاشغری و یک مؤلف ترک دیگر به نام یوسف بلاساغونی این واژه را در مورد مفهوم «ایرانی» به کار برده‌اند، ولی ترکان پیش از عهد ایشان اعراب را «تاجیک» می‌نامیدند و این خود از کلمه چینی «داشی» که به معنی «عرب» است نیک پیدا است.

طبق مفاهیم آن عصر هر کس که اسلام می‌آورد عرب می‌شد. مثلاً چون در سال ۷۲۸ م. (۱۱۰ هـ) اعیان بخارا به والی اشرس بن عبدالله درباره پیشرفت تبلیغات اسلامی در ترکستان گزارش دادند، جمله زیر را به کار بردند: همه مردم عرب شده‌اند، طبیعی است که در نظر ترکان «تجیکان» (به تلفظ ترکی چنین است) بیشتر، افراد مسلمان و نمایندگان فرهنگ اسلامی شمرده می‌شدند که در دشت به نزد ایشان می‌آمدند و ترکان مزبور کمتر توجهی به قومیت عربی اینان داشت‌اند و بی‌شک چیزی نگذشت که در میان مسلمانان یاد شده تفوق عددی نصیب ایرانیان غربی [مقصود «غربی» از لحاظ موقعیت ترکان است] گشت، زیرا که شمار اعراب مهاجر به آسیای مرکزی اندک بوده است. بدین سبب زبان پارسی را «تجیکی» می‌شمردند. و چون ترکان نواحی مسلمان‌نشین را مسخر ساختند و با دو قوم اصلی مسلمان - یعنی اعراب و ایرانیان - آشنا تر شدند، کلمه «تاجیک» را فقط در مورد ایرانیان به کار بردند و در میان «تاجیکان» و اعراب تفاوت قائل گشتند، گو اینکه در آغاز ایرانیان فقط اعراب را «تاجیک» می‌خواندند و ترکان ایرانیان مسلمان را هم «تاجیک» می‌خواندند، ولی ما نمونه‌ای از استعمال کلمه «تاجیک» توسط ایرانیان محلی - بدین صورت - در دست نداریم.

الحاق سرزمینهای مزروع و متمدن ترکستان به قلمرو خلافت، همه جوانب زندگی محلی را بالکل دگرگون ساخت. با وجود همه پیشرفتهایی که در بازرگانی سفدیان در طی قرنهای ششم و هفتم م. صورت گرفته بوده، سازمان اجتماعی در آن عهد نیز همان بود که در عهد اسکندر مقدونی بوده<sup>۱۳</sup> و هزار سال واندی که میان عصر اسکندر و دوران فتوحات اسلام سپری گشته بوده تقریباً، از لحاظ سازمان اجتماعی، اثری در ترکستان باقی نگذاشته بوده است. مقدونیان در قرن چهارم پیش از میلاد و اعراب در قرن هفتم بعد از میلاد در ترکستان با فرمانروایی اعیان زمیندار که در قلاع و کوشکهای مستحکم زندگی می‌کردند روبه‌رو شدند. شمار شهرها بالنسبه اندک و وسعت آنها کم بوده است. این وضع در نخستین قرنهای اسلامی کاملاً دگرگون شد. وسعت شهرها بسرعت افزایش یافت و تفوق به صورت روزافزونی به دست قشر بازرگان افتاد. ظاهراً بیشتر مهاجرانی که از ایران آمده بودند این ابتکارات تازه را بانی و باعث گشتند. زیرا در آنجا (در ایران) پادشاهی ساسانی، که سازمان طبقاتی کهنه و فرسوده تقدیس شده از طرف دین رایج را، حمایت و تقویت می‌کرده به دست مسلمین نابود شده بوده و اسلام پهنه وسیعتری برای ترقیات اقتصادی و فرهنگی به روی قوم ایرانی گشوده بوده. ولی در عین حال ایرانیان به انگیزه میهن‌پرستی، سنن دولتی خویش را - که ساسانیان نماینده آن بودند - حفظ می‌کردند و ایرانیان آسیای مرکزی سنتهای مزبور را با زبان پارسی یکجا و توأمأ مأخوذ داشتند. چون نمایندگان اعیان محلی ترکستان در زندگی سیاسی و اسلامی آن سامان شرکت جستند و نخست به سمت حاکم و والی خلیفه و زان پس به شکل ملوک بالاستقلال در آن خطه حکم راندند، نسب خود را به ساسانیان رساندند. نمایندگان مقتدرترین دودمان آن دوران یعنی سامانیان که در



قرن دهم م. (چهارم ه) از تختگاه خود بخارا بر سراسر ترکستان و خراسان فرمان می‌راندند، نیز چنین کردند. و حتی در قرن دوازدهم م. (ششم ه) نیز امیران و ملوک محلی ناحیه ختل که اکنون کلیاب نامیده می‌شود نیز نسب خود را به ساسانیان رساندند. در قرن دهم م. (چهارم ه) حتی ساکنان بخارا هم به زبان سغدی سخن می‌گفتند، ولی در اسناد رسمی دولت سامانیان به موازات زبان عربی، زبان پارسی که «دری» (درباری) نامیده می‌شده به کار می‌رفته است. حتی رودکی که یکی از شاعران سمرقندی‌الاصل بوده در شمار سرایندگان ادب مسلمان و ایرانی محسوب می‌گردد. اندک اندک زبان سغدی در میان عامه مردم هم متروک شد و اکنون تنها باقی مانده آن زبان در گویش دره رود کوچک یغناپ است که یکی از سرچشمه‌های فن دریاست. گویشهای یغناپی بازماندگان بلافصل زبانهای ادبی سغدی که بر ما معلوم است - نمی‌باشند، ولی مشابهت نزدیکی با زبان آثار مسیحیان دارند.<sup>۱۴</sup>

به احتمال قوی در عهد پیش از اسلام نیز میان ساکنان جلگه‌ها و باشندگان کوهستان تفاوتی قائل بوده‌اند. در عصر اسلامی به اصطلاحاتی بر می‌خوریم، که ترکیب صوتی آنها قدمت و ریشه کهنشان را می‌رساند، مثل «غر» به معنی «کوه» و «غرچه» - یا به تلفظ کنونی - «غلچه» به معنی «کوهستانی» و «غرچ» یا «غرچستان» به معنی «ناحیه کوهستانی». ناحیه بخشهای علیای مرغاب (مرو) که پیش از آغاز قرن یازدهم م. (پنجم ه) شاهزاده نشین علی‌حده‌ای را تشکیل می‌داده - بالاخص - غرچستان نامیده می‌شده است. گذشته از این، سمعانی در قرن دوازدهم م. (ششم ه) از «غرچستان سمرقند» سخن می‌گوید و ظاهراً منظور وی ناحیه کوهستانی بخش علیای رود زرافشان بوده است. تا حدی که اطلاع داریم موارد و نمونه‌هایی که این کلمه درباره نواحی کوهستانی قسمت علیای

آمودریا به کار رفته باشد، وجود ندارد. ظاهراً در ذهن نویسندگان مسلمان مفهوم و تصور غرچیان یا غلچیان با زبان ویژه‌ای که برای دیگران غیر قابل درک باشد توأم نبوده است. درباره‌ی گویش غرچستان مرغاب فقط گفته شده است که چیزی بینابین گویش هرات و گویش مرو است و نظر به وضع جغرافیایی ناحیه‌ی مزبور جز این انتظار نمی‌رود. در دوران اخیر نیز کلمه «غلچه» در آسیای مرکزی به معنی «کوهستانی» به کار می‌رفته نه به معنی گروه ویژه‌ای که به یک گویش سخن گویند. در سال ۱۸۲۰م مه‌یندروف، سفیر روس در بخارا، شنیده بود که قومی فقیر و مستقل را که در مشرق بخارا و شمال حصار، یعنی بخش علیای زرافشان - زندگی می‌کردند به نام غرچیان می‌خواندند. و این قوم به زبان فارسی سخن می‌گفتند و زبان دیگری را نمی‌دانستند، ولی از لحاظ ظاهر با تاجیکان فرق بارز داشتند.<sup>۱۵</sup>

شائر محقق انگلیسی (۱۸۷۶) بیش از همه اصطلاح «غلچه» را به کار برده است و می‌گوید که ساکنان کولاب و مسچا و قراتگین و درواز و روشان و شغنان و وخان و بدخشان و زیباک با سنگلیج و منجن و غیره را «همسایگان ترک ایشان» «غلچه» می‌نامند. در مجموعه‌ی مطالبی که در فقه‌اللغه‌ی ایرانی به زبان آلمانی انتشار یافته مقاله‌ای به قلم و. گیگر دیده می‌شود<sup>۱۶</sup> که نویسنده، کلمه «غلچه» را نام و عنوان مشترک ساکنان ایرانی دره‌ی پامیر که به هر دو گویش سخن می‌گویند، می‌داند. درواز و کولاب و قراتگین و بدخشان از ناحیه‌ی اخیرالذکر مستثنا گردیده، زیرا که مردم در این نقاط به همان زبان تاجیکی که در جلگه متداول است سخن می‌گویند. به هر تقدیر کلمه «غرچه»، از لحاظ ریشه و اشتقاق، جنبه‌ی تحقیر ندارد، ولی بر اثر سطح پست فرهنگ و تمدن مردم کوهستان، این کلمه را ساکنان جلگه‌ها به صورت تحقیرآمیزی به کار می‌برند. در فرهنگهای فارسی

کلمه «غرچگی» (اسمی که از «غرچه» تشکیل شده) به معنی «ابلهی» و «نادانی» آمده است و کلمه «غلچه» به معنی ولگرد و اوباش». بالطبع کوهستانیان بخش علیای زرافشان (ظاهراً در دیگر محال، خود کوهستانیان از کلمه «غلچه» اطلاعی ندارند) مایل نیستند که دیگران ایشان را چنین بخوانند. در کرانه زرافشان، آن سوی پنجکنت - ظاهراً در فالغر [فارغر، فرغان، فرغار] اهل محل به س. د. ماسلوفسکی (یکی از محققان روسی) گفته بودند که: «ماغلچه نیستیم، غلچه در یغنا ب - در مسچا هستند. آنجا تاجیکان بد زندگی می‌کنند و ماغلچه نیستیم».<sup>۱۷</sup> ظاهراً در نظر برخی از کوه‌نشینان مفهوم اسلام آوردن و یا پذیرش تمدن اسلامی با کلمه «تاجیک» ملازمه دارد. س. د. ماسلوفسکی «در درواز شرقی و شغنان و روشان» نیز از مردم محل شنیده بوده که «ما تازه تاجیک شده‌ایم»<sup>۱۸</sup> (متاسفانه، محقق مزبور از همصحبتان خویش نپرسیده که بیشتر چه بوده‌اند).

در پایان قرن دهم م. (ششم هـ) باری دیگر تفوق سیاسی - و این بار به طور قطع و غایی به ترکان انتقال یافت و ایشان برای ایرانیانی که به زیر فرمان درآمده بودند گذشته از کلمه «تاجیک» واژه «تات» را هم استعمال می‌کردند و ریشه کلمه اخیرالذکر درست روشن نیست. در این مورد کمتر به غیر ترکان و بیشتر به مردم واجد فرهنگ اسکان یافتگان نظر بوده است و نه تنها ایرانیان بلکه اویغوران را نیز «تات» می‌خواندند. ترکمنان اکنون هم کلمه «تات» را به همین مفهوم به کار می‌برند، و ازبکان خیوه نیز در نظر ایشان «تات» می‌باشند. در قفقاز کلمه «تات» معنی قومی دارد [یعنی نام قوم ویژه‌ای است]. در ترکستان، ایرانیان محلی خویشان را هرگز «تات» نمی‌خوانند، ولی بر اثر نفوذ حکمفرمایان ترک خویش، خود را تاجیک می‌نامند. در عهد سامانیان هیچ نمونه‌ای از استعمال کلمه

«تاجیک» به مفهوم اخیرالذکر مشاهده نمی‌گردد. ولی در قرن یازدهم م. (پنجم هـ) ایرانیان در ضمن سخن گفتن با امیران ترک اصطلاح «ماتازیکان» را به کار می‌برده‌اند.<sup>۱۹</sup> بیهقی مورخ می‌گوید که: یکی از بزرگان ایرانی که در سال ۱۰۳۹ م. (۴۳۱ هـ) با سلطان مسعود غزنوی سخن می‌گفته چنین اصطلاحی را به کار برده است (می‌دانیم که دودمان غزنویان که از میان نگهبانان سامانیان برخاسته بودند، صاحب میراث آن سلاله در جنوب آمودریا گشتند و متصرفات ایشان به دست غزنویان افتاد).

از قرن یازدهم م. (پنجم هـ) به بعد نواحی ایرانی‌نشین به طور روزافزونی به زیر فرمانفرمایی ترکان در آمد، ولی البته سرزمینهای کوهستانی یا خطه‌هایی که کوهها حایل و مدافع آن بوده است مدتی درازتر استقلال خویش را حفظ کرد. از میان همه دودمانهای ایرانی‌الاصل فقط غوریان (قرنهای دوازدهم و سیزدهم) داعیه سلطنت بر قلمروی وسیع و عظیم داشتند. اینان از سرزمین کوهستانی غور در بخش غربی افغانستان برخاسته بودند و قلمروی وسیع، و از آن جمله برخی نواحی شمالی آمودریا مثلاً دره سرخان - را به تصرف خویش در آورده بودند. سلاطین غوریه در آغاز قرن سیزدهم م. (هفتم هـ) در مبارزه‌ای که بر سر تفوق در بخش شرقی جهان اسلام درگیر شده بود از صاحبان ترک خوارزم، یعنی خوارزمشاهیان، شکست خوردند. خوارزم در آن زمان نه تنها از لحاظ حاکمیت سیاسی ترکان بلکه از حیث زبان اکثریت مردم آن سامان نیز سرزمینی ترک بوده است، گو اینکه حتی در قرن یازدهم م. (پنجم هـ) هم مردم آنجا نه تنها به زبان خوارزمی سخن می‌گفتند بلکه خطشان هم خوارزمی بوده، متأسفانه آثار ادبی و مکتوب و اسنادی به زبان خوارزمی به دست ما نرسیده است.<sup>۲۰</sup>

گذشته از نفاق و دوگانگی میان دودمانهای شاهی بین اقوام نیز اختلاف پدید آمده بوده. در داستان مبارزه جلال‌الدین خوارزمشاه و مغولان از تصادماتی که میان سرداران ترک و غوری خوارزمشاه وقوع یافته بوده، سخن نرفته است. سردار ترک پیشنهاد آشتی و توافق کرد، ولی غوریان آن را رد کرده گفتند: «ما مردمی غوری‌ایم و شما ترک، با هم زندگانی توانیم کرد»<sup>۲۱</sup>. آنگاه که یکی از خوارزمشاهان با صاحب‌مازندران عقد اتحاد بست، معاصران به استواری آن دوستی اعتماد نداشتند و می‌گفتند که: «میان ترک و تاجیک راهها تاریک است و احتراز از هلاک دشوار و دوستی و خویشاوندی همیشه به دشمنی کشیده». چون یکی از شاهزادگان خوارزم در مبارزه بر سر تاج و تخت شکست خورد و ناگزیر خوارزم را ترک گفت نزدیکانش او را هشدار دادند که مبادا به مازندران رود، زیرا که «تاجیک هرگز به ترک اعتماد نخواهد کرد»<sup>۲۲</sup>. مع‌الوصف ترکان نمی‌توانستند بدون تاجیکان زندگی کنند و بار به منزل رسانند. حتی محمود کاشغری [نویسنده ترک] مثلی را نقل کرده که «ترک بی‌تات و کلاه بی‌سر وجود ندارد». بدیهی است که وضع تاجیکان در زیر سلطه صحرائشینان گاه بسیار سخت بوده است. بنا به گفته رشیدالدین فضل‌الله، غازان خان مغول فرمانروای ایران که به دادگستری مشهور است به اتباع و نزدیکان مغول خویش می‌گفته که غارت تاجیکان امری آسان است ولی بعد از آن تحصیل غذای روزانه برای ایشان (مغولان) دشوارتر خواهد بود. آنان (مغولان) زنان و فرزندان تاجیکان را می‌زنند و به یاد نمی‌آورند که خود تا چه حد زنان و کودکان خویش را گرامی می‌دارند و تاجیکان «هم آدمند».

تاجیکان نماینده صنعت و بازرگانی و به طور کلی فرهنگ ایران بودند و از این رهگذر ترکان به ایشان نیاز داشتند. در فرمان حکمفرمایی ترکان

نیز زبان فارسی کماکان زبان دفاتر دیوان و ادب بوده است. بازرگانان ایرانی به نحوی روزافزون قلمرو فعالیت تجاری و استعماری خویش را بسط می‌دادند [در اینجا «استعمار» به معنی «عمران» و تشکیل مراکز تجاری است] دو مؤلف ترک قرن یازدهم م. (پنجم هـ) یعنی محمد کاشغری و یوسف بلاساغونی کلمه «سارت» را به معنی «بازرگان» به کار می‌بردند و اکنون ثابت شده است که این کلمه ریشه هندی دارد. به احتمال قوی نخستین بازرگانانی که ترکان با ایشان سروکار پیدا کردند هندو بودند. پیشرفت تبلیغات دینی بوداییان نیز با توفیق بازرگانی هندیان بستگی داشته شاید زوال کیش بودا هم مربوط به انتقال نقش بازرگانی از هندیان به دست ایرانیان بوده است. تاجیکان، از این رهگذر، فعالیت اسلاف خویش یعنی سغدیان را [در زمینه بازرگانی] با چنان موفقیتی تعقیب کردند که مغولان - و احتمالاً پیش از ایشان ترکان خاوری - واژه «سارت» را در مورد همه ایرانیان آسیای مرکزی، که بازرگانان از میان ایشان برمی‌خاستند، به کار می‌بردند و دولت و فرهنگ و تمدن ایشان را هم سرتی می‌خواندند.

در زبان مغولی کلمه «سرت» به شکل‌های «سرتائول» و «سرتاقتای» درآمده بوده. در حماسه مغولی سیمای پهلوانی به نام سرتاقتای که سازنده سدها و بندهای عالی بوده است و از اینجا پیداست که ایرانیان در صحرا و میان صحرائشینان نه تنها به بازرگانی می‌پرداخته بلکه ناقل و مروج فرهنگ و تمدن و بویژه فن آبیاری بوده‌اند.

از دیگر سو تاجیکان مسلمان، بر خلاف سغدیان گذشته، به تبلیغ کیش خویش نمی‌پرداختند. میان قبایل مغول مسیحی دیده می‌شد ولی مسلمان وجود نداشت، گو اینکه تجارت بیشتر در دست مسلمانان بود. در نظر صحرائشینان تعلق به یک نوع تمدن و فرهنگ مشخص و معین

مهمتر از ملیت و زبان بوده است. چنگیزخان، نخستین حاکم مسلمانی را که ایل شده و اطاعت از او کرد - یعنی ارسلان خان قارلوق را (در بخش شمالی هفت آب) - «سرتاقای» خواند، که به گفته رشیدالدین فضل‌الله مترادف «تاجیک» است گو اینکه قوم قرلق ترک بوده و مسلماً به زبان ترکی سخن می‌گفته‌اند. در کتیبه‌ای از زمان چنگیزخان درباره بازگشت او از لشکرکشی به سرزمین «سرتائول» - یعنی قلمرو دولت محمد خوارزمشاه و فرزند او جلال‌الدین - سخن رفته است. پلانو کارپینی کشیش فرنیسیسکان که در سال ۱۲۴۶ م. (۶۴۴ هـ) در مغولستان بوده نیز از انهدام و انقیاد «سرت‌ها» به دست مغولان صحبت می‌دارد و منظور نظر وی لشکرکشی پیش‌گفته است. در یک تألیف مجهول‌المؤلف، لغت‌شناس عرب، مربوط به قرن چهاردهم م. (هشتم هـ) درباره زبان مغولی<sup>۲۳</sup> کلمه «سرتائول» «مسلمانان» ترجمه شده است، ولی کلمه «سرت» «سرتائول» - در قلمرو دولتهایی که مغولان در آسیای مرکزی و ایران تأسیس کرده بودند و در پایان قرن چهاردهم م. (هشتم هـ) در تحت حکومت تیموریان متمرکز و متحد شده بوده - به مثابه مترادف کلمه «تاجیک» به کار می‌رفته است. در زمان اخلاف تیمور از زبان و ادبیات «سرت‌ها» همچون قطب مخالف زبان و ادبیات ترکی سخن رفته است، یعنی به طور کلی از کلمه «سرت»، مفهوم «ایرانیان» مستفاد می‌گردیده. بابر (آغاز قرن شانزدهم م./دهم هـ) مطلبی گفته که بنابر آن میان «سرت‌ها» و تاجیکان تفاوتی بوده است و اخیراً آ. ن. ساموئیلویچ به این نکته توجه کرده است. ولی این گواهی بابر بالکل در جاهای دیگر دیده نمی‌شود و منفرد است. بابر در وصف ناحیه کابل می‌گوید که در آنجا «در جلگه‌ها و میدانها اتراک و ایماق (صحرائشینانی که اختلاطی از اقوام بودند) و اعرابند در شهر و بعضی دیها تاجیکانند و در بعضی مواضع

دیگر و ولایات از سرتی پشه‌ئی و پراخی و تاجیک و برگی و افغانانند» و افراد به قوم دیگر هم. [در نسخه چاپ بمبئی که در دست مترجم بوده با این متن اختلافاتی وجود دارد]<sup>۲۴</sup>

معلوم نیست که مبنای بابر درباره تفاوت میان تاجیکان و «سرت‌ها» چه بوده است. گمان می‌رود که منظور او تفاوت در زبان باشد، زیرا که در همان کتاب، ضمن برشمردن زبانهایی که در ولایت کابل بدانها سخن می‌گویند نه از سرتی یاد شده نه تاجیکی، و فقط زبان فارسی را ذکر می‌کند که احتمالاً زبان مشترک تاجیکان و «سرت‌ها» بوده است. در دیگر جاهای تألیف بابر از تاجیکان سخنی نرفته، مثلاً در وصف فرغانه در مقابل ترکان و زبان ایشان فقط از «سرت‌ها» و زبانشان یاد می‌کند.

پس از آنکه ازبکان ترکستان را مسخر ساختند در همان قرن (قرن شانزدهم م/دهم ه) نام «سرت» در مورد همه مردم اسکان یافته و سر به فرمان و مطیع شده، اعم از آنان که زبان فارسی را حفظ کرده و یا به ترکی سخن می‌گفتند، به کار می‌رفته است. بویژه در خوارزم «سرت‌ها» را بوضوح و روشنی در برابر «ازبکان» قرار می‌دادند و چه در تألیف ابوالغازی مؤلف قرن هفدهم م. (یازدهم ه) و چه تألیفات متأخر این تفکیک به چشم می‌خورد. شایسته توجه است که ابوالغازی فقط در مواردی که سخن از خوارزم به میان آورده کلمه «سرت» را به کار برده است. و هر جا که به طور کلی گفتگو از ایرانیان و زبان ایشان باشد واژه «تاجیک» را استعمال می‌کند. ابوالغازی ساکنان بخارای همعصر خویش را هم «تاجیک» می‌خواند. در قرن نوزدهم م. (سیزدهم ه) مورخان خوقند غالباً کلمه «سرت» را استعمال کرده و ضمناً بارها واژه‌های «ازبکان» و «تاجیکان» و «سرت‌ها» را با هم و یکجا به کار برده‌اند. بنابراین «سرت‌ها» با تاجیکان تفاوت داشته‌اند، ولی این که از کلمه «سرت» فقط بخش ترک



شده مردم اسکان یافته محلی استنباط می شده یا نه ... از گفته های مورخان چیزی معلوم نمی شود (دانشمندان اروپایی و روسی می کوشیده اند تا چنین معنایی [یعنی بخش ترک شده مردم اسکان یافته محلی] برای کلمه «سرت» قائل شوند). غالباً در فرغانه نیز اصطلاح «ازبکان و سرت ها» به معنی «همه اهالی» به کار می رفته، بدین معنی که «سرت ها» از «ازبکان مشخصتر بوده اند تا از تاجیکان. شادروان و. پ. نالیوکین، که بهتر از هر کسی با زندگی و اوضاع فرغانه آشنا بوده، می گوید که مردم فرغانه که به نام مشترک «سرت ها» خوانده می شوند مرکب از ازبکان و تاجیکانند، ولی نظر به اینکه «در حدود فرغانه» سرت های ازبک به مراتب بیش از تاجیکان می باشند، مؤلف مزبور از کلمه زبان «سرتی» بیشتر «زبان ترکی» را استنباط می کرده است. به طور کلی بتدریج چون ازبکان زندگی صحرائشینی را ترک گفته اسکان یافتند، بر خلاف سابق در مقابل «سرت ها» - در عوض ازبکان - قزاقان [مقصود مؤلف کازاخان هفت آب است نه قزاقان دن و روسیه] را قرار دادند.<sup>۲۵</sup> در دوران اخیر کلمه «سرت» برای بومیان توهین آمیز شناخته شده و استعمال نمی گردد، گو اینکه در معنی و مفهوم بدوی آن چیز توهین آمیزی وجود نداشته. تصور توهین و تخفیف در این کلمه فقط بدان سبب پدید آمد که مردم صحرائشین بدان رنگ تحقیر - تحقیر نسبت به کشاورزان اسکان یافته و شهریان - بخشیدند. ترکان گاه درباره تاجیکان نیز به لحن تحقیر سخن می گفتند، ولی این تحقیر کمتر در زبان منعکس شده است، زیرا که کلمه «تاجیک» تاکنون نیز با معنی بدوی خود - از لحاظ زبانشناسی - رابطه نزدیکتر دارد.<sup>۲۶</sup>

## (۳)

از همه نواحی که مردم آن ایرانی بوده اند، بدخشان بالکل در معرض

هجوم مغول واقع نگشت. در گذشته بدخشان از هجوم کشور گشایان بر کنار نمانده بود. ترکان در عهد پیش از اسلام به آنجا رخنه کردند. از ترکان قارلوق که اکنون نیز در بدخشان زندگی می‌کنند، در تاریخ فتوحات عرب یاد شده است. در آن زمان شاهزاده قارلوق حاکم و صاحب تخارستان - به معنی وسیع کلمه - بوده است و بدخشان نیز جزئی از تخارستان شمرده می‌شده. اندکی بعد از شخصی که لقب ترکی داشته به عنوان صاحب بدخشان و شغنان یاد شده است. کمی پیش از ظهور مغولان، غوریان بدخشان را در تصرف داشتند، مع الوصف در عهد پیش از مغول، چنین تصور می‌کردند که بدخشان، نه تنها در زمان مغولان بلکه پیشتر نیز فرمانبردار هیچ کشورگشایی نبوده است، و در طی ۳۰۰۰ سال (ظاهراً تصور روشنی درباره تاریخ نداشتند)، اخلاف اسکندر مقدونی در آنجا حکومت داشتند.

دانشمندان اروپایی تا حدی این روایت را انعکاسی از وقایع تاریخی می‌شمردند و به عملیات اسکندر در نواحی کوهستانی باختر (باکتریا، بلخ) و ازدواج او با رکسانه، شاهزاده خانم محلی، مربوط می‌دانستند، ولی پیشتر دیدیم که در عهد پیش از مغول امرای محلی ایرانی آسیای مرکزی میل داشتند که خویشان را از بازماندگان ساسانیان قلمداد کنند. این روایت که اصل حکام بدخشان به «اسکندر شاه و دختر دارا» می‌رسد، نخستین بار در قرن سیزدهم م. (هفتم ه) در تألیف مارکوپولو دیده می‌شود. بعد از آن حکام و امیران بسیاری از نواحی اعم از مسیر علیای آمودریا - از وخان گرفته تا درواز و قراتگین - و شاخه‌های علیای رود هند (چترال)، خویشان را از اخلاف اسکندر می‌خوانده‌اند. مؤلفان مسلمان قرنهای پانزدهم و شانزدهم م. (نهم و دهم ه) فقط شاهزادگان بدخشان را

از اعقاب اسکندر می‌دانند. گفته شده است که مشاوران اسکندر دستورالعملی برای بازماندگان او نوشتند - بازماندگانی که وی در بدخشان باقی‌گذارده بود - و در آن دستورالعمل، استقلال بدخشان تأمین شده بوده و ظاهراً علت اعطای استقلال این بوده که بدخشان را از لحاظ ویژگی‌های مدنی و فرهنگی در برابر همسایگان آن ممتاز می‌شمردند. چون آخرین امیر بدخشانی به نام سلطان محمد (در قرن پانزدهم م / نهم ه) به ادبیات فارسی دلبستگی پیدا کرد و خود به فارسی شعر گفت، این عمل وی را ناقص و صایای اسکندر شمردند. از آن زمان بدخشان به زیر فرمان حکومت بازماندگان تیمور در آمد. هجوم ازبکان (در آغاز قرن شانزدهم م / دهم ه) نهضتی ملی را در بدخشان برانگیخت که یادگار آن هنوز هم بریاست و آن قلعه ظفر بر کرانه چپ رود کوکچه است. این قلعه (در اینجا - پیشتر نیز - قلعه وجود داشته منتهی به نام دیگر) از طرف یکی از سران قیام به نام مبارک شاه مظفر که از اعیان دربار امیران پیشین بدخشان بوده تجدید و ترمیم شد. مبارک شاه موفق به منهزم ساختن ازبکان گردید، ولی سرانجام در مبارزه با رقیب خویش، زبیر راغی، به قتل رسید. نفاقی که میان سران نهضت ملی بروز کرده بوده به سود تیموریان بوده است و یکی از ایشان، به نام میرزا خان، زبیر را از کار برکنار کرد و زان پس بر نهضت اسماعیلیه که شخصی به نام شاه رضی‌الدین در رأس آن قرار داشته پیروز گشت.

حکمرمایی تیموریان در بدخشان تا سال ۱۵۸۴ م. (۸۸۹ ه) دوام یافت. در آن سال عبدالله خان بخاری بدخشان را مسخر کرد و از آن زمان آن سامان تحت حکومت ازبکان بود، تا آنکه افغانان همه متصرفات ازبکان را در جنوب آمودریا تسخیر کردند، پس از انقراض خان نشین ازبک در پایان قرن هفدهم م. (یازدهم ه) دودمان ویژه‌ای از میران

(امیران) در بدخشان حکومت می‌کرده‌اند. مؤسس این سلسله یاریک بوده که بانی پایتخت کنونی آن سرزمین، یعنی فیض‌آباد، است. این شاهزادگان از یک<sup>۲۷</sup> نیز خویشان را از اعقاب اسکندر مقدونی می‌دانستند. اشکشم [در «تاریخ بدخشان» اشکشم آمده؟] و خان تحت حکومت عالی‌بدخشانان قرار داشته و بدین سبب در آنجا این دوران را «عصر ازبکان» می‌خوانند. ظاهراً نواحی صعب‌الوصول درواز و قراتگین از تعرض ازبکان مصون و مستقل باقی ماند. محمودبن ولی مورخ می‌گوید که فقط در سال ۱۰۴۷ هـ (۱۶۳۸ - ۱۶۳۷ م) قلعه‌ای در ناحیه ختلیان و قلعه خم (قلعه خمب شهر عمده ناحیه درواز بوده) برای نخستین بار مسخر و مطیع ازبکان گشت. باقی آتالیق، از طایفه اویرات، در رأس ازبکان قرار داشته. امیرشاه غریب به قتل رسید و سر او را به بخارا فرستادند. و به جای او برادرش شاه قرقر که ظاهراً از عهد کودکی در دربار ازبکان (در بلخ) می‌زیسته، به عنوان دست‌نشانده ایشان منصوب گردید. شاید داستانی که س. د. ماسلوفسکی در پایان قرن نوزدهم م. شنیده بوده انعکاسی از این واقعه بوده است. اهل محل به او گفته بودند که شهر «قلعه خمب» «در قرن شانزدهم م. به هنگام حکومت قرقرخان در درواز که از طرف امیر عبدالله خان منصوب شده بود»<sup>۲۸</sup> به این نام موسوم گردیده. دقیق نبودن تاریخ واقعه امری است طبیعی، بخصوص که در ترکستان در روایات و سنن خلق گرایشی مشهود است که همه رویدادهای مهم را به زمان تیمور یا عبدالله خان منتسب کنند. در همان منبع درباره قراتگین گفته شده که در رجب سال ۱۰۴۵ هـ ۱۱ دسامبر ۱۶۳۵ م (۹ ژانویه ۱۶۳۶ م.) یعنی در فصل زمستان که به طور کلی قراتگین غیر قابل عبور شمرده می‌شود) ۱۲۰۰۰ خانوار قرقر (قراقرز) که کافر شمرده می‌شدند تحت ریاست دوازده پیشوای خویش از طریق قراتگین وارد

خیسار [با «حصار» اشتباه نشود] شدند و خان از یک جمله ایشان رادر آغاز ماه بعد در بلخ پذیرفت. در دوران اخیر نیز گاه روایتی نقل می‌شده که در گذشته قراتگین به قراقرزان [قراخر خیزان] تعلق داشته و فقط اخیراً از طرف تاجیکان اشغال شده. ممکن است این یکی از نمونه‌های نادر انتقال مجدد حکومت حکومتی که بیشتر از طرف ترکان قبضه شده بوده - به ایرانیان باشد. به‌رغم آنکه قراتگین تحت نام «راشت» حتی در قرن دهم م. (چهارم ه) هم ناحیه‌ای مسلمان‌نشین بوده و در بخارا به مه‌بندورف گفته بودند که ولایت کفار است - گو اینکه کفار مزبور شرور و بدنهاد نمی‌باشند. بنا به گفته مه‌بندورف قلعه خم مرکز کفار مهیب و وحشتناک (redoutables) بوده است. در واقع دین مردم درواز از ولایات جنوب شرقی آن از دیرباز اسلام بوده و بس.

درباره شاهزاده‌نشینها یا امارات تاجیکان در قرن نوزدهم م. اخبار بالنسبه فراوان در تألیفات سیاحان اروپای غربی و روسی دیده می‌شود. چنانکه انتظار می‌رفته تناقضهای بسیار در اخبار مزبور مشاهده می‌گردد بویژه در تواریخ وقایع ضد و نقیض به حد وفور است. بایسته بود که این مطالب گرد آید و با نظر انتقادی مورد بررسی قرار گیرد، ولی این کار پیچ در پیچ تاکنون انجام نشده است.<sup>۲۹</sup> و چون در نواحی علیای آمودریا خط و کتابت تقریباً وجود ندارد و عده کسانی که با گذشته سرزمین خویش آشنا باشند اندک است، مقابله و مقایسه گفته‌های سیاحان با اقوال و داستانهای ساکنان محل امری است بس دشوارتر. در این میان تاریخ شغنان که در پایان سال ۱۹۱۲ توسط سیدحیدر شاه شغنانی به زبان فارسی نوشته شد. و آ. آ. سمیونوف آن را به روسی برگردانده است، مستثنا می‌باشد.<sup>۳۰</sup> مترجم در حاشیه کتاب اخباری از گفته‌های سیاحان و بویژه از اسناد رسمی و دولتی روسی نقل کرده است. گذشته از این تألیف راهنمای

قطغان و بدخشان<sup>۳۱</sup> نوشته برهان‌الدین خان کوشککی<sup>۳۲</sup> که در سالهای اخیر در افغانستان و در عهد امیرامان الله تنظیم شده وجود دارد که به مناسبت سفر محمد نادرخان وزیر جنگ نوشته شده بوده. در این کتاب، گذشته از وصف و شرح جغرافیای محل مختصری درباره تاریخ - یعنی خلاصه‌ای از تاریخ عمومی (از ص ۱۲ تا ۱۸) و تاریخ بدخشان (ص ۱۷۳ - ۱۶۲) و تاریخ شغنان (ص ۳۴۸ - ۳۳۶) و تاریخ درواز (ص ۳۶۵ - ۳۵۶) - مندرج است. این رسالات بسیار سطحی تنظیم شده و غالباً مفاد آن مبهم است. من آشنایی با این تألیف را مرهون ای. ای. زاروین هستم.

بدون اینکه به جزئیات پردازم و برای تحقیق در گفته‌های ضد و نقیص در مورد اسامی و تاریخها کوششی به عمل آورم به مقایسه و مقابله وقایع عمده بسنده می‌کنم. امارات تاجیک به طور کلی تابع ازبکان بدخشان شدند، ولی این تابعیت آنان را نه از جنگهای خانگی نجات داد نه از حرب با درواز. درواز نه تابع بدخشان بوده و نه فرمانبردار مرادبک صاحب قندز [قندوز] - که در دهه‌های سوم و چهارم قرن نوزدهم حکومت می‌کرده و مدتی نیز در بدخشان و نواحی واقع در مشرق آن و جترال [در تاریخ بدخشان: «چترار»] در جنوب و کولاب [در تاریخ بدخشان کولاب] در شمال حکم می‌رانده. عملیات مرادبک در نواحی کوهستانی با موفقیت قرین نبوده است. یک بار در شغنان صد نفر از همراهان او بر اثر سقوط بهمین تلف شدند و حال آنکه این لشکرکشی در تابستان وقوع یافته بود. بنا به گفته وود سیاح (۱۸۴۲ - ۱۸۳۷ م)، شاه درواز لشکر کثیری در خدمت داشت<sup>۳۳</sup> که لااقل در مقام قیاس با نیروی همسایگان ضعیفتر وی مهم شمرده می‌شده است. وود درباره قراتگین می‌گوید (گفته وی فقط بر اساس مسموعات است. والا از اروپاییان برای نخستین بار روسیان به آن ناحیه رخنه کردند و آن هم فقط در سال ۱۸۷۸ م.) که آن ولایت گاهی تابع

قندوز بوده است و زمانی تابع خوقند،<sup>۳۴</sup> گاه فرمان این می‌برد. و گاه فرمان آن می‌دانیم که قراتگین به تصرف مدالی (۱۸۲۴ - ۱۸۲۲) خان خوقند در آمد. خبری در دست است که هم در آن زمان محمدشریف آتالیق پیشوای خوقند درواز را نیز مسخر ساخت. سلطان محمودخان «حاکم» درواز را به فرغانه بردند و در راه وفات یافت و در شاهمردان مدفون گشت. هنگامی که در سال ۱۸۴۲ م اغتشاش و آشوب خان‌نشین خوقند را فرا گرفت، درواز و قراتگین، ظاهراً استقلال خویش را باز یافتند، گو اینکه خوانین خوقند از ادعای خویش نسبت به قراتگین سرباز نزدند، ولی در دهه هشتم قرن نوزدهم بخاریان، درواز و قراتگین را مسخر ساختند. به گفته سمیونوف، سراج‌خان آخرین امیر درواز که از اعقاب اسکندر بوده، در اسارت، به شهر بخارا در گذشت. برادر او محمودخان صدراعظم امیر عبدالرحمن افغان (۱۸۸۰ م - ۱۹۰۱) بوده. این سخنان را «بومیان محل و بعضی از اهل دیوان بخارا» در درواز برای سمیونوف نقل کردند. بنا به گفته برهان‌الدین، «شاه محمود» صاحب درواز بوده و حتی در زمانی که امیر عبدالرحمن خان در سمرقند می‌زیسته (۱۸۷۹ - ۱۸۶۹ م) با وی رابطه داشته - یعنی قبل و بعد از تسخیر درواز توسط بخاریان با عبدالرحمن خان مربوط بوده است.

بدین سبب عبدالرحمن خان پس از جلوس بر تخت سلطنت، شاه محمود و برادر او شاه افضل را از مرغیلان [مرغلان] به کابل دعوت کرد و ایشان پس از تبعید خویش از درواز در آنجا می‌زیستند و پس از چند سال در همان شهر در گذشتند. سمیونوف در قلعه خم «یک تخت سنگ شکسته و قطعه قطعه شده» صاحبان پیشین درواز را که از اعقاب اسکندر بوده‌اند دیده بوده. ماسلوفسکی از «خمی که از سنگ یا خارا تراشیده شده و تاکنون محفوظ و باقی مانده و به قول اهالی کار هم‌زمان اسکندر

مقدونی است» یاد می‌کند و می‌گوید که «به گفته بومیان نام قلعه خم یا خمب از خم مزبور مأخوذ است».<sup>۳۵</sup>

در مورد سرنوشت قراتگین ممکن است اختلات نظر پیدا شود. ناحیه مزبور مدتی به خوقندیان و زان پس به دولت روسیه تعلق داشته و دولت اخیر الذکر مدعی مالکیت متصرفات پیشین خوانین خوقند در پامیر و کاشغرستان بوده است و قراتگین را هم می‌توانسته جزئی از سرزمینهای متعلق به خود اعلام کند. ولی چنین نشد. اسکوبلف در ماه اوت سال ۱۸۷۶ م. پس از الحاق فرغانه به روسیه، پیمانی با یک قراتگین درباره خط مرزی منعقد کرد و ناحیه مزبور تحت تابعیت بخارا باقی ماند.

نواحی جنوبیتر مسیر آمودریا، اعم از سرزمینهای تاجیک و ازبک، بتدریج تابع افغانان شد. این جریان که در حدود سال ۱۸۵۰ م. و در عهد امیر دوست محمدخان آغاز گشته بود تقریباً چهل سال بعد یعنی در اواخر دهه نهم قرن نوزدهم پایان یافت. امیران محل چندبار از افغانان اطاعت کردند و بعد چون فرصت مناسبی یافتند مجدداً علیه ایشان قیام نمودند. گاه افغانان تحت تأثیر عملیات روسیان واقع شده اقداماتی برای تحکیم قدرت خویش به عمل می‌آوردند. امیر عبدالرحمن خان بر اثر ورود رگل پزشک و گیاهشناس به شغنان، در سال ۱۸۸۲ م گلزارخان را به شغنان فرستاد و گلزار خان یوسف علی خان امیر محلی را (نام وی در سال ۱۸۷۱ م نیز ذکر شده است. برادر او شاه امیریک که به سبب تمایل به اسماعیلیان از طرف پدر در شغنان از ارث محروم شده بود، هم در دهه هفتم قرن نوزدهم مدتی و خان را در تصرف داشت) راضی کرد که به بدخشان سفر کند و در آنجا وی و پسرش قباد صاحب روشان را (خود یوسف علی در زمان پدر خود در روشان حکومت داشت) بازداشت نموده به کابل اعزام کردند. گمان نمی‌رود که در چنین وضعی، گفته‌یت



انگلیسی در سال ۱۸۸۶ م - که روشن در آن زمان تحت حکومت امیر موروثی خود باقی مانده بوده - درست باشد. آخرین قیام در سال ۱۸۸۸ م. وقوع یافت. در آن تاریخ لشکریان افغان، بعد از خروج اسحاق پسرعم عبدالرحمن خان (که حکومت ترکستان افغان داشته) علیه وی، شغنان را از وجود مخالفان پاک کردند (اسحاق پس از آن به روسیه گریخت). آن گاه محمد اکبرخان که یکی از اعقاب امیران پیشین شغنان بوده، از حصار به شغنان آمد. پس از شکست اسحاق، افغانان به شغنان و دیگر نواحی باز گشتند. و به گفته م. س. آندره‌یف، در فاصله سالهای ۱۸۸۹ و ۱۸۹۱ م. زیباک و و خان واشکشم تابع افغانان گشت. سرانجام با تحدید مرز پامیر در سال ۱۸۹۵ م. جریان امحای استقلال سیاسی تاجیکان کامل شد و سرزمینهای ایشان بین روسیه و افغانستان و بخارا تقسیم گشت. این تحدید حدود از لحاظ اقتصادی برای اهالی زیبانبخش بود، زیرا که بدخشان از لحاظ سیاسی از سرزمینهایی که همیشه از دیدگاه اقتصادی بدان مربوط بوده - یعنی کولاب در مغرب و شغنان در مشرق - جدا و منفک گشت.

در سه خان‌نشین ترکستان، زبان تاجیکی بیشتر در بخارا به عنوان زبان امور دیوانی و فرهنگی به کار می‌رفته و کمتر از همه در خان‌نشین خیوه. خان‌نشین خیوه از هر دو جهت حد وسط را اشغال می‌کرده. عنصر تاجیک در بخارا، نسبت به خیوه، آنچنان نیرومند بوده که مورخ خیوه‌ای حتی لشکریان بخارا را تاجیک می‌خواند، گو اینکه در بخارا بویژه در میان طبقه لشکری، عنصر از یک تفوق داشته. زبان تاجیکی نه تنها در خان‌نشین بخارا لسان رسمی دولتی شمرده می‌شده بلکه در جمهوری بخارا که در سال ۱۹۲۰ م تأسیس یافته بوده - نیز رسمیت خود را حفظ کرد. به میزانی که ازبکان اسکان یافته از صحرائشینی روی بر می‌تافتند

تاجیکان و زبان ایشان در تنگنا قرار گرفته به کوهستانها رانده می شدند. و در نتیجه وضع موجود پدید آمد - وضعی که نالیوکین را به استنتاج نادرستی کشانید و نوشت که «یکی از خصوصیات ملی تاجیکان گرایش به سوی کوهستان است». اسکان یافتن ازبکان برای سراسر ترکستان اهمیت فراوان داشته و از آن جمله، فی المثل، در سرنوشت کلمه «قشلاق» نیز (که به ترکی «محل گذراندن زمستان» را گویند) مؤثر بوده است. در سندی که در ماه ژانویه سال ۱۵۹۸ یعنی پیش از مرگ عبداللّه خان بخاری تنظیم شده نویسنده میان کلمات «ده نشین» و «قشلاق نشین» و «صحرائشین» تفاوت قائل است. بدین طریق «قشلاق نشینان» که محل گذراندن زمستان بتدریج مسکن دائمی و واحد ایشان گشته بوده وضع و موقعی بینابین کشاورزان کاملاً اسکان یافته و صحرائشینان داشته اند. می دانیم که اکنون «قشلاق» قریه و مسکن کشاورزان کاملاً اسکان یافته است و نه تنها ازبکان، بلکه تاجیکان و حتی تاجیکان کوهستان نیز روستای خویش را چنین می خوانند.

بر اثر فتوحات روسیان روستاهای تاجیک از غارت و دستبرد صحرائشینان ترک نجات یافت. آخرین باری که قریه پسکان (پسکم) [پسکام؟] در بخش علیای چیرچیک را قراقرزان غارت کردند مقارن تسخیر تاشکند به دست روسیان بوده - یعنی در حدود سال ۱۸۶۵ م. در عهد حکومت روسیان این گونه دزدیها و غارتها غیر ممکن گشت.

از دیگر سو بر اثر استقرار نظم و بهبود وضع ارتباطات و راهها زبان اکثریت، یعنی ازبکی، بیش از پیش به صورت زبان همه مردم ترکستان در آمد. به من گفتند که هنگام فتح ترکستان [توسط روسیان] در روستاهای کوهستانی بخش علیای چیرچیک هیچ کس زبان ترکی نمی فهمید. ولی من شخصاً به هنگام سفرم در ترکستان فقط یک بار در بخارا کلمات «ترکی

نمی‌دانم» را شنیدم. آکادمیسین رادلوف در سال ۱۸۶۸ م. در معابر سمرقند تقریباً جز زبان فارسی نشنیده است. ولی در زمان اقامت من در آن شهر (مثلاً در سال ۱۹۰۴ م) به ترکی سخن می‌گفتند و کمتر به فارسی. مکالمه با مقامات رسمی و روسی به زبان ترکی آساتر از فارسی بوده، زیرا که روسیان عده‌ای مترجم تاتار و قرقز با خود آورده بودند.<sup>۳۶</sup> بدین سبب کمال‌الدین قاضی کلان پیشین سمرقند که در ۱۸۷۱ م مغضوب واقع شده بود عریضه‌ای را که در تبرئه خود تنظیم کرد به زبان فارسی که زبان مادری وی بوده نوشت بلکه به ترکی تحریر کرد تا مفاد آن را مترجمان بتوانند برای روسیان بیان کنند چون در همان اوقات لازم دانستند ضمیمه‌ای به زبانهای محلی برای جریده رسمی «اخبار ترکستان» که به روسی بوده منتشر کنند، نخست تاجیکی را هم در ردیف جغتایی و قرقزی<sup>۳۷</sup> منظور داشتند. بعد به جای آن از «ضمایمی به گویشهای ترکی سرتی قرقزی صحبت داشتند. و از ۱۸۷۱ م ماهی چهار بار - دوبار به زبان سرتی و دوبار به قرقزی<sup>۳۸</sup> ضمایم مزبور چاپ و منتشر می‌شد. از سال ۱۸۸۳ م به جای ضمایم یاد شده روزنامه کوچکی فقط به زبان «سرتی» طبع و منتشر می‌گشت. چون در سال ۱۹۲۰ م. قانون اساسی جمهوری ترکستان به تصویب رسید، فقط قرقزها و ازبکان و ترکمنان «اقوام اصلی» شناخته شدند و ساکنان باستانی آن سامان فراموش گشتند. اما این تجدید حدود ملیتها که در سال ۱۹۲۴ م صورت گرفته تا چه حد موجب احیای قومیت تاجیک خواهد گشت، موضوعی است که آینده روشن خواهد کرد.

## پی نوشتها:

- (۱) فهرست مآخذ و تحقیقات مربوط به تاریخ تاجیکان و تاجیکستان و مسائل مربوط به تاریخ دیگر قومهای آسیای مرکزی که به تاریخ ایشان بستگی دارد در کتاب تاریخ تألیف غفوراف ص ۵۳۸-۴۹۲ و اقوام آسیای مرکزی هم از او، مجلد اول ص ۷۰۴-۷۰۱ آمده است. و. ر.
- (۲) بیرونی، آثارالباقیه. درباره چاپهای جدید مطالب و تحقیقات اصیل مربوط به زبانهای سغدی و خوارزمی به ما قبل ص ۱۱۵ اصل - حاشیه ۱۴ و ص ۱۲۲ اصل حاشیه ۸ و همچنین به مابعد ص ۴۵۹ اصل - حاشیه ۲۰ رجوع شود. و. ر.
- (۳) بطوری که و. هنینگ ثابت کرده اسناد سغدی مکشوفه در دونخوان مربوط به قرن اول میلادی نبود بلکه از آغاز چهارم میلادی هستند. رجوع شود به: ب. س. - Henning, "The date".
- (۴) تعلیمات مانویان در قرن سوم م. پدیده آمده و بر مبنای نزدیکی دین باستانی ایران (زرتشتیگری) با کیش بودا و مسیحیت قرار دارد.
- (۵) مؤلف موارد استعمال کلمات «ترک» و «تیورک» را در زبان روسی شرح داده است که در زبان فارسی معادل ندارد و از نقل آن صرف نظر شد.
- (۶) محل و موقع دقیق این شهر مورد اختلاف است ولی به هر تقدیر در دره رود «چو» قرار داشته.
- (۷) یا «تلاس» و «طلاس» - که اکنون آتولیه آتا خوانده می شود. / در این دوران به نام «جامبول» موسوم است. در قزاقستان شوروی.
- (۸) محتملا این شهر در مغرب آمودریا قرار داشته.
- (۹) درباره تألیفات اصلی که درباره مهاجرنشینهای سغدی در آن سخن رفته به ما قبل ص ۱۱۴، حاشیه ۱۱ - اصل کلیات بارتولد، چاپ حاضر رجوع شود.
- (۱۰) درباره زبانهای سغدی و تخاری در کتاب بارتولد تحت عنوان «در موضوع زبانها» مشروحتر سخن رفته است. و. ر.

- (۱۱) دربارهٔ ریشه و منشأ اصطلاح «تاجیک» و «تازی» و «تازیک» که نخست به معنی «عرب» بوده نیز به ما قبل ص ۱۲۱ اصل چاپ حاضر و حاشیه ۶ رجوع شود. و. ر.
- (۱۲) شکل «تازیک» و «تاجیک» را سیف‌الدین مؤلف هروی پایان قرن سیزدهم و آغاز قرن چهارم م. [هفتم و هشتم ه] در تاریخنامهٔ هرات که پس از مرگ بارتولد چاپ و منتشر شده بارها بکار برده است. رجوع شود به فهرست، تحت نام سیفی‌الهروی. و. ر.
- (۱۳) با این گفتهٔ بارتولد نمی‌توان موافقت کرد. رجوع شود به ماقبل ص ۱۱۷، حاشیه ۱۸ همین مجلد چاپ حاضر اصل. و. ر.
- (۱۴) به طوری که و. آ. لیوشین تذکر داده این گفته چندان دقیق نیست؛ متون مسیحی از لحاظ زبان به سخن زندهٔ سغدی قرن هشتم و نهم و دهم م. نزدیک می‌باشد، ولی زبان یغناپی یکی از گویشهای سغدی می‌باشد که در آثار مکتوب از آن شواهدی نیست. و. ر.
- (۱۵) نازاروف که در ۱۴-۱۸۱۳ به خان‌نشین خوقند سفر کرده، پیش از مدیندورف از «غلجه» یاد کرده است و می‌گوید که کلمهٔ «غلجه» به معنی «ایرانیان کوهستان» به کار رفته است. وی وصفی مختصر ولی پرمعنی از «ایرانیان کوهستان» که در نواحی متصل به مسیر هیئت اعزامی روسی زندگی می‌کرده‌اند - به دست می‌دهد و مشاغل اصلی و بعضی ویژگیهای زندگی روزمرهٔ ایشان را شرح می‌دهد (رجوع شود به: نازاروف، «یادداشتها»). نخستین بار ایوانوف در مقاله‌ای تحت عنوان «کازاخها و خان‌نشین خوقند» به اهمیت علمی اخبار مزبور اشاره کرده است. و. ر.

#### 16) Geiger, "Kleinere Dialekte

(۱۷) ماسلوفسکی، «غلجه»، ص ۳.

(۱۸) همانجا.

(۱۹) بیهقی، چاپ مورلی، ۷۴۶ مازایکان.

(۲۰) اخیراً برای مطالعهٔ زبان خوارزمی از حواشی و تعلیقات یک مؤلف خوارزمی عربی زبان قرن سیزدهم م. به نام نجم‌الدین ابوالرجاء الغزینی که «قنیة‌المنیة» عنوان داشته (رجوع شود به ولگین، «منبع جدید») استفاده شده است. اکنون دانشمندان از اسناد خوارزمی پایان قرن

سوم م. و آغاز قرن چهارم که در ضمن حفریات کاخ توپراق قلعه کشف شده نیز بهره می‌گیرند. رجوع شود به: تولستوف، «کارهای Kh. a. e. e. در سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۴۹»، ص ۲۱۲ - ۲۰۷. ب. س.

(۲۱) جوینی، چاپ قزوینی، III، ۱۹۳.

(۲۲) ظهیرالدین مرعشی، ۲۴۸، ۲۵۳ و بعد.

(۲۳) مؤلف کتاب - ابن مهنا (جمال‌الدین مهنا احمد، متوفی به سال ۱۴۲۵ م. ۸۲۸/ه). متن ترجمه و تجزیه و تحلیل مطالب تألیف او که «کتاب ترجمان فارسی و ترکی و مغولی» نام دارد در اثر ملیورانسکی تحت عنوان «نسب‌شناس عرب» آمده است. و. ر.

(۲۴) در اصل چنین است: «در شهر و بعضی دیها تاجیکانند» [سارته‌ها یا سرته‌ها].. و در بعضی ولایات الخ، (با برنامه چاپ بورج، ورق b - a ۱۳۱؛ چاپ ایلمینسکی، ۱۶۱). آنگاه بابر ضمن شمارش زبان‌هایی که در ولایت کابل متداول است می‌گوید که تعداد آنها یازده - دوازده می‌باشد و زبان‌های زیر را بر می‌شمرد: «عربی، فارسی، ترکی، مغولی، هندی، افغانی، پاشایی، براچی، گبری، برکی و لمغانی» (همانجا، چاپ بورج، ورق b ۱۳۱؛ چاپ ایلمینسکی، ۱۶۱). و. ر.

(۲۵) «کازاخها».

(۲۶) درباره معنی کلمه «سرت» به مقاله ر. و. بارتولد تحت عنوان «درباره تعلیم گویش‌های بومی. به جای پاسخ به آقای لاپین. باری دیگر درباره کلمه «سرت» sart - که در مجلد دوم، بخش دوم چاپ حاضر کلیات وی منتشر شده نیز رجوع شود. و. ر.

(۲۷) یاریک که از طرف بدخشانیان در سال ۱۰۶۸ ه (۵۸ - ۱۶۵۷ م) برای مقابله با حکومت ازبکان قطفان، به امیری بدخشان منصوب گشته بود، و همچنین اخلاف وی و ظاهراً اکثر امرای بعدی بدخشان اسماً حکومت عالیّه امیران ازبک بلخ و بخارا را قبول داشتند. (درباره یاریک رجوع شود به تاریخ بدخشان ورقهای ۵b - ۲a. و. ر.)

(۲۸) ماسلوفسکی، «غلجه»، ص ۱۲.

(۲۹) اکنون درباره تاریخ قراتگین به تألیف کیسلیاکوف تحت عنوان «رسالات» می‌توان رجوع

کرد. و. ر.

۳۰ رجوع شود به: سمیونوف، «تاریخ شغنان».

۳۱ قطغان نام خاندانی است از ازبکان که در آغاز قرن هجدهم م. / دوازدهم ه قندوز [قندز] بدان تعلق داشت.

۳۲ در سال ۱۹۲۶ م ترجمه روسی اثر کوشکی تحت عنوان «قطغان و بدخشان» تحت نظارت و با مقدمه حواشی و تعلیقات آ. آ. سمیونوف چاپ و منتشر شد. در تاریخ بدخشان اکنون می‌توان به «تاریخ بدخشان» که باهتمام آ. ن. بولدیرف به چاپ رسیده و مقدمه و فهرست دارد - نیز رجوع کرد. چاپ ۱۹۵۹، و. ر.

33) Wood, "Journey", P. 24

۳۴ همان جا.

۳۵ ماسلوفسکی، «غلجه» ص ۱۲.

۳۶ «کازاخها».

۳۷ «کازاخی».

۳۸ «کازاخی».





## مقدمه‌ای بر شناخت قوم تاجیک

ایرج افشار سیستانی

تاجیکها در اتحاد جماهیر شوروی، افغانستان، ایران، پاکستان، چین و... به صورت پراکنده زندگی می‌کنند.

### ۱- وجه نامگذاری

واژه تاجیک که صورتهای قدیمتر آن «تازیک» یا «تازیک» است به قولی اصلاً از نام قبیله «طایی» از قبایل عرب گرفته شده و در آغاز معنی عرب داشته است و ظاهراً اقوام ایرانی آسیای مرکزی مسلمانان را بدین عنوان خواندند و چون در آن زمان، عقیده رایج این بود که یک فرد ایرانی، اگر به دین اسلام بگردد «عرب» می‌شود، و از سوی دیگر بیشتر مسلمانانی که ترکان از آنان خبر داشتند ایرانی بودند لفظ تاجیک در نزد ترکان معنی ایرانی (در مقابل ترک) یافت. و در دوره استیلای سلسله‌های ترک بر اقوام ایرانی، ایرانیان خود را تاجیک می‌خواندند، برخی نیز بر این باورند که کلمه تاجیک از ریشه ترکی است. و اصل آن به معنی «تبعه‌ترک» بوده است.

اعراب مسلمان تاجیکها را «آوه‌گانه» می‌نامیدند، تاجیکها در افغانستان «پارسیوان»، در شوروی «تاجیک»، در زبان ترکی «گزلباش»، در شرق ایران «تاجیک» و در غرب ایران «تات» خوانده می‌شوند. در سیستان به «تجگی» معروفند و در اوایل سده بیستم م. کلمه تاجیک در شوروی مترادف با «سرت» به معنی جمعیت اسکان یافته آسیای میانه، به کار می‌رفت.

## ۲- نقاط استقرار تاجیکها

### ۱- ۲- افغانستان:

تاجیکهای افغانستان در دشت کوه دامن در شمال کابل، درّه پنجشیر، بدخشان، پیرامون هرات و غزنین زندگی می‌کنند. اینان قومی غیر چادرنشین هستند که در پیرامون بلخ و درّه آمودریا اقامت داشتند و به وسیله یک سفیر چینی (چانگکین) که در حدود ۱۲۸ ق-م به آن نواحی سفر کرد «شاهیا» شرح داده شدند.

تاجیکها از ساکنان بسیار قدیم نواحی مرکزی افغانستان بودند. سرزمین آنان بتدریج به وسیله مهاجمان چادرنشین ترک که از شمال سرازیر می‌شدند تسخیر گردید. با اینکه منطقه زندگی آنان با حمله و پیشرفت ترکها محدود و کوچک شد موفق گردیدند که در نواحی کوهستانی «نر» (هزاره جات کنونی) خود را حفظ کنند و حتی سلسله نریون دهلی را تاسیس کردند که تا سده ۱۳. م دوام داشت. اندکی پس از آن سلسله تاجیک دیگری به نام «کورتها» (۱۳۷۰ - ۱۳۳۲ م) منطقه هرات را به دست گرفتند.

با تسلط تیمور کورکان بر افغانستان از وی اطاعت کردند و از آن پس پراکنده و زبردست و تابع بوده‌اند. جمعیت تاجیکهای افغانستان در سال ۱۳۳۵ ش (۱۹۵۶ م) حدود ۳۰۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۰ ش (۱۹۷۱ م) حدود ۲۲۰۰۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۵۸ ش (۱۹۷۹ م) حدود ۵۰۰۰۰۰۰ نفر گزارش شده است.

### ۲- ۲- ایران:

تاجیکهای ایران در سیستان و بلوچستان، خراسان، کرمان، یزد، استرآباد و... زندگی می‌کنند. قوم تاجیک با جمعیتی زیاد در سیستان، در

هر دو کناره جیحون و در خراسان به سر می‌برده‌اند و زندگی آرام و برادرانه روستایی همیشه از نشانه‌های امتیاز نسل مذکور بوده است. جی. بی. تیت. درباره تاجیکان سیستان می‌گوید: «تاجیکها حداقل بر مبنای نظر زیباپسند ما برای نقوش خوب و قشنگ دارای امتیازاتی هستند که صاحب نقوش برجسته‌اند و چشمهای مشکی با نفوذ و سرشار از گفتگوی آنان دلیل بر درایت و اصالت آباء و اجداد ایرانیشان می‌باشد.»

تاجیکها در کشاورزی، آبیاری و تجارت تخصص داشتند از این روفاتحان عرب اداره امور مالیات ممالک تابعه را به آنان واگذار می‌کردند. با اینکه تاجیکها با اقوام مختلف اختلاط و آمیزش کردند ولی سیرت و زبان خویش را کاملاً حفظ نمودند و زبان آنان امروز فارسی است. تاجیکان سیستان به خوش سیمایی معروفند و قیافه منظم و صورت دراز بیضی و ابروان مشخص مشکی و چشمان سیاه غزالی دارند. تاجیکها در سیستان و دیگر نقاط ایران به کشاورزی و دامداری مشغول هستند و عده‌ای نیز ضمن تحصیل علم و دانش در سازمانهای دولتی و ملی مشغول انجام وظیفه هستند و به میهن اسلامی خود خدمت می‌کنند. برخی از طوایف این قوم در سیستان عبارتند از: کنده، دیوانه، دادی، صیاد، سرگلزایی و سرگزی، کیخا، سالاری، پهلوان، سیستانی، اربابی، غلجایی، پودینه، ارباب، شهریاری و...

### ۳-۲- اتحاد جماهیر شوروی:

قوم تاجیک در شوروی از دو قبیله تاجیکهای دشتی (اصیل) و تاجیکهای کوهستانی (پامیری) تشکیل شده است. اکثر تاجیکهای دشتی در نواحی مرکزی و غربی تاجیکستان زندگی می‌کنند. عده قابل ملاحظه‌ای از آنان در ازبکستان و قرقیزستان به سر می‌برند. ملت تاجیک،

نسل حقیقی و دست نخورده آریانه‌های قدیم و ایرانی زبانند. اینان نمایانگر بسط یکی از کهنترین تمدنهای آسیای میانه پیش از ظهور ترکان به شمار می‌روند.

تاجیکستان در سده‌های ۶ ق. م. و در زمان کورش، بخشی از امپراتوری هخامنشی بود. اسکندر مقدونی در سده ۴ ق. م. (۳۳۴-۳۳۱ ق. م) آن را فتح کرد.

اسکندر مقدونی پس از تصرف باختر، آنجا را قتل عام کرد و برای مطیع نگاهداشتن مردم آن چند روستا و لشکرگاه از یونانیان و مقدونیان ایجاد کرد و حدود سی هزار تن یونانی و مقدونی در آن جا ساکن شدند و با بومیان اختلاط و امتزاج کردند و در اخلاق و آداب و مذهب نیمه ایرانی شدند ولی زبان رسمی آنان یونانی شد. ایالت‌های باختر، سعیدی افغانستان شمالی (باراپامیزاد) از جمله تاجیکستان و سه ایالت هندی‌نشین توام با منطقه «پراتکین» که بعدها موسوم به سیستان شد، تحت سلطه خاندانهای یونانی و باختری بود. در اواخر هزاره اول ق. م. قبایل سیت (سکا - ماساوت) که از ترکستان و سیبری جنوبی آمده بودند، اهالی بومی را بیرون راندند و تاجیکان را نیز در نوردیدند. پس از مهاجرت سکاها «یون چی»‌ها یا بوچه‌ها در سال ۱۶۰ ق. م به غرب و جنوب سرازیر شدند و در سر راه خود با سکاها روبه‌رو شدند. بازگشت بوچه‌ها به میان سکاها، باعث شد که تمام این بیابانگردان هجومی به سلطنت‌نشین باختر بردند. سکایان زبر فشار بوچه‌ها و به قول استرابون «تخارها» ابتدا سغدیان و سپس به سال ۱۴۰ . ۱۳۰ ق. م. باختر را متصرف شدند و جای یونانیها را گرفتند و از آن پس این سرزمین باکتریا «تخارستان» نام گرفت. قبایل پنجگانه یون چی هنگام تصرف بلخ از یک شخص فرمان می‌بردند ولی پس از گرفتن آن جا، این سرزمین به پنج بخش تقسیم شد.

یکی از این قبایل به رهبری «کوای شانگ» (کوشان) چهار قبیله دیگر را در سالهای ۳۹ تا ۲۷ ق. م به فرمان خویش در آورد و امپراتوری کوشان را تاسیس کرد، که توانست حدود ۲۰۰ سال بر آسیای میانه حکومت کند. امپراتوری کوشان در اواخر سده ۳ م. رو به ضعف نهاد و قوم دیگری که رومیان آنان را «افتالیت» یا «هونهای سفید» و ایرانیان «هیاطله» می‌گفتند روی کار آمدند و در سال ۴۲۵ م. آخرین حکمران کوشان را از بلخ بیرون راندند. اعراب در اواسط سده ۷ م. آسیای میانه را فتح کردند ولی باز هم در سده ۱۰ م. ترکان قره‌خانی و در سده ۱۱ و ۱۲ م. ترکان سلجوقی، این سرزمین را به تصرف خود در آوردند. ساکنان اولیه بیشتر نواحی آسیای میانه را اقوام ایرانی زبان شرقی تشکیل می‌داد، اما یورشهای پی در پی مهاجران ترک، این سرزمین را چنان ترک زده کرد که حتی مهاجمان مغول را نیز در سده ۱۳ م. در خود فرو برد و آنان را هم تحت تاثیر قرار داد. در سده ۱۴ م. قبایل جوجی و جغتای که دولتهای ترک بودند و تیمور کورکان که از نسل مغول بود و همچنین تاخت و تاز از بکان از استپ قبچاق (دشت قبچاق) در اوایل سده ۱۶ م. بر ترک شدن ماوراءالنهر تاثیر فراوان داشته‌اند.

تنها اقوامی که توانستند زبان ملی خود را حفظ کنند پامیرها یا گلجاییها و یا تاجیکهای ساکن دره‌های مرتفع پامیر غربی بودند که توانستند همچنان زبان ایرانی شرقی خویش را حفظ کنند. در اواسط سده ۱۹ م. که به مرور دامنه توسعه اراضی روسیه در جهت جنوب به سوی افغانستان کشیده شد، مراکز عمده تاجیکها نظیر «او را - توبه» و خجند «لنین آباد» به روسیه ضمیمه شد. همزمان نیز حکومت بخارا در سال ۸ - ۱۸۷۷ م «قره‌تگین» و «درواز» را تصرف کرد. بدین ترتیب شمال تاجیکستان در قلمرو حکومت روسیه تزاری و جنوب آن

زیر فرمان امیر بخارا در آمد.

در سال ۱۹۱۸ م. قدرت حکومت شوروی در متصرفات پیشین روسیه در آسیای میانه برقرار شد. در آوریل ۱۹۱۸ م. شمال تاجیکستان بخشی از جمهوری خود مختار ترکستان شوروی شد. در سال ۱۹۲۱ م. ارتش سرخ وارد بخش شرقی بخارا شد و شهر دوشنبه را تصرف کرد. در مرزبندی ملی سال ۱۹۲۴ م. جمهوریهای آسیای میانه جمهوری شورایی تاجیک (تاجیکستان) جزو ازبکستان گردید. در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۹ م. جمهوری خود مختار به سطح جمهوری متحد ارتقاء یافت و علاوه بر اراضی موجد ناحیه خجند را که جزو ازبکستان بود، به مالکیت خود در آورد.

زبان ملی مردم تاجیکستان، زبان تاجیکی می باشد که با زبان فارسی قرابت نزدیک دارد و هر دو وارث خصوصیات زبان و ادبیات مشترکی هستند. زبان تاجیک از چهار گروه گویش زیر تشکیل شده است: گویش مرکزی: این گویش در نواحی زرافشان رشتان و سوخ تکلم می شود.

گویش جنوبی: مردم بدخشان شمال و جنوب کولاب، قره تگین و غیره با این گویش سخن می گویند.

گویش شمالی: این گویش در نواحی سمرقند، بخارا، فرغانه شرقی و غربی، اراتپه و غیره مورد استعمال است.

گویش جنوب شرقی: مردم گروه «درواز» به این گویش تکلم می کنند. برای امور اداری، قضایی و مسائل رسمی دیگر از زبان تاجیک در کنار زبان روسی استفاده می شود.

تاجیکهای شوروی مسلمان و پیرو مکتب حنفی هستند و تعدادی جوامع شیعی مذهب بویژه در میان تاجیکهای کوهستانی هم وجود دارد.

جمعیت تاجیکهای شوروی در سال ۱۹۷۹ م. حدود ۲۸۹۷۶۹۷ نفر گزارش شده است. جمعیت کنونی تاجیکهای شوروی حدود ۵۰۰۰۰۰۰ نفر است زیرا جمعیت کنونی تاجیکستان حدود ۶۰۰۰۰۰۰ نفر است که یک میلیون نفر آن غیر تاجیک است. از طرفی جمعیت کنونی ازبکستان حدود ۱۶۰۰۰۰۰۰ نفر می‌باشد که ۵۰۰۰۰۰۰ نفر آنها یعنی اهالی شهرهای بزرگ و پر جمعیت این جمهوری چون سمرقند، بخارا، فرغانه و ترمذ تاجیک هستند و علاوه بر اینها عده‌ای تاجیک نیز در قرقیزستان، قزاقستان و ترکمنستان زندگی می‌کنند.





## تاجیکها

پروفسور همام

تاجیکها نه تنها یکی از جمعیت‌های عمده افغانستان، بلکه یکی از گروه‌های چندین جمهوری آسیای مرکزی و ناحیه سریکول سین‌کیانگ چین را نیز تشکیل می‌دهند.

اسامی ازبک و ترکمن تا اندازه‌ای به مردمانی شبیه به یک قوم اطلاق می‌شود، در حالی که کلمه تاجیک ساحت و سعیت و گوناگونی را در بر می‌گیرد. در قرون وسطا، یعنی در قرنهای سیزدهم و چهاردهم میلادی، کلمه تاجیک معمولاً تأزیک نوشته شده است که به معنی مسلمان و فارسی زبان آمده است. تاجیکها بر خلاف ترکها و تاتارهای نیمه کوچ کننده<sup>۱</sup>، دهنشین هستند. برای مورخان مسلمان قرون وسطا تاجیکها سکنه «ایران و خراسان» و ترکها سکنه «توران» محسوب می‌شده‌اند.

از نگاه فرهنگی و نژادی اگر چه بعضی تغییرات در استعمال کلمه تاجیک موجود بوده است، ولی معنی اساسی قرون وسطایی تاجیک فارسیوان و مسلمان دهنشین تا امروز تغییر نکرده است. در حال حاضر، اصطلاح «ایرانی» برای نامگذاری نفوس دهنشین فارسیوان ایران و خراسان معاصر به میان آمده است. بنابراین اصطلاح تاجیک امروز عمدتاً برای فارسی‌زبانان و مسلمان دهنشین افغانستان، جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی و سین‌کیانگ چین به کار می‌رود<sup>۲</sup>.

با وجود این اصطلاح تاجیک تعدادی گروه‌های نژادی دیگر را نیز در بر می‌گیرد که عموماً تاجیک نامیده می‌شوند، اگر چه ایشان به طبقه‌بندیهای جداگانه نژادی تعلق دارند. در افغانستان، اقله چهارگروه

نفوس مجزا وجود دارد که به طور عموم به نام تاجیک شناخته می‌شوند. در غرب کشور، در منطقه هرات و ناحیه‌های مجاورش مردمی فارسی زبان وجود دارد. این مردم به دو نام تاجیک یا هراتی (غالباً این اصطلاح در حوالی هرات شنیده می‌شود)، شناخته می‌شوند. هراتیها به مردم فارسی زبان آن طرف سرحد بسیار شبیهند<sup>۳</sup>. گرچه لهجه‌شان تا اندازه‌ای با لهجه تهران فرق دارد، ولی در طبقه‌بندی عمومی فارسی غربی بر خلاف فارسی شرقی قرار می‌گیرد<sup>۴</sup>. هراتیها دهقانان دهنشین و سکنه شهر (تجار - صنعتگران و غیره) هستند. در نتیجه، آنها حد شرقی آن مردم را تشکیل می‌دهند که به نام فارسیوان یاد می‌گردند که حد غربی آن تا ساحت شمال غربی قزوین و کوهپایه‌های لرستان را در بر می‌گیرد، طوری که در خراسان به طور عموم و در وادی هرات به طور خاص، بسیار ناهمگون و دسته دسته‌اند. این مردمان شامل پشتونها، ترکمنها، قزاقها، جمشیدیها، هزاره‌های ایماق، یهودها تیموریها، چنگیزها، خواجه‌ها، بلوچها، تایمنیها، ازبکها و (سیدها، مغولهای مرده، اعراب، فیروزکوهیها) نفوس اساسی تاجیکها هستند. ممکن است از زمان هجوم اعراب یا پیشتر از آن هرات بوسیله اقوام بیگانه اشغال شده باشد - که بسیاری از آنها بالاخره با مردم وادی هرات ممزوج شده‌اند. آن عناصری از این مردم که همه خویشاوندیهای قومی و یا هویت خود را گم کرده‌اند، در زمره دهقانان، صنعتگران، تجار و یا کارگران در شهر و واحه‌های اطراف آن ساکنند. آنهایی که زبان مادریشان فارسی است، به نام تاجیک شناخته می‌شوند. گفته می‌شود که تقریباً نیمی از این مردم شیعه‌اند. هرات به مرکزیت فرهنگی و رسوم ملی شهرت دارد و ممکن است سطح سواد در آن نسبت به سایر مناطق افغانستان به استثنای کابل زیادتر باشد. از نگاه قومی و فرهنگی، افغانستان غربی تقریباً مشابه فارسی زبانهای خراسان

در آن طرف خط سرحدی هستند.

گروه دوم نژادی عبارت از سکنه فارسی زبان ترکستان افغانستان می‌باشد. این مردم، عموماً در زبان عامیانه، به نام فارسیوان یا پارسیوان مشهورند یعنی «فارسی زبانان». تقریباً همه ساکنان شهرهای شمال مانند مزار شریف، قندز، بغلان و غیره از این گروهند، اگر چه تعداد قابل ملاحظه‌ای روستا و قریه تاجیک‌نشین در وادیها موجود است.

احتمالاً عروسیها با دیگر گروههای نژادی منتج به اختلاط خون مغولی با خون ایرانی‌الاصل شده است، تاجیکان مشابه در شوروی هم پیدا می‌شوند. در وادی فرغانه در تاشکند، بخارا و دیگر شهرهای بزرگ آسیای مرکزی شوروی این تاجیکها یا فارسی زبانهای نسلهای معاصر از همان مردم وادیهای ایران قدیم و آسیای مرکزی هستند، حال آنکه بسیاری از تاجیکها با ترکها آمیخته شده‌اند تا اجداد ازبکهای معاصر را تشکیل دهند، دیگران در آمیزش مقاومت نشان داده‌اند و هویت قومی یا نژادی خود را حفظ کرده‌اند. در قرون گذشته این مردمان به نام سرت‌ها<sup>۵</sup> مشهور بودند (اصطلاحی که هنوز به شکل جداگانه در آسیای مرکزی شوروی<sup>۶</sup> بقای خود را حفظ کرده است). اکثر سرت‌ها امروز در بین ازبکها جذب شده‌اند. به طور یقینی نمی‌توانیم بگویم که چه وقت اجداد تاجیکهای حاضر، زبانهای قدیم شاخه ایرانی مانند سغدی و خوارزمی را کنار گذاشته‌اند.<sup>۷</sup> با وجود آن در زمان مارکوپولو، بسیاری نشانه‌های ایرانی شرقی باید قبلاً از وادیهای بزرگ، آسیای مرکزی ناپدید شده باشد. فارسی یک زبان بازرگانی و آمیخته آن زمان بود و از آن زبانهای آسیایی به شمار می‌رفت که مارکوپولو آن را به نحو احسن تکلم می‌کرد. این امر که تاجیکهای آسیای مرکزی در آن زمان عمدتاً سکنه شهرها بودند و در تجارت بین‌المللی سهم بسیار داشته‌اند، ممکن است استعمال فارسی

جدید را به میان آورده باشند. تاجیکهای آسیای مرکزی کاملاً غیر مهاجر یا دهنشینند. بیشتر آنها سنی‌اند. البته، سازمان قومی در بینشان وجود ندارد.

از نظر نژاد بیشترشان متعلق به نژاد سفیدند، اما گاه‌گاهی می‌توان مشخصات نژاد مغولی را در بینشان مشاهده کرد که ناشی از عروسیهای متقابل آنها با مردم ترک است. گرچه تاجیکهای هرات و ترکستان نسبتاً مشهور هستند، اما یک گروه تاجیک موسوم به تاجیکهای نیمه کوچی (گروه سوم تاجیک) وجود دارد که تاکنون مورد پژوهش قرار نگرفته است. در وادی دره شکاری (از کوتل شیبیر تا دوآب)، در بعضی دهکده‌ها مردم نیمه کوچ کننده زندگی می‌کنند که خود را تاجیک می‌گویند. از روی مشخصات نژادی، بسیار شبیه هزاره‌ها بوده، دارای خصوصیات و چهره مغولی هستند. با وجود آن، بر خلاف هزاره‌ها این تاجیکها رمه‌های زیاد دارند و عمل کوچ تابستانی را انجام می‌دهند. مختصات منزل یا جای زندگی تابستانیشان عبارت از یک نوع یورت (سیاه چادر) بام گردترکی است. با وجود آن، این یورت معمولاً توسط بوربای نیبی یا در بعضی حالات، توسط تکه‌های موی بز پوشانیده می‌شود. این خیمه‌ها را لچیق<sup>۸</sup> می‌نامند بیشتر آن از نوع چپری است، نه از نمونه یورت واقعی. این مردم زمستان را در قرأ و قصبات می‌گذرانند و در ایام تابستان با رمه‌های خود به کوه می‌روند. محصولات عمده آنها گندم، جو و باقلا است. در ایام اقامت موقتی در بیلاقتها از شیر، بعضی مواد خوراکی و بیشتر قروت برای زمستان می‌سازند. در جیلمش (تقریباً ۱۰۰ خانوار) و در غنداک (تقریباً ۱۰۰ خانوار) تاجیکهای نیمه کوچنده سکنا دارند. آمارگران تاجیک اظهار داشتند که بیشتر این مردم از قوم تاتارند. در دو آب، تاجیکهای نیمه کوچی قوم توغان (در ترکی: باز) زندگی می‌کنند. در کنداسنک تاجیکهای

نیمه کوچی قوم گوی<sup>۹</sup> زندگی می‌کنند. همه تاجیکهای مورد تحقیق ما سنی مذهب بودند. ما بعضی تاجیکهای نیمه کوچی را در ساحه بزبای (نزدیک بالا مرغاب) دیدیم که با تایمنیهای خیمه سیاه در یک منطقه زندگی می‌کردند.

عقیده ما این است که این مردم تاجیکهای واقعی ایرانی (و خراسانی) نیستند، بلکه ترکهایی هستند که زبان ترکی را ترک گفته‌اند و به دری حرف می‌زنند. از نظر نژاد، اینها نشانه‌ها و علامات قومی مغولی دارند. خیمه‌های آنها و نیز اصطلاحاتی که در ارتباط با خیمه به کار می‌برند، به طور واضح ترکی است. این تاجیکها شباهتهای زیادی به هزاره‌ها دارند، اما در بسیاری مسائل با آنها متفاوتند.

به طور نمونه، همه تاجیکهایی که ما در موردشان تحقیق کردیم سنی مذهب بودند، در حالی که بیشتر هزاره‌های این ناحیه شیعه مذهب یا اسماعیلی هستند. بر خلاف تاجیکهای بامیان که کاملاً دهنشینند، این تاجیکهای نیمه کوچی دره شکاری، صاحب فرهنگ خیمه‌ای هستند. اگر زبانشان فارسی نمی‌بود، انسان فکر می‌کرد که ایشان ترک هستند.

گروه چهارم تاجیکها و شاید دلچسب‌ترین آنان از نظر مردم‌شناسی، گروهی است که روسها اصطلاح تاجیک کوهی را برای آنها به کار می‌برند. تاجیکهای کوهستانی نمونه قدیمیترین مردم آسیای مرکزی به شمار می‌آیند. از آنجا که آنها در کوههای بلند هندوکش و پامیر زندگی می‌کنند جدایی فیزیکی ظاهراً اختلاط نژادی را مانع شده است که در جلگه‌ها و دره به وقوع پیوسته، تاجیکهای واقعی کوهستانی، یعنی ساکنین بلندترین و غیر قابل دسترس‌ترین ساحتها توسط گنزبورگ از حیث تیپ نژادی اروپایی پامیری توصیف شده‌اند.

این گروه سرگرد، چهره‌های بیضوی، بینیهای راست یا عقابی، دهنهای

متوسط بالهای نسبتاً گوشتی، بدن موی دار، موی سیاه یا سیاه خرمایی و پوست سفید دارند. از لحاظ نژاد آنها مشابهتهای زیادی با نژاد دیناری اروپا دارند.<sup>۱۰</sup>

منطقه زیست تاجیکهای کوهستانی از کوههای پار و پامیزاد غربی تا پامیرهای شوروی - چین امتداد دارد.<sup>۱۱</sup> منطقه زیست تاجیکهای سرمشکان (در کوههای جهان قلعه جنوب غورات) ممکن است وسعت جنوب غربیترین ساحت زیست تاجیکهای کوهستانی را تشکیل دهد.<sup>۱۲</sup> در شمال و شرق جهان قلعه، اکنون «ایماق‌ها» و «هزاره‌ها» زندگی می‌کنند، با وجود این، شواهدی موجود است که قبل از تهاجم گروههای مغولی کوچ‌کننده، نژاد عمده بادغیس و هزاره‌جات تاجیکهای کوهستانی - یا نوعی نژاد ایرانی و خراسانی بوده‌اند. ما می‌دانیم که در مناطق وسطای بامیان و غور گروهی از تاجیکان زندگی می‌کردند بعلاوه، نام قوم فرعی تاجیک هنوز در بین تایمنیها و هزاره‌ها ظاهر می‌گردد و همین موضوع موجودیت قوم تاجیک پنهان شده یا نژاد تاجیک شده را نشان می‌دهد. با وجود آن، امروز مردم بومی ایرانی در نژاد اکثریت «ایماق‌ها» و «هزاره‌ها» جذب شده‌اند. مناطق تاجیک‌نشین دوباره در منطقه بامیان شروع می‌شود و از پنجشیر تا بدخشان توسعه پیدا می‌کند. در مناطق کوهستانی تاجیکستان شوروی به طرف شمال تا سرزمین فرغانه عمدتاً تاجیکهای کوهستانی زندگی می‌کنند. معلوم می‌شود که شرقیترین نقطه تاجیک‌نشین وادی سرکول شین‌کیانگ چین است.

آن گروه از تاجیکهای کوهستانی که در این منطقه بزرگ ساکنند - که دامنه آن از جنوب غربی سلسله کوه پاروپامیزاد تا پامیرها را در بر می‌گیرد - به طور عمومی، از نظر فرهنگ و نژاد مشابهند. بسیاری از آنها مسلمانان سنی‌اند، اگر چه پیروان مذهب اسماعیلی در بین بعضی تاجیکهای پامیر

پیدا می‌شود. همه آنها دهقانان دهنشین غیر مهاجرند که در قراء خود در درّه‌های عمیق کوهستانی زندگی می‌کنند. آثار کوچ کردن در بینشان دیده نمی‌شود، اگر چه بعضی از آنان با یک نوع گله‌داری در مناطق مرتفع مشغولند<sup>۱۳</sup>. بیشتر مزارعشان آبیاری می‌گردد، اگر چه در بعضی از مناطق زراعتی غیرآبی نیز دیده می‌شود. بز یکی از حیوانات مهمشان بوده، مشتقات شیرنقش عمده‌ای در تأمین مواد غذایی آنان دارد.

از مشاهدات ما در مشکان و بدخشان و از توصیف‌های تاجیکستان شوروی، معلوم می‌شود که یکنواختی عمومی در نمونه‌های قصبه‌ها یا دهکده‌ها در سراسر مناطق زندگی تاجیکها دیده می‌شود. در مشکان، هسته یا مرکز ده (قریه) مرکب است از تعدادی حویلی یا سرای (قلعه‌های ساده) که خانواده‌های توسعه یافته در آن زیست می‌کنند که در آنجا به هم فشردگی خانه‌ها (بر خلاف تپ خانه‌های دور از هم که مشخصه نواحی مغولها و تایمینها می‌باشد.) موجود است. این خانه‌ها غالباً بامهای هموار دارند و بسیاری از آنان دو طبقه‌اند. سراهای واقعی مربع شکل با حویلی‌های باز ساخته می‌شود. طبقه همکف به عنوان طویله برای انباری و برای مقاصد مخصوص (به طور نمونه کارگاه صباغی یا رنگرزی، در منزل اول قرار دارد)، استفاده می‌شود. طبقه یا منزل دوم، یعنی خانه‌های مسکونی، برای زیست اعضای خانواده به کار می‌رود. اکثر خانه‌ها از خشت خام، کاه‌گل و گل ساخته می‌شود. بعضی خانه‌ها از سنگ ساخته می‌گردد که یک جا با گل چسبانده می‌شود. در مشکان، مخصوصاً این نوع خانه‌ها که در کنار رودخانه پر از سنگ قرار دارند، فراوانند.

قراوقصبات در منطقه هزاره‌جات و بامیان و در غوربند به شکل دیگری عرض وجود می‌کند. قرایی وجود دارد که دارای قلعه‌های بسیار بزرگ متعلق به اقوام حاکم قبلی است. با وجود آن در بدخشان این نوع

قلعه‌ها ناپدید می‌شود و قرای متراکم تاجیک ظاهر می‌گردد. در مشکان خانه‌ها به طور فشرده و نزدیک به هم قرار دارند و یک محل مسکونی متراکم واحد را تشکیل می‌دهند. در محل مسکونی خانقاه در شرق فیض‌آباد، ساختمانهای سنگی بیشتر جلب نظر می‌کند. در این منطقه، قلعه‌ها یا خانه‌های مرکب نیز وجود دارد که اطرافش را دیوارها احاطه کرده است و در آنها افراد خانواده‌های وابسته زندگی می‌کنند. ارتباطات دسته جمعی برادران (یعنی خانواده‌های یکجایی برادران)، عمومیت دارد. در تاجیکستان شوروی قراء به هم فشرده بیشتر است، اگر چه محل زیست آزاد و غیر فشرده به وسیله ناظران عینی، ثبت شده است. معلوم می‌شود که خانه‌های یک طبقه از خشتهای خام گلی بیشتر وجود دارد. خویشاوندان نزدیک بدون فاصله در جوار هم زندگی می‌کنند. بینندگان، ظهور خانه‌های مرکب را ثبت کرده‌اند که خویشاوندان نزدیک در آنها زندگی می‌کنند.

مشخصه بسیاری از قراء تاجیک در تاجیکستان شوروی، یک نوع خانه مجلسی یا الوخانه است. در مشکان ما به این نوع الوخانه بر نخوردیم. با وجود آن، هر قریه از خود مسجدی دارد که به عنوان یک نوع «خانه ملاقات» برای اهل قریه به کار می‌رود. این مسجد با مساجد ساده قراء مغولی و تایمنی فرق دارد که صرفاً برای نماز دسته‌جمعی ایام جمعه به کار می‌رود<sup>۱۴</sup>.

این طور معلوم می‌شود که در افغانستان و تاجیکستان شوروی تاجیکهای کوهستانی مردمی باشند که به اجبار به سرزمینهای دورتر غیرقابل دسترسی رانده شده‌اند، شاید بدخشان نمونه آن باشد. در قصبات و دهات قسمتهای بالایی رودخانه‌های قندز و کوکچه، هم اکنون مردمان غیر تاجیک زندگی می‌کنند. در آنجا تعداد زیاد قراء هزاره‌ها



موجود می‌باشد<sup>۱۵</sup>. در قصبات و قراء در طول کوچکچه تا فیض آباد و مخصوصاً در منطقه کشم گروهی مشهور به مغول زندگی می‌کنند. گفته می‌شود تاجیکها در قراء مرتفعتر «پشت کوه» زندگی می‌کنند. منطقه ارگوبین کشم و فیض آباد نیز عمدتاً ترک‌نشین است. در منطقه شرق فیض آباد ارتفاعات بیشتر می‌شود و تصور می‌رود که در آن ناحیه نیز تاجیکها بیشتر باشند. بنابراین، زمینهای نسبتاً حاصلخیز در طول دو رودخانه بسیار بزرگ بدخشان (قندز و کوکچه)، به وسیله مردمان مختلف ترک و هزاره فراگرفته شده است و حال آنکه تاجیکها در ارتفاعات و در کوهها پیدا می‌شوند.

به طوری که درباره دیگر مردمان افغانستان نیز تقریباً صدق می‌کند، معلومات قومشناسی درباره تاجیکهای کوهستانی بدبختانه کافی نیست. تا زمانی که معلومات فراوانی در دسترس ما قرار نگیرد، نمی‌توانیم مطالب را تعمیم دهیم. با وجود این، حتی با همین اطلاعات ناتمامی که در اختیار داریم می‌توانیم گفت که منطقه اصلی محل زندگانی تاجیکهای کوهستانی از پاروپامیزاد تا پامیرها امتداد دارد و در جریان تاریخ، در بسیاری مناطق، درّه‌ها و مناطق تهی شده از سکنه، موجود است. در بدخشان، یک گروه ترک خود را در وادیهای مرکزی پابرجا کرده‌اند. محتملاً گروههای نژادی از اصل و مبدأ ترکی (یعنی تاجیکهای نیمه کوچی و هزاره‌های شیخ‌علی و غیره) از سمت شمال به زور عقب رانده شده‌اند و در وادیهای هندوکش مستقر گشته‌اند و در منطقه بامیان، هزاره‌ها محلات و مناطق زیادی را اشغال کرده‌اند. جمعیت بامیان، مخلوطی از مردم هزاره و تاجیک است که هزاره‌ها در آن جا اکثریت دارند. از قرار معلومات مولف، در غرب بامیان تاجیکها وجود ندارند. قسمت زیادی از هندوکش غربی و پاروپامیزاد را «ایماق‌ها» و «هزاره‌ها»

اشغال کرده‌اند. تنها محل زندگی و استقرار تاجیکهای کوهستانی مانند مشکان، موجودیت سابقه نژاد کوهی ایرانیان و خراسانیان بومی را نشان می‌دهد. تاجیکهای کوهستانی، در تمام افغانستان به عنوان مردمی صلح‌خواه، با روحیه‌ای روستایی و همگرا مشهورند.

### پی‌نوشتها:

- ۱) کلمه تاجیک از تائی یا تازی عربی به اضافه جمع «ک» الحاقی فارسی میانه مشتق شده است، اصلاً، غیر عرب مسلمان معنی می‌دهد. بعدتر، به طور عموم به شکل تازیک، به معنی مسلمانهای غیرعرب «یعنی بیشتر ایرانی و خراسانی» آمده است. در دوران قرن سیزدهم و چهاردهم، به معنی مردم مسلمان دهنشین و فارسی زبان آمده است که از ترکها و عربها جدا شده باشد. در دوره صفوی، ریشه تاجیک نفوس فارسی زبان قدیم ایران و خراسان را که از ترک فرق داشته است، افاده می‌کرده. دایرة المعارف اسلام، ص ۹۷.
- ۲) جدیدترین تألیف دایرةالمعارف بزرگ روسی جمعیت تاجیک شوروی را (مطابق سرشماری ۱۹۳۹) ۱،۲۲۹،۰۰۰ و جمعیت تاجیک افغانستان را ۲۰۰۰،۰۰۰ نشان می‌دهد. چومچیف (جمهوری تاجیکستان شوروی - مسکو ۱۹۵۴ - ۲۹) آن را ۱،۵۰۰،۰۰۰ ارائه کرده است. بوچکریف نیز تاجیکهای افغانستان را ۲،۱۰۰،۰۰۰ نفر احصاء کرده و تقریباً ۹ هزار نفر نیز تاجیک در پامیر چین نشان داده است. (لاتیمور محور آسیا، باستون - ۱۹۵۰، ۱۳۷، ۱۳۹).
- ۳) در اصل وادی هرات و مناطق نزدیک به آن، بخشی از ولایت خراسان (فارسی) قدیم را تشکیل می‌دهد، گرچه سرحدات حاضر برای مدت بیش از ۲۰۰ سال کاملاً سرحد مصنوعی بوده که یک منطقه متحدالشکل فرهنگی را از هم جدا ساخته است. ایوانف مشابهت لهجه را در خراسان ثبت کرده است و اظهار عقیده می‌کند که همه لهجه‌هایی که در خراسان به فارسی حرف زده می‌شود، خیلی کم با فارسی تحریری فرق دارد. به استثنای اختلافات اصطلاحی آن که ناشی از اختلاف محیط سیاسی بوده، در هر دو طرف سرحد بسیار مشابه می‌باشد.

۴) از فارسی شرقی که منظور از آن فارسی معاصر است، در افغانستان به نام دری یاد می‌گردد که اساس زبان تاجیک حاضر را تشکیل می‌دهد و در شوروی هم به آن حرف زده می‌شود. بدون اختلافات اصطلاحی، هر دو شاخه فارسی جدید بالکل مشابهند. در شوروی، زبان تاجیک حالا به حروف سیرلیک تحریر می‌گردد و بنابراین، بعضی اختلافات لهجه، پیش آمده که قبلاً در نوشته‌های فارسی قدیم دیده نمی‌شد. فارسی طوری که در افغانستان تحریر می‌گردد، فارسی سنتی است که به عنوان زبان دربار در تمام آسیای مرکزی، فارس و هند در قرون پیشتر از دوره معاصر عمومیت داشت.

#### 5) Sart

۶) بعضی اوقات این مردم را به اسم تاجیکهای جلگه‌ها یا سطوح هموار یاد کرده‌اند تا از تاجیکهای مناطق کوهستانی متفاوت باشند.

۷) زبان سغدی تا حدود اواخر هزاره یکم میلادی حرف زده می‌شد. زبان خوارزمی در مقدمه‌الادب زَمخشری ثبت شده است. یقیناً در قرن دوازدهم، هر دو زبان به وسیله تعدادی محدود در پامیرها حرف زده می‌شود. جرج ماگسترنه، گزارش هیئت زبان‌شناسان در افغانستان، (کمبریج: ماساچوست، ۱۹۲۶).

۸) لچیق یک شکل دیگر الحوق "Alacug" ترکی «یک نیمه خرد سبدی که با نم‌پوشانده می‌شود» است. در ترکی غربی اله‌چیک "Alacik" چپری را که از شاخه‌های خرد ساخته شده باشد، معنی می‌دهد. لچیق یک‌بورت واقعی نیست، لکن خیمه‌ای از نوع چپری است. بر خلاف چپریهای ایماق، این لچیق تاجیکها بام‌گرد از نوع ترکی دارد.

#### 9) Gaw

۱۰) و. و. گنزیبورگ، تاجیکهای کوهستانی، (مسکو - لنینگراد، ۱۹۲۷)، ۱۵۸ و به بعد.  
 ۱۱) دینیگر (گنزیبورگ را نقل کرده، ۱۴) حدود و محل زیست غربیترین تاجیکها را تعیین می‌کند که استرآباد و یزد در فارس را در برمی‌گیرد. با وجود آن در این جا، وی تاجیکهای معمولی جلگه‌ها را (که در فارس از فارسی زبانهای واقعی نمایندگی می‌کنند) با تاجیکهای کوهستانی مغشوش و مخلوط می‌کند. غربیترین نقطه زیست تاجیکهای کوهستانی مطابق

مشاهدات ما در جایی که پاروپامیزاد به پایان می‌رسد و زمین هموار شروع می‌شود، قطع می‌گردد.

۱۲) یعنی تاجیکها در غرب فراه وجود دارند. با وجود آن، از آنجا که آن ناحیه بسیار هموار است مشکوک می‌باشد که آنها جزو تاجیکهای کوهستانی طبقه‌بندی شوند. ممکن است که آنها همان تیپ فارسی زبانهای خراسان را نمایندگی کنند که دورتر در شمال، دیده می‌شوند. ۱۳) ایمل ورت، فرش لحه‌یی - کلند وقلبه، (لودویگزبورگ، ۱۹۵۴).

۱۴) در هزاره‌جات، تکیه خانه‌هایی است که به عنوان «خانه مجلسی یا گردهمایی» به کار برده می‌شود. در مشکان، این مسجد قریه می‌باشد که از آن، همین استفاده به عمل می‌آید، به متن رجوع شود.

۱۵) ما به تعداد زیادی قریه‌های هزاره در طول قسمت‌های مرتفع قندز برخوردیم. برای تعداد شمارش نواحی زندگی در بدخشان که در آن هزاره‌ها یافت می‌شوند، نگاه کنید به: گونریارنگ، بخش و پراکنندگی اقوام ترک در افغانستان (۱۹۳۹)، 35 Lund Universitets Arsskrift. باید گفت که اطلاعات رنگ از کتاب برهان‌الدین کشکی گرفته شده است.

معلومات دهندگان ما اشاره کردند که این هزاره‌ها کاملاً دهنشینند. هزاره‌هایی را که در ساحه کولیاب (کولاب) شوروی فقط در شمال خمیدگی آموراپور دادند، ممکن است به همین گروه هزاره تعلق بگیرند. با وجود آن، وریگن Varygin گزارش می‌دهد که آنها نیمه کوچیند.

M. A. Varygin; "Opytopisanya Kuljabskago Bekstva", Izvestija, Imperatorskogo geiograficeskago, Obscesta, 52, 1916, 783 - 4.

بسیاری از این هزاره‌ها گفته می‌شود که سنی‌اند. هر ارتباطی که بین هزاره‌های بدخشان و هزاره‌های عمده هندوکش موجود باشد، بیان آن مشکل است.

در نظر ترکان تاجیکیان بیشتر افراد  
مسلمان و نمایندگان فرهنگ اسلامی  
شمرده می‌شدند و چون ترکان نواحی  
مسلمان نشین را مسخر ساختند و با  
دو قوم اصلی مسلمان - اعراب و  
ایرانیان آشنا تر شدند، کلمه «تاجیک»  
- را فقط در مورد ایرانیان به کار بردند.  
تاجیکان بارتولد

تاجیکها اساساً مردمی بسیار زیبا با  
پیشانیهایی بلند، دیدگانی تیز و نگاهی  
ژرف و مژگان بلند که بر چشمان آنان  
سایه می‌انداخته و بینیهای بسیار  
ظریف و خوش فرم بوده‌اند. لب  
بالایی آنان باریک، موهای ریش آنها  
بلند و پر پشم و اغلب قهوه‌ای رنگ و  
گاهی هم قرمز رنگ بوده است.  
تفاوت عمده جسمی آنان با هندیان  
اصیل شمالی تنها در درشتی بدن و  
صورت بوده است.



## درباره لفظ تاجیک و تات

استاد محمد محیط طباطبایی

از آن زمان که کلمه ترک در اثر رفت و آمد و مهاجرت دسته جمعی ترکان غز یا اغوز از اراضی ماورای رود سیحون به سرزمین ماوراءالنهر داخل زبان مردم منطقه شد، دو لفظ تات و تاجیک هم برای معرفی سکنه بومی که به زبان ترکان تازه وارد آشنایی نداشتند، به کار رفت و تا حال حاضر هر دو کلمه به همان معنی و مفهوم اولی خود در هر دو زبان فارسی و ترکی بر جا مانده است.

کلمه تات را در دو صورت کامل و مخفف «تات» و «تت»، محمود کاشغری در دیوان لغات الترک ثبت و ضبط کرده و در طول مدت ده قرنی که بر کاربرد آن گذشته هنوز صورت لفظی دیرینه خود را در استعمال شفاهی حفظ کرده است. اما در خلال متون نظم و نثر فارسی از وجود آن در کنار کلمه‌های تازی و تاجیک و در برابر نام ترک، نشانی دیده نشده است.

لفظ تاجیک در آغاز استعمال به صورت تازی (که تژیک و تژیک شکل مخفف آن بوده است) در آثار منظوم و منثور سده پنجم هجری به کار می‌رفت. و بعدها در اثر قلب حرف ژ به جیم، تازی به تاجیک گردید و این کلمه به مرور زمان جای تازی را در نوشتن و گفتن گرفت. وحدت شکل کتابتی حرف ژ فارسی با شکل خطی (ز) زای مشترک میان رسم الحروف خط فارسی و عربی، در رسم الخط فارسی متداول در سده‌های پنجم و ششم و هفتم و هشتم هجری باعث بر این شده بود که تازی بپهلوی، بنگارند. این شباهت خطی و صوری در میان دو کلمه

تازیک و تازیک باعث بر آمیزش و بروز لغزش در تشخیص مفهوم آنها شد، که نخستین آنها به معنی ایرانی فارسی زبان و آن دیگری، به معنی عربی بود که به زبان فارسی دری بدان تازی گفته می‌شد.

ضبط صورت مخفف تازیک به شکل تژک در دیوان لغات‌الترک که کاشغری ضبطش را به قید زاء بین‌المخرجین مقید و مشخص کرده است، بر تازیک بودن صورت اصلی و کاملش گواهی می‌دهد، همان طور که وجود آن اسناد کهنه و نویافته ختنی که به زبان فارسی کاشغری و به خط هندی برهمنی در سده چهارم هجری به صورت تژیک نوشته شده است، اصالت لفظ تازیک را تأیید می‌کند و جای خالی برای به کار افکندن مفهوم تازیک و تازی مقلوب او. کلمه تایی یا طایی منسوب به قبیله طی عرب، به جای تازیک فارسی و ایرانی باقی نمی‌گذارد و بدانچه که نخست نولدکه، و سپس هنینگ، به دکتر معین برای حاشیه‌نگاری بر لغت تاجیک در برهان قاطع، از بابت ترکی‌الاصل بودن کلمه تاجیک توجیه و القا کرده بودند، همچون ترک شناختن تاتی که زبان ترکی اصلاً نمی‌داند خاتمه می‌بخشد.

بنابراین صورت خطی کلمه تازیک که در موارد متعددی از متون تاریخی معروف و مربوط به سده‌های پنجم و ششم و هفتم هجری دیده می‌شود، همان لفظ تازیک بوده که بنا به مراعات رسم‌الخط زمان سابق به صورت تازیک از زیر قلم کاتبان گذشته است.

همین شباهت خطی کلمه تازیک فارسی زبان با لفظ تازیک عرب زبانان، در تشخیص مفهوم تاجیک مقلوب از همان تازیک غالب فرهنگ نویسندگان سلف و خلف را دستخوش لغزش در تعریف تاجیک و تازیک کرده است و تا آنجا در این گمراهی پیش رفته‌اند که برای توفیق در میان جنبه‌های ناسازگار مفهوم حاضر، ناگزیر از قبول و جعل افسانه شده‌اند و



«تاز» ریشه اصلی تازیک و تازی را از نام یکی از احفاد کیومرث گرفته‌اند که در سلسله اجداد گودرز کشواد هم مقامی دارد تا امکان پیوستن عرب و عجم را در تعریف کلمه تاجیک به دست آورند.

سپس برای تنظیم این خیالبافیهای پراکنده، ناگزیر از تصور وجود عربزادگانی از نسل مجاهدین صدر اسلام در ایران و بخصوص در ماوراءالنهر شده‌اند، که به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند، و وقتی با ترکان تازه وارد از ترکستان روبه‌رو شدند، نام اصلی خود «تازیک» را بر زبان ایشان نهادند. دامنه این خلط مطلب به مطلب دیگر و سردرگمی و لغزش از لغتنامه‌ای به لغتنامه دیگری کشیده می‌شد و افق کلمه تاجیک و تازیک را در فرهنگها چنان تاریک ساخته بود که نگارنده مقاله تاجیک برای لغتنامه کلان منسوب به دهخدا مجبور به جمع‌آوری آنها بدون اظهار نظر خاصی گردید.

اینک برای اینکه نمونه‌ای از اطلاعات زیانشناسی فرهنگ نویسان قدیم و جدید فارسی در زیر نظر خوانندگان این مقاله قرار گیرد، به نقل مختصری از آنچه در مقاله تاجیک لغتنامه آمده است، اکتفا می‌کنیم:

تاجیک - غیر عرب و ترک را تاجیک نامند.

نقل از شرفنامه منیری

تازیک و تازیک بر وزن و معنی تاجیک که غیر عرب و ترک باشد.

نقل از برهان قاطع

عربزاده‌ای که در عجم کلان شود.

نقل از آنندراج و فیات اللغات

فرزند عرب زاییده و بر آمده در عجم را گویند.

نقل از برهان قاطع، بار دوم

تازیک و تازیک همان تاجیک مذکور و نیز اصلی است ترکان را و قیل: بچه عرب که در عجم بزرگ شود.

نقل از شرفنامه منیری - بار دوم

نام ولایتی،

نقل از غیاث اللغات و آندراج - بار دوم

طایفه غیرعربی باشد.

نقل از غیاث اللغات و آندراج - بار سوم

آنکه ترک و مغول نباشد و در لغات ترکی به معنی اهل فرس نوشته اند.

نقل از غیاث اللغات و آندراج - بار چهارم

مقاله نویس لغتنامه بدون مراجعه به فرهنگ جهانگیری و رشیدی که از نظر اعتبار بر سایر فرهنگهای هندی نگار برتری و ترجیح دارند، بعد از نقل مضبوط این روایتهای متضاد و ناسازگار تحمل زحمت تلفیق و توفیق میان آنها را کاری عبث دیده و یکسره به سراغ فرهنگ نظام رفته که آن هم لغتنامه ای می باشد که در هند به دست مؤلفی ایرانی، در نیم قرن قبل انجام گرفته است، و حاصل پژوهش او را در گفته های دیگران، چنین نقل می کند: «تاجیک - نسل ایرانی و فارسی زبان، مثال در افغانستان و توران نژادی هستند که خود را تاجیک می گویند: مبدل لفظ مذکور تازیک است

و از آن بعضی از اهل لغت چنین قیاس کرده‌اند که معنی لفظ مذکور تازی (عرب) است که در عجم بزرگ شده باشد لیکن صحیح همان است که نوشتم و این لفظ در ایران مورد استعمال ندارد و فقط در افغانستان و ترکستان به فارسی زبانان آنجا گفته می‌شود. و بیشتر در مقابل ترک استعمال می‌شود و اصل این کلمه تاجیک منسوب به قبیله تاج است که از قبایل ایران بوده».

چون غرض از نقل منقولات لغتنامه از روی فرهنگهای دیگر تنها عرض اقوال و نه نقد آنها است با اجازه شما از بیان صحت و سقم این گفته‌ها می‌گذریم و به نقل آنچه از قاموس الاعلام ترکی ترجمه و در لغتنامه نقل شده می‌پردازیم و توضیح می‌دهیم که در مورد تاجیک اعتبار قول این یک از فرهنگ نظام چندان بیشتر نیست!

مؤلف قاموس الاعلام ترکی آرد: «تاجیک در اصل قومی از ترکها بوده و در این زمان این نام به یک طایفه ایرانی الاصل و متکلم به زبان فارسی و مقیم در آسیای وسطا اطلاق کنند. اینان در بلاد و قرا و دیه‌ها به زراعت و فلاحت اشتغال می‌ورزند و مردمان فعال هستند و نسبت به طوایف دیگر مدنی می‌باشند ولی به اندازه ترکان و ازبکان و افغانان و تاتار و اقوام دیگر جسور و سلحشور نیستند و از این رو در نظر ایشان حقیر محسوب می‌شوند و کلمه داجیک که آرامنه بر عثمانیان اطلاق می‌کنند از همین لغت مأخوذ است.»

لغت‌نگار به جای آنکه در پی نقل این گفته‌های ناسازگار یا برای ارتباط و توفیق میان آنها سعی مبذول دارد از حواشی دکتر معین مدیر لغتنامه بر برهان قاطع که به قرینه ذکر کلمه «آقا» پیش از نام او، در حین تحریر مقاله تاجیک لغتنامه هنوز از فیض زندگانی برخوردار بوده، آنچه را که معین از اقوال فیلوت و بیلی و هنینگ و نویسنده مقاله دایرة المعارف اسلامی بر

حاشیه لغت تاجیک افزوده اکتفا می‌کند و از میان این اقوال متضاد یکی را بر نمی‌گزیند.

ملک الشعرای بهار بر این گونه مطالب ناسازگاری که در باب تاجیک از لغتنامه نقل شد در سبک‌شناسی خود مطلب غریبتری را می‌افزاید که لغتنامه آن اظهار نظر بهار را هم در زیر، کلمه تات مترادف تاجیک از رساله تاتی و هرزنی تألیف عبدالعلی کارنگ بر گرفته و نقل کرده است که برای مزید توضیح مطلب در اینجا نقل می‌شود: «ایرانیان از قدیم به مردم اجنبی، تاجیک یا تازیک می‌گفته‌اند. چنانکه یونانیان، بربر و اعراب، اعجمی یا عجم گویند.

این لفظ تازیک در زبان دری تازه، (تازی) تلفظ شده. و خاص اعراب گردیده ولی در توران و ماوراءالنهر، لهجه قدیم باقی و به اجانب [گفته می‌شد]. تاجیک بهمان معنی، داخل زبان ترک شد و فارسی زبانان را تاجیک خواندند و این کلمه بر فارسی زبانان اطلاق گردید و ترک و تاجیک گفتند.»

چنانکه ملاحظه شد از مجموع آنچه فرهنگ نگاران و لغتشوران<sup>۱</sup> و زبان‌شناسان قدیم و جدید و معاصر درباره کلمه تاجیک گفتند و نوشته‌اند تنها گره‌ای از کار پیچیده و بسته کلمه تاجیک گشوده نمی‌شود، بلکه بر ابهام و تعقید آن خیلی می‌افزاید. بنابراین پیش از آنکه به رفع ابهام و حل اشکال کار تاجیک پرداخته شود، بار دیگر کلمه «تات» را مورد نظر قرار می‌دهیم. انصاف باید داد، عبدالعلی کارنگ درباره «تات» تا آنجا که دسترسی به سند داشته حق مطلب را ادا کرده ولی به تشخیص ریشه‌اش نپرداخته است. کارنگ چون با کسانی که کلمه «تات» را به معنی ترک گرفته‌اند و «چیک» ادات نسبت ترکی را بر آن افزوده‌اند و از ترکیب «تات» و «چیک» ساخته‌اند موافق نبوده است. از نقل قول معین از هنینگ که

سخن نولد را در این باره تکرار و تأکید می‌کند، دروغ می‌ورزد و در پی مدارکی که حقیقت موضوع را آشکارا سازد می‌رود خلاصهٔ بحث او در مورد «تات» بر این منوال است:

نخست «تات» و «تت مخفف آن» را از دیوان لغات‌الترک کاشغری که در ۴۶۶ هجری تألیف شده، با معنی دقیق واضح آنها که «ایرانی» باشد بیرون آورده و با مثالهای مربوط بدان چنین نقل می‌کند:

۱ - تات سیزترک یلماس باش سیز برک یلماس. یعنی «بدون ایرانی ترک نمی‌شود، چنانکه کلاه هم بدون سر نمی‌شود.»

۲ - سملم تات به معنی «ایرانی که زبان ترکی نمی‌داند، زیرا معنی کلمهٔ «سملم» «ترکی نمی‌داند» می‌باشد.

دوم از داستانی که در کتاب دده‌قورقور به زبان ترکی غزی «تقریباً در صدهٔ نهم» نوشته شده است، عبارتی را استخراج می‌کند که در آن از مرد ایرانی دراز ریش سخن می‌گوید که هنگام صبح یا طلوع فجر بانگ اذان بر می‌آورد. و مرد ایرانی مسلمان را با کلمهٔ تات معرفی می‌کند.

سوم در ملمعات منسوب به جلال‌الدین مولوی که به زبانهای یونانی و ترکی در اثر اقامت طولانی در قونیه آشنا شده بود، بیتی مشتمل بر کلمهٔ «تات» یافته و برای مفهوم ایرانی شاهد آورده است:

اگر تاتساک وگر دو مساک وگر ترک

زبان بسی زبانی را بیاموز

که در مصراع اول بیت، تات را به معنی ایرانی و دوم را به معنی یونانی چنان که در آسیای صغیر زمان مولوی معروف بوده، می‌آورد.

چهارم آنچه را شمس‌الدین سامی مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی در لغت‌نامهٔ ترکی عثمانی خود در تعریف لفظ تات آورده است نقل می‌کند که

آن را هم با عبارت «این کلمه در مقام تحقیر استعمال می‌شد.» خاتمه می‌بخشد.

آن گاه برای رد این نکته تحقیرآمیز لغت نگار ترک و کرد، از ضرب‌المثل‌های ترکی قدیمی که در میان ترک زبانان آذربایجان هنوز بر زبانها جاری است، دو مثل برگزیده و نقل و ترجمه تفسیر می‌کند که در یکی «تات» را به معنی «ایرانی دانشمند و کتابخوان» و در دیگری آن را به معنی «ایرانی آسوده و زیر (لحاف) کرسی نشین» در برابر ترک بیابانگرد خانه به دوش و بیسواد می‌آورد.

همانطور که در یک ترانه ترکی منقول، تات را باز به معنی ایرانی آبادی‌نشین و زراعت پیشه در مقابل ترک خانه به دوش و گوسفند چران می‌آورد.

کارنگ به پیروی از بهار در سبک‌شناسی استعمال تات را در کتاب تاریخ طبقات ناصری بدون مراجعه به مراجعه مستقیم به متن چاپی قدیم و جدید کتاب پذیرفته و نقل کرده است، در صورتی که عبدالحی حبیبی قندهاری که ضمن چاپ سنگی جدید کتاب آن را، کلمه به کلمه، چندبار از زیر نظر خود گذرانیده، و نشانی از کلمه تات نیافته، وجود کلمه «تات» را در طبقات ناصری انکار می‌کند.

هر چند در این بحث، نقد و رد آنچه که تاجیک و تات را از صورت کلمه صاحب مفهوم و قابل قبول، به صورتی در آورده که مفهومهای گوناگون و متفاوت را خاطر نشان می‌سازد، برای تکمیل بحث، مفید و لازم به نظر می‌رسد. ولی رعایت اختصار، چنین اقتضا می‌کند که از تفصیل مطالب جنبی، صرف نظر شود و به اصل موضوع که ریشه‌یابی دو کلمه «تات» و تاجیک باشد، پردازیم.

پیش از ورود در اصل موضوع، باید دانست که دو لفظ تات و تازیک یا

تاجیک، از هم جدا نبوده‌اند بلکه هر دو کلمه به تشخیص این حقیقت‌جو از یک اصل چینی ظاهراً گرفته شده‌اند که تاه با تامی و احياناً تاغ و توخ یا توخی هم در تلفظ، ضبط شده است.

پس از تجزیه و تحلیل کلمۀ طخارستان که نام ناحیۀ وسیعی از شرق ایران قدیم، در حوضۀ علیای رودهای جیحون و سیحون بوده و تبدیل آن از صورت معروف معرب کلمه، به شکل فارسی آن که تخارستان باشد، می‌بینیم که تخارستان مرکب از دو جزء «استان» و «تخار» و یا «تخور» می‌باشد که حرف تای آن به دو صورت مفتوح و مضموم معهود دو خط و زبان چینی به لفظ تاهیا و توولو و یا توخلو کیفیت تلفظ بخشیده و در حقیقت توخلو یا تاهیا صورت چینی شده از تخاری است که نام اصلی مردم بومی تخارستان را به یاد می‌آورد.

وجود دو صورت تاه و توه یا تاخ و توخ در شکل چینی کلمه، اختلاف ضبط اسم طخارستان و تخارستان را به فتح یا ضم حرف اول کلمه توجیه می‌کند.

امکان قلب و تبدیل حرف‌ها به تا و سین و ژا و چ و شین و جیم و خا و همچنین قلب دال و تاورا و لام و چ و جیم به یکدیگر، زمینۀ وسیعی برای اشتقاق تات و تاژ و تاز و تاج و تاش و تاخ از تاه، فراهم می‌آورد و می‌نماید که کلمۀ تخ و تاخ در جزء اصلی از نام تخارستان، سرچشمه و ریشه اصلی تاهیا و توولو و توخلو و نام چینی تخارستان و زمینۀ پدید آمدن تات و تاژیک و تاجیک را در نام ترکی ایران و تاش و شاش و چاچ در شهرهای تاشکورکان و تاشکند و شاش و چاچ بوده است و رابطۀ نزدیک میان تخار و تامی و توخلو و تات و تاجیک را تأیید می‌کند.

بعید نیست که در میان تاخها و تخارها که ساکنان اصلی تخارستان در پیرامون حوضۀ علیای رود سیحون و یکی از قدیمترین دسته‌های آریایی

بودند که پیشاپیش سفدیها و خوارزمیها از ساحل شرقی دریای خزر به سوی بلندیهای هندوکش و پامیر، تا مرز غربی قلمرو حکومت چین، پیش رفته و تخارستان را به وجود آورده‌اند، با قبایل «داخ» که منشأ اصلی پارتها بوده و در میان دریاچه خوارزم (ارال) و دهانه رود گرگان، ناحیه دهستان ساحلی بحر خزر را برای سکونت خود اختیار کرده بودند، علاقه نزدیکی و خویشاوندی وجود داشته است.

در حقیقت تاخ و تاه تخارستان جدا از واخ و داه دهستان نبوده‌اند که در شرق سفد و غرب خوارزم، تخارستان و دهستان قدیم را به وجود آورده بودند.

باید بدین نکته توجه داشت که صورتهای مختلف تات و تاجیک و تازیک، برای تسمیه سکنة منطقه مرزی فاصل میان ایران و چین مانند تاهی و توخی و تاشی<sup>۲</sup> که چینها درباره همان مردم در روزگار پیش از اسلام و پس از آن به کار می‌برده‌اند، همگی اختلاف لهجه ناشی از کیفیت زبان مردم منطقه در تکلم و تلفظ نام خودشان بوده که این اختلافها را در گوش چینهای مسافر و سپس ترکهای مهاجر به منطقه آشنا ساخته و چنین صورتهای مختلف را پدید آورده که همگی در پیرامون تاخ و تخار و تخور دور می‌زده‌اند.

در پایان بحث به تفاوتی که در میان مفهوم تات با معنی تاجیک، در موارد استعمال آنها به نظر می‌رسد، اشاره می‌شود که تات غالباً در تعریف یا شناسایی ایرانیانی به کار رفته که زبان ترکی نمی‌دانسته‌اند، در صورتی که تاجیک از ایرانیانی گفته می‌شد که به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند. به عبارت دیگر تات مرادف با بدل نام ایرانی است که ملت متمدن قدیمی را در این منطقه تشکیل می‌داده‌اند، ولی هرگز قومی و ملتی در تاریخ سه هزار سال گذشته در گذرگاه زمان و مکان به نام تاجیک



وجود نداشته که بیرون از قلمرو وجود ایران کیان مستقلی داشته باشد. بلکه تاجیک صفتی برای ایرانی فارسی زبان بوده و بر غیرایرانی اطلاق نمی شده است. در این صورت نمی دانم کوشش اراتستکی خاورشناس روسی را در کتاب *فقه اللغة ایرانی* او، بخصوص از صفحه ۲۸۸ تا ۲۹۶ ترجمهٔ فارسی چاپ شده آن، برای معرفی ملتی به نام تاجیک در مقابل ملت ایران، باید بر چه نکته‌ای حمل کرد؟ زیرا اختلاف مخارج حرکات روی حروف کلمات فارسی، در سراسر نواحی ایران به درجه‌ای محسوس و متطور است که لهجهٔ گویندگان شهرهای دوشنبه و کابل به گوش شنوندگان مشهد و تبریز و تهران، گاهی از لهجهٔ گویندگان شهرهای اصفهان و اهواز و رشت، مأنوستر و مطلوبتر می آید.

### پی نوشتها:

- 
- (۱) کلمهٔ لغتشور مانند سلحشور و خاکشور که با سلاح و زمین زراعتی با لغت سروکار دارد ممکن است لغتشناس نباشد.
- (۲) در زبان چینی کلمه تاشی بعدها از مفهوم ایرانی و تخاری تجاوز کرد. و شامل هر مسلمان دیگری هم شده است.



# تات و تاجیک و تازیک

دکتر سید محمد دبیرسیاقی

تات. تت. طط. تاتی.

تاجک. تاجیک. تاجیکانه. تاجیکدار.

تاجیکی تاجیکیه.

تازک. تازیک. تازیکو. تازیکیه.

تاژک. تژک.

در بررسی حدود دویست اثر منظوم و منثور فارسی، که فهرست اشخاص و اماکن و طوایف و قبایل دارند، از حدود صد اثر منظوم و منثور نزدیک به سیصد شاهد برای کلمات فوق استخراج شده است که بخشی از آنها ذیل کلمات مورد اشاره با ترتیب تاریخی نقل خواهد گشت. نام و مشخصات آثار متضمن این شواهد نیز با ترتیب تاریخی آورده خواهد شد. و نیز در بررسی حدود چهل فرهنگ فارسی به فارسی، یا فارسی با شرح ترکی یا عربی، از بیست و یک فرهنگ که تمام یا برخی از کلمات مورد بحث را ذکر و شرح و معنی کرده‌اند، شروع و معانی آنها بیرون‌نویس شده است. برخی از معانی این کلمات در فرهنگهای بیست و یک‌گانه آمده است، گاه عیناً و گاه با اختلافی در عبارات یا کلمات، ولی پاره‌ای از معانی اختصاص به بعضی از فرهنگها دارد و همه‌جا نیست.

از معانی مشترک و معانی اختصاصی هم جدولی ترتیب داده شده است تا در نقد معانی به تکرار مندرجات فرهنگها نیازی نباشد. اما پیش از ذکر مشخصات فرهنگهایی که این کلمات را ثبت کرده‌اند لازم به

یادآوری است که کلمات مورد اشاره در نیمی از فرهنگهای بررسی شده، خاصه در فرهنگهای متقدم، بجز دیوان لغات‌الترک، مطلقاً نیامده است، چنانکه در لغتنامه‌اسدی (متوفی ۴۶۵ ق)، فرهنگ قواس مبارکشاه (تألیف شده در ۶۹۰ یا اوایل قرن هشتم)، و صحاح‌المعجم هندوشاه نخجروانی (متوفی ۷۳۰ ق)، و صحاح‌الفرس محمدبن هندوشاه (تألیف ۷۲۸ ق)، و دستورالافاضل حاجب خیرات دهلوی (تألیف ۷۴۳ ق) و معیارجمالی شمس فخری (تألیف ۷۴۴-۷۴۵ ق) و مجموعه‌الفرس صفی کحال (قرن هشتم)، و بحرالفضایل محمدبن قوام بدر (تألیف شده بعد از ۷۹۵ ق)، و ادات‌الفضلاء قاضی خان بدر دهلوی (تألیف ۸۲۲ ق)، و زفان‌گویا و جهان‌پویا از بدرالدین ابراهیم (تألیف ۸۷۲ ق). و مفتاح‌الفضلاء شادی آبادی (تألیف ۸۷۳ ق)، و شامل‌اللغة قراحصاری (تألیف شده در ۸۸۶ تا ۹۱۶ ق)، و تحفة‌الاحباب حافظ اوبهی (تألیف ۹۳۶ ق)، و چراغ‌هدایت خان آرزو (تألیف ۱۱۴۷ ق)، و بهار عجم رای تیک چند متخلص به بهار (تألیف ۱۱۵۲ ق) ذکری از آنها نیست.

دیوان لغات‌الترک ترکی به عربی از محمود کاشغری (تألیف شده در ۴۶۶ ق)<sup>۱</sup> نخستین فرهنگی است که کلمات «تات» و مخفف آن «تت» و «تژک» را آورده است.

پس از آن اولین فرهنگ فارسی که متذکر شده است شرفنامه منیری است از ابراهیم قوام فاروقی (سال تألیف ۸۸۲ ق) (نسخه خطی کتابخانه لغتنامه‌دهخدا) بعد از آن به ترتیب:

۱- اقنوم عجم از مؤلفی ناشناس، با شرح لغات به ترکی (قرن نهم هجری) (نسخه خطی کتابخانه لغتنامه‌دهخدا).

۲- قائمه یا شرح بحرالفرائب از لطف‌الله حلیمی (تألیف شده پیش از ۸۷۲ ق) (نسخه خطی کتابخانه لغتنامه‌دهخدا).

- ۳- مؤید الفضلاء از محمد لاد (سال تألیف ۹۲۵ ق) (چاپ لکهنو، ۱۳۰۲ قمری).
- ۴- لغت نعمت‌الله از نعمت‌الله احمدبن مبارک رومی و روشنی زاده (متوفی ۹۶۹ ق) با شرح لغات به ترکی (نسخه خطی کتابخانه لغتنامه دهخدا).
- ۵- کشف اللغات و الاصطلاحات از عبدالرحیم سور بهاری (تألیف شده در نیمه دوم قرن دهم) (نسخه خطی کتابخانه لغتنامه دهخدا).
- ۶- فرهنگ میرزا از میرزا ابراهیم فرزند میرزا شاه حسین اصفهانی (سال تألیف ۹۸۶ یا ۹۸۹ ق) (دو نسخه خطی کتابخانه لغتنامه دهخدا).
- ۷- مجمع الفرس از سروری کاشانی (سال تألیف تحریر اول ۱۰۰۸ و تحریر نهایی ۱۰۲۸ ق) (به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران سه مجلد، ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱ شمسی).
- ۸- سرمه سلیمانی از تقی‌الدین اوحدی بلیانی (تألیف شده پیش از ۱۰۲۳ ق) (به تصحیح محمود مدبری، تهران ۱۳۶۴ شمسی).
- ۹- فرهنگ جهانگیری از جمال‌الدین حسین اینجو شیرازی (تألیف ۱۰۰۵ تا ۱۰۱۷ ق) (به تصحیح دکتر عقیقی مشهد در سه مجلد، ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ شمسی).
- ۱۰- برهان قاطع از محمدحسین بن خلف تبریزی (سال تألیف ۱۰۶۲ ق) (به تصحیح دکتر محمد معین، تهران، چاپ اول ۱۳۳۰ و دوم ۱۳۴۲ شمسی).
- ۱۱- فرهنگ رشیدی از ملا عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی تتوی (تألیف شده پس از ۱۰۶۲ ق) (چاپ کلکته ۱۲۹۲ ق و چاپ تهران به تصحیح محمد عباسی با رساله معریات رشیدی ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ شمسی).
- ۱۲- لسان العجم یا فرهنگ شعوری از شعوری (سال تألیف ۱۰۷۵ ق) با

- شرح لغات به ترکی (چاپ استانبول، در دو مجلد، ۱۱۵۵ قمری).
- ۱۳ - سنگلاخ از میرزا مهدیخان استرآبادی (سال تألیف ۱۱۷۳ ق) با شرح لغات به ترکی (چاپ عکسی از انتشارات اوقاف گیب، هارتفورد انگلستان، ۱۹۶۰ میلادی).
- ۱۴ - غیاث اللغات از غیاث‌الدین محمد رامپوری (سال تألیف ۱۱۴۲ ق) (به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران در دو مجلد، ۱۳۳۷ شمسی).
- ۱۵ - برهان جامع از محمدکریم بن مهدیقلی گرمرودی شقاقی تبریزی (سال تألیف ۱۲۶۰ ق چاپ تبریز زیر نظر مؤلف و برادر، او، ۱۲۶۰ قمری).
- ۱۶ - انجمن آرای ناصری از رضا قلیخان هدایت (سال تألیف ۱۲۸۸ ق). چاپ سنگی، تهران، ۱۲۸۸ قمری).
- ۱۷ - فرهنگ آندراج از محمد پادشاه متخلص به شاد. (سال تألیف ۱۳۰۶ ق). (به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران چاپ اول، ۱۳۳۵ و دوم ۱۳۶۳ شمسی).
- ۱۸ - فرهنگ نظام از سید محمدعلی داعی الاسلام (تألیف ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۸ قمری) (چاپ حیدرآباد دکن، زیر نظر مؤلف، در پنج جلد، مقارن زمان تألیف).
- ۱۹ - لغتنامهٔ دهخدا از علامه علی‌اکبردهخدا. تهران (۱۳۰۰ تا ۱۳۵۹ شمسی). و نیز فرهنگ فارسی معین (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ در ۴ مجلد).

### مشخصات آثار منظوم و منظوری که این کلمات را آورده‌اند

- ۱ - دیوان عنصری بلخی، (متوفی ۴۳۲ ق). به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران، چاپ اول ۱۳۴۲ و چاپ دوم ۱۳۶۳ شمسی. (تاجیک. تازک)
- ۲ - تاریخ ابوالفضل بیهقی، (سال تألیف ۴۵۰ و ۴۵۱ ق). به تصحیح دکتر

- فیاض، چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰ شمسی. (تازیک)
- ۳- دیوان لغات‌الترک، محمود کاشغری (سال تألیف ۴۶۶ ق). چاپ  
استانبول در سه مجلد ۱۳۳۳ قمری. (تات. تت. تژیک)
- ۴- سیاستنامه خواجه نظام‌الملک (مقتول در ۴۸۵ ق). به تصحیح هیوبرت  
دارک، تهران، ۱۳۴۰ شمسی. (تازیک)
- ۵- دده‌قورقور، (تألیف شده در قرن پنجم تا نهم هجری) چاپ استانبول،  
۱۳۳۲ قمری. (تات)
- ۶- کتاب‌النقض، عبدالجلیل قزوینی (سال تألیف ۵۵۸ ق). به تصحیح دکتر  
جلال محدث، چاپ اول، تهران، ۱۳۳۱ شمسی. (تاجیک. تازیک)
- ۷- سلجوقنامه‌ظهری، (سال تألیف ۵۸۲ ق)، از انتشارات کلاله خاور،  
تهران، ۱۳۳۲ شمسی. (تاجیک)
- ۸- تاریخ الوزراء، نجم‌الدین ابوالرجاء قمی (سال تألیف ۵۸۴ ق). به  
تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران ۱۳۶۳ شمسی. (تازیک)
- ۹- دیوان انوری ابیوردی، (متوفی ۵۸۵ ق). به تصحیح سعید نفیسی. تهران  
۱۳۳۷ شمسی. (تازیک)
- ۱۰- التوسل الی الترسل، بهاء‌الدین بغدادی (سال تألیف ۵۸۸ ق)، به  
تصحیح مرحوم احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۵ شمسی. (تاجیک)
- ۱۱- ترجمه تاریخ یمینی. از ناصح بن ظفر جرفادقانی (۶۰۳ ق). به تصحیح  
دکتر جعفر شعار، تهران ۱۳۵۷ شمسی. (تازیک)
- ۱۲- تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار (سال تألیف ۶۱۳ ق)، به اهتمام مرحوم  
عباس اقبال آشتیانی، در دو مجلد، تهران، ۱۳۲۰ شمسی. (تازیک)
- ۱۳- دیوان عطارنیشابوری، (مقتول در ۶۱۸ تا ۶۲۸ ق)، به تصحیح دکتر  
تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۱ شمسی. (تازیک)
- ۱۴- جوامع‌الحکایات، سدیدالدین محمدعوفی (تألیف ۶۲۰ تا ۶۳۰ ق).

- به تصحیح دکتر اسماعیل حاکمی در سه مجلد، تهران ۱۳۵۲ و ۱۳۵۹ شمسی. (تازیک)
- ۱۵ - فتوتنامه سهروردی، (سال تألیف ۶۳۲ ق) (مندرج در کتاب رسائل جوانمردان)، از انتشارات انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۵۲ شمسی. (تاجیک)
- ۱۶ - نفثة المصدر، نورالدین محمد نسوی زیدری (سال تألیف ۶۳۲ ق). به تصحیح دکتر یزدگردی؛ تهران ۱۳۴۳ شمسی. (تازیک)
- ۱۷ - آداب الحرب والشجاعة، محمد بن منصور مبارکشاه معروف به فخر مدبر (تألیف ۶۲۷ تا ۶۳۳ ق)، به تصحیح سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶ شمسی. (تازیک. تاجیکوار)
- ۱۸ - تاریخ جهانگشای عظاملک جوینی، (سال تألیف ۶۵۸ ق)، به تصحیح علامه مرحوم محمد قزوینی در سه مجلد، لیدن، ۱۳۲۶ تا ۱۳۵۵ قمری. (تازیک)
- ۱۹ - طبقات ناصری، منهاج سراج جوزجانی (سال تألیف ۶۵۸ ق)، به تصحیح عبدالحی حبیبی در دو مجلد، لاهور، ۱۳۲۸ شمسی. (تاجک. تاجیک)
- ۲۰ - بوستان سعدی، (منظوم در ۶۵۵ ق). (تاجیک)
- ۲۱ - کلیات شمس یا دیوان کبیر، مولوی بلخی (متوفی ۶۷۲ ق)، به تصحیح مرحوم فروزانفر. تهران، چاپ اول، ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۶ شمسی. (تت. طط. تاجیک. تاجیکی)
- ۲۲ - تاریخ شاهی، از مؤلفی ناشناس (تألیف بعد از ۶۹۰ ق)، به تصحیح دکتر باستانی پاریزی، تهران، ۱۳۵۵ شمسی. (تازیک)
- ۲۳ - کلیات سعدی شیرازی، (متوفی ۶۹۰ یا ۶۹۵ ق)؛ به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۳۹ شمسی. (تاجیک. تاجیکانه)



- ۲۴ - جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله، (پایان تألیف ۷۱۰ ق)، به کوشش دکتر بهمن کریمی، دو مجلد، تهران ۱۳۳۸ شمسی و بخش غزنویان به کوشش دکتر دبیر سیاقی. تهران ۱۳۳۸ شمسی. (تازیکی)
- ۲۵ - تاریخ مبارک غازانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (پایان تألیف ۷۱۰ ق)، به اهتمام کارل یان، هارتفورد، انگلستان، ۱۳۳۸ شمسی. (تازیکی)
- ۲۶ - تاریخ و صاف، ادیب عبدالله شیرازی (سال تألیف ۷۱۲ ق)، چاپ سنگی، بمبئی، ۱۲۶۹ ق و چاپ افست تهران ۱۳۳۸ شمسی. (تاجیک. تازیکی)
- ۲۷ - سمط‌العلی للحضرة العلیا، ناصرالدین منشی (تألیف ۷۱۵ تا ۷۲۰ ق)، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی؛ تهران، ۱۳۲۸ شمسی. (تازیکی)
- ۲۸ - دیوان نزاری قهستانی، (۶۴۵ تا ۷۲۰ هجری). (تازیکی)
- ۲۹ - تاریخنامه هرات، سیف‌بن محمدبن یعقوب هروی (تألیف دهه دوم قرن هفتم)، به اهتمام پروفیسور محمدزیر صدیقی، چاپ اول، کلکته، ۱۳۶۲ قمری و چاپ دوم به طریقه افست. تهران ۱۳۵۲ شمسی. (تازیکی)
- ۳۰ - طوطی‌نامه یا جواهرالاسمار، عمادالدین محمد (سال تألیف ۷۳۰ ق). به تصحیح شمس‌الدین آل احمد، تهران، ۱۳۵۲ شمسی. (تازیکی)
- ۳۱ - نزهة القلوب، حمدالله مستوفی قزوینی (سال تألیف ۷۴۰ ق)، به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۶ شمسی. (تاجیک)
- ۳۲ - مجمع الانساب، محمدبن علی شبانکاره‌ای (سال تألیف تحریر اول ۷۳۳ و تحریر دوم ۷۴۳ ق)، به اهتمام میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ شمسی. (تاجیک)
- ۳۳ - دستورالافاضل، از حاجب خیرات دهلوی (سال تألیف ۷۴۳ هـ ق)، به

- اهتمام دکتر نذیراحمد، تهران، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۳ شمسی. (تاجیک)
- ۳۴- تاریخ رویان، از اولیاء الله آملی (سال تألیف بعد از ۷۶۴ یا ۷۶۵ ق). به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۸ شمسی. (تاجیک)
- ۳۵- دستورالکاتب، محمدبن هندوشاه (سال تألیف ۷۶۷ ق) به اهتمام عبدالکریم علی اوغلی عزیزاده، در سه مجلد، مسکو، ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۱ م. (تاجیک. تازیکی)
- ۳۶- دیوان حافظ شیرازی، متوفی ۷۹۲ هجری. (تاجیک)
- ۳۷- مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار، محمد آقسرائی (قرن هشتم)، به اهتمام دکتر عثمان توران، تهران، ۱۳۶۲ شمسی. (تاجیک)
- ۳۸- ظفرنامه، نظام الدین شامی (سال تألیف ۸۰۴ ق)، به کوشش پناهی سمنانی، تهران، ۱۳۶۳ شمسی (تاجیک)
- ۳۹- منتخب التواریخ معینی، معین الدین نطنزی (تألیف ۸۱۶ و ۸۱۷ ق)، به تصحیح ژان اوین، تهران، ۱۳۳۶ شمسی. (تاجیک. تازیکی)
- ۴۰- فرائد غیاثی، جلال الدین یوسف اهل (تألیف نیمه اول قرن نهم)، به اهتمام دکتر حشمت مؤید، در دو مجلد، تهران، ۱۳۵۶ و ۱۳۵۸ شمسی. (تاجیک)
- ۴۱- شاه نعمه الله ولی، (متوفی ۸۲۷ تا ۸۳۴ ق): جامع مفیدی. (تاجیک)
- ۴۲- تاریخ یزد جعفرین محمد جعفری (تألیف بعد از ۸۵۰ ق)، به اهتمام ایرج افشار، تهران، ۱۳۳۸ شمسی. (تاجیک)
- ۴۳- آذری طوسی (متوفی ۸۶۶ ق)، رجوع کنید به مجمع الفرس سروری در بخش فرهنگها). (تاجیک)
- ۴۴- آثار الوزراء، سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی (نیمه دوم قرن نهم)، به اهتمام دکتر جلال محدث، تهران، ۱۳۳۷ شمسی. (تاجیک)

- ۴۵- مطلع السعدين عبدالرزاق سمرقندی (سال تألیف ۸۷۵ ق)، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، مجلد اول تهران، ۱۳۵۳ شمسی. (تازیک)
- ۴۶- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، سیدظهیرالدین مرعشی (سال تألیف ۸۸۱ ق)، به کوشش محمد حسین تسییحی، تهران، ۱۳۴۵ شمسی. (تاجیک. تازیک)
- ۴۷- سلسله الذهب، عبدالرحمن جامی (تاریخ نظم ۸۹۰ ق) (مندرج در هفت اورنگ جامی)، به تصحیح مدرس گیلانی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۱ شمسی. (تازیک)
- ۴۸- امیر علیشیر نوایی (متوفی ۹۰۶ ق)، رجوع کنید به سنگلاخ در بخش فرهنگها). (تات)
- ۴۹- روضات الجنات، معین الدین اسفزاری (سال تألیف ۸۹۷-۸۹۹ ق)، به تصحیح سید محمد کاظم امام؛ تهران، ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ شمسی. (تاجیک. تازیک)
- ۵۰- روضة الصفا از میر محمد خواند شاه مشهور به میرخواند (سال تألیف ۸۹۹ ق)، از انتشارات کتابخانه مرکزی - خیام - پیروز، تهران ۱۳۳۸ شمسی. (تاجیک. تازیک)
- ۵۱- دستورالوزراء غیاث الدین خواندمیر (سال تألیف ۹۱۴ ق)، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی. (تازیک)
- ۵۲- تاریخ خانی علی بن شمس الدین لاهیجی (تألیف بعد از ۹۲۰ ق)، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۵۲ شمسی. (تاجیک)
- ۵۳- حبیب السیر، غیاث الدین خواندمیر (تألیف سال ۹۲۷ تا ۹۳۰ ق)، چاپ کتابخانه خیام با فهارس، دکتر دبیر سیاقی، ۱۳۳۳ شمسی. (تاجیک)
- ۵۴- نامه شاه طهماسب به شاه سلیمان، (در ۹۶۳ ق) (مندرج در کتاب شاه

- طهماسب صفوی، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۰ شمسی. (تاجیک)
- ۵۵- احسن التواریخ، حسن بیک روملو (سال تألیف ۹۸۵ ق)، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۰ شمسی (تاجیک)
- ۵۶- نقاوة الآثار، محمود بن هدایت نظنزی (سال تألیف ۹۹۸ ق)، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۰ شمسی (تاجیک. تازیکیه)
- ۵۷- خلاصة التواریخ، قاضی احمد قمی (سال تألیف ۹۹۹ ق). به اهتمام دکتر احسان اشراقی، در دو مجلد، تهران، ۱۳۵۹ و ۱۳۶۲ شمسی. (تاجیک)
- ۵۸- دیوان نظیری نیشابوری، (متوفی ۱۰۲۱ یا ۱۰۲۳ ق)، به تصحیح دکتر مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۴۰ شمسی (تاجیک)
- ۵۹- عالم آرای عباسی، اسکندربیک منشی (سال تألیف ۱۰۵۲ ق)، به اهتمام ایرج افشار در دو مجلد، تهران، چاپ اول ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ شمسی. (تاجیک. تازیکیه)
- ۶۰- احياء الملوك، ملک شاه حسین سیستانی (سال تألیف ۱۰۲۸ ق)، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۴ شمسی. (تاجیک)
- ۶۱- دیوان طالب آملی، (متوفی ۱۰۳۶ ق)، به اهتمام طاهری شهاب، تهران، ۱۳۴۶ شمسی. (تاجیک)
- ۶۲- شاعری ناشناس معاصر عبدالفتاح فومنی. (در تاریخ گیلان، فومنی). (تاجیک)
- ۶۳- تاریخ گیلان، عبدالفتاح فومنی (سال تألیف ۱۰۳۸ ق)، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۹ شمسی. (تاجیک)
- ۶۴- حدیقة السلاطین، از میرزا نظام الدین شیرازی معروف به نظاما (سال تألیف ۱۰۵۳ ق)، (دکن، ۱۹۶۱ م). (تاجیک)

- ۶۵- دیوان کلیم کاشانی، (متوفی ۱۰۶۱ ق) به تصحیح پرتو بیضاوی، تهران، ۱۳۳۶ شمسی. (تاجیک)
- ۶۶- میرزا زین العابدین منشی الممالک، (سروده شده در ۱۰۶۴ ق) (مندرج در تذکره نصرآبادی)، به اهتمام وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی. (تاجیک)
- ۶۷- ابوالمعانی (قرن یازدهم)، (مندرج در لسان العجم شعوری)؛ رجوع کنید به لسان العجم (بخش فرهنگها). (تات)
- ۶۸- عالم‌آرای صفوی، از مؤلفی ناشناس (سال تألیف ۱۰۸۶ ق)، به اهتمام دکتر شکری، چاپ اول ۱۳۵۱ و دوم ۱۳۶۴ شمسی. (تاجیک)
- ۶۹- جامع مفیدی محمد مفید مستوفی (سال تألیف ۱۰۹۰ ق)، به کوشش ایرج افشار، در سه مجلد، تهران، ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۴ شمسی. (تازیک)
- ۷۰- دره نادره، میرزا مهدیخان استرآبادی (تألیف حدود ۱۱۶۰ ق)، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۴۱ شمسی. (تازیک)
- ۷۱- عالم‌آرای نادری محمد کاظم مروی (تألیف حدود ۱۱۶۰ ق)، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، تهران، ۱۳۶۴ شمسی. (تاجیک)
- ۷۲- روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس (تألیف میان ۱۱۶۰ تا ۱۱۹۹ ق)، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی؛ تهران ۱۳۲۵ شمسی. (تاجیک)
- ۷۳- مجمل‌التواریخ، ابوالحسن گلستانه (تألیف میان ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۰ ق)، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، چاپ اول ۱۳۲۰ و چاپ دوم ۱۳۴۴ شمسی. (تاجیک)
- ۷۴- تاریخ گیتی گشا، میرزا محمد صادق موسوی نامی (تألیف حدود ۱۲۰۰ ق) به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی (تاجیک)
- ۷۵- ذیل تاریخ گیتی گشا، میرزا عبدالکریم (تألیف حدود ۱۲۰۷ ق)، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی. (تاجیک)

- ۷۶- مجمع‌التواریخ، میرزا محمد خلیل مرعشی (تألیف تا ۱۲۰۷ ق)، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۸ شمسی. (تاجیک)
- ۷۷- ذیل دوم تاریخ گیتی گشا، آقا محمد رضا (تألیف تا ۱۲۱۹ ق). به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۷ شمسی. (تاجیک)
- ۷۸- مآثر سلطانیه، عبدالرزاق دنبلی. متخلص به مفتون (سال تألیف حدود ۱۲۴۱ ق)، چاپ اول، تبریز، ۱۲۴۱ قمری. (تاجیک)
- ۷۹- تجربه‌الاحرار و تسلیة الابرار، عبدالرزاق دنبلی (تألیف قبل از ۱۲۴۱ ق)، به کوشش قاضی طباطبایی، تبریز، ۱۳۴۹ شمسی. (تاجیک)
- ۸۰- رستم‌التواریخ، محمد هاشم رستم‌الحکماء (تألیف نهایی ۱۲۴۷ ق)؛ به اهتمام محمد مشیری، تهران، ۱۳۴۸، شمسی. (تاجیک)
- ۸۱- منشآت قائم مقام (سال تألیف ۱۲۵۰ ق)؛ چاپ سنگی، تهران، ۱۲۸۰ قمری. (تازیکی)
- ۸۲- سفارتنامه خوارزم، رضا قلیخان هدایت (در ۱۲۶۸ قمری)، به اهتمام علی حصوری، تهران، ۱۳۵۶ شمسی. (تات. تازیکی)
- ۸۳- سفرنامه عتبات، میرزا عبدالعلی ادیب‌الممالک (دلیل‌المتحیرین) (در ۱۲۷۳ ق)، به اهتمام مسعودگلزاری، تهران، ۱۳۶۴ شمسی (تاجیک)
- ۸۴- روضة‌الصفای ناصری، رضا قلیخان هدایت (۱۲۷۴ ق)، تکمیل روضة‌الصفای میرخواند)، تهران، ۱۳۳۸ شمسی (تات. تازیکی)
- ۸۵- دیوان قآنی شیرازی (متوفی ۱۲۷۵ ق)، به تصحیح دکتر محبوب، تهران، ۱۳۳۶ شمسی. (تاجیک)
- ۸۶- سفرنامه فرهادمیرزا معتمدالدوله (در ۱۲۹۴ ق)، چاپ دوم به اهتمام نواب صفا، تهران، ۱۳۶۶ شمسی. (تاجیک)
- ۸۷- بستان‌السیاحه، حاج زین‌العابدین شیروانی (متولد ۱۲۵۳ قمری) تألیف شده در عهد ناصرالدین شاه، چاپ سنگی، ۱۳۱۵ قمری. (تاجیک)

- ۸۸- گزارشهای سیاسی علاءالملک (۱۳۰۴ ق)، به اهتمام ابراهیم صفایی، تهران، ۱۳۴۷ شمسی. (تاجیک)
- ۸۹- سفرنامه میرزا علی خان امینالدوله صدراعظم در ۱۳۱۶ قمری، با مقدمه دکتر امینی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۴ شمسی. (تاجیک)
- ۹۰- سفرنامه مکه، مخبرالسلطنه هدایت در ۱۳۲۱ قمری، به تصحیح دکتر دبیر سیاقی، ۱۳۶۸ شمسی. (تاجیک)
- ۹۱- مقالات دهخدا (از روزنامه صوراسرافیل) (۱۳۲۵ ق)، به اهتمام دکتر دبیر سیاقی، تهران (ج ۱ چاپ دوم)، ۱۳۶۲ شمسی. (تاجیک)
- ۹۲- دیوان فرصتالدوله شیرازی (متوفی ۱۳۳۹ ق)، چاپ دوم، به تصحیح علی زرین قلم، تهران، ۱۳۳۷ شمسی. (تاجیک)
- ۹۳- ولایات دارالمرزگیلان، رابینو (۱۹۱۴ میلادی) ترجمه جعفر خماسی زاده، تهران، ۱۳۵۰ شمسی. (تات)
- ۹۴- سفرنامه مازندران و استرآباد، رابینو (بخش فارسی ۱۳۴۲ ق)، قاهره، بخش انگلیس ۱۹۲۸ م. لندن) (تات)
- ۹۵- ترانه‌های محلی آذربایجانی (مندرج در کتاب تاتی و هرزنی عبدالعلی کارنگ)، تبریز، ۱۳۳۳ شمسی. (تات)
- ۹۶- مقاله اقبال آشتیانی در انتقاد به مندرجات مجله کاوه ۱۳۳۸ قمری. (تاجیک)
- ۹۷- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۴۱ شمسی. (تاجیک)
- ۹۸- ترانه ترکی قشقایی (نقل شفاهی از محمد بهمن بیگی) (تاجیک)

### شواهد کلمات مورد اشاره

۱- تات:

مثل: «تاتسبز ترک بلماس. باشسبز برگ بلماس.

(دیوان لغات‌الترک، ج ۱، ۲۹۲، ذیل «برگ» به معنی کلاه).

ترجمه: ترک بدون فارس نباشد و کلاه بدون سر. معنی «تات» در این مثل، فارسی زبان ایرانی تبار است.

«گلدی منکاتات. ایدم امدی یات. قشقا بلب ات. سنی تلار اس بری».  
(کاشغری دیوان لغات‌الترک، ج ۱، ص ۳۹، ذیل «اس» به معنی کرکس).  
ترجمه: ایغر کافر به سوی من آمد. او را کشتم و برای کرکسها و درندگان گوشت و طعمه قرار دادمش معنی «تات» در این شعر کافر است.  
«جمق تت بینن جبدی». دیوان لغات‌الترک، ج ۲، ص ۳.

ترجمه: مسلمان گردن کافر (ایغر) را زد.

«تتلشماق»؛ «ال اکی بر لاتلشدی»، دیوان لغات‌الترک، ج ۲، ص ۱۶۳.  
ترجمه: به زبان فارسی (یا به لغت مردم ایغر) سخن گفتن؛ آن دو به تاتی سخن گفتند.

«تت قمع سملشدی» دیوان لغات‌الترک، ج ۲، ص ۱۷۰ س ۱۶ ج ۲.  
ترجمه: فارسی‌زبانان به زبان عجم سخن گفتند باهم. یا: هر که سخن گوید به غیر لغت ترک

«بجکم ارب اتلقا ایغر دقسی تتلقا»

«اغری یفز اتلقا قشلر لبی اجتمز»

دیوان لغات‌الترک، ج ۱، ص ۴۰۱

مراد از «تت» در این شعر کافر ایغر است.

«صلقوم صلقوم طان یلیری اسدکنده... صقالی اوزون تاتاری  
باکلدر قده...»

دهه قورقور، ص ۱۲. در داستان بقاج خان پسر درسه خان

ترجمه: ... به هنگام وزش نسیم ملایم و زمانی که مرد تات ریش دراز



مشغول بانگ نماز گفتن بود. معنی «تات» در این عبارت فارسی زبان ایرانی تبار است.

تات شد تیره مزه تعلیم خانه سینه ام کی<sup>۲</sup> رساند تات فریاد دل زارم اگر (ابوالمعالی، لسان العجم، شعوری، ج ۱، ورق ۲۷۲ ب).

معنی «تات» آموزش گیرنده و طالب علم در تعلیم خانه است و «تات» دیگر صورتی است از «تاترا» که عنوان لغوی ندارد.

«چه داغی تخم آریاسینی آتی یبث

اویدا تاووغلانی سوروک تاتی یبث»

(علیشیر نوایی حیرت‌الابرار، در وصف عالم ظالم، منقول در سنگلاخ

میرزامهدیخان، ورق ۱۵۲ رو).

اگرچه امیربخارا و خان‌خیوق هر دو را از دوده‌امراء اوزبکند و در حسب و نسب یکی، اما فی مابین غبار نفاق مرتفع است، امیر بخارا خان‌خیوق و اهل خوارزم را ترک نداند «تات» خواند و خان‌خیوه اهالی بخارا را «تازیک» نامد. (رضاقلیخان هدایت، سفارتنامه خوارزم، ص ۵۳).

سابقاً واقعه رفتن ایلات ترک فارسی به کرمان و... مرقوم شد و سبب اخراج طایفه نوره از شیراز و انفاق فارسیه از ترک و تات با یکدیگر...

رضاقلیخان هدایت، از روضة‌الصفای ناصری، ج ۱، ص ۷۳.

کردها (تاتها) یا بومی هستند و یا از کردهایی می‌باشند که احتمالاً وسیله شاه‌عباس به این ناحیه کوچانده شده‌اند (یعنی در رحمت‌آباد گیلان). (رابینو، ولایات دارالمرز ایران، گیلان؛ ترجمه خمami زاده، ص ۳۱۴). و رجوع کنید به: سفرنامه مازندران و استرآباد رابینو بخش انگلیسی،

ص ۶۳ و ۷۰.

در ترانه متداول میان کودکان خردسال ترک‌زبان آذربایجان به مطلع:

داغدان آلما داشیدیم...	اوشودم‌ها اوشودم
تات منه داری ویردی	«گوموشی ویردیم تاتا
قوش منه قانات ویردی	دارینی سپدیم فوشا
حق قاپوسین آچماقا»	قانادلادیم اوچماقا

عبدالعلی کارنگ، تاتی و هرزنی، ص ۳۰ تا ۳۳.

ترجمه:

از کوه سیب حمل کردم...	چاییدم‌ها چاییدم
تات به من ارزن داد	سیم را (نقره را) به تات دادم
پرنده به من بال و پر داد	ارزن را به پرنده دادم
برای گشودن درحق	به پروبال برای پرواز مجهز شدم

معنی «تات» در این ترانه محلی، فارسی‌زبانان ایرانی تبار و توسعاً بازرگان و پیشه‌ور است.

مثل: «بوسوز هیچ تاتین کتابنده یوخدر».

(عبدالعلی کارنگ، تاتی و هرزنی، ص ۳۰ تا ۳۳).

ترجمه: این سخن در کتاب هیچ تاتی نیست.

معنی «تات» در این مثل، فارسی‌زبان ایرانی تبار و توسعاً کتابخوان و دانشمند است.

مثل: «تات دیزدن قیزارترک گوزدن»

(عبدالعلی کارنگ، تاتی و هرزنی، ص ۳۰ تا ۳۳).

ترجمه: تات از زانو تافته و گرم شود و ترک از چشم (مراد آنکه تات برای گرم کردن خود از کرسی استفاده می‌کند و ترک آتش می‌افزود و گرم می‌شود).

(در این مثل معنی «تات»، فارسی‌زبان ایرانی تبار است و توسعاً

شهرنشین، در مقابل ترک چادرنشین).

## ۲- تاتی:

منسوب به تات. رجوع کنید به: تات. در این زمان تاتی به عنوان نام عمومی دسته‌ای از لهجه‌های مرکزی ایران است که با سمثانی از یک سو و با طالشی از سوی دیگر مرتبط است و از آن جمله است تاتی بلوک رامند و افشار و زهرا و دشتابی قزوین (از اشتهارد تا تاجیکستان) و تاتی خلخال و تاتی هرزند و کرینگان. تاتی قفقاز هم صورت تحول یافته‌ای از زبان فارسی است.<sup>۳</sup>

## ۳- تاجک:

تاجک، مخفف تاجیک است. رجوع کنید به: تاجیک.  
چاکر ایوان او هر جا که ترک و تاجیکی  
بنده فرمان او هر جا که هندوگبرش<sup>۴</sup> است.  
(منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱ ص ۵۵۲).

## ۴- تاجیک:

ز چین و ماچین یکرویه تالب جیحون  
ز ترک و تاجیک<sup>۵</sup>، از ترکمان و غز و خزر.  
(عنصری، دیوان، ص ۱۳۴).  
این نعمت درین دیار و بلاد مشترک است از میان مسلمانان و مشرکان  
و جهودان و مؤمنان و موحدان... و ترکان و تاجیکان<sup>۶</sup>.  
(عبدالجلیل قزوینی، النقص، ص ۶۷۴، چاپ اول).  
آوازه کافر ختای بود که قاصد بلاد اسلامند و ولایت ماوراءالنهر از

وطاة لشکر خراسان... و اتباع ترک و تاجیک انبوه به ستوه آمده بودند.  
 (ظهیرالدین نیشابوری، سلجوقنامه، ص ۴۵).  
 محمود آن است که همگنان را از دور و نزدیک و ترک و تاجیک درین  
 اختصاص مساوات حاصل باشد.  
 (بهاءالدین بغدادی، التوسل الی الترسل، ص ۱۴ و نیز رجوع کنید به: ص  
 ۴۱ و ۵۲).  
 چو یکسانست آنجا ترک و تاجیک هم از ایران هم از توران دریغا.  
 (عطار، دیوان، ص ۶۷۵).  
 اما صورت این راه را عربی و عجمی و ترک و تاجیک و عوام و لشکری  
 و اصناف و تجار و همه کس بتواند ورزیدن.  
 سهروردی فتوتنامه. نقل از رسائل جوانمردان، ص ۱۱۱).  
 سلطان مسعود کین پدر بازخواست و کشندگان پدر را از ترک و تاجیک  
 به قتل رسانید. (منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۵۳۳ و نیز رجوع  
 کنید به ج ۲، ص ۵۹۷ و ۶۱۳ و ۶۱۷ و ۶۳۴ و ۶۵۵ و ۶۵۹).  
 عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پاکش علوم  
 (سعدی، کلیات، بوستان، ج ۱ ص ۴۳).  
 اگر ترکست و تاجیکست، بدو این بنده نزدیکست  
 چو جان با تن، ولیکن تن نبیند هیچ مرجان را  
 (مولوی، کلیات شمس، ج ۱، ص ۴۳).  
 شاید که به پادشه بگویند ترک تو بریخت خون تاجیک.  
 سعدی، کلیات، ص ۶۳۱).  
 عفو او که مستقیل عثرات بندگان بود، مستقبل جرایم دور و نزدیک و  
 ترک و تاجیک می گشت.  
 (ادیب عبدالله، تاریخ و صاف، ص ۱۸).

این زمان کار به جایی رسیده که اقوام ختای... و جماعت اسیران و اقوام تاجیک که در میان مغول پرورده شده‌اند، ایشان را نیز مغول گفته‌اند.

(رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۸)

و نیز رجوع کنید به: ج ۱، ص ۳۵.

طسوج قصبه‌ای است بر دو مرحله‌ای تبریز به جانب غربی و در شمال بحیره چپچست افتاده است... سکانش از ترک و تاجیک ممزوجند.

(حمدالله مستوفی، نزهةالقلوب، ص ۹۲).

حیدر قصاب رابا لشکری از مغول و تاجیک آنجا گذاشتند.

شبانکاره‌ای، مجمع‌الانساب، ص ۳۳۰.

«... لغات تازی و ترکی و مغولی و... و زبان مغان و سریانی و فلاسفه تاجیک و عبرانی و زبان رازیان و حجازیان و ولایت ماوراءالنهر و اصطلاح شعرای هر شهر بیرون آورده و ترتیب تهجی داده...».

(حاجب خیرات دهلوی، مقدمه دستورالافاضل، ص ۵۷ و ۵۸).

ملک اردشیر به مقام تغیر حشم جمع کرد با چهارده هزار ترک و تاجیک و یایی روی به رویان نهاد.

(اولیاءالله، تاریخ رویان، ص ۱۴۶).

از لشکریان و اقوام مغول و تاجیک و لور و اکراد و اتراک و اعراب و خلجان...

(محمدبن هندوشاه، دستورالکاتب، ج ۲، ص ۱۸۴).

و نیز رجوع کنید به: ج ۲، ص ۶۹ حاشیه و ص ۸۴ و ۵۵ و ۹۰ و ۱۵۰ و ۲۸۲ همان کتاب.

ای بسته کمر ز دور و نزدیک بر خون تمام ترک و تاجیک.

(حافظ شیرازی دیوان، چاپ قدسی، ص ۴۷۲)

با هزاره‌ای از لشکر مغول و مثل آن از تاجیک بر سر اولاد قرامان بدان

ولایت رفت.

(آقسرائی، مسامرة الاخبار، ص ۱۱۱)  
 و نیز رجوع کنید به: ص ۱۰۳ و ۱۱۳ و ۱۷۱ و ۱۷۴ و ۱۹۴ و ۲۲۱ و ۳۲۶  
 ترک و تاجیک را به همدیگر خصمی و گیرودار می بینم.  
 (شاه نعمه الله ولی از: جامع مفیدی، ج ۳، ص ۲).  
 از اطراف ممالک توران و ایران، از ترک و تاجیک و عرب اشرف  
 طوایف از سادات و علما و مشایخ و قضاة... جمع بودند.  
 (نظام الدین شامی: ظفرنامه، ص ۲۹۱).

و نیز: ص ۴۲، ۵۴ و ۲۸۲

سواران از تهور تاجیک و مردانگی پیادگان رجاله متعجب مانده، از  
 سهم تیر دلدوز و سنگ آتش افروز عنان تافتند.

(معین الدین نطنزی، منتخب التواریخ، ص ۲۳۰)

و نیز رجوع کنید به: ص ۶۲ و ۲۲۷ و ۳۴۳ (ح)

از دور و نزدیک پیش ترک و تاجیک آثار آن به ظهور پیوندد.

(جلال الدین یوسف فراند غیائی، ج ۱ ص ۱۹۱)

و نیز رجوع کنید به: ج ۲، ص ۴۲۹

مؤلف این رساله... چنین گوید که چون از تاریخ کبیر... که از ابتدای  
 آفرینش عالم و آدم... و مشاهیر از عرب و عجم و ترک و تاجیک... باز  
 پرداختم این رساله جمع کردم موسوم به تاریخ یزد.

(جعفری، تاریخ یزد، ص ۲).

لشکر ترک و تاجیک تا رویان درآمد و غارت و تاراج محکم کردند.

(مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و گیلان، ص ۳۶).

و نیز رجوع کنید به: ص ۲۷ و ۲۸

آواز داد که ابوالحسن عقلی را بخوانید تا مشرف باشد که این تاجیکان

همه یکی باشند و محابا کنند در پیغامی که دهم.

(عقیلی، آثار الوزراء، ص ۱۷۰).

چون این خبر به سمع دور و نزدیک و ترک و تاجیک رسید ملوک آنان به قصد هر مز از اطراف در حرکت آمدند.

(امیر خواند، روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۹۲).

و نیز رجوع کنید به: ج ۴، ص ۲۰۹ و ۲۸۳ و ۴۰۵ و ۴۳۰ و ۴۲۵ و ج ۵، ص ۳۲۴ و ج ۶، ص ۱۶۹ و ۱۹۱ و ۵۱۲ و ۵۶۱ و ۵۹۶ و ۸۳۴ و ج ۷، ص ۷۳۲۸.

آن مقدار مردم بزرگ از سلاطین تاجیک و ترک... که از آن خاک پاک موجود شده از هیچ زمینی پیدا نگشته.

(اسفزاری، روضات الجنات، ص ۱۱۴).

و نیز رجوع کنید به: ص ۱۹۹.

لشکری از ترک و تاجیک و دور و نزدیک جمع آمده بودند.

(لاهیجی، تاریخ خانی، ص ۱۳۸). و نیز رجوع کنید به: ص ۱۲۱.

مردم ممالک ایران از پیر و جوان و کافر و مسلمان و ترک و تاجیک و دور و نزدیک... بعد از ادای فرائض طاعات دعاء دولت روزافزون... آن اعلی حضرت... را بر ذمت همت خود از لوازم داشته‌اند.

(از نامه شاه طهماسب به سلطان سلیمان، مندرج در کتاب شاه

طهماسب، ص ۳۳۴).

درشتی را شعار خود ساخته ترک و تاجیک را رنجانیده و رمانید.

(روملو، احسن التواریخ، ص ۵۱۲).

و نیز رجوع کنید به: ص ۲۹۱ و ۶۲۵.

سوای ایشان احدی از ترک و تاجیک به هیچ وجه من الوجوه یک دینار

به علت دوشلک نگیرد.

(محمود نطنزی نقاوة الاثار، ص ۴۰)

و نیز رجوع کنید به: ص ۲۹۱ و ۶۲۵.

شد غیرت کار و بار عشقت ز نار میان ترک و تاجیک.

(نظیری نیشابوری، دیوان، ص ۵۸۹).

جمعی از تاجیکان خوشامدگویی که در خدمت نواب کامیاب اعلی بودند همیشه سخنان موحش نوشته می فرستادند.

(قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ج ۲، ص ۷۰۶)

و نیز رجوع کنید به: ج ۱، ص ۲۸، ۱۹۳، ۲۲۵، ۳۷۵، ۳۹۹، ۴۰۶، ۴۰، ۴۷۷، ۴۶۳، ۵۶۳، ۵۸۲، ۶۶۸، ۶۹۱، ۷۰۷، ۷۲۹، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۶۱، ۷۷۶، ۷۹۸، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۳۶، ۸۴۶، ۸۶۱، ۸۶۸، ۹۰۲، ۹۹۶، ۱۰۰۸، ۱۰۱۸، ۱۰۲۳، ۱۰۶۰، ۱۰۷۵.

نجم ثانی و چند نفر دیگر از عیان ترک و تاجیک را گرفته به میان خود بردند.

(اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۳۶۰)

و نیز رجوع کنید به: ج ۱، ص ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۸۶، ۳۷۱، ۳۸۷، ۴۷۴، ج ۲، ص ۸۴۹.

به احضار لشکریان امر شد در دو سه روز سه هزار کس از ترک و تاجیک به هم رسید.

ملکشاه حسین سیستانی، احیاء الملوک، ص ۱۷۰)

و نیز رجوع کنید به: ص ۱۶۸، ۲۴۱، ۲۹۳ و ۴۹۱.

تیغ می باید گشود و عشق می باید کشید

نیست در ترکی نمک، تاجیک می باید شدن.

(طالب آملی، دیوان، ص ۸۲۳).

دریغا که سلطان گیلان نماند دریغا که محمود سلطان نماند



- ز ظلم و جنایات تاجیک و گیل ز اسحاقیه شه به گیلان نماند.  
(از تاریخ گیلان، فومنی، ص ۳۶).
- از ترددات اردو و توقعات مقربان و امراء از ترک و تاجیک و هندو به تنگ آمده... بی اجازت... روانه گیلان می شود.
- (عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، ص ۳۲).
- از مراحم خاقان سکندر مقام مردم دور و نزدیک و ترک و تاجیک بهره مند می گردند.
- (نظاما حدیقه السلاطین، ص ۲۰۵).
- غریق رحمت او دور و نزدیک غلام همت او ترک و تاجی (کلیم کاشانی، دیوان، ص ۳۷۳).
- بیفزود مقدار تاجیک و ترک چو تیغ و قلم را ازو فر و شان.  
(منشی الممالک، از تذکره نصرآبادی، ص ۴۸۰)
- از قزلباش دیو سلطان، و از تاجیک، میر سید شریف صدر.  
(عالم آرای صفوی، ص ۴۲۵)
- و نیز رجوع کنید به: ص ۴۸۸، ۵۹۴ و ۵۹۶.
- خاطر دور و نزدیک و ترک و تاجیک را به وظایف بی دریغ تسلی بخشیدند.
- (محمد کاظم مروی، عالم آرای نادری، ج ۲، ص ۵۶۶)
- و نیز رجوع کنید به: ج ۱ ص ۵، ۵۰، ج ۳ ص ۱۱۹۲.
- و ترک و تاجیک چنگ آسا سینه به ناخن حسرت خراشیدند.  
(میرزا مهدیخان، جهانگشای نادری، ص ۲۹)
- و نیز رجوع کنید به: ص ۲۷ و ۴۲۲.
- اهالی ایران نیز از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک فدویانه نقد جان در راه او می باختند.

(گلستانه، مجمل‌التواریخ، ص ۸).

یک سال نبود که ده روز خانه‌ام از مهمان خالی باشد... از ایلچیان روم و بغداد... کرد و ترک و تاجیک و عرب و عجم و هند.

(میرزا محمد کلاتر، روزنامه، ص ۶۵).

همگی خرد و بزرگ و جملگی تاجیک و ترک زیاده از مقدار احتیاج انواع ضروریات بار کرده همراه آورده بودند.

(نامی گیتی‌گشا، ص ۱۳۳)

و نیز رجوع کنید به: ص ۸، ۲۸ و ۸۲.

مهام کوچک و بزرگ تاجیک و ترک... را به قدر امکان انتظام داد.

(میرزا عبدالکریم ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۳۵).

و نیز رجوع کنید به: ص ۲۹۹ و ۳۴۳.

نوکران و مخلصان عقیدت کیش از ترک و تاجیک جمع بودند.

(محمد خلیل مرعشی، مجمع‌التواریخ، ص ۱۱۰)

و نیز رجوع کنید به: ص ۱۰۱ و ۱۱۲.

آقا محمدخان تمامی سپاه را از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک به نهب و اسر شهر کرمان رخصت داد.

(آقا محمدرضا، ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۸).

جمعیتی از رعایا و چریک ترک و تاجیک و ارباب حرفت و صنایع

تبریز و قراجه داغ جمع آوری و روی به خوی نهادند.

(عبدالرزاق دنبلی، مآثر سلطانیه، ص ۲۸).

کوچک و بزرگ عراق عجم در ترانه زیر و بم و تار و طنبور و آهنگ  
رهاوی رهایی داده، دلها از دام غم تاجیک و ترک نشابور بر چنگ طرب  
چنگزن.

(عبدالرزاق دنبلی تجربه‌الاحرار، ج ۲، ص ۱۸۲).

علیمردانخان مذکور با پنجاه شصت هزار لر و کرد و ترک و تاجیک به جانب اصفهان آمد.

(رستم‌الحکما، رستم‌التواریخ، ص ۲۴۸).

و نیز رجوع کنید به: ص ۷۰ و ۳۲۳.

در میان همراهان ترک و تاجیک خوب خرد و باریک شده، باز انگشت بر ماشه زد که تفنگش در نرفت.

(ادیب‌الممالک، سفرنامه عتبات، ص ۳۸).

تو فتنه کردی و تاجیک و ترک متهمند

که ره به فتنه گشودند ملک سلطان را.

(قاآنی، دیوان، ص ۳۳).

سواران ترک و تاجیک را خون در عروق جوشیدن گرفت.

(هدایت روضه‌الصفاء، ج ۹ ص ۱۹۲)

و نیز رجوع کنید به: ج ۹، ص ۱۴، ۵۵ و ج ۱۰، ص ۱۲۰

خلقی انبه ز ترک و تاجیک در منزل سرد و تنگ و تاریک.

(فرهاد میرزا، سفرنامه ص ۲۴۷، چاپ نواب صفا.

ذکر تاجیک - نام طایفه‌ای است. بعضی گویند از نسل یافث بن نوحند

و جمعی گفته‌اند از تخمه سام بن نوحند و فرقه‌ای بر آن رفته‌اند که تاجیک

مقابل ترک است یعنی فارسی‌زبان، به این حال فارسی زبان امتی فراوان و

جماعتی بی پایان. اما نسب ایشان مانند طوایف دیگر منشق نیست و در

قید ضبط نسب مانند ترک و عرب نباشند. لهذا عموم ایشان رعیت و

زحمتکش باشند. قبل از ظهور ملت بیضا سلطنت ایران و بعضی از سایر

بلدان میان ایشان بوده سبب عناد و عدم انقیاد انسان کامل دولت ایشان

طریق عدم پیموده. راقم گوید با فرقه تاجیک بسیار معاشرت کرده و با

ایشان روزگار بر آورده، عموم ایشان نفاق پیشه و حسد اندیشه‌اند و

حریص و ناسپاس و حق ناشناس باشند. اما در آن طایفه علماء و فضلاء بسیار و عرفاء و حکماء بی شمار برجسته و جمعی کثیر بر ایشان به زیور فضایل انسانی و کمالات نفسانی آراسته‌اند.

(حاج زین‌العابدین شیروانی، *بستان‌السیاحه*، چاپ افست کتابفروشی محمودی ص ۲۱۴.

تألیف کتاب در عهد ناصرالدین‌شاه است و در ۱۳۱۵ قمری چاپ شده است.

سکنه خراسان خیلی مختلف هستند غالباً مرکب از کرد و تاجیک و ترک و تاتار می‌باشند.

(علاء‌الملک، *گزارشهای سیاسی*، ص ۶۹).

وارد شدم، عرصه‌ای دیدم نمونه عرصات، مردم از زن و مرد و پیر و جوان و ترک و تاجیک به هم ریخته.

(امین‌الدوله، *سفرنامه* ص ۳۱۵).

در سنه ۱۴ هجری ابو عبیده جراح بعلبک را به تصرف آورد... در سنه ۱۱۷۳ هجری آنچه از دستبرد عرب و ترک و تاجیک محفوظ مانده بود زلزله ویران کرد.

(مخبرالسلطنه هدایت، *سفرنامه مکه*، ص ۲۸۲).

برای اینکه ما دهاتیها به شهرها می‌گوییم «تاجیک» و مقصودمان از این کلمه یعنی «ترسو».

(دهخدا، *مقالات*، ج ۱، ۳۲، چاپ دوم).

هزار شکر که لر بچه دلبری دارم

کنون ز ترک وز تاجیک بهتری دارم.

(فرصت شیرازی، *دیوان*، ص ۲۰۱).

در نواحی شرقی، سکنه غالباً تاجیکند و چند خانواده قجر و

مقصودلو...

(رایینو، سفرنامه مازندران و استراباد، ص ۷۸، بخش انگلیسی).  
از حدود سرحد ایلات عرب جمعی قوام‌الملک است این عربها اهالی  
فارس و ترک را تاجیک می‌گویند و ترکها هم فارسها را به این عنوان  
می‌خوانند.

(اقبال آشتیانی، سفرنامه شیراز، در مجموعه مقالات اقبال، ج ۱، ص ۲۹۵).  
هنوز پس از هزار و اند سال [زبان] اکثریت مردم بخارا و زبان بازاریان  
زبان فارسی است و اکثر مردم آن از نژاد ایرانیند که امروز ایشان را به  
اصطلاح محلی تاجیک می‌خوانند.

(سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، ص ۱۸)  
و نیز رجوع کنید به: ص ۸۳ و ۲۸۹.

چخ مدت در «پسکوهک» ده قالموشم

زرد و ضعیف، تاجیک صفت‌الموشم.

ترجمه: دیربست در «پسکوهک» مانده‌ام، زرد و نزار همانند تاجیکان  
شده‌ام.

از شعرهای محلی قشقای (روایت شفاهی محمد بهمن بیگی).

##### ۵ - تاجیکانه:

صفت یا قیدی است که از تاجیک ساخته شده است به معنی همانند  
تاجیک، چون تاجیک. و در شاهد زیرین صفت روی قرار گرفته است و  
مراد رخسار زیبا و خوش آب و رنگ شرم‌آلود و ملیح است<sup>۸</sup> در برابر ترک  
که آن هم صباحت منظر و شادابی و زیبایی خاص خود را دارد:  
روی تاجیکانه‌ات بنمای تا داغ حبش

آسمان، بر چهره ترکان یغمایی کشد.

(سعدی، کلیات، ص ۴۳۲).

## ۶- تاجیکوار:

صفت است به معنی همانند تاجیک، چون تاجیک، بسان تاجیک. به روش تاجیکان. و در شاهد زیرین صفت سپاه با آرایش جنگی منظم و مرتب آمده است در مقابل ترکیوار که به معنی همانند ترک و به روش ترکان است که مراد دسته‌ها و گروههای جدا از سپاهان باشد:

بدانک تعبیۀ روز مصاف بر دو گونه است، یکی جوق جوق ترکیوار و دیگرگونه تاجیکوار، با میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه، به رسم ساسانیان که پادشاهان عجم بودند.

(فخر مدبر، آداب الحرب و الشجاعه، ص ۳۳۹).

## ۷- تاجیکی:

منسوب به تاجیک است و صفت نسبی تاجیک.

در بیتی از مولوی که نقل می‌شود این کلمه به کار رفته است و مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در فهرست لغات کلیات شمس بدان معنی سستی و زبونی داده است، اما با توجه به طرز زندگی و مدنیت تاجیکان در مقابل کیفیت زندگی و جلادت و تازندگی ترکان، کلمه با توسع معنی اصلی نوعی آرامشخواهی و کناره‌جویی و سلامت‌طلبی را می‌سازند:

یک حمله و یک حمله، کآمد شب و تاریکی  
چستی‌کن و ترکی‌کن، نی نرمی و تاجیکی.

(مولوی، کلیات شمس، ج ۵، ص ۲۷۵).

## ۸- تاجیکیه:

منسوب به تاجیک، تاجیکان. مردمی که تاجیکند. گروه و طایفه تاجیک. فارسی‌زبانان ایرانی تبار:

میرزا احمد ولد میرزا نورالله... و جمعی دیگر از تاجیکیه و وزرای مغزول و منصوب و امراء در خدمت اشرف مشرف و معزز بود.

(اسکندر بیک، عالم آرای صفوی، ج ۱، ص ۱۶۶).

از طبقه تاجیکیه و ارباب قلم، میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتمادالدوله شده بود، با ارباب مواضعه همزبان و محرک اراده ایشان بود.

(اسکندر بیک، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۰۱).

#### ۹- تازک:

تازک مخفف تازیک است. و نیز رجوع کنید به تازیک.

بیت عنصری را که به شاهد «تاجیک» نقل شد، صاحب فرهنگ جهانگیری به نام ابونصر احمد رافعی ثبت کرده و در آن کلمه تاجیک را «تازیک» آورده است. محتمل است که رافعی آن را در ضمن اشعار خود از عنصری تضمین کرده باشد و بدین سبب در فرهنگ جهانگیری به نام تضمین کننده آمده است.

کیست از تازک و از ترک درین صدر بزرگ

که نه اندر دل او دوستتری از زر و سیم.

(بوحنیفه اسکافی، از تاریخ بیهقی، ص ۴۹۲).

فرمودیم که به وقت داد و حکم... میان بیگانه و خویش و توانگر و

درویش و خرد و بزرگ و تازک<sup>۹</sup> و ترک ازین باب تفاوت ظاهر ندارد.

بهاءالدین بغدادی، التوسل الی التوسل، ص ۴۱ (ح).

#### ۱۰- تازیک:

حاجب بزرگ علی بازگشت و همه بزرگان سپاه را از تازیک و ترک با

خویشتن برد و خالی بنشستند.

(ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۷).

بر همه رویها جنگ سخت شد و من و مانند من تازیگان خود نمی دانستیم که در جهان کجاییم و چون می رود.

(ابوالفضل بیهقی تاریخ بیهقی، ص ۷۶۰)

و نیز رجوع کنید به: ص ۳۳۶، ۶۱۳، ۷۳۳، ۷۹۱، ۸۳۵.

چون پادشاه ترک باشد یا تازیک یا کسی که تازی نداند و احکام شریعت نخوانده باشد، لابد او را به نایبی حاجت آید تا شغل می راند به نیابت او.

(خواجه نظام الملک، سیاستنامه، ص ۵۶)

این نعمت درین دیار و بلاد مشترک است از میان مسلمانان و مشرکان و رشنیقان و ترکان و تازیگان.

(عبدالجلیل قزوینی، النقض، ص ۴۷۶ ح).

مواخات و مصافات ترک و تازیک معادات و مناوات شد.

(ابوالرجاء قمی تاریخ الوزراء، ص ۱۲۶).

ترک و تازیک شما جمله سگاند و خران

که بجز خوردن و خفتن شناسند ز بن.

انوری، دیوان، ص ۴۳۸).

آن را به عبارتی که به افهام نزدیک باشد و ترک و تازیک را در آن ادراک افتد به پارسی نقل کنی.

(جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۸).

هزاران هزار رحمت دادار کردگار پروردگار آمرزگار آموزگار بر تن و جان... سلطان تازیگان الاصفهید الاعظم...

(ابن اسفندیار تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۱۲۵)



- و نیز رجوع کنید به: ج ۲، ص ۱۱۷
- عرضه داشتند که برادر تو سلطان محمد... هفتاد بار هزار بار درم از خزانه به ترکان و تازیکان و اصناف لشکر داده است.
- (عوفی، جوامع الحکایات، باب چهاردهم از قسم سوم، ص ۴۴۶).
- از خرد و بزرگی و تازیک و ترک هر آفریده که در دل محبت او آمیزشی و در جان مودت او آویزشی داشت... جدایی افتاده.
- (زیدری، نفثة المصدور، ص ۲۳).
- چون سلطان یمین الدوله آنجا رسید، لشکر ایشان را بدید زیادت از لشکر او بود همه ترک، و لشکر او بیشتر تازیک و هندو... بهراسید.
- (فخر مدبر، آداب الحرب، ص ۱۳۳).
- از آنجا با لشکری بزرگ از تازیک و ترک در حرکت آمد.
- (جوینی، جهانگشای، ج ۲، ص ۵۰)
- و نیز رجوع کنید به: ج ۱ ص ۲۷ و ج ۳ ص ۲۷۳.
- بندگان ملوک درگاه سلطنت همه ترکان پاک اصل و تازیکان گزیده وصل بودند.
- (منهاج سراج، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۶۲۶).
- و نیز رجوع کنید به: ج ۱، ص ۲۷۷ و ج ۲، ص ۶۷۷.
- جمله مردم این خطه از غریب و بومی و ترک و تازیک انکار می نمودند.
- (تاریخ شاهی، ص ۴۵۹).
- و نیز رجوع کنید به: ص ۲۱۵ و ۲۴۰.
- پادشاه اسلام... به تدبیر و کفایت لشکرهای مغول و تازیک را زیادت گردانید.
- (رشیدالدین فضل الله جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۷۵).

و نیز رجوع کنید به: بخش غزنویان، ص ۱ و ۳، چاپ دکتر دبیر سیاقی.  
و نیز تاریخ: تاریخ غازی، ص ۲۱۲ و ۲۳۸ و ۳۱۱.  
از ملوک و امراء تازیک تاج‌الدین ملک‌یعقوب را به مزید قرب امتیاز داد.

(ناصرالدین منشی، سمط‌العلی، ص ۳۶).

و نیز رجوع کنید به: ص ۹۰

ای آفت جان ترک و تازیک

بی خواب و خور از تو دور و نزدیک

(نزاری قهستانی از مقاله دکتر مجتهدزاده، در مجموعه خطابه‌های

نخستین کنگره ایرانی، ج ۳، ص ۲۸۲.

چندین هزار خلیق از ترک و حبشی و تازیک و چینی و ختنی و رومی

و زنگی... احرام این درگاه... می‌گیرند.

(عماد بن محمد، طوطی نامه، ص ۱۲).

دور و نزدیک و ترک و تازیک سر بر خط مطاوعت و موافقت نهادند.

(محمد بن هندوشاه دستورالکاتب، ج ۲، ص ۹)

و نیز رجوع کنید به: جزء ۱ ج ۱، ص ۲۹۱ و ج ۲، ص ۶۸، ۶۹، ۹۳،

۲۶۶.

چون تازیک را در مجلس خاص او اختیار تمام بود امراء مغول به تنگ

آمدند.

(معین‌الدین نطنزی، منتخب‌التواریخ، ص ۱۰۱).

و نیز رجوع کنید به: ص ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۶۷، ۲۶۱، ۳۰۸، ۳۴۳، و ۴۰۲.

هر دو از اقربای نزدیکند فی‌المثل گرچه ترک و تازیکند.

(آذری، از مجمع‌الفرس سزوری، ج ۱، ص ۳۰۷).

تازیکان<sup>۱۰</sup> بخارا به امید آنکه یاغی گریخت... از دیوار بست بیرون

آمدند.

(عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، ج ۱ ص ۳۸۳).  
گفت ما بین ترک و تازیک مسالک تاریک و مهالک باریک در میان  
است.

(سیدظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۱۱۱).  
و نیز رجوع کنید به: ص ۴۱ و ۱۰۸  
سائلی گفت با کسی به عجب با فلانت چه نسبتست و نسب  
گفت او ترک هست و من تازیک لیک داریم خویشی نزدیک  
(جامی هفت اورنگ، سلسله الذهب، ص ۱۲۷)  
جغتای پیش قاآن آمده گفت ای برادر این چه محبت است که ترا با این  
تازیکان افتاده.

(اسفزاری، روضات الجنات، ص ۱۰۲)  
و نیز رجوع کنید به: ص ۱۱۳.  
دور و نزدیک و ترک و تازیک سر بر خط فرمان آن سبایه یزدان  
نهاده‌اند.

جلال‌الدین یوسف، فرائد غیاثی، ج ۱، ص ۴۳۸)  
و نیز رجوع کنید به: ج ۱، ص ۵۱۸.  
مجموع خلایق راز اقارب اجانب و ترک و تازیک دور و نزدیک مأمور  
امر و محکوم حکم او گردانید.

(میرخواند، روضة الصفا، ج ۵ ص ۳۴)  
و نیز رجوع کنید به: ج ۱، ص ۱۷۰، ۱۷۴، ۳۲۸، ۴۹۹، ۵۴۷، ۶۲۳، و  
ج ۴ ص ۴۲۰، ۶۶۹، ۶۸۴، ۶۸۵ و ج ۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۴۹،  
۳۶۰، ۳۶۸، ۳۸۲، ۴۰۳، ۴۸۹ و ج ۶، ص ۳۹۰، ۶۵۰، ۷۴۹، ۷۵۲، ۷۹۲ و  
(۸۶۵).

پیش من مهرخان سیم ذقن      بهر تعلیم خط به وجه حسن

آمدندی ز دور و از نزدیک خواه از ترک و خواه از تازیک (سلطانعلی مشهدی، رساله آداب مشق، نقل از مجموعه مقالات اقبال آشتیانی ج ۳، ص ۲۰۸).

فرمان همایون نفاذ یافت که سرداری لشکر تازیک متعلق به وی باشد. (خواند میر، دستورالوزراء، ص ۳۴۲) و نیز رجوع کنید به: ص ۲۹۶.

امیر دانشمند گفت ای تازیک بوالفضول تو به کدام استطاعت از طاعت من تقاعد نمودی و با این چند روستایی مجهول درین قلعه خزیدی. (خوند میر، حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۷۴).

با نه کس که پنج نفر ترک و چهار نفر تازیک بودند بر بالای پشته‌ای رانده فرود آمد.

(محمود نطنزی، نقاوة الآثار، ص ۱۳).

و نیز رجوع کنید به: ص ۳۰، ۴۲، ۵۶، ۱۱۸، ۱۳۸، ۲۱۲، ۲۵۵، ۲۷۲، ۳۰۰ و ۳۷۴.

ندما و مطربان که مردمان تازیک بودند، از بیم شمشیر سرخود گرفتند. (اسکندر بیک عالم آرای عباسی، ج ۱ ص ۵۵۷)

و نیز رجوع کنید به: ج ۱ ص ۳۸۸ و ۵۳۳.

وجه معاش و ماده انتعاش از سیور غالات و مسلمیات و زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی مقرر و دور و نزدیک و ترک و تازیک از حاصل مزارعاتش کامیاب و بهرور.

(محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، ج ۳، ص ۸۲).

عالم را از ظلم بر چشم ترک و تازیک تاریخ کرده.

(میرزا مهدیخان دره نادره، ص ۶۴۵).

و نیز رجوع کنید به: ص ۳۷۳.

زمان داد تا خلقی کثیر از ترک و تازیک مجتمع شد و به اتفاق آقاواینی

بر تخت خانی نشست.

(قائم مقام، منشآت، ص ۴۳۰)

اگر چه امیر بخارا و خان خیوق هر دو از دوده اوزبکند و به حسب و نسب یکی، اما فیما بین غبار نفاق مرتفع است، امیر بخارا، خان خیوه و اهل خوارزم را ترک نداند و تات می خواند و خان خیوه اهالی بخارا را تازیک نامد.

(رضا قلیخان هدایت، سفارتنامه خوارزم، ص ۵۳)

و نیز رجوع کنید به: ص ۶۳.

همچنین مناصب بزرگ به جماعتی مناسب از تازیک و ترک محول و مرجوع رفت.

(رضاقلیخان هدایت، روضه الصفاى ناصری، ج ۱۰، ص ۱۷۰)

و نیز رجوع کنید به: ص ۱۷۴، ۳۲۸، ۴۹۹، ۵۴۷ و ۶۲۳.

### ۱۱ - تازیکو:

مصغر تازیک (در تداول مردم جنوب ایران). تازیک، تازیکو لقب ملک شمس الدین محمد بن مالک است که به شمس الدین تازیکو مشهور بوده. به نوشته علامه مرحوم قزوینی وی از مشاهیر متمولین و اعظم تجار بود و در عهد اباقاخان به سال ۶۷۶ ممالک فارس را در مقاطعه داشت و در عهد سلطان احمد تکودار با سه تن دیگر مشترکاً شیراز را به مقاطعه داشتند، با اینهمه پایان کارش به تنگدستی و ناداری کشیده شد و به گفته صاحب تاریخ و صاف در ۶۹۹ هجری، «در بیغوله انزوا و مقام ابتلا وجه چاشت و شامی از معونت بنده زادگان خود می یابد». سعدی شیرازی در قطعه ای از وی خواسته است رعایت حال برادر او که خرما به طرح بدو فروخته اند بکند و آن قطعه در پایان کلیات اشعار سعدی ثبت است و با

این بیت آغاز می‌شود:

ز احوال برادرم بتحقیق      دانم که ترا خبر نباشد  
 درباره کلمه تازیکو، مرحوم قزوینی این حدس را که ممکن است  
 «تازیگو» صفت فاعلی باشد یعنی کسی که به تازی سخن می‌گوید، طرح و  
 رد کرده‌اند و مصغر «تازیک» بودن آن را به قرینه کلماتی چون پسرو و  
 دختر و حسنو و سیبو و جز آنها رجحان نهاده‌اند.  
 رجوع کنید به: سعدی‌نامه، مقاله ممدوحان سعدی، (ص ۷۶۱ و ۷۶۲).  
 در تاریخ یزد مصحح ایرج افشار نیز مطالبی درباره امیرشمس‌الدین تازیکو  
 و بناهایی که در یزد کرده است آمده.  
 رجوع کنید به: تاریخ یزد، ص ۲۱۰ تا ۲۱۲ و مراجع مذکور در آنجا. و نیز  
 به کتاب یادگاری یزد از همو.

#### ۱۲ - تازیکیه:

منسوب است به تازیک. تازیک. مردمی که تازیکنند. گروه و طایفه  
 تازیکان. تاجیکیه:  
 با بعضی از اکابر و متعینان تازیکیه مانند میرزا محمد منشی و  
 مصحوب جمعی کثیر از قورچیان غازیان ظاهر شد.  
 (نظنزی، نقاوة الآثار، ص ۲۵)  
 و نیز رجوع کنید به: ص ۲۷ و ص ۳۰۹.

#### ۱۳ - تازیک:

چون خبر وفات ما بدو رسد (به خواجه فقیه) شرط عزا به جای آورد... و  
 دوستان ما را از ترک و تازیک ببیند و...  
 (نظام‌الملک، وصیتنامه. مندرج در کتاب مشتی از خروار، ج ۲، ص ۳۴۷).

تازیک بس مهندس و کیس است و در مشکلات کارها و معضلات  
رایها کشف و حلال هرچه تمامتر، خاصه تازیگان هروی.

(سیف هروی، تاریخنامه هرات، ص ۱۱۷)

و نیز رجوع کنید به: ص ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۵۹، ۱۹۳،  
۱۹۴، ۶۹۸، ۷۰۵، و ۷۲۹.

هر چند در مقاله بلوکات توفیرات بی حد بود... اما اسراف و اخراجات  
محصلان نازک و استسلاف اموال با ربح مفرط از تازیک و ترک جهت  
خزانه بزرگ و... توقعات بی حد به اضعاف روی می نمود.

(ادیب عبدالله، تاریخ و صاف، ص ۱۹۷).

#### ۱۴ - تت:

مثل: «تسیز ترک بلماس بشسیز برک بلماس». (ذیل «تت»، به معنی  
فارسی نزد عامه ترکان).

(کاشغری، دیوان لغات‌الترک، ج ۲، ص ۲۲۴).

ترجمه: ترک بدون تت (فارسی زبان ایرانی تبار) نمی شود. سر بدون  
کلاه نمی شود.

مثل: «تتغ کوزرا تکانک تبرا». (ذیل «تت» به معنی ایغر کافر)<sup>۱۱</sup>.

(کاشغری دیوان لغات‌الترک، ج ۲ ص ۲۲۴).

ترجمه: تت را (ایغر کافر را) بر چشم بزن. خار را از ریشه برکن.

اگر تتساک، اگر رومساک و گرتورک زبان بی زبانی را بیاموز.

(مولوی، از لغتنامه دهخدا، ذیل «تات»،<sup>۱۲</sup>).

ترجمه: اگر تات (فارسی زبان ایرانی تبار) هستی، اگر رومی هستی و

گرتورک...

## ۱۵- تۆک:

الفارسی، دیوان لغات‌الترک، ج ۱، ص ۳۲۴.  
تۆک مخفف تازی‌ک است و مترادف «تات» به معنی فارسی زبان ایرانی تبار، رجوع کنید به: تات و به تازی‌ک و به تاجیک.

## ۱۶- طط:

ضبط دیگری از کلمه «تت»، مخفف «تات» به معنی فارسی زبان ایرانی تبار یا آریایی نژاد و این ضبط در غزلیات مولوی مندرج در دیوان کبیر او که به نام کلیات شمس با تصحیح مرحوم فروزانفر به طبع رسیده، آمده است و با چاپهای دیگر دیوان فرق دارد:  
اگر ططس<sup>۱۳</sup>، اگر رومسن<sup>۱۴</sup> و گر ترک‌زبان بی‌زبانان را بیاموزد.  
(مولوی، کلیات شمس، ج ۳، ص ۶۵).

### معانی تات و تاجیک و تازی‌ک و تازی‌ک و صورت‌های مخفف آنها در فرهنگ

## تات

فارسی (دیوان لغات‌الترک)، تاریک (ظ: تازی‌ک) (شرفنامه) باریک (ظ: تازی‌ک) (مؤید الفضلاء)، نام طایفه‌ای است (لغت نعمة‌الله) - طالبان علم که تعلیم‌خانه نشینند (لغت نعمة‌الله)، آموزش‌گیرندگان تعلیم‌خانه (لسان‌العجم شعوری)، آن کس که از فارسی زبان‌ندانند؛ فارسی ندان (لغت نعمة‌الله)، تاترا (تا + ت ضمیر مفعولی) (اقتنوم عجم) (لسان‌العجم)، فرقه تاجیک (سنگلاخ)، (= داد، لذت و طعم) - مزه دادند (سنگلاخ)، محرف داد به معنی عدل (سنگلاخ)، فارسی‌زبانان (لغتنامه دهخدا)، طایفه‌ای از ایرانیان (لغتنامه دهخدا)، اهالی ولایات شمالی که به لهجه محلی سخن رانند مثل



حسن آبادیان قراچه داغ و مازندرانها و آن دسته از ایرانیان قفقاز که هنوز زیانشان فارسی است (لغتنامه دهخدا).

### تت

فارسی نزد عامه ترکان (دیوان لغات‌الترک)، ایغر کافر (دیوان لغات‌الترک)، تت تفغاج، فارسی و چینی (دیوان لغات‌الترک)، سلمم تت، فارسی زبانی که هیچ ترکی نداند (دیوان لغات‌الترک).

### تاجک

پارسی (اقنوم عجم) (قائمه)، غیرعرب و ترک (شرفنامه) (کشف اللغات) (فرهنگ میرزا ابراهیم)، جنسی باشد از عجم (قائمه)، غیر مردم ترک که در عجم باشند (رشیدی)، اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد (غیاث اللغات)، ولایات فارس (لغت نعمة‌الله)، سوداگر [به مناسبت اشتغال تاجیکان به بازرگانی] (غیاث اللغات).

### تاجیک

غیرعرب و ترک را نامند و تازک لغت است در آن (شرفنامه) - غیرعرب و ترک تاجیک (ظ: تاجیک) نیز نامند (مؤیدالفضلاء)، غیرعرب و ترک را گویند (کشف اللغات) (برهان قاطع) (برهان جامع)، غیرترک و عرب و تازیک (تازیک) نیز گویند (فرهنگ میرزا ابراهیم)، غیرمردم ترک که در عجم باشند (رشیدی)، عربی که در عجم بزرگ شود (فرهنگ میرزا ابراهیم)، بچه عرب که در عجم بزرگ شود (مجمع‌الفرس سروری)، اولاد عرب بود که در عجم بزرگ شوند (سرمه سلیمانی)، در اصل اولاد عرب که در عجم بزرگ شده و بر آمده باشد (برهان قاطع)، عرب‌زاده که در عجم

کلان شود (غیاث‌اللغات) (آنندراج) - فرزند عرب که در عجم بزرگ شده باشد (برهان جامع)، اصلی است ترکان را (لسان‌العجم شعوری)، ولایت فارس (لغت نعمه‌الله)، مملکتها سوای ممالک عرب و ترک (لسان‌العجم)، ولایت و طایفه‌ای که غیر عربی باشد (غیاث‌اللغات) (آنندراج)، لغت فارسی (لغت نعمه‌الله)، فارسی‌زبانان (فرهنگ نظام)، نسل ایرانی (فرهنگ نظام)، این لفظ در ایران استعمال ندارد، فقط در افغانستان و ترکستان به فارسی‌زبانان آنجا گفته می‌شود و بیشتر در مقابل ترک استعمال می‌شود و اصل این کلمه پهلوی (صه من دو) است منسوب به قبیله «تاج» که از قبایل ایران بوده (فرهنگ نظام)، از اهل قبیله تاج (تاژ، طی) (لغتنامه دهخدا)، جهان ترسنده (لغتنامه دهخدا)، مردم اجنبی (ایرانیان به غیر ایرانیان می‌گفته‌اند و بعدها ترکان بر ایرانیان اطلاق کرده‌اند (لغتنامه دهخدا)، ایرانیان (لغتنامه دهخدا)، (تات = رعیت یا ترک + جیک پسوند نسبت یا تحقیر و جمعاً به معنی تبعه ترک (حواشی برهان قاطع)، غیر ترک (فرهنگ فارسی معین).

### تازک

مخفف تازیک است (جهانگیری)، غیر مردم ترک که در عجم باشند (رشیدی).

### تازیک

همان تاجیک مذکور (شرفنامه) (مؤیدالفضلاء) (کشف‌اللغات)، تاجیک را تازیک (تازیک) نیز گویند (فرهنگ میرزا ابراهیم)، اصلی است ترکان را (شرفنامه) (مؤیدالفضلاء) (کشف‌اللغات) (مجمع‌الفرس سروری)، عربی که در عجم بزرگ شود (فرهنگ میرزا ابراهیم)، اولاد عرب بود که در عجم

بزرگ شوند (سرمه سلیمانی)، فرزند عرب که در عجم زاییده شده و برآمده باشد (برهان قاطع)، غیر عرب و ترک را نیز گویند (فرهنگ میرزا ابراهیم) (برهان قاطع) (برهان جامع)، غیر مردم ترک که در عجم باشند (رشیدی)، طایفه غیر ترک و عرب (انجمن آرا) (آندارج)، ممالک سوای ممالک عرب و ترک (لسان العجم)، کسی که از فارسی زبان نداند و برخی فارسی ندان را گفته اند (لغت نعمة الله)، فارسی زبانان (فرهنگ نظام)، نسل ایرانی (فرهنگ نظام)، لغتی است که پارسیان بر تازیان نام نهاده اند و تازیان پارسیان را به مناسبت خواندن کتاب زند نزدیک گفته اند، کاف را به قاف تبدیل کرده «زندیق» خوانده اند و زنادقه جمع بسته اند (انجمن آرا) (آندارج)، در کتب قدما به معنی تازی (عرب) هم استعمال شده، اما در این معنی «تازیگان» دیده شده با الف و نون جمع یا نسبت (فرهنگ نظام) - تازی (لغت نامه دهخدا) - چادر نشین. صحرائشین (لغت نامه دهخدا) - مردم کمر باریک دونده (لغت نامه دهخدا) - از قبیله طی و من باب اطلاق جزء بر کل، «عرب» را گویند (لغت نامه دهخدا) - از معانی تازیک در پهلوی تازی به معنی «عرب» است (لغت نامه دهخدا).

### تازیک

همان تاجیک مذکور و نیز اصلی است ترکان را و قیل بچه عرب که در عجم بزرگ شود (شرفنامه) (مؤید الفضلاء) (کشف اللغات)، تاجیک را تازیک (تازیک) نیز گویند (فرهنگ میرزا ابراهیم) اولاد عرب بود که در عجم بزرگ شوند (سرمه سلیمانی)، غیر عرب و ترک باشد و فرزند عرب که در عجم زاییده شده و برآمده را نیز گویند (برهان قاطع)، غیر مردم ترک که در عجم باشند (رشیدی)، به معنی تاجیک است و اصلی است ترکان را (لسان العجم شعوری).

## تُزک

فارسی (دیوان لغات الترک).

## خلاصه معانی فرهنگها برای هر کلمه

## تات

فارسی - فارسی زبان - ایرانیان فارسی زبان قفقاز و برخی از مردم شمال ایران که به لهجه محلی فارسی سخن می‌گویند - مترادف تاجیک و تازیک (فرقه و طایفه)، آموزش‌گیرندگان و طالب علمان در تعلیم‌خانه‌ها، ایغر کافر، مزه و لذت، محرف داد به معنی عدل، تاترا (تا + ت + را)<sup>۱۵</sup>. کسی که از فارسی زبان نداند.

## تاجک

مخفف تاجیک رجوع کنید به (تاجیک) پارسی، غیر عرب، جنسی از عجم، غیر مردم ترک که در عجم باشند، اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد، ولایت فارس، نام ولایتی، سوداگر.

## تاجیک

مترادف تازیک و تازیک، غیر عرب و ترک، طایفه غیر عرب، عربی که در عجم بزرگ شود، اصلی ترکان را، ولایت فارس، مملکتها سوای ممالک عرب و ترک، لغت فارسی، فارسی زبان، نسل ایرانی، منسوب به قبیله تاج، جبان و ترسو، مردم اجنبی [ایرانیان بر دیگران اطلاق می‌کرده‌اند و سپس ترکان بر ایرانیان اطلاق کردند]، ایرانیان، مرکب از (تا = رعیت یا ترک + جیک = پسوند نسبت یا تحقیر) جمعاً به معنی غیرترک یا تبعه ترک.

## تازک

مخفف تازیک. (رجوع کنید به تازیک)، غیر مردم ترک که در عجم باشند.

## تازیک

مترادف تاجیک و تازیک، غیر عرب و ترک، طایفه غیر ترک و عرب، اصلی ترکان را، بچه عرب که در عجم بزرگ شود، مملکتها سوای ممالک عرب و ترک، کسی که از فارسی نداند یا فارسی ندان، فارسی زبان، نسل ایرانی، تازی. تازی در پهلوی، اطلاق ایرانیان بر عرب، همانند اطلاق «زندیک» از سوی عرب بر ایرانیان، از مردم قبیله طی از قبایل عرب و سپس از باب اطلاق جزء به کل به معنی مطلق عرب، چادر نشین، مردم کمر باریک دونده، دونده (اسب تازیک؛ سگ تازیک).

## تازیک

مترادف تاجیک و تازیک، غیر مردم ترک که در عجم باشند، فرزند عرب که در عجم زاده و بزرگ شده باشد، اصلی ترکان را.

## تت

(مخفف تات یا صورتی از «تات»)، فارسی نزد عامه ترکان، ایغر کافر.

## تژک

فارسی (= فارسی زبان ایرانی تبار، فارسی زبان آریایی نژاد) مترادف تت «تات» در معنی اول و مخفف تازیک (رجوع کنید به تازیک).

## نقد معانی فرهنگها و نتیجه مقال

مطالعه شواهد و بررسی معانی کلمات مورد بحث نکاتی را برای رسیدن

به نتیجه مطلوب روشن می‌سازد:

نخست: آنکه «تاجیک» و «تازیک» و «تاژیک» صورت‌های مبدل از یکدیگرند، زیرا سه حرف «ج» و «ز» و «ژ» قابلیت تبدیل به هم دارند خاصه در گویش‌های مختلف و نیازهای به آوردن دلیل و ذکر مثال هم ندارد و تذکر این نکته بدیهی فقط از باب رفع تردیدی است که برخی از معاصران در یکی بودن تازیک و تاژیک و تاجیک کرده‌اند.

دوم: آنکه برخی از فرهنگها «تازیک» و جمع آن «تازیکان» را معادل «تازی» و جمع آن «تازیان» به معنی عرب و زبان عربی دانسته‌اند که بر اساسی نیست. «تازیک» ممکن است صورت پهلوی «تازی» به معنی عرب و زبان عربی باشد، اما در دوران اسلامی این صورت به این معنی مطلقاً و ابداً در آثار فارسی به کار نرفته است، همچنان که دیگر کلمات پهلوی مختوم به «یک» در دوران اسلامی صورت مختوم به «یک» خود را نگاه نداشته‌اند، «تازیک» پهلوی همان «تازی» دوران اسلامی است تنها در معنی عرب و زبان عربی نه «تازیک» با معنای مورد نظر در این بحث. سوم: آنکه تا قبل از ورود کلمه «تازیک» و مترادفات آن یعنی «تاژیک» و «تاجیک» در آثار نظمی و نثری فارسی از دهه دوم قرن پنجم هجری به بعد، در همه آثار بازمانده قرن چهارم از نظم و نثر همچون اشعار رودکی و ابوالطیب مصعبی و دقیقی و شاهنامه فردوسی و مقدمه شاهنامه ابومنصوری و ترجمه تاریخ طبری بلعمی و حدودالعالم و ترجمه السواد الاعظم و غیره فقط «تازی» و جمع آن «تازیان» دیده می‌شود به معنی عرب و زبان عربی نه «تازیک» و «تازیکان» و از آن پس نیز تا عصر حاضر فقط صورت «تازی» و جمع آن «تازیان» به معنی عرب و زبان عربی ثابت مانده و به کار رفته است.

چهارم: آنکه کلمات مورد بحث ما و چنانکه اشاره شد به حکایت

شواهد تاریخی فقط از حدود دهه دوم قرن پنجم هجری در آثار منظوم و منثور فارسی وارد شده و به کار رفته‌اند و نخستین بار هم در قصیده‌ای از عنصری، که در وصف جنگهای سلطان محمود غزنوی است، تا پیش از فتح سومنات (۴۱۶ ق) آمده است با این مطلع:

آیا شنیده هنرهای خسروان به خبر  
بیا ز خسرو مشرق عیان بین تو هنر<sup>۱۶</sup>.

و سپس در تاریخ ابوالفضل بیهقی که در سالهای ۴۵۰ و ۴۵۱ تألیف شده است و چنانکه زمان یادداشت برداری و تعلیقه‌نویسی بیهقی، در دوره دبیری دیوان رسالت، برای تدوین تاریخ، ملاک قرار داده شود باز به دهه دوم و سوم قرن پنجم باز می‌گردد. «تات» و «تت» و «تژیک» را هم نخست بار کاشغری در دیوان لغات‌الترک (سال تألیف ۴۶۶ ق) ثبت کرده است.

پنجم: آنکه ورود کلمات فوق در قصیده مدحیه عنصری و نیز قصیده بوحنفیه اسکافی (مندرج در تاریخ بیهقی) و یادداشت‌های ابوالفضل بیهقی، با در نظر گرفتن وضع حکومت عصر و عناصر حاکم زمان، این نکته را به خوبی روشن می‌سازد که نقل این کلمات به طور طبیعی از تداول ترک‌زبانان ماوراءالنهر به آثار نظمی و نثری فارسی صورت نگرفته است، بلکه پس از برافتادن حکومت سامانیان در اواخر قرن چهارم (۳۸۹ هجری) با روی کار آمدن غزنویان ترک و سرداران و امیران و غلامان ترک‌زبان آنان ظاهراً استعمال آنها آغاز شده است، چه در قرن چهارم هجری که سامانیان روی کار بوده‌اند، با وجود آمیزش ترکان قسمتی از قلمرو ایشان با فارسی‌زبانان، این کلمات از تداول عامه تجاوز نکرده و مطلقاً به دفتر و دیوان و کتب و رسائل آن عصر راه نیافته است و شاید سر اینکه این کلمات را غالباً در کتابهای تاریخ می‌توان یافت همین محدودیت

استعمال در میان وقایع‌نگاران و دبیران و مداحان دربارهای ترکان باشد و مؤید دیگر آن، محدودیت کار برد آنها در شعر فارسی است و در متون ادبی نیز معدود شاعرانی که این کلمات را به کار برده‌اند، آن هم هر یک فقط یک بار در همه آثار خود (جز سعدی که دوبار «تاجیک» و ترکیباتی از این کلمه را به کار برده و نیز مولوی) به ترتیب تاریخی عبارتند از:

عنصری، ابوحنفیه اسکافی، انوری، عطار، منہاج سراج جوزجانی، سعدی، مولوی، نزاری، حافظ، شاه نعمت‌الله ولی، آذری طوسی، عبدالرحمان جامی، نظیری نیشابوری، طالب آملی، کلیم کاشانی، منشی الممالک، قآنی، فرهاد میرزا، و فرصت الدوله شیرازی.

ششم: آنکه بر حسب شواهد، کاربرد کلمه تازیک به آثار رضاقلیخان هدایت (سفارتنامه خوارزم ۱۲۶۸ هجری، و روضة‌الصفای ناصری ۱۲۷۴ هجری) محدود مانده است و «تازیک» به نقاوة‌الآثار نطنزی (۹۹۸ هجری). و «تاجیک» در ایران به فرصت‌الدوله شیرازی (متوفی ۱۳۳۹ هجری)، اما در تداول ترکان قشقای و نزد لران هنوز رایج است، النهایه قشقایان این کلمه را به همه فارسی‌زبانان اطلاق می‌کنند و لران بر غیرلران؛ در خارج ایران نیز چنانکه گفته خواهد شد کاربرد دیرینه خود را دارد. «تات» پس از محمد کاشغری (۴۶۶ هجری) و کتاب دده‌قورقود (قرن پنجم تا نهم هجری) و آثار هدایت (سفارتنامه خوارزم ۱۲۶۸ و روضة‌الصفای ناصری ۱۲۷۴ هجری) شواهدی در آثار فارسی ندارد اما اطلاق خود را بر فارسی‌زبانان برابر ترکان، و از زبان ترکان بر متکلمان به گوشه‌های محلی فارسی مجاورشان، در نواحی آذربایجان و قزوین حفظ کرده است و نیز فارسی‌زبانان ایرانی قفقاز و فارسی‌زبانان باگوش محلی شمال ایران و نیز ترکان قشقای کلمه «تات» را بر همه فارسی‌زبانان اطلاق می‌کنند.



هفتم: آنکه «تاجیک» و «تازیک» و «تاژیک» در شواهد غالباً همراه کلمه «ترک» به کار رفته‌اند، مثلاً «ترک و تازیک» یا «تاجیک و ترک» و غیره و آنجا که با کلمه ترک همراه نیامده‌اند یا از زبان ترک بر فارس اطلاق شده است و یا فارس در سخن از ترک و یا در مقابله ترک و یا در محیط ترک بر خود اطلاق کرده است. پیوستگی این کلمات به کلمه ترک ایجاب می‌کند که اشاره‌ای به ترکان‌دهنده این عناوین به فارسی‌زبانان بشود:

«ترک عنوانی است که به همه اقوام ترک زبان ساکن سرزمینهای میان دریای سیاه تا دیوار چین داده شده است، بی آنکه مفهوم نژادی از آن برآید. نزد جغرافیادانان و مورخان اسلامی سرزمین ترکان و جایگاه تورانیان یکی است، و ترکان تورانیانند و ترکستان به معنی عام توران است، در حالیکه تورانیان آریایی نژادند و سرزمینشان که بعدها ترکان در تصرف گرفته‌اند در جنوب و مشرق دریاچه آرال و بیابانهای سه گانه قراقوم و قزل قوم و آق قوم در دو سوی رودهای آمودریا (جیحون) و سیردریا (سیحون) بوده است و با ایرانیان هم‌نژاد خود که فرهنگ برتر و مدنیت و کشت و صنعت داشته‌اند، دشمنی و رقابت می‌ورزیده‌اند و جنگها و درگیریهای طولانی این دو دسته است که بخشی از ادبیات حماسی ما را تشکیل داده است. اعتقاد ترکان نیز چنین بوده است، سلسله خانیه ماوراءالنهر که خود را آل افراسیاب نامیده‌اند و اشعار ترکی که در وصف پهلوانیهای افراسیاب، یا در زاری بر شکست و مرگ او سروده شده و بخشی از آنها در دیوان لغات‌الترک کاشغری به شاهد لغات ثبت گشته است، گویای این اعتقاد است، در حالی که افراسیاب و خاندان او تورانی بوده‌اند نه ترک.

وضع اقوام ترک در دوران تاریخی، خاصه دوران اسلامی که مطرح این بحث است تا حدی روشن است، آنان ساکنان ماوراءالنهر و نواحی علیای

رودهای جیحون و سیحون و بخش غربی ترکستان شرقی (ایالت سین چیانگ چین) بوده‌اند. طوایف متفق آنان که بدانها اشاره خواهد شد در قسمتی از ترکستان شرقی به سوی شمال و نواحی غربی مغولستان و شمال شرقی و مشرق دریاچه «آرال» و پیرامون دریاچه ایسی گول و آلاگول اقامت داشته‌اند.

در روایات داستانی آمده است که ترکان از نسل چهار پسر «دیب باقوی» فرزند یافث بن نوح هستند، یعنی از تبار «قراخان» و «اورخان» و «کزخان». محمود کاشغری قبایل ترک را به ترک بن یافث بن نوح می‌رساند و نامشان را که به ترتیب از غرب به سوی چین قرارگاه داشته‌اند چنین ذکر کرده است:

بجنک. قفجاق. اغز. یماک. بشغرت. بسمل. قای. یباقو. تتار. قرقر. چگل. تخسی. یغما. اغراق. جرق. جمل. ایغر. تنکت. سپس «ختای» را چین و «تفغاج» را ماچین نوشته است.<sup>۱۷</sup>

به گفته رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ فرزند قراخان بن دیب باقوی مورد اشاره در پیش، اغوز نام داشته و به توحید گراییده بوده است و از این روی برخی از برادران و نیز همزادگانش با وی متفق گشته‌اند و دیگران حتی پدرش خصم و مخالف او شده است.

اغوز شش پسر داشته است و چون بر حسب روایتی آن پسران در شکارگاه کمانی زرین با سه چوبه تیر می‌یابند، اغوز کمان را به سه پسر بزرگتر می‌دهد و سه چوبه تیر را به سه پسر کهنتر می‌سپارد و سپس فرزندان را که از نسل سه پسر بزرگتر بوده‌اند به «بوزوق»، و فرزندان را که از پشت سه پسر کهنتر بوده‌اند به «اوجوق» ملقب می‌سازد و به ترتیب دست راست لشکر را به سه پسر بزرگتر و دست چپ لشکر را به سه پسر کهنتر وامی‌گذارد و برای فرزندان چهارگانه هر یک از پسران ششگانه،

نشان خاص به قصد علامت‌گذاری بر چارپایان و به عنوان تمغای آنان و نیز پرنده و جانور ویژه‌ای چون شاهین و غیره به عنوان «اونقون» (فال فرخنده. مروای نیک) معین می‌کند و در «طوی» یا مهمانی عام (آش بزرگ) اندام خاصی از گوشت مطبوخ را سهم هر یک از آنان مقرر می‌دارد<sup>۱۸</sup>.

قبایل بیست و چهارگانه ترک و غز، نام خود را از نام سرسلسله خود یعنی نام بیست و چهار پسر و نواده اغوز فرزند قراخان دارند برادران و عمزادگان متفق اغوز یعنی «ایغور»، «قیچاق»، «قانقلی»، «قارلق»، «قلج» و «آغاجری» نیز سرسلسله اقوامی به همین نامها هستند. ترکان اغوز به نوشته کاشغری ترکمانانند و بیست و دو طایفه از آنان بدین شرحند<sup>۱۹</sup>: قنق. قیغ. بایندر. اقا. سلغر. افشار. بکتلی. بکدز. بیات. یزغر. ایمر. قرابلک. القابلک. اکدر. ارکر. توترقا. الایندلغ. توکز (تکن). بجنک. جولدر. جنی. جرقلغ<sup>۲۰</sup>.

علامتهای این قبایل که در حقیقت نشان و داغ و درفشی بوده است که بر چارپایان نشان می‌نهادند تا شناخته شوند، در کتاب کاشغری نقش شده است و با آنچه در نسخه چاپی جامع التواریخ آمده است، برخی از نشانه‌ها و نیز پاره‌ای از نامها متفاوت است.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله در وجه تسمیه ترکان مورد اشاره به ترکمانان مطلبی نوشته است که با وجود عامیانه بودن خالی از طنزی لطیف نیست، می‌نویسد: از وقتی که اقوام اغوز از ولایت خود به ماوراءالنهر و ایران زمین در آمدند و توالد و تناسلشان در این ولایت بود، به سبب اقتضای آب و هوا شکل ایشان بتدریج مانند شکل تاجیک گشت و چون تاجیک مطلق نبودند، اقوام تاجیک ایشان را «ترکمان» گفتند، یعنی ترک مانند، بدان سبب این نام بر مجموع شعب اقوام اغوز اطلاق رفته و

بدان معروف شده‌اند.<sup>۲۱</sup>

گفته شد که ترکان مقیم ماوراءالنهر و نواحی مجاور آن بوده‌اند، اما نباید پنداشت که همه ساکنان آن سوی جیحون تا ترکستان شرقی را ترک‌زبانان در اختیار داشتند بلکه فارسی‌زبانان ایرانی تبار و آریایی نژادان باگویشهای ایرانی نیز در این نواحی مقیم بوده‌اند و به آباد کردن شهرها و دهها و سیراب ساختن کشتزارها و باغها و روایی بازار کسب و تجارت و رونق بخشی به امور صناعی و هنری می‌پرداخته‌اند و از حاصل کار و کوشش و مدنیت خویش ترکان همخانه و همکاشانه و همدیار خود را بهره‌مند و منتفع می‌ساخته‌اند و این ملازمت و نشست و خاست و تیمارداری با وجود حالات متغیر، از قهر و مهر و جنگ و صلح دائمی دو گروه مصداق کامل مثل رایج «ترک بدون تات نمی‌شود» (یعنی ترک بدون فارسی‌زبان ایرانی تبار نمی‌شود) شده است که ذیل «تات» از کتاب کاشغری نقل گردید، تاتی آراسته به فضل و فضیلت و دانش و بینش و عقل معاش، و تاجیکی با فرهنگ پربار و پایندی شدید به آداب و رسوم و سنن قومی و دینی و آهستگی رفتار و متانت و استواری در سخن و آثار ارزنده در زمینه‌های گوناگون هنر و صنعت و سرگرم به تجارت و کسبی با رونق و پرسود، خاصه با چین، از طریق جاده ابریشم، که همه وقت با همخانه گله‌پرور خانه به دوش پرجوش و خروش بیابان پیمای بی آرام و قرار خود در این سرزمینها روزگار می‌گذاشته است.

وجود تاجیکان شهر «ورشیده» (تاشقورغان) چین در دامنه پامیر، با آن قلعه کهن استواری که دارد و برخی نواحی واقع میان ختن و کاشغر، و دیرینگی بسیار زبان آنان (فارسی سرکوهی) که از قدمت درنگشان در فراسوی ماوراءالنهر حکایت دارد، و نیز تاجیکی زبانانی که مجاور خراسان و افغانستان هستند، یعنی فرزندان خلفی که با همه دگرگونی

سیاسی، هنوز آداب و فرهنگ و مدنیت تبار ایرانی خود را نگاه داشته‌اند، جایی برای تردید و شک در زیست آرام این دو گروه (ترک و تاجیک) در کنار هم و احساس نیاز به اقامه دلیل باقی نمی‌گذارد، با این حال اشاره بسیاری از مسافران و جهانگردان و مورخان روشنگر بحث تواند بود، مثلاً «کلاویخو»، مسافری که از سوی حکمران «کاستیل» در سالهای ۸۰۵ تا ۸۰۸ هجری به دربار امیر تیمور در سمرقند رفته و بازگشته است، می‌نویسد که چون به شهر «اندخود» واقع در پنجاه کیلومتری جیحون در ایالت بلخ قدیم وارد شدیم به مرز ایران (خراسان بزرگ) درآمدیم زیرا به کشور تاجیک رسیده بودیم، که زبان مردمشان با زبان فارسی معمولی تفاوت دارد گویا اینکه بسیاری از لغات که بر سر زبانهاست عین زبان فارسی است.<sup>۲۲</sup> النهایه در حال حاضر آن سرزمینها که در آنها تاجیکان در دیرینه کنار ترکان نشیننده بودند، امروزه اتصال دیرین خود را ندارد و همانند جزیره‌هایی در دریای قلمرو سلطان سنجری<sup>۲۳</sup>، از هم جدا و متفرق افتاده است و با اینکه پس از هجوم ترکان غز و در آمدن مغولان تا اقصی نقاط قلمرو آریایی تباران فارسی‌زبان، قلمرو «تات» و «تاجیک» و «تازیک» نیز گسترش پیدا کرد و جایی برای خود در آثار کتبی زمان یافت، اما چتر گسترده دوران دیرین را بر سر ندارد، اگر ترک و تاجیک و تات امروز همسایه‌اند، جز مسالمت و همکاری و همفکری با هم ندارند، و اگر تاجیک و تات عنوان می‌شود بیشتر بار معانی مجازی و توسعی را بر دوش دارد، یعنی معادل فارسی زبان ایرانی تبار یا آریایی نژاد فارسی‌زبان یا برابر «ایرانی» در معنی وسیع کلمه برای خود جای باز کرده است. هم چنانکه در این شعر سنایی<sup>۲۴</sup> کلمه ایرانی جای باز کرده است:

ترک و ایرانی و عربی و کرد هرکه عادل‌ترست دست او برد.  
هشتم آنکه کاشغری به کلمه «تت» غیر از معنی «فارسی»، معنی «ایغر

کافر» نیز داده است. برای آنکه مصداق این تعبیر بهتر شناخته شود و سبب این اطلاق روشن گردد بجاست که به ایغرها نیز اشارتی بشود:

«ایغرها یکی از قبایل تاتارند که ابتدا در حوضه علیای نهر «ارقون» از شاخه‌های شط «آمور» و دامنه‌های کوههای «قراقروم» (یابلنئونی حالیه) سکونت داشتند و مانند دیگر طوایف مغول به بیابانگردی سر می‌کردند. در نیمه اول قرن دوم هجری جماعتی از ایشان به حدود ترکستان شرقی هجرت کردند و در حوضه رودخانه «تاریم» و نواحی پرآب و خرم آن قرار گرفتند و آن حدود را از دست «تخارها» که قومی آریایی نژاد بودند و تمدن و زبان مخصوص داشتند، گرفتند و برای خود در ترکستان شرقی دولتی معتبر تشکیل دادند، شامل شهرهای «تورفان» و «کوجا» (در شمال نهر «تاریم» و مشرق کوههای «خان تنگری») و «برقول» در کنار دریاچه «باغراچ‌گول» و «آلمالیغ» (کولجای حالیه) و «بیش بالیغ» (به معنی پنج‌شهر) واقع در جنوب صحرای «دوزنکاری» (جونگاری) و دامنه‌های شرقی کوههای «تیان‌شان» که پایتخت ایشان بود (ظاهراً اورومچی حالیه که مرکز ایالت است).

ایغرها پس از استیلا بر بلاد ترکستان شرقی با «تخارها» آمیختند و به علت سکونت در سرزمینی که معبر اقوام متمدن آسیا در قرون وسطا بود، واسطه ارتباط میان ایرانیها و چینیها قرار گرفتند و چون خود نیز وارث قوم متمدن و آریایی نژادی مثل «تخارها» شده بودند، در نتیجه به عموم آثار متمدن آن عصر معرفت حاصل کردند و به آینههای مختلف آن ایام مثل بودایی و عیسویت و زردستی و مانوی آشنایی یافتند و خان ایشان در ۱۴۳ هجری به کیش مانوی در آمد و به تبع وی بسیاری از مردم قبیله وی به آیین مانوی گرویدند... از آثاری که این اواخر در «تورفان» به دست آمده ثابت شده است که تمدن ایغرها بکلی تمدن آریاییست و چندان اثری از

تمدن چینیه‌ها در آن مشهود نیست، مخصوصاً وضع لباس آنها و نقاشی و غیره از ایرانیها مقتبس است و همین نکته می‌فهماند که ارتباط ایغورها با همسایگان آریایی نژاد مغرب ممالکشان بیشتر بوده است تا با چینیه‌ها... این قوم نوشته‌های خود را به خط ایغری می‌نوشتند و دفاتر و دواورینی داشتند که با این خط نوشته می‌شد»<sup>۲۵</sup> به گفته کاشغری در دیوان لغات‌الترک آن خط خاص پیشوایان دینی آنان (بخشیان) بوده، اما خط معمول و متداول در نوشته‌های ایشان خط ترکی بوده است.

اما «تخارها» یا مردم ساکن تخارستان (طخارستان) به عقیده برخی از محققان از سکاهای بوده‌اند و زبانشان شاخه مستقلی بوده است از زبانهای هند و اروپایی و آثار آنان در ترکستان شرقی مخصوصاً در «تورفان» از قرون ششم و هفتم میلادی به دست آمده است. ناحیه تخارستان بخش تاریخی مسیر علیای آمودریا (جیحون) است که در دوران اسلامی با معنای وسیعتر شامل همه سرزمینهای مرتفع سواحل راست و چپ مسیر علیای جیحون می‌شده و مرکزش «طالقان» بوده است. این ناحیه پس از مرگ یزدگرد دوم ساسانی (۴۳۸ میلادی) به دست «هیتالیان» افتاد و بعدها جزء مملکت «غور» شد و غوریان یا «آل شنسب» بر آن حکومت کردند. از قرن هفتم هجری به بعد ظاهراً این کلمه به عنوان ناحیه جغرافیایی مورد اشاره دیگر کاربردی نداشته است.<sup>۲۶</sup> اطلاع بر وضع پیشینه ایغرها که در اصل تاتار بوده‌اند و گروهی از ایشان پس از آمیختن با تخارها به آیین مانوی گرویده، و مابقی کیش و اعتقادی دیگر داشته و در هر حال مسلمان نبودند و با این کیفیت به مجاورت ترکان رسیده بودند، بخوبی سبب اطلاق «تت» یا «تات» را بر ایغران به عنوان «ایغر کافر» روشن می‌سازد، چه مجاورت ترکان را ایغرای آمیخته با تخارها، همانند مجاورت با فارسی‌زبانان ایرانی تبار بوده است، و بسا نیز ممکن است که

عنوان کافر را نخست ترکان به تخارهای مانوی داده بودند و بعد چون ایغرها با آنان در آمیختند و تخارها از میان رفتند، اطلاق عنوان مذکور را بر ایغرهاى جانشین تخارها نگاه داشتند. اما اینکه فرهنگها از قرن نهم به بعد به معانی کلمه «تات» معنی «اصلى است ترکان را» افزوده‌اند، احتمالاً این معنی دوم کلمه «تت» (تات) باشد، زیرا هر چند ایغرها چنانکه گفته شد در اصل تاتار بوده‌اند نه ترک، ولی همچنان که رشیدالدین فضل‌الله در مورد مغولان متذکر شده است و گفته که پس از حمله ایشان به ایران زمین، ایرانیان همه قبایل را اعم از تاتار و ترک، مغول خوانده‌اند، و فرق نهادن میان تاتاران و مغولان با ترکان نزد ایرانیان مرسوم شده بوده، لذا می‌تواند بر این روش و سیره، ایغرهاى تاتار نیز نزد فرهنگ‌نویسان، «اصلى از ترکان» به حساب آید، و معنای تازه از آن برای «تات» استنباط گردد، البته در این مورد از معنای اجنبی و بیگانه نیز که برخی از فرهنگها برای کلمه ذکر کرده‌اند غافل نباید بود. ایغر تاتار مانوی یا بودایی مذهب برای ترک مسلمان به هر حال می‌تواند بیگانه و اجنبی باشد.

نهم: معنی مزه و لذت برای کلمه «تات» در ترکی درست است و نزد ترکان عثمانی نیز به این معنی متداول است. ترک‌زبانان ایران آن را به هیئت «داد» به کار می‌برند؛ «دادی‌بخ» یعنی مزه و طعمی ندارد.

دهم: معنی آموزش‌گیرندگان و طالبان علم تعلیم‌خانه‌ها و نیز دانشمند و اهل کتاب، توسعه‌ی است که مدنیت و فرهنگ برتر تاتها یعنی فارسی‌زبانان ایرانی تبار به کلمه «تات» داده است، که در نقد معانی تاجیک و تازیک. به این گونه معانی یکجا و مشروحتر اشاره شد.

یازدهم: یکی از نکات جالب در نقد معانی «تات» معنایی است که نعمة‌الله در لغت خود آورده است و گفته: کسی که از فارسی‌زبانان نداند، یا «فارسی‌ندان را گویند». هر چند احتمال دگرگونی در عبارت اصلی



کتاب می‌رود، و شاید عبارت در اصل چنین بوده است: «فارسی‌زبانی که زبان (یعنی ترکی) نداند». اما می‌تواند برداشتی ناصواب باشد که نعمه‌الله از «سلم‌تت» مذکور در *دیوان لغات‌الترک* کرده است، چه «سلم‌تت» به معنی، فارسی است که زبان ترک نداند.

دوازدهم: معنی «بچهٔ عرب که در عجم بزرگ شود»، یا «غیر مردم ترک که در عجم باشند» و عباراتی دیگر مبین همین معنی، ظاهراً از یکی دانستن «تازیک» مترادف تاجیک و تازیک با «تازی» به معنی عرب و زبان عربی ناشی گشته است و توجیهاتی که در این زمینه شده است، حول همین محور گردش دارد، بنابراین معنی مذکور بر اساسی نمی‌تواند باشد همچنان که معنی «چادر نشین» و «صحرائنشین» و «مردم کمر باریک دونده» و معنی «از مردم قبیلهٔ طی» و معنی «مطلق عرب» نیز تبع همین خلط میان دو کلمهٔ مورد اشاره یعنی میان تازیک با تازی است.

سیزدهم: معنی «غیر عرب و ترک» و معنی «نام طایفه‌ای از ایرانیان» و معنی «نسل ایرانی» و ایرانیان و دیگر عبارات مترادف برای این معنی نیز توسعی است از معنی اصلی کلمه. همچنین است معنی «ولایت فارس» و «مملکتهای سوای ممالک عرب و ترک» که به ذکر محل و ارادهٔ حال، با توجه به معنی اصلی کلمه، معنی مجازی آن شده است.

معنی «منسوب به قبیلهٔ تاج» هم از شواهد و فرهنگهای متقدم تأیید نمی‌شود.

چهاردهم: «تات» و «تاجیک» و «تازیک» و «تازیک» و هیئتهای مختلف آنها یک معنی اصلی بیشتر ندارند، و آن همان معنایی است که کاشغری در *لغات‌الترک* مقدم بر همهٔ فرهنگ‌نویسان، جامع و فشرده آورده است، یعنی معنی «فارسی» برای «تات» و «تت» و «تژک»، و مراد او از «فارسی» مردم فارسی نژاد فارسی‌زبان است، و یا به تعبیر دیگر

فارسی‌زبان ایرانی تبار، یا فارسی‌زبان آریایی نژاد، چه ترکان با این همسایگان هم از لحاظ زبان تفاوت داشته‌اند و هم از نظر تبار، و نیز از جهت زندگی و فرهنگ و مدنیت، و مؤید این نظر آنکه کاشغری در موردی به زبان فارسی و در جای دیگر به مردم فارس جدا از نحوه تکلمشان اشاره کرده است. ذیل کلمه «سیغن‌اتی»، می‌گوید آن را به فارسی سترنگ گویند، که پیداست مرادش فقط زبان فارسی است، و ذیل کلمه «سقق»<sup>۲۷</sup> می‌نویسد: در ترکی به معنی آهوی سپید است و نزد ترکان غز کنایه است از فارسی، یعنی مردم فارس (به معنی عام کلمه) و گویند «بوسقق ناتیر»، یعنی این فارسی چه می‌گوید. پس «فارسی» یا «فارسی‌زبان ایرانی تبار» یا با توجه به گویشهای فارسی «فارسی‌زبان آریایی نژاد» معنی اصلی کلمه است و اطلاق آن است که ترکان ماوراءالنهر قدیم بر فارسی‌زبانان آریایی نژاد مجاور و همخانه و همسایه خود کرده‌اند، و تعبیری است که فارسی‌زبانان ایرانی تبار آن نواحی در برابر ترکان از خود داشته‌اند و پیداست که متعاقباً با گسترش حکومت ترکان و روی کار آمدن ترک‌زبانان در مناصب امیری و نقیبی و سپاهیگری و نیز با ورود غلامان و کنیزکان ترک، کلمات به دیگر نقاط ایران نفوذ کرده و رواج یافته و داخل آثار تاریخی و همچنین وارد معدود اثر نظمی و نثری فارسی گشته است و سپس مانند بسیاری لغات دیگر، از راه توسع و مجاز به مناسبت چگونگی زندگی این دو قوم ترک و فارس، معانی جدیدی یافته و فرهنگها هم در نقل، با عبارات مختلف و استنباطهای صحیح یا ناصحیح و تحقیقی یا غیر تحقیقی، و خلط و مزج با کلمات دیگر، معانی درست و نادرست برای هر یک ردیف کرده‌اند، معانی سوداگر و دانشمند و اهل کتاب یا ترسو و جبان برای توسع معنی و معنی تازی و عرب‌زبان برای نادرستی معنی آنها مثالهای روشنی هستند. ترکیباتی چون، «ترک و

تاجیک» یا «تازیک و ترک» و غیره را نیز در آغاز به معنی حقیقی اجزاء ترکیب و بعدها توسعاً در معنی اقوام و طوایف گوناگون یا عامه مردم و طبقات اجتماع به کار برده‌اند و گاه فارغ از معنی اصلی اجزاء ترکیب عطفی با ترکیباتی چون «دور و نزدیک» یا «خرد و بزرگ» همانند قرینه‌ای مایه آرایش کلام نویسندگان، خاصه در دورانهای اخیر و گاه قافیه شعر گشته است.

پانزدهم: آنکه هر چند بحث در ریشه کلمه «تات» یا «تاجیک» و غیره لازم است، اما این موضوع نیاز به مطالعه وسیع دارد و در حوصله این مقال و از صلاحیت نگارنده بیرون است، تنها این مقدار تواند گفت که آنچه برخی از معاصران به ریشه کلمه و ارتباط آن با زبان چینی گفته‌اند جای تأمل دارد. چینیان از زمان سلسله «تانگ» به بعد در کتابهای تاریخی خود کسانی را که از دیار غرب به کشور ایشان یعنی چین می‌آمده‌اند «دا-شی» می‌نامیده‌اند. اما می‌دانیم معمولاً چینیان موضوعات و مفاهیم خارجی را که خود نداشته‌اند، همراه با لفظ آنها می‌گرفته‌اند و با اندک تغییری به کار می‌بردند، چنانکه به ایران در دروه اشکانیان «ان-شی» می‌گفته‌اند، که مأخوذ از لفظ «اشک» است که نام عمومی شاهان اشکانی باشد، یا بعدها به مناسبت پارس، به ایران «پو-سی» گفته‌اند. به کار بردن اصطلاح «پو-تا» برای انگور، میوه‌ای که از ایران بدانجا برده شده است از همین نوع و گویای دو کلمه «پو» (=پارس) و «تا» (ظاهر = تاک) می‌باشد. پس «داشی» نیز ممکن است از این سنخ و هر دو جزء ریشه ایرانی داشته

باشد، نه چینی.<sup>۲۸</sup>

مرکب بودن تاجیک از «تات»، به معنی رعیت + «جیک»، پسوند نسبت، یا تعبیر «تات» (=ترک) + «جیک»، پسوند تحقیر مجموعاً به معنی تبعه ترک یا غیرترک، از فرضهای خاورشناسان است، و «رعیت» معنی مستقیم کلمه نیست بلکه می‌تواند توسعی باشد برای معنی کلمه که از یک جنبه زندگی تاجیک یا تات، یعنی کشاورزی او گرفته شده است. اما «تات» به معنی ترک، درست معنی خلاف مقصود است. ترک تحقیر شده فارس نمی‌شود.

در نقل اقوال خاورشناسان راجع به این دست از کلمات به آنچه مرحوم عباس اقبال آشتیانی در مقاله «انتقاد بر بعضی از مندرجات کاوه» آورده<sup>۲۹</sup> است اکتفا می‌کند که ضمناً حاوی نظر خود آن مرحوم نیز هست:<sup>۳۰</sup> «تاجیک - تحقیقات مارکورات چندان قطعی و قابل قبول نیست زیرا اولاً لفظ تاجیک اسم عمومی ایرانیها نیست و سابقاً هم به این عنوان استعمال نمی‌شده، فقط امروزه در ترکستان، ایرانیهای آن مملکت را تاجیک می‌گویند. ثانیاً استعمال الفاظ تاجیک و تاجک و تازیک و تازک، که همه از یک اصلند، در السنه شرقی خیلی قدیمی است و مفهوم آنها نیز واضح است. بعضی از آن اولاد عرب را که در عجم تولد و تربیت یافته باشند اراده می‌نمایند و بعضی خود عرب و بعضی عنصر غیر عرب را، چیزی که معلوم است اینکه تازیک را ایرانیان قدیم به معنی زبان عربی و قوم عرب استعمال می‌کردند و لفظ تازی که هنوز هم معمول است

مخفف آن می‌باشد. اما اینکه به چه نسبت و در چه موقع این لفظ در ترکستان به ایرانیان داده شده معلوم نیست به همین جهت شاید نتوان بیانات علامه مارکوارت را قبول کرد، دیگر آنکه بگویم اصلاً این تاجیکی که امروز مستعمل و نام ایرانیان ترکستان است با تاجیک معمول قدما فرق داشته. آنچه به نظر حقیر می‌آید این است که این کلمه به معنای اجنبی مطلق بوده که ایرانیها آن را بر عرب اطلاق کرده‌اند و ترکها بر ایرانیها».

باز پسین نکته قابل ذکر اینکه «درفر» جامع لغات مغولی و ترکی در کتاب خود هیچ یک از کلمات مورد بحث ما را نیاورده است. و این می‌تواند مؤید ترکی یا مغولی نبودن آنها باشد.

جا دارد که به این مقال ممل با تکرار شعر مولوی، شعر نیمی ترک و نیمی فارسی او که شاهد لغت «تات» یا «طط» بود پایان دهم:

اگر تات سن، اگر روم سن، اگر ترک

زبان بی زبانان را بیاموز

### پی‌نوشتها:

(۱) چاپ حروفی، استانبول ۱۳۳۳ قمری، چاپ عکسی از نسخه ۶۶۴ قمری آنکارا ۱۳۴۱ میلادی؛ چاپ به خط جدید ترکیه، آنکارا ۱۹۸۵-۱۹۸۶ میلادی، چاپ اورومچی چین با ترجمه ایغوری ۱۹۸۱ میلادی.

(۲) ظاهراً، کی = که.

(۳) از دایرةالمعارف فارسی دکتر مصاحب، ج ۱، ۵۹۵.

(۴) ن ل ، اکدش.

- (۵) در فرهنگ جهانگیری، تازک.
- (۶) ن ل: از ترکان و تازیگان.
- (۷) این مجلد نوشته صاحب حبیب‌السیر است و باید در ردیف شواهد او محسوب گردد.
- (۸) سعدی بر نمک و ملاحات تاجیک تکیه کرده است چنانکه طالب آملی نیز در شاهد تاجیک همین تأکید را دارد.
- (۹) در متن، تاجیک.
- (۱۰) در متن، تاجیکان.
- (۱۱) در متن لغات‌الترک این مثل ذیل معنی اول (فارسی‌زبان...) آمده است اما مؤلف خود تصریح کرده است که مربوط به معنی دوم یعنی (ایغر کافر) است.
- (۱۲) در کلیات شمس بیت با اختلافی در برخی از کلمات آمده است. رجوع کنید به ذیل «طط».
- (۱۳) در این چاپ روی «ط» ضمه نهاده شده است که درست نمی‌نماید.
- (۱۴) در متن «رومس» آمده است که ظاهراً غلط مطبعی است.
- (۱۵) در این مورد کلمه عنوان لغوی ندارد.
- (۱۶) دیوان عنصری، ص ۱۲۵، چاپ دوم.
- (۱۷) دیوان لغات‌الترک، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸.
- (۱۸) جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۹ تا ۴۵.
- (۱۹) در جامع‌التواریخ ص ۳۹ تا ۴۳، ج ۱ برخی از نامها به گونه دیگر است و تعداد طوایف بیست و چهار تاست. کاشغری در جایی دیگر از کتاب خود به دو طایفه دیگر اشاره کرده است، از این روی در تعداد طوایف مآلاً با هم اتفاق نظر دارند.
- (۲۰) دیوان لغات‌الترک، ج ۱، ص ۵۶ تا ۵۸.
- (۲۱) جامع‌التواریخ، ج ۱ ص ۳۵.
- (۲۲) سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۲۰۲.
- (۲۳) اشاره است به شعر امیر معزی، دیوان، ص ۸۸. تیر پرتابی بود بالای میدان ملوک - از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجرست.

- ۲۴) حدیقة الحفیقه، ص ۵۷۴، چاپ مرحوم مدرس رضوی.
- ۲۵) تاریخ مغول، تألیف عباس اقبال آشتیانی، چاپ دوم، به اهتمام ایرج افشار ص ۱۶ تا ۱۹.
- ۲۶) از دایرةالمعارف فارسی، دکتر مصاحب ذیل «طخارستان».
- ۲۷) دیوان لغات‌الترک، ص ۲۴۳، ج ۱.
- ۲۸) دیوان لغات‌الترک، ص ۲۲۹، ج ۲.
- ۲۹) این مقاله در ۱۳۳۸ قمری نوشته شده است. برای اطلاع بیشتر به مجله کاهه مراجعه شود.
- ۳۰) مجموعه مقالات اقبال آشتیانی ج ۱، ص ۵۶۹ و ۵۷۰.





## باز هم تات و تاجیک

سید محمد علی سجادیه

همان‌گونه که استاد گرامی محیط طباطبایی اشاره نموده‌اند واژه‌های تات و تاجیک ایرانی هستند. بر این امر دلایل فراوان وجود دارد و حتی می‌توان ریشه این واژه‌ها را در زبان اوستایی باز یافت.

۱- اگر اسامی ممالک و اقوام آریایی (هند و اروپایی) را مقایسه کنیم مانندگیهای بسیاری در بیان آنها مشاهده می‌شود، همانند آلبانی نام منطقه‌ای در قفقاز کهن و آلبانی کشوری در اروپای کنونی، فاروج منطقه‌ای در خراسان و فاروئه مجمع‌الجزایری در شمال دانمارک، و نیز مانندگی‌های ساکسون باسگزی، گل باگیل، پاریز (در حوالی کرمان) با پاریس، کرمان و کرمانج با گرمان، ایرلند و ایران. حال نامهای dutch (هلندی) و deutsch (دوچ (بسکون‌یاء) (آلمانی) و Tysk (آلمانی) به زبانهای سوئدی - نروژی...) را با ریشه تاج در تاجیک مقایسه کنیم آیا شباهت این الفاظ گویای ریشه آریایی ریشه تاجیک و مانده آن تات نمی‌باشد؟ در درون ایران و نیز پاکستان قومی به نام جات وجود دارند که تبار آنها آریایی است ریشه جات درست قلب واژه تاج در تاجیک است این هم یک قرینه دیگر.

۲- در اوستا نامی وجود دارد که با احتمال قریب به یقین با واژه تات و تاجیک هم‌ریشه است. آن نام واژه دائیتیا daitea است که نام رود مقدسی در ایران و بیج به شمار می‌رود<sup>۱</sup> رک صفحه ۴۸، خرده اوستا تفسیر و تألیف پورداد، از انتشارات انجمن زرتشتیان بمبئی ایران لیک بمبئی. با توجه به اینکه پسوند q و ia در زبانهای آریایی در اسامی مکان و

ملتها اضافه بر ریشه کلمه می‌باشند (مقایسه Armeniq وارمن اثیری و ایر) ریشه این واژه Dast یا دائیتی می‌باشد.

هر جا ایران و بیج را تصور کنیم یعنی در شمال شرقی یا شمال غربی ایران تاتها یا تاجیکها در همان حول و حوش وجود دارند. اگر توجه کنیم aiti اوستایی به آت در زبانهای دورانهای بعدی ایران بدل می‌شود چنانچه Paiti به پات مبدل شده است این واژه به آسانی به دات تبدیل می‌یابد و با توجه به دگرگونی دال و تاء در زبانهای ایرانی (همانند دایه به تایه) بدل شدن دات به تات منطقی است. نیز می‌توان منسوبین به این ناحیه و رودخانه را (دائیتک) شمرد که بمرور به تاتیک - تاتی و تاجیک بدل شده است. پس منطقی است که افراد پیرامون رود مقدس دائیتی یا دائیتیا نام این رود مقدس را بعنوان حاشیه‌نشینان آن بر خود نهند. اما این تنها واژه در زبان اوستایی نیست که با تات و تاجیک شباهت دارد. واژه داه و داخ که استاد محیط طباطبایی آورده‌اند - نام داتیس سردار ایرانی دوران هخامنشیان به روایت یونانیان که احتمال بسیار داتی بوده - نام ارمنی دادار شیش (توجه به بخش نخست این واژه شود) و نیز واژه داتار اوستایی [خالق - پدید آورنده خلق] همگی شباهتهایی با کلمه تات دارند (چنانچه واژه دات بمعنی داد نیز).

این ماندگیها اولاً تبار ایرانی و اوستایی واژه‌های تات و تاجیک را باز می‌نمایند.

چنانچه شباهت فرزند به عمه و عمو و عموزاده و پدر بزرگ تبار راستین او را نشان می‌دهد. حال تات و تاجیک از ریشه دائیتی (نام رود) آمده‌اند یا از ریشه داخ و داه (نام کشور) و یا داتیس و دادرشی و یا احیاناً دات و داتار (دادار) جای بحث بسیار دارد. شاید هم واژه‌های داتار (دادار) یعنی خداوند به زبان اوستایی دادا نام یکی از خدایان (یا مظاهر پرستش)

سومری - daddy پدر بزرگ انگلیسی - دادیک (جد به زبان ارمنی) و تات فارسی با هم مربوط باشند و مثلاً ریشه مذهبی داشته باشند. شباهت داتار و تات شاید همان‌گونه باشد که مردم نام رحمان و رحیم را بر فرزندان خود نهند و یا همان‌گونه که هرمزگان از واژه هرمز اشتقاق یافته که خود کوتاه شده اهورامزداست. شاید تات بمعنی خلق بوده و داتار بمعنی پدید آور. شاید هم همه این ریشه‌ها (دادار پدر جهانیان ددی پدر بزرگ انگلیسی دادیک ارمنی دده پدر بزرگ در ترکی آذری و بسیاری گویشهای ایران - دودمان) به عنوان اصل و منشاء باشد. بهر حال این مطالب هم فرضیه هستند و نیاز به پژوهش بسیار را باز می‌نمایند.

در زبان سکایی نام Targitos به روایت هرودوت بازگو شده که ریشه آن Targit است. این ریشه نیز می‌تواند با دگرگونی اندکی به تاجیک یا تاگیت و تاجیک بدل شود تا رژیت جد بزرگ سکایان بوده است که تاجیکان از تبار آنها به شمار می‌آیند.

۳- اینکه واژه‌های تائوچی (برزگر و تاجیک) در زبان چینی و تائوشیه (تازی) در آن زبان دیده می‌شود بمعنی چینی بودن تبار این کلمات نیست، زیرا قاعده بر آن است که همسایگان نام قومی را بشنوند و آنرا با اندک دگرگونی به زبان خود جاری نمایند و اگر جز این باشد بعید است که خود مردم اسم بومی خود را فراموش کنند و اسمی را که همسایگان بر آنها نهاده‌اند به کار برند. علاوه بر آن اگر تاجیکان نام چینی را برگزیده باشند تاتهای آذربایجان که مجاور چین نبوده‌اند. اینکه در زمانهای حاضر نامهایی همانند پنجاب را می‌یابیم که تبار ایرانی دارند، مبین نظر من نیست، زیرا قوم پنجابی از آمیخته شدن عناصر مهاجر ایرانی و هندی پدید آمده (چنانچه زبان پنجابی) لذا این نام را از سوی ایرانی به ارث برده، اما تاجیکان از آمیخته شدن مردم ایران و چین به وجود نیامده‌اند که

نام چینی را بر خود بنهند.

۴- کاربرد واژه تات در زبان ترکی اویغور (دیوان لغات الترک کاشغری) و ترکی غز (ده قورقوت) و نیز دو واژه مانند دده (پدر بزرگ در ترکی آذری و اغوز) و تاتار (نام قومی ترک) بمعنی این نیست که این واژه‌ها غیر آریایی هستند. من در اینجا نمی‌خواهم پژوهش خود را پیرامون تبار ایرانی زبانهای تورانی بازگویی کنم و یا به نظریات یدرسون و بعضی زبان‌شناسان شوروی پیرامون تبار آریایی زبانهای... اورالی آلتایی اشاره نمایم، اما حداقل قضیه آن است که آمیختگی وسیع اقوام ایرانی تبار خوارزم و سغد و پیرامون آن با ترک زبانان فرهنگ این اقوام را ملامال از تعبیرات و واژه‌های ایرانی کرده، چنانچه واژه کند یا کنت سغدی بمعنی شهر و قصبه در همه زبانهای تورانی (اترکی) و کلمه بان (بانگ = اذان) درده قورقوت و صدها واژه دیگر همانند آسمان و خدا در ترکی اویغور و حتی واژه‌های اولیه همانند من - او - هر - که - کی در فراسی و ترکی آذری و دیگر زبانهای ترکی که به گمان من نمودار تبار مشترک است. اگر تبار هم مشترک نباشد آمیختگی واژه‌های ایرانی جای انکار ندارد، لذا می‌توان شباهت دادیک ارمنی و Daddy انگلیسی و دادار اوستایی و دده ترکی آذری و دده در زبانهای محلی ایران و نیز تات و تتر را براحته تعبیر نمود. بدنیست بدانیم تاتاران غازان در شمال شوروی و فنلاند قیاقه‌ای کاملاً مشابه اقوام هند و اورپایی (آریایی) دارند. تاتارهای کهن نیز به طور مسلم با اقوام ایرانی مجاور آمیختگی داشته‌اند و یاد آور این شعر هستند (بگفتا که از مام، خاتونیم - ز سوی پدر آفریدونیم) و شاید بالعکس.

آنگاه بیاد آوریم که ترکان واژه تات را بر غیرترکان اطلاق کرده‌اند و سخن نغز (ترک تات سیزبولماز یعنی ترک بدون تات یعنی ایرانی

نمی‌شود) نشانگر آمیزش شدید فرهنگی ترکان و تاتهاست. من به امید خداوند کتابی در دست چاپ دارم که تبار ایرانی اکثر ترکان بویژه ترکان درون ایران را بخوبی نشان می‌دهد. حال اگر تبار ایرانی تورانیان یا ترکان را منکر شویم آمیختگی جای انکار ندارد.

۵- در همسایگی اقوام هند و اروپایی نامهایی همانند طائی (قوم حاتم طائی) دیده می‌شود که احتمالاً واژه تازی از آن آمده است (فراموش نکنیم نام تازی مرسوم همه ایرانیان نبوده و اولین کتیبه‌ای که اسم عرب در آن دیده می‌شود به زبان پارسی هخامنشی خوزی و بابلی است یعنی کتیبه داریوش) همچنان که در همسایگی هند نام Thai تائی (نام قوم تایلندی) دیده می‌شود. مقایسه نام کامبوج با کامبوجیا (اسم منطقه‌ای در بلوچستان کهن) و کمبوجیه (پادشاه ایران - راجع به دو نام اخیر به مقاله آبایف ترجمه دکتر عنایت‌الله رضا مراجعه شود) و نیز سیام (نام دیگر تایلند) باسیان در ایلام (خوزستان کهن) و سیان (پیرامون خمین و نام قریه‌ای است) نمایانگر پیوندهای فرهنگی همسایگان مردم آریایی ایران و هند است. شاید هم این نامها تصادفاً شبیه باشند. به هر حال می‌توان پژوهشی پیرامون شباهت واژه‌های طائی - تازی - تائی (نام قوم تایلند) - تاهیتی (نام کشوری در اقیانوسیه) و Daitia اوستایی و تات و تاجیک انجام داد. هر گونه تعبیر شود، دلایل قبلی ما را درباره تبار آریایی واژه‌های تات و تاجیک رد نمی‌کند. راستی چطورست این نامها همه در مناطق آریایی‌نشین و یا اطراف آنها رواج دارند؟!

۶- همان‌گونه که استاد معظم آورده‌اند تاجیک در درازای تاریخ ملتی جدا نبوده است. تاجیکان در شوروی، افغانستان، ایران، پاکستان پراکنده‌اند به روایت اطلس ملت‌های شوروی بخشی از تاجیکان در خراسان ایران زندگی می‌کنند و به روایت خانم شیرین آکنیر در کتاب

مسلمانان شوروی فارسی زبانان بومی تاجیکستان عمدتاً تاجیک هستند. در قرن حاضر مسایل سیاسی ملیتهای سیاسی همانند آلمان شرقی (ملت آلمان شرقی) و ملت آلمان غربی یا ملت کره جنوبی و ملت کره شمالی پدید آورده. ملت تاجیک چنین مقوله‌ای باید باشد نه مقوله فرهنگی آنها به درازای تاریخ. در یکی از کتابهای چاپ تاجیکستان که اینک نامش را به یاد نمی‌آورم خواندم که تاجیکان خود را از تبار ایرانی می‌خوانند. دانشمندان شوروی زبان تاجیکی را زبان ایرانی دانسته‌اند و صدرالدین عینی در کارنامه خود فارسی تاجیکی و فارسی ایران را یکی دانسته. البته یکی بودن فرهنگ ایرانیان حاضر و تاجیکان را نباید با مسایل سیاسی درهم آمیخت. حقیقت آن است که تاجیکستان شوروی کشوری دیگر است با شرایط فرهنگی و اقتصادی دیگر و ایران کشوری است دیگر با شرایط دیگر. تاجیکان خراسان و تاجیکان شوروی به دو کشور جداگانه تعلق دارند، در عین حال فارسیها و تاجیکان میراثهای مشترک فرهنگی دارند و جزئی از ملت و امت اسلام هم هستند. چکیده کلام آنکه:

تاتها و تاجیکان همان گونه که زبان و تبارشان نشان می‌دهد آریایی و ایرانی تبار هستند. نام آنها به احتمال بسیار قوی از نام دائیتی رود مقدس ایران ویج اقتباس شده اما وجوه اشتقاق دیگری در زبانهای اوستایی - فارسی کهن - سکایی نیز متصور است.

کاربرد این واژه در زبان چینی از تأثیر زبانهای ایرانی در چین حکایت می‌کند (که تحقیق در آن موضوع خود به مقاله بس وسیعی نیازمند است) و کاربرد واژه‌های ماننده همانند تاتار - تازی - تای (تایلند) در همسایگی اقوام آریایی نشانه روابط نزدیک فرهنگی میان این اقوام می‌باشد.

ترکان بگمان من از اعقاب تورانیان که شاخه‌ای از ایرانیان کهن بوده‌اند پدید آمده‌اند و ترکان چین ثمره آمیزش اقوام تورانی با چینیان زردپوست

هستند. در هر حال فرهنگ غالب اقوام ترک مالا مال از واژه‌های ایرانی است (ترک تات سیزبولمان) لذا واژه‌های تات - تاجیک و حتی تاتار تبار ایرانی دارند.

### منابع و مأخذ

- ۱- خرده اوستا، جزوی از نامه مینوی اوستا، تفسیر و تألیف پورداد
- ۲- فقه اللغة ایرانی، ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز
- ۳- دوره تاریخ ایران باستان، تألیف پیرنیا
- ۴- زبان آموز هلندی - دانمارکی و سوئدی از انتشارات Teach yourself لندن و نیز خود آموزهای سفری Berliz
- ۵- فقه اللغة سومری از دکتر فوزی رشید (نیز الواح سومری کرامر ترجمه رسایی)
- ۶- کتابهای متعدد دیگر از جمله دیوان لغت الترک کاشغری، ترکی پیش از قرن سیزدهم، و اطلس ملت‌های جهان، تاریخ افغانستان پس از اسلام عبدالحی جیبی، مهاجرت نژاد آریا فریدون جنیدی.

### پی‌نوشتها:

---

(۱) نام‌های داهما (اسم کشوری در اوستا) - Dahyu کشور در فارسی باستان - داسیو (سانسکریت یعنی کشور) - Taigha خانه در زبان گالی اسکاتلندی و ایرلندی نیز با واژه تاجیک شباهت دوری دارند. آیا این نام به عنوان مردم شهرنشین و متمدن در برابر قبایل چادرنشین (تاتار) بکار نمی‌رفته؟





## تاجیک

علی دیوانه قل

به این عنوان از ملتی یاد می‌شود که دارای تاریخی عتیقه و تمدنی غنی است و در رشته‌های گوناگون حیات فرهنگی و اقتصادی‌اش اسرارها نهان است. کلمه تاجیک در خزینه لغوی زبان عظیم‌الشان فارسی معانی و ارزشهای بیشماری دارد و بی‌شک مشخصات کامل آن در این گونه مقاله کوچک نمی‌گنجد. بنابراین امیدواریم که زبان‌شناسان، محققان و ادیبان در کشف اسرار این کلمه امروز و فردا جدا مشغول به کار گردند.

در مورد اصطلاح «تاجیک» هر چند مستشرقان و دانشمندان عالم تحقیقات پر ارزش کرده‌اند باز هم می‌توان دامن بحث و اندیشه را گسترش داد زیرا در تالیفات بعضی از علما هنوز به ناروشنی و شک و شبهه دچار می‌آییم. معلومات موجوده آنان را می‌توان به دو بخش قسمت نمود: بخش اول معلومات فرهنگی و فکر و پیشنهاد محققان درباره کلمه تاجیک و معنی آن.

مولفان فرهنگی قدیم و جدید از قبیل *غیاث اللغات*، *منتخب اللغات* و *فرهنگ رشیدی*، *برهان قاطع*، *سراج اللغات*، *لطایف اللغات*، *نظام الاطباء*، *انجمن آرا*، *آنند راج*، *فرهنگ نظام*، *فرهنگ فارسی*، *لغتنامه دهخدا*، و غیره کلمه تاجیک را مورد بررسی قرار داده اما مفهوم لغوی و اصطلاحی آن را به طرق گوناگون اظهار کرده‌اند. طبق این بیانات سرچشمه‌های فرهنگی تاجیک پیش از همه نام قوم و ملیت را بیان می‌کند.

چنانکه در *برهان قاطع*: «تاجیک - بر وزن سالک است و تاجیک غیر عرب و ترک را گویند.» در *فرهنگ فارسی تاجیک (تازیکی)* و *تات (رعیت)* و

جیک (پسوند تصغیر) بوده عموماً غیر ترک. آنکه ترک و مغولی نباشند. بیشتر فرهنگهای ذکر شده بر همین عقیده‌اند اما در فرهنگهای دیگر تضاد فکر بالا را می‌بینیم چنانچه مؤلف «غیاث اللغات» می‌نویسد: «تاجیک اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد و اکثر ایشان سوداگر باشند.» در مورد دیگر نوشته فرهنگ آندراج عجیبترا از آن چیزی است که خواندیم. او می‌نویسد: تاجیک عرب زاده‌ای که در عجم کلان شود و نام ولایت و طایفه‌ای غیر عربی باشد. و در لغات ترکی به معنی اهل فرس نوشته.

از شرح مولفان این دو لغتنامه و لغتنامه‌های دیگر برمی‌آید که در زمانهای خیلی قدیم به سبب همسایگی مردم عرب با مردم ایران زمین عربها را «تازیک» می‌نامیده‌اند. چنانچه در حاشیه برهان قاطع می‌خوانیم: «ایرانیان قبیله طی از سرزمین یمن را که با آنان تماس بیشتر داشتند - در زمان انوشیروان یمن مستعمره ایران شد- «تازی» و منسوبان بدان را «تازیک» می‌گفتند و سپس این اطلاق را به همه عرب تعمیم دادند.»

مورخ مشهور بارتولد عقیده خود درباره کلمه تاجیک را بر اساس همین سند قوت بخشیده است و در مورد گفته غیاث اللغات که بر اساس آن از تاجیک گاهی سوداگر مراد باشد می‌گوید این سخن حقیقت تاریخی دارد زیرا تجارت عالم و آدم شناختن است و وسیله بزرگی برای آشنایی اشخاص و قبایل و خلقها و حتی دولتها به شمار می‌رود. تاجیکان از قدیم برای این رکن مهم زندگی اهمیت خاص قائل بودند. سمرقند و بخارا و بلخ و خجند و کابل و هرات و مشهد و نیشابور از اول اماکن اصلی زیست آنها بوده است. و آنها یک عمر به تجارت مشهور بوده‌اند. از این لحاظ نیز اسم تاجیک حکمت زیادی در خود نهان دارد.

در فرهنگ نفیسی چنین ثبت شده است: ۱- تاجیک: غیر عرب و ترک و مردم پارسی ۲- و مردم عربی که در مملکت پارسان زاییده شده و بزرگ

گشته بر آمده باشند ۳- و غلام آزاده که مشغول زراعت و کشاورزی باشد. این معلومات جز تکرار فکرهای پیشین چیزی نیست ولی با تازگیش مانند معلوماتی جدید دقت ما را جلب می‌کند. افاده «غلام آزاده که مشغول کشاورزی و زراعت باشد» خیلی عجیب است زیرا تاجیکها همه عمر با دسترنج خویش دشتها و کویرها و دامنه کوهها را مبدل به باغ و بوستانها کرده‌اند و طبیعت مردم بومی همیشه مایل به کشت و شیار و احیای زندگی بوده است. البته این نکته موضوعی است که تقاضای بحثی دیگر را دارد. اما چون اطلاع بیشتر فرهنگ‌نویسان را بازرسی کنیم می‌توان خلاصه زیرین را قاطعانه جانبدار شد: «تاجیک» مردمی غیرترک و غیرعرب که در ماورالنهر ساکن باشند. ثانیاً کلمات تاجیک، «تازی» و «تازیک» زمانی مفهوم عرب را افاده می‌کرده‌اند یعنی عربهایی که از مراکز خویش بیرون مانده و به کمال رسیده‌اند. و بالاخره کلمه تاجیک بیانگر مفهوم سودا و سوداگر و اشخاصی مشغول به کارکشاورزی بوده است.

در عالم علم نیز کلمه تاجیک هم به عنوان اصطلاح و هم به عنوان لغت دقت دانشمندان وطنی و خارجی را جلب نموده است. بعضی از آنان به این اصطلاح توجهی ویژه ظاهر کرده‌اند و بعضی در مورد آن سخنانی سهل و سست نهاد گفته‌اند و رفته‌اند. از جمله بارتولد، استاد عینی، غفوراف باراوکاف، کارل ریتار، خانیکوف، پاتوشف، بوداکاف، دلیاگارد، ماسویسکی، یوستی، کاترمر، نیل دیکی، خارتمن، امنیاکوف، رازن فلد، کلیم چاتسکی، بریازین، کریمسکی، استرابان، آندریوف، بابرینسکی، میولر ملک الشعراى بهار، محمد معین، بیک مراد سیاهوف و غیره که معانی لغوی، اصطلاحی و دوره‌های تاریخی کلمه تاجیک را مورد تحقیق قرار داده‌اند.

فکرها اکثر مختلف و بحث طلبند و عمدتاً می‌توان فرموده اکثر آنان را

چنین تایید نمود:

کلمه تاجیک در ابتدا از کلمه تازی طی بوده به معنی عرب استعمال می‌گردد. این فکر را مخصوصاً بارتولد پیشنهاد نموده چنین اثبات می‌کند که ترکان دشت و صحرا بعد از فارسیهای آسیای مرکزی دین اسلام را پذیرفتند. از این رو در ترغیب و تحکیم اسلام، نقش مردم ایران زمین کم نیست. چون ترکها به حکم عربها آیین اسلام را قبول می‌کردند و فارسیان ماوراءالنهر نیز در این کار همدوش عربها بودند. به این خاطر ترکان آنها را هم «تازی» می‌نامیدند.

بعدتر آنها چون تفاوت بین عرب و فارس را درک کردند و برای شناخت فارسیان ماوراءالنهر از اعراب آنان را «تاجیک» یا «تازی» نامیدند. باز عقیده ای است که گویا کلمه تاجیک از کلمه تات به وجود آمده است. یعنی تات به معنی رعیت و «چژیک» همچون پسایند. گروهی می‌خواهند ثابت کنند که اصطلاح «تاجیک» از کلمه «تگ» و «تک» به وجود آمده است. گروهی دیگر پیدایش این کلمه را با اصطلاح چینیای: «تیه-آ-جزی» مربوط دانسته‌اند. گروهی بر این عقیده‌اند که اسم تاجیک در ارتباط با تاج و یا کلاه پدید آمده است چنانچه خانیکوف، بروفکاف، بودیکوف، ماسولسکی، بیک مراد سیاهوف و دیگران جانبدار این عقیده‌اند. در این میان مستشرق خانیکوف سهوی جدی صادر کرده است که قسمتی از خطای او را زیانشناس بیک مراد سیاهوف در مقاله‌ای با عنوان اصطلاح تاجیک و ریشه‌شناسی آن اصلاح می‌نماید. خانیکوف اظهار می‌نماید که کلمه تاجیک را عربها همچون افاده‌گر آیین زردستی دانسته به آن تهدید می‌کرده‌اند. تلفظ و نوشتار این کلمه تا عصر هفده خطرناک بوده و گویا فقط در عصر بابرشاه ما به این کلمه برخورد می‌کنیم. ایشان برای تصدیق فکر خویش می‌نویسد که در فرهنگ رشیدی و دیگر

آثار خطی عصرهای یازده تا هفده ثبت نشدن این کلمه را سبب همین بوده است. اما خانیکوف آگاه نیست که در آثار «محمود کاشغری» یوسف بلاساغونی بیهقی (عصر یازده)، حکیم سنایی، سعدی شیرازی (قرن ۱۲) و غیره کلمه تاجیک بارها مورد استفاده قرار گرفته است. غیر از آنچه که سیاهوف ذکر می‌نماید این کلمه را در دهها ماخذ قدیمتر از آنان نیز می‌توان دید.

مؤلف تاریخ قازانی (سده ۱۳، ۱۴) درباره فهم و ادراک وزیران روزگار مغول چنین یادآور می‌شود: وزراء و حکمای تازیک دست از ایشان باز نداشتند و اگر مفسدی می‌خواست که عرض ایشان ببرد مانع می‌شدند. متأسفانه خانیکوف بر اساس یگان نسخه ناقص فرهنگ رشیدی چنین حکم می‌راند: ما در نسخه دیگر این فرهنگ راجع به کلمه تاجیک معلومات ذیل را دریافتیم: تاجیک تازیک و تازیک هر سه لغت به کثر ثالث، غیر مردمی ترک که در عجم باشند.

از کلمه تاج به وجود آمدن اصطلاح تاجیک به نظر بارتولد مشکوک می‌نماید که تا اندازه‌ای حق به جانب ایشان است، زیرا تاج کلمه عربی بوده به زبان فارسی پس از هجوم عربها به این سرزمین وارد گردیده است. گذشته از آن کلمه «تازیک» طبق نشانداد محمد معین لفظ پهلوی بوده در ابتدا تازی و بعدتر به تاجیک بدل گردیده است. مادامی که تازیک صرف کلمه پهلوی است پس هیچ ارتباطی به «تاج» عربی ندارد. از جانب دیگر عجب نیست که مردم ترک ساکنان ماورالنهر را در ابتدات نامیده‌اند و بعدتر برای فرق گذاشتن آنان از تازی یعنی از عرب آنها را تازیک نامیده باشند. از سوی دیگر خلق که در این قسمت ایران زمین از اول سکونت داشت و صاحب زبان و آیین و کیش خاصی بود بدون شک نام و عنوان خود را نیز باید داشته باشد. پس چرا عده‌ای از محققین محترم جان

خویش در عذاب نهاده تاجیک را با عرب یا ترک که اصلا ریشه‌ای در این  
مرز ندارند الحاق و مخلوط می‌سازند؟

و باز اشاره مستشرقین گرامی، توجه ما را تا اندازه‌ای به آن که کلمه  
«تاجیک» از «تاختن» برمی‌آید جلب نمود. زیرا کلمه پهلوی «تاز» به شکل  
مصدر تاختن، یعنی «تاز» شباهت دارد. در پاورقی برهان قاطع از محمد  
معین چنین اشاره‌ای می‌بینیم: از تاز (نسبت) در پهلوی تازیک.

اکنون ما کلمه «تاز» پهلوی را در فرهنگها می‌جوئیم. در همان «برهان  
قاطع» در مورد این کلمه چنین می‌خوانیم: «تاز - معشوق و محبوب را  
گویند و به معنای تازنده نیز آمده است». و در فرهنگ رشیدی نیز در برابر  
دیگر معنیها «به معنی محبوب گفته» در آثار بزرگان ادبیات همچنین از  
جمله در شاهنامه می‌خوانیم:

بدو گفت مادر که ای تاز مام

چه بودت که گشتی چنین زرد فام؟

چنانکه دریافتیم اینجا تاز به معنای محبوب مادر، دوستدار مادر یا  
جان مادر بکار رفته است و در یک بیت سوزنی سمرقندی کلمه تاز چنین  
افاده گردیده است:

زان روی که دام دل هر تاز مدام است

مولای مدامیم و مدامیم و مدامیم

اگر بوجود آمدن تازیک پهلوی از کلمه «تاز» پهلوی همچون طرز کلمه  
سازی «پیشانیک» (آن هم در زبان پهلوی) قبول بنماییم به حقیقت  
نزدیکتر است. به علاوه این «در فرهنگ اصطلاحات علمی» کلمه تازی به  
طریق ذیل تشریح گردیده است: «تازی صورت فلک کوچکی واقع در  
نیمکره سماوی شمالی کهکشانش معروف در این صورت فلکی است.»  
همچنین در فرهنگ «آندراج» از قول فرزانه بهرام ابن فرزانه فرهاد روایت

آورده می‌شود:

«تاز نام یکی از پسران سیامک بوده و تازیان از نسل اویند. و از بعضی تواریخ نیز چنین معلوم می‌شود که تاز پسرزاده سیامک ابن میشا، ابن کیومرث بوده و پدر جمله عرب است و نسب تمام عرب به تاز می‌رسد چنانکه نسبت همه عجم به هوشنگ شاه می‌رسد».

اگر اینکه اصطلاح تازیک مفهوم عرب را افاده کند به همین روایت ارتباط داشته باشد پس موجودیت چنین روایتی که نژاد ایرانیان را به هوشنگ و تورانیان را به تاز منسوب می‌داند نیز از احتمال دور نیست، زیرا در تاریخ مردم ایران زمین روایتی است که توران را ده و ایران را شهر حساب می‌کردند البته این گمانها به تحقیقات عمیق علمی نیاز دارند. خلاصه اگر کلمه تاجیک معنای خلق و ملیت و مردم ماوراءالنهر را افاده بنماید پس لغتی به معنای علاقه‌مند به احساسات نجیب انسان و عشق و محبت است، یعنی تاجیکان به معنی عشق ورزان و عاشق پیشگان آمده است. همچنین اجداد تاجیکان چنانکه تاریخ گواه است به علم نجوم معتقد و علاقه‌مند بوده‌اند. شاید همان ملکه «تازی» که افاده‌کننده سرعت فلک خرد در سماوات بوده و ستاره کهکشانی را در آغوش خود جا داده است، موجب پیدایش «تازیک» پهلوی شده باشد و پس از استیلاي عربها تازیک به تاجیک مبدل گردیده باشد.





## سخنی چند درباره تاجیکها

عبدل احمد جاوید

یکی از قومهای اصیل و بومی آریانای باستان، خراسان عهد اسلامی و افغانستان امروزی تاجیکها هستند که از لحاظ پیوستگی نژادی با ساکنان آریانزاد دیگر این کشور مانند: پشتوها، بلوچها و همچنین با ساکنان قسمتی از مردم آسیای مرکزی و ساکنان سرزمین ایران بجز ترکها و عربها و اقلیتهای دیگر مانند آشوریهها از یک تیره و تبار به شمار می آیند. اجداد تاجیکها را گروههای آریایی چون تخاریها، خوارزمیهها و یوآچها و قبل از همه سفدیها و باختریها تشکیل می دهند.

عدهای از دانشمندان بشرشناس معتقدند که نژاد تاجیک در نتیجه آمیزش چند نژاد نو اروپایی به وجود آمده است که در دورههای بسیار قدیم در قلمرو آریانا و آسیای مرکزی ساکن بوده اند. برخی بر این باورند که در هزاره اول قبل از میلاد که دوران تحولات بزرگ اقتصادی و اجتماعی ماوراءالنهر و ایران زمین بوده است این ملت در نتیجه رشد و تکامل یکی از نژادها به ظهور رسیده است.

در تاریخ خوانده ام که در عهد روستایی توجه به امور دهقانی، مالداري و زندگی اسکان یافته بیش از هر زمانی صورت گرفته و جامعه آماده آفرینش دولت گردیده و سرانجام در سرزمین ایران باستان یا باختر در نتیجه جامعه طبقاتی، دولت بزرگی به وجود آمده است. به قول «هرودوت» مورخ قرن دوم میلاد، یونان در ردیف دولتهای مصر و بابل قرار داشت. «هرودوت» از قومی به نام «دادیکها» یاد می کند که عدهای این واژه را شکل قدیم واژه تاجیک می دانند.

در زمان درخشش تمدن یونان باختری همزمان با گسترش خط، هنر و فرهنگ یونانی و رشد و توسعه شغل‌های مالدار، کشاورزی و آبیاری قبایل ناحیه‌های شمال بیش از پیش متحد شدند و اوچها از خورشاوندان سیتیا و سکایها از نژاد آریایی بودند به زندگی شهرنشینی و اسکان روی آوردند و خو گرفتند. بازار تجارت و حرفه رونق بیشتری یافت و هنر یونان و بودایی جای هنر یونان باختری را گرفت.

نیمه دوم قرن ششم مصادف با ظهور نام ترکها در خارزم زمین است که پس از غلبه بر (هیتالیها) وارد شمال افغانستان گردیدند و باتخاریان در آویختند. و با قبول تمدن و فرهنگ پیشرفته تخاریان جز و مردمان آن سرزمین شدند و از همین زمان است که اقوام ترک و تاجیک به عنوان خلق‌هایی نزدیک و هم‌رزم با هم یاد شدند. در ادبیات فارسی این دو کلمه برای مقایسه و مقابله مکرر به کار رفته است (یعنی نظیر ایران و توران در شاهنامه).

سعدی گوید:

ز دریای عمان برآمد کسی

سفر کرده دریا و هامون بسی      عرب دیده و ترک و تاجیک و روم  
سعدی در ترجیحات گوید:

شاید که به پادشاه بگویند      ترک تو بریخت خون تاجیک

نکته جالب این است که در متون منظوم و منثور دری هرگاه نام این ملت آریان‌نژاد در برابر قوم سامی یعنی تازی یا عرب ذکر می‌گشت لفظ دهقان یا دهگان به کار می‌رفت. «تازی و دهقان» و مرادشان همان عرب و عجم بوده. شاید این هم از این بابت بوده که لفظ تاجیک را غیر از اصطلاح تازی می‌دانسته‌اند و چنین نیز بوده. به این معنی لفظ تاجیک یا تازیک یا تازیک با کلمه «تازی» به معنای عرب هیچ ارتباطی ندارد. گویا

برای رفع چنین مشکلات و رعایت آهنگ کلمات کلمه دهقان را به کار می‌برده‌اند و تازی و دهقان می‌گفتند، نه تازی و تاجیک. چنانچه در این

شعر ابوحنیفه اسکافی می‌خوانیم

مأمون آنکو ز ملک دولت اسلام

هرگز چون او ندید تازی و دهقان

و فرخی گوید:

ای به دل چو قبیله تازی

وی به رخ چون قبیله دهقان

از همین مقوله است کلمات «احرار» و «آزاده» که نامهای دیگر تاجیکها بوده که در مقابل اقوام برده و اسیر غلامان زر خرید به کار می‌رفته است.

چنانکه رودکی گفته است:

می‌آرد شرف مردمی پدید

آزاده نژاد از درم خرید

یعنی ملاک تشخیص آزادگان و احرار از مردمان غلام و زر خرید است. در دوره زمامداران اشرافی اموی مردم خراسان و ماوراءالنهر و عراق (مقصود عراق عجم است که عبارت بوده از شهرهای مرکزی ایران و به بصره و کوفه نیز عراق می‌گفتند. البته این جا مراد معنی اول است) که اکثراً تاجیک بودند با عصیانها و قیامهای نظامی و سیاسی، طغیانها و نهضت‌های فکری و اجتماعی، شورشها و جنبشهای دینی و مذهبی و بالاخره خروج بر خلافت و مخالفت و ضدیت در مقابل امویان متعصب که به افضلیت عرب بر عجم معتقد بودند قیام کردند. و این کار عاقبت به ظهور دولتهای نیمه مستقل و مستقل چون طاهری، صفاری و سامانی منجر گردید.

در اثر همین روش تند و ناپسندیده امویان بود که حتی گروهی به ادیان قدیم روی آوردند و به هواخواهی از کیشهای مانوی، زردشتی و مزدکی برخاستند. دیگر از نتایج سیاست نامطلوب و فشار سنگین مالیاتی بنی امیه ظهور و انتشار افکار شعوبی بود که به بیداری ملل و توجه آنها به تاریخ، سنن، آداب و فرهنگ خودشان منجر گردید. سرانجام شاهنامه سرایی رواج و رونق یافت. مردمان همین نواحی در اثر انگیزه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تجارتی و مدنی به ایجاد وحدت در یک خلق واحد و زبان واحد گرایش پیدار کردند. فرهنگ جدید را پذیرا شدند و در راه قبول فارسی دری به عنوان زبان رسمی، لهجه‌ها و زبانهای اصلی و محلی و حتی رسم الخطهای خود را کنار نهادند.

ساکنان خراسان و آسیای مرکزی که اکثر زراعت پیشه و مالدار بودند و همچنین کوچیان و بادیه‌نشینان به شهرنشینی و زندگی اسکان یافته روی آوردند و در ترکیب مردمان روستا و شهر داخل گردیدند و سرانجام در اثر شرایطی که نظام فئودالی به وجود آورده بود تشکیل خلق تاجیک رونق بیشتر گرفت و تاجیکها نظر به سطح رشد فکری و معنوی که داشتند داری هویتی مستقل و کامل گردیدند.

تشکیلات و روابط و خصوصیات قومی و قبیله‌ای را پشت سر گذاشتند و به مرحله پیشرفته‌تر یعنی ایجاد ملیت ارتقاء یافتند. تاجیکان در این زمان و حتی زمانی که سلجوقیان و مغولها در این نواحی تسلط داشتند متصدی شغلهایی از قبیل صنعت و پیشه‌وری، تجارت و هنرورزی، کتابت و انشا و ادب و تعلیم و به طور کلی امور دیوانی و مملکت‌داری بوده‌اند.

از آنجا که زبان فارسی دری به عنوان زبان ادبی و درباری تاجیکان قبول شد اصطلاح فارسی گوه‌ران، چنانکه جامی هم گفته:

ببخشید بر فارسی گوهران به نظم دری دُر نظم آوران  
و فارسی دان و فارسی زبان با کلمه تاجیک مترادف گشت حال آنکه  
بسا تاجیکانی هستند که زبان مادری و محلی ایشان زبان دیگری است  
مانند قومهای قلچهای پامیر، پشه‌ایها، آرمولیاها و نظایر ایشان.

در نتیجه رشد و تکامل مراحل تمدن و فرهنگ شخصیت‌های بزرگی از  
میان تاجیکان برخاستند و جهانی را با نور علم و معرفت آراستند. از آن  
گروه‌اند: رودکی، فردوسی، ابن‌سینا، ابوریحان، بلعمی بیهقی،  
ناصرخسرو، مولوی، بهزاد و هزاران تن دیگر.

در صفحات تاریخ و ادب مسالیت تاجیک در مناطق و دوره‌های  
مختلف به نامهای زیاد شده‌اند که هر کدام به جای خود دارای توضیح و  
تفسیر است: تازی، تازیک، تازیک، تازیک، تات. (در ترکی ایرانیان و زبان  
فارسی است که با کلمه تاجیک ارتباط دارد.)، ابناء الاحرار، بنی‌احرار،  
احرار و حتی ابنای آزاده، آزادزادگان، آزادزاد، دهقان، دهگان، غلچه (در  
زبان محلی به معنی دهگان است)، دهور فارسی‌وان، سرت یا سارت (به  
معنی سوداگر که بیشتر از جانب ازبکها گفته می‌شد). چنانچه با بر در  
تزوکات و نوایی در محاکمة اللغاتین خود بیشتر از چهارده بار آن را به کار  
برده‌اند. همچنین به عنوان «خواجه» که به بزرگان و سربرآوردگان این قوم  
نسبت داده می‌شد نیز از تاجیکان یاد شده است.

هر چند تاجیکهای افغانستان از نظر وابستگی و پیوستگی به گروه  
نژادی خاص تشکّل خلقی منظم داشته، اما آنها را از نظر محل زندگی و  
سکونت می‌توان زیر عنوانهای ذیل مطالعه کرد:

الف - تاجیکهای شهرنشین یا اسکان یافته یا مقیمی که در شهرهای  
بزرگی چون هرات، کابل و بدخشان و نظایر آن زندگی می‌کنند و در دریف  
تاجیکهای قدیم سغد و خوارزم، سمرقند و بخارا و همچنین طوایف

گوناگون فارسی زبان ایران قرار می‌گیرند.

ب- تاجیکهای ده‌نشین که در درّه‌ها و وادیهای سرسبز افغانستان عمر به سر می‌برند. مانند ساکنان درّه پنج شیر، درّه شکاری، بامیان، و غرستان، ایماق چهارگانه (فیروزکوهی، جمشیدی، تیمور و تایمنی) پشه‌ایهای لغمان و کتر و آرموبه‌الوگر و کانی گرم و چهار ایماق که از قوم غور و تاجیکند و با وجود نژاد و زبان آریایی به کلمه ایماق، اما در اصل اویماق معروفند.

ج- ساکنان دری زبان یا فارسی زبان که در بین قومهای ترکی زبان و پشتوزبان و امثال آنها زندگی می‌کنند مانند مردم شهر کندوز و تالیکا- گردیز و جلال آباد. ساکنان لقمان را از قدیم تاجیک خوانده و نوشته‌اند چنانکه یک سیاح به اسم «لیچ» می‌نویسد: لقمان جزو ولایت کابل است. سکنه لقمان تاجیک یا فارسی وان هستند.

د- تاجیکهای کوهستانی یا کوه‌نشین که در دامنه‌های هندوکش و پامیر زندگی می‌کنند.

از نظر قیافه، تاجیکها به خوش سیمایی معروفند. شبیه آذربایجانیها، قفقازیها و پالی‌وستها.

با قیافه‌ای منظم. صورتی دراز بیضوی، بینی بلند، ابروانی مشکی و چشمانی غزالی و سیاه دارند.

### پیشینه تاریخی و ریشه‌شناسی کلمه تاجیک

این کلمه در کتیبه‌های فارسی باستان و متون اوستایی نیامده است. در زبان پهلوی ساسانی پارسیک یا فارسی میانه کلمه تاجیک در مورد عرب یا عربهای ایرانی شده و عربهایی که دین زردشت را پذیرفته بودند به کار رفته است.

مغولان غیر خود را تازیک می‌گفتند. ساکنان آسیای مرکزی در آغاز این نام را در برابر مسلمانان به کار برده‌اند. همینکه ترکان ظاهر شدند این کلمه را درباره آریاییها یعنی طایفه‌ای که ترک نبوده‌اند استعمال کردند. در افغانستان به کسانی که پشتو، هزاره و ترک نیستند تاجیک می‌گویند.

در مورد ریشه شناسی کلمه تاجیک عقاید گوناگونی اظهار شده است:

۱- یکی آن را به تاج نسبت می‌دهد، این باب که مردم از قدیم کلاهی تاج مانند بر سر داشته‌اند چنانچه قطعات تصویری که از نقاط تاریخی کشور مربوط به عهد کوشانی به دست آمده به زیبایی نشان می‌دهد که سربازان عهد کوشانی، تاجواره‌ای به سر می‌گذاشتند و نمونه‌های آن در موزه کابل به نمایش گذاشته شده است. روایتی از *جوامع‌التاریخ* رشیدالدین فضل‌ا... داریم که می‌گوید: در عهد چنگیزخان حاکم و پادشاه کارلوق (قارلوق) را نام ارسلان خان بود. چون چنگیز «کابولای (قابود) نایان» را از قوم «برلاس» بدان حدود فرستاده بود ارسلان، خان ایل شده پیش قابول می‌آمد و چنگیزخان دختری از عروق (گروه و جامعه) به او داده، فرمود که او را ارسلان سر توفتای یعنی تاجیک گفت. و چون ارسلان افتخار خویشاوندی با اهل خرگاه چنگیزخان را حاصل کرد او را تاجیک خواندند، به معنی سر توفتای (کلمه تفت، یا تخت و توی به معنای صاحب و دارنده: یعنی تاجدار).

۲- بعضی اصل و ریشه «تاجیک» را به لفظ تازی می‌رسانند. به این معنی که نزدیکترین قبیله برای فارسان قبیله «تای» از قبایل یمن بود که به آنها علاقه بیشتر داشتند و منسوب به آن را تازی خواندند، نظیر رازی منسوب به «ری»، سپس آن را به همه اعراب نسبت دادند. ساکنان قدیم شام نیز عربها را تایوی می‌گفتند یعنی قبیله تای زیرا که ساکنان صحراهای اطراف شام اعراب قبیله تای بودند. کلدانیهای قدیم عربها را پیا و

ارمنیهای قدیم آنان را داجیک می‌نامیدند. این نوع نسبت دادن جزء به کل در بین ملل فراوان است. چنانچه یونانیان و رومیان لفظ پارس را که نام قبیله‌ای از قبایل ایرانی بود به همه ایرانیان نسبت داده‌اند و عرب لفظ فارسی را به معنای وسیع کلمه استعمال نموده است. همین‌طور عربها یونان را که نام قبیله یونون در آسیای صغیر است به همه قوم گیلان نسبت داده‌اند. کشورهای اروپایی که با قوم، گره‌گورا نزدیکتر بودند، آن سرزمین گرک (گریس) نامیدند. زمانی هم لفظ تاجیک به معنی جامعه مسلمان عبارت است از عربها و آریائیها حتی ترک حضری مقابل ترک کافر یا بدوی به کار می‌رفت. در شعر فارسی کلمه تازی به معنای قوم و مردم عرب زبان عربی به کار رفته است چنانکه در این شعر ناصر خسرو می‌خوانیم:

ای گشته سوار جلد بر تازی  
 خرپیش سوار علم چون تازی  
 تازیت ز بهر علم و دین باید  
 بی علم یکی است تازی و رازی  
 گر تازی و علم به دست آری  
 شاید که به هر دو سر بیفرازی  
 بی علم به دست نیاید از تازی  
 جز چاکری و فسون و طنازی

لفظ تاجیکی به معنای زبان نخستین بار در سفرنامه میرعزت‌اله هندی در سال ۱۸۱۳ به کار رفته است آنجا که می‌نویسد: زبان قوقان (خرکند) ترکی است، اهل شهر تاجیکی یعنی فارسی می‌گویند.  
 لفظ تاجیکی به معنای زبان در تذکره افضل‌التذکار پیرمستی، در ضمن شرح حال شاعر به نام احقر نیز به کار رفته است.



۳- ترکها و سایر نژادهای اورال و التای با هر مسلمانی که روبرو می‌شدند به تصور اینکه آنها هم عرب هستند آنها را تازی یا تازیک می‌گفتند. چون بیشتر آنها فارسی زبان بودند بعدا کلمه تاجیک بر دری‌گویان این سرزمین به ویژه در ماوراءالنهر اطلاق شد و در برابر ترکی قرار گرفت. این روایت افسانه‌ای است که گروهی از فرهنگ‌نویسان از خود برآورده‌اند!

تاجیک عبارت است از عربی که در عجم به دنیا آمده است البته این سخن افسانه‌ای بیش نیست.

برای مورخان مسلمان سده‌های میانه، ساکنان خراسان و عراق عجم و قسمتی از ماوراءالنهر مانند سمرقند و بخارا و چاچ و فرغانه تاجیک بوده‌اند، یعنی فارسی زبان مسلمان اسکان یافته را تاجیک می‌گفتند و این عنوان کاملاً با اصطلاح خراسانی یعنی فارسی‌وان یعنی مسلمان شهرنشین و روستایی و به تعبیر عامیان ایرانی، موافق و مطابق بوده است. لفظ تاجیک در داستان ورقه و گلشاه به معنی شهری، در دیوان شمس به معنی مردم ملایم و آرام و در مثنوی امیرخسرو به معنی سلحشور به کار رفته است:

یک حمله، یک حمله کامدشب تاریکی

چستی کن و ترکی کن، نه نرمی و تاجیکی

دیوان کبیر

تاجیک گردنکش لشکرشکن      بیشتری نیزه‌ور و تیغ زن

قران‌السعدین

عبدالرحمن جامی واژه تاجیک را به معنای عاجز و آرام به کار برده:

پیش هندوی چشم خونریزت      گشته ترکان زیوتر از تازیک

در اخبار آمده است در زمان خسرو پرویز شاه ساسانی هنگامی که حبشیه‌ها بر یمن تسلط یافتند سیف‌بن ذی یزن امیرحمیری به دیار ایران روی آورده و از پادشاه ایران استمداد جسته و انوشیروان پنجاه هزار سرباز را با اوگسیل کرده و حبشیه‌ها را از خاک یمن رانده است. عربها افراد این لشکر را که سالها زمام امور را در آنجا در دست داشت بنی‌الاحرار یا ابناالاحرار و یا احرار و حتی ابنا خواندند، سپس این کلمه لقب تمام فارسی زبانها گشت. در علم و ادب ما هر جایی که از احرار یا ترجمه آن آزاده و آزادگی سخن به میان آید مراد فارسی زبانان و تاجیکانند. رودکی گوید:

دائم بر جان او بلرزم زیراک  
مادر آزادگان کم آرد فرزند  
فردوسی گوید:

بزرگان و با دانش آزادگان  
نوشتند یکسر همه رایگان  
دقیقی گوید:

من جاه دوست دارم کآزاد زاده‌ام  
آزادگان به جان نفروشدن جاه را  
ناصرخسرو گوید:

سسیرت و کـردار گـر آزاده‌ای

بـر سـنن و سـیرتِ احرار کن

...امروز شرم نیاید آزد زادگان را

کردن به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی

فرخی گوید:

ای بحری و به آزادگی از خلق پدید

چون گلستان شکفته ز سیه شورستان

و نیز می‌گوید:

عید تو همه فرّخ و روز تو همه عید

وز دیدن تو فرّخ روز همه احرار

ایضاً ناصر خسرو گوید:

من از پاک فرزند آزادگانم      نگفتم که شاپور بن اردشیرم

کلمه دهقان در ادب ما به معنای زیر به کار رفته است:

۱- طبقه‌ای از اعیان و اشراف جامعه که علاوه بر مکتب مادی، حافظ سنن و روایات ملی، سیرت و سنن باستانی و حماسه‌ها و اسطوره‌های پهلوانی بودند و فردوسی یکی از آنان به شمار می‌رفت.

۲- مطلق ایرانی

فردوسی گوید:

ز ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر جهان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخنها به کردار بازی بود

۳- عجمی

فرخی گوید:

هرکس به عید خود بکند شادی      چه ایبری و چه ذاتی و چه دهقان

۴- زردشتی:

ای به دل چون قبیله تازی      وای به رخ چون قبیله دهقان

## ۵- خمار:

ساقی بده رطل گران، زان می که دهقان پرورد  
اندوه برد، شادی دهد، غم بشکند جان پرورد

## ۶- برزگر:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر  
کای نور چشم من به جز از کشته ندروی

## ۷- تاجیک:

یک صف میران و بلعمی بنشسته      یک صف پیر صالح دهقان

در افغانستان هنوز هم پشتو زبانان تاجیکها را دهگان می‌گویند. کلمه سارت یا سرت نیز نام دیگری است که تاجیکها را به آن نام می‌خوانند. مثال ترجمه شده از ترکی تزوک بابر: روز چهارشنبه (نوزده ماه محرم سال ۶۲۶ هجری) هنگام صبحی کردن از روی مطایبه گفته شد که هر که سارتی گوید به پیاله‌ای بنوشد. از این جهت کسان زیادی کاسه شراب نوشیدند. در وقت سنت نماز صبح در زیر بیدهای وسط چمن بنشستیم. گفته شد که هر که ترکی گوید یک کاسه شراب بخورد. آنجا هم کس بسیار کاسه شراب خورد.

کلمه تاجیک (تاج - ایک) به معنای تاجور و تاجدار است. «ایک» در پهلوی پسوند نسبت است (مانند «ی» در فارسی دری) چنانچه در دو کلمه تاریک و نزدیک هم دیده می‌شود.

کلمه تاج از فارسی به زبانهای دیگر مانند عربی و ارمنی هم راه جسته است. آریاییهای قدیم که سلطنت را موهبت خداوندی عنایت ازلی

می دانسته‌اند، به تاج توجه خاص داشته‌اند. به همین سبب است که لفظ تاج با تخت همراه بوده است و در ادبیات تخت با تاج پیروزه به همراه هم آمده است.

ترکیبهای «کلاه کیانی»، «افضل خسروی»، «تاج شهنشاهی» همیشه با صفاتی چون زرین، گوهرنگار و گرانمایه به کار رفته است. تاج که در فارسی آن را افسر، گرز، بساک، دیهیم می خواندند و به عربی اکلیل گفته می شود، کلاهی بوده است گوهرنشان که شاهان در هنگام جلوس یا در مراسم دربار به سر می نهادند.

نمونه‌های ویژه آن روی سکه‌ها و نقوش دیده می شود. ذکر و بیان بعضی انواع آن در کتب دوره اسلامی آمده است. مولف تاریخ بیهقی شرح مفصلی از تاج و تاجگذاری سلطان مسعود دارد. این کلاه زرین کنگره‌دار که معمولاً لبه بالای آن از لبه پایین گشاده‌تر است، بیشتر از ماهوت زربافت ساخته می شد و متن آن با جواهرات نفیس تزئین می گردید. قسمتهایی از آن را با الماس درخشان یا قوت رمانی و زمرد، پره‌های ظریف تزئین می کردند و رشته‌ها و شرابه‌هایی از مروارید از هر طرف آن با تناسب ویژه‌ای کشیده شده بود.

لشکریان اغلب نیمتاج زیبایی بر سر می نهادند که انواع مختلف آن در نقوشی که از دوره‌های مختلف باقی مانده، دیده می شود.



## کلمه تاجیک در آثار گذشتگان

تورقل ذهنی

کلمه تاجیک یا تازیک در دوره سامانی یعنی عصرهای نه و ده در آثار تاریخی و علمی و همچنین در اشعار رودکی و معاصران او هنوز به نظر مولف نرسیده است. به نظر ما در این روزگار میان پادشاه و وزیر یا در میان سپاهیان و سپهسالاران تضادهای فکری و عملی مشاهده نمی‌گردد ولی چنانکه در تاریخ بیهقی و سیاست نامه ذکر گردیده است در عهد غزنویان و سلجوقیان چنین کشمکشهای فکری و عملی به نظر می‌رسد.

کلمه تاجیک در اشعار شاعران این دوره ذکر شده است، از جمله در اشعار عنصری، سنایی، انوری، سعدی جلالالدین رومی، خسروی دهلوی و حتی در یک مخمس حافظ.

درباره غضب محمود به وزیر:

مثلا از جمله سلطان محمود در آن دوره که به وزیر احمدبن حسن میمندی غضب کرده بود به دبیر ابونصر متکان می‌گوید: «نزدیک خواجه رو و او را بگو که هر چه به دشمنی ممکن بوده به جای آوردی و نصیحت بازنگرفتی هر چند معلوم است که یک فوج لشکر من این خارجیان (خوارزمیان) را بسنده است. به جان و سر من که هر چه اندر این سفر فوت شده چون بازگردم از تو بستانم. و اگر لشکر مرا ناکامی پیش آید، پوستش باز کنم و سخت در غضب شد و از بیم لرزه در من افتاد و آواز برآورد که ابوالحسن اوکلیلی را بخوانید تا متعرف باشد که این تاجیکان همه یکی باشند و محابا کنند در پیغامی که دهیم ایشان را.

سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، جلد ۱ صفحه ۱۱۵.

### اندک‌بینی و ضعیف‌شماری

طغرل گفت: مرا صواب آن می‌نماید که بنه پیش کنیم و سوی دهستان رویم و گرگان (نام محل) و آن نواحی بگیریم که تاجیکان سبک مایه و بی‌آلتند. بیهقی، صفحه ۶۱۱.

### ناتوان‌بینی

و تاجیکان که سی سال است تا مال می‌دهند و همگان به نوایندو چکار کرده‌اند که مال بدین بزرگی (دارند) پس ایشان یله باید کرد. بیهقی، صفحه ۲۵۷.

### اجبار و فشار

اگر جنگ باشد اسبان تاجیکان بستانیم که بر اشتر جنگ نتوان کرد. بیهقی، صفحه ۶۱۸.

### شجاعت و قهرمانی

#### تاجیک‌گردن‌کش و لشکرشکن

بیشتری نیزه‌ور و صف‌شکن امیرخسرو، قران‌السعدین و غلامان تاجیکان نیک بایستادند و جنگ سخت کردند. بیهقی، صفحه ۶۲۴.

اظهار نادانی و ناآشنایی در مقابل تاجیک:

ما مردمانی نو و غریبیم، رسم‌های تاجیکان را ندانیم. بیهقی، صفحه ۵۵۴  
دل‌اور بودن تاجیک:

و سلطان سکندر (خوارزمشاه) بارها بر لفظ راندی که من از آثار تاجیکان پر دلتر از اداالملک ندیدم و سرخس را نامزد او بود لباب‌الباب



ج ۱، ص ۱۱۱.

و پنجاه هزار تاجیک دلاور که در روز معرکه از شیر ژیان و پیل دمان روی گردان نمی شدند و بیست پیل قوی هیکل داشتند... *روضه الصفا*،

ج ۵، ص ۳۹.

شمس قیس رازی (ابتدای عصر ۱۳) در قضیه هجوم مغول می نویسد: با وجود چنان لشکر کثیر و وافر دل‌های خاص و عام شکسته شد و رعب و خوف بر ترک و تاجیک لشکر و دور و نزدیک رعیت مستولی گشت *المعجم*، ص ۶.

در مورد حسن و جمال دختران و جوانان تاجیک:

نگار ترک و تاجیکم کند صد خانه ویرانه

به آن مژگان تاجیکانه و چشمان ترکانه

در جای دیگر ترک به معنای محبوبه و تاجیک کنایه از سعدی است که

به معنای عاشق آمده:

شاید که به پادشه بگویند ترک تو بریخت خون تاجیک

تاجیک در ردیف ترک و عرب آمده و معنای قوم فارسی زبانان را افاده

کرده است:

ز دریای عمان برآمد کسی سفر کرده هامون و دریا بسی

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پاکش علوم

سعدی

ترک و تاجیک و عرب گر عاشقند هم‌رند از روی معنی در صواب

مولانا جلال‌الدین رومی

و اگر ترک ده تاجیک را کدخدایی دارد، شاید و اگر تاجیک کدخدایی

ده ترک کند، شاید و کار مملکت از قاعده برنگردد. *سیاست نامه*، ص ۱۶۳.

اصطلاح تاجیک تقریباً تا عصرهای ۱۵، ۱۶ م. شامل تمام فارسی

زیانان ایران، خراسان و ماوراءالنهر بود.

کلمه تاجیک در افاده وحشت از قوم مغول استفاده شده است: مسلمانان و مشرکان و جهودان و مومنان و ترکان و تاجیکان. کتاب نقض، ص ۴۷۶.

محمد امین گلستانی در مجمع‌التاریخ در شرح قتل نادر شاه می‌آورد: آنکه از بدی حال نادر شاه تا زمانی که از سفر خوارزم برگشت... و در سلوک با کاتب ایرانی نادر زمانه بود و اهل ایران نیز خرد و بزرگ و ترک و تاجیک فدائیان نقدجان را در راه او می‌بخشند. مجمع‌التواریخ به تصحیح دهخدا، جلد ۳۷، ص ۱۰۳.

بعد از آنکه در سده هفدهم حکومت شیبانی استقلال می‌یابد و در ایران حکومت صفوی برقرار می‌گردد اصطلاح ازبک و تاجیک جای ترک و تاجیک را اشغال می‌کند. در تاریخ مقیم‌خانه گفته می‌شود: القصة کشته و خسته به ارک بخارا آمده‌اند و خان را داخل تخت‌گاه نمودند. حکم فرمود که هر کس قوت سنگ انداختن دارد در کشتن او و گنجی تقصیر نکند. آن شب از ازبک و تاجیک و رعایا و اهل بازار همه دست به قتل گشادند. مقیم‌خانه، ص ۹۲.

و در مثال دیگر تاجیک به معنای عمومی آمده است: یوسف بیک اگر چه ترک است اما اطوار آدمیانه از ایشان به ظهور می‌رسد. حاصل آنکه در این زمان مثل او ترک بلکه تاجیک نیز کم پیدا می‌شود. تحفه سامی، ص ۳۴۴، ۳۴۵.

الله قلی اصلش ترک است اما خود به تاجیکان شبیه‌تر است که بر ترکان. همان کتاب، ص ۳۵۲.

مولانا همایی اصلش ترک بود و در جوانی ترک ترکی کرده در ترقی احوال در عجم به ملک اصفهان مقیم شد. همان کتاب، ص ۳۵۱.

مؤلف تحفه سامی سام میرزا تقریباً از مجالس النفالس علی شیرنویسی نقل کرده است:

بنابر این ازبکان و تاجیکان در وقتی که در حق او سخن می‌رود، از ستایش او سیر نمی‌شوند. هرمن و مبری، تاریخ بخارا یا ماوراءالنهر، چاپ مسکو، ۱۹۲۴.

در یک بخش ایران که تخت تسلط اسماعیل صفوی بود مذهب شیعه منسوب به اسماعیلیه مذهب رسمی و عمومی ایران اعلام گردید. تقریباً اسم ایرانی با کلمه تاجیک عوض شد. تنها در قسمتی از خراسان خود را تاجیک می‌نامیدند. خلاصه ایرانیها عصرها در زیر بیرق مذهب شیعه و قومیت ایرانی با ازبکان و تاجیکان ماوراءالنهر و قسمتی از خراسان در زد و خورد خونین مذهبی بودند. هزاران هزار آدمیان و عائله‌ها خاک و تراب شدند...

به نظر ما اصطلاح تاجیک به مرور زمان خاص ماوراءالنهری و خراسانی شد. ناگفته نماند که در زمان استیلای مغول جای واژه ترک را کلمه مغول اشغال کرد. تا پنجاه مرد قماری و بیست هزار مغول مجتمع شدند و بر سر هر ده مرد تاجیک یک مرد مغول معین گشت. روضةالصفاء، ص ۳۸-۳۵.

### ملاحظات عالمان و فرهنگ‌نویسان درباره کلمه تاجیک

غیاث‌الدین محمد در غیاث‌اللغات می‌گوید: تاجیک عرب زاده‌ای است که در عجم [ایران] کلان شود و نام ولایت و طایفه غیر عربی باشد. از الطایف و سراج و در لغات ترک به معنای اهل فارس نوشته.

در برهان قاطع: تاجیک با کسر جیم بر وزن تاریک، غیر عرب و غیر ترک را گویند و در اصل اولاد عرب است که در عجم بزرگ شده و برآمده باشد.

این موضوع در شمس‌اللغات چنین ایضاح می‌یابد: تاجیک غیر مردم ترک که در عجم باشد و غیر مردم عرب را نیز تاجیک گویند. در فرهنگ آندراج چنین نوشته‌اند: اولاد عرب که در عجم بزرگ شده باشد و اکثر ایشان سوداگر باشند. لذا از تاجیک گاه سوداگر مراد باشد. در فرهنگ هفت قلم: تاجیک به فتح اول و به الف کشیده و کسر جیم و سکون کاف مخفف تاجیک است و تاجیک غیر عرب و ترک را گویند و در اصل اولاد عرب است که در عجم بزرگ شده.

از لغت نامه دهخدا: تاجیک غیر عرب و ترک را نامند. (شرف‌نامه منیری) تازیک، بر وزن و معنی تاجیک است که غیر عرب و ترک باشد (برهان). عرب زاده که در عجم کلان شود (آندراج) غیاث‌اللغات: فرزند عرب که در عجم زاییده و برآمده را نیز گویند.

برهان: تاجیک همان تاجیکی مذکور و نیز اصلی است ترکان را. وکیل بچه عرب که در عجم بزرگ شود. آنان که ترک و مغول نباشند در لغات ترک، اهل فارسی نوشته‌اند غیاث‌اللغات، آندراج.

مؤلف فرهنگ نظام می‌نویسد: نسل ایرانی و فارسی زبان، مثال: در افغانستان و توران نژادی هستند که خود را تاجیک می‌گویند. مبدل لفظ مذکور تازیک است و از آن بعضی از اهل لغت چنین قیاس کرده‌اند که معنی لفظ مذکور نسل تازی (عرب)، که در عجم بزرگ شده باشد. لیکن صحیح همان است که نوشته‌ام و این لفظ در ایران مورد استعمال ندارد. فقط در افغانستان و ترکستان به فارسی زبانان آنجا گفته می‌شود، در مقابل ترک استعمال می‌شود و اصل این کلمه پهلوی تاجیک منصوب به قبیله تاج است که از قبایل ایران بوده است. آقای نفیسی در معرفی مردم بخارا می‌نویسد: در زمان رودکی شهر بخارا چون دگر شهرهای ماوراءالنهر شهری بوده است با مردمی از نژاد ایرانی و شاید یکی از قدیمترین

مدائنی باشد که نژاد ما در آن رحل اقامت افکنده است، به همین جهت آن شهر به جز عده‌ای معدود از نژاد دیگر که بعد به واسطه حوادث بدانجا رفته‌اند از نژاد ایرانی و پارسی زبان بوده‌اند و مخصوصاً از زمانی که بخارا پایتخت پارسی زبانان مرکز ادبیات فارسی شد و امرای آل سامان در رواج این زبان هیچ فرو نگذاشتند بخارا معروفترین مرکز زبان ما شد. چنانکه پس از هزار و چند سال زبان اکثریت مردم بخارا و زبان بازار آن زبان پارسی است و هنوز اکثریت مردم از نژاد ایرانیند که امروز ایشان را به اصطلاح محلی تاجیک می‌نامند. احوال و اشعار رودکی، ج ۱ صفحه ۶۷ و ۶۹.

مولف همین کتاب درباره مردم سمرقند می‌نویسد: جمعیت ولایت سمرقند نزدیک به ۹۶۰۰۰۰ نفر است که ۲۸٪ آن از نژاد ایرانی است که امروز به اسم تاجیک خوانده می‌شوند. همان کتاب، ج ۱ صفحه ۱۲۰ در لاروس بزرگ آمده: تاجیکان مردمی هستند که حداقل ۲۵۰۰۰۰۰ نفرند که در مشرق ایران و شمال افغانستان و در ترکستان روس و همچنین در ارتفاعات ۳۰۰ متری فلات پامیر پراکنده‌اند و به زراعت اشتغال دارند. غالباً تاجیکها از نژاد خالص ایرانیند و در ایران و افغانستان به کار زراعت اشتغال دارند و در ترکستان بازرگان یا مالکند و در نزد تاجیکان ترکستان هم‌اکنون آثار اندکی از آتش‌پرستی مشاهده می‌شود.

مولف قاموس الاعلام ترکی می‌نویسد: تاجیک در اصل نام قومی از ترکها بود و در این زمان این نام را به یک طایفه ایرانی الاصل و متعلق به زبان فارسی و مقیم در آسیای مرکزی اطلاق کنند. ایشان در بلاد به تجارت و صناعت و در قنای و دهها به زراعت و فلاحت اشتغال می‌ورزند و مردانی فعال و مستمند و نسبت به طوایف دیگر مدنی می‌باشند، ولی به اندازه ترکان و ازبکان و افغانان و تاتار و اقوام دیگر جسور و سلاح‌پوش

نیستند و از این رو در نظر اینان حقیر به شمار می‌روند و مردمی دلاور محسوب نمی‌شوند و کلمه داجیک را که آرامنه به عثمانیان اطلاق کنند از همین لغت ماخوذ است.

فارسی‌نویسد: اشتقاق کلمه تاجیک محتملا از شکل ایرانی تائی (یطی) قبیله‌ای از عرب آمده و آن را مشتق از تاختن می‌دانند. ترکان تاجیک را مانند نام به ایرانیان اطلاق می‌کردند. رجوع شود به طور استاد خنیج تاجیک را ترکی می‌داند، «مركب از تا (ترك) جیک (پسوند نسبت) جماعی یعنی تبه ترک» مشخص نمودن معنای کلمه تاجیک و سبب نسبت دادن چنین نام به این قوم مشکل است.

در این باره چنین عقیده‌هایی پیشنهاد شده است: خلق تاجیک از نظر مقام رفیع و سطح معنوی و با لا بودن طرز زندگی به کلمه تاج نسبت داده شده است یعنی تاجیک بلندی و والایی مقام را افاده می‌کند.

عبدالمومن ستاری می‌نویسد: امروز مهمترین قومهای ترکستان تاجیکانند. آنها طبق نشانداد ماخذهای تاریخی از گذشته‌های دور در ماوراءالنهر زندگی می‌کنند. طبق مشاهده‌های تاریخ تاجیکان مردم بومی ماوراءالنهر بوده‌اند که بعد از استیلای عرب حکومت تشکیل داده‌اند و در راه علم و ادبیات خدمتها نموده‌اند. سلاله‌های سامانیان و تخاریان در سال ۴۹۳ هجری در ماوراءالنهر حکومت تشکیل داده بودند که آن نیز به قوم فارس و تاجیک منصوب بود. تاجیکان در ترکستان منسوب به نژاد آریابیند و قومیت خود را از دست نداده‌اند. زادگاه آنها ولایات بخارا و سمرقند و بعضی مناطق فرغانه است.

تاجیکان به دو قسم کوهی و شهری منقسم می‌شوند. تاجیکان کوهی بیشتر به دهقانی مشغولند ولی تاجیکان شهری به کارهای تجارت و پیشه‌وری اشتغال دارند و تاجیکان کوهی قیافه صاف آریایی را نگه

داشته‌اند و عُرف و عادت زندگیشان رسم و رسوم قدیم را به خاطر می‌آورد. زبان تاجیکی یکی از لهجه‌های زبان فارسی است ولی طرز جمله‌بندی و آهنگ تلفظ ویژه خود را دارد. تاجیکان شهری چون با اقوام ترک نژاد همزیست بوده‌اند از کلمه‌های ترکی بسیاری استفاده می‌کنند و اصلیت خود را گم کرده‌اند.

بخارا و سمرقند در زمان سامانی مرکز علم و هنر و صنعت و ادب بوده است. آثار عتیقه نفیس که یادگار آن دوره است شاهد این ادعاست ابوعلی ابن سینا حکیم و دانشمند و بی‌همتای طب فرزند آن روزگار است تاجیکان نسبت به قومهای دیگر همسایه صاحب استعداد بیشتریند و مدنی‌تر می‌باشند، که در این باره گپ زدن به درازا می‌انجامد در حال حاضر شماره تاجیکان در ترکستان تقریباً به ۳۴۰۰۰۰۰ تن می‌رسد.

پراکندگی جمعیت در ولایتها به صورت زیر است:

در سمرقند	۷۵۰۰۰۰
در فرغانه	۴۰۰۰۰۰
در بخارا	۲۱۰۰۰۰۰
در سایر مناطق	۱۰۰۰۰۰۰
همگی	۳۴۰۰۰۰۰

البته این حساب تنها شماره تخمینی آنان در ترکستان غربی است. آمار تاجیکان ۴ ولایت ترکستان شرقی از این حساب بیرون است. روزنامه زرافشان، شماره ۷۵، در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۳

در حال حاضر ما می‌بینیم که در بخارا، سمرقند، استروژن، خجند و فرغانه، فلغر و مسجدها و عموماً در شرق بخارا این قوم زندگی می‌کنند و زبان و عرف و عادت و ادبیات خود را به تمام و کمال نشان داده‌اند صدرالدین عینی، از کتاب نمونه ادبیات تاجیک، مسکو ۱۹۲۶

بعد از انقلاب اکتبر در ترکستان و بخارا چون حکومت‌های شورایی به نام ازبک تأسیس یافت روزنامه‌ها و کتابها همه به زبان ازبکی منتشر شد و خلق تاجیک از این بابت محروم ماند.

### عقیده فرهنگ‌نویسان تاجیک

۱- فرهنگ‌نویسان تاجیک اکثراً از یکدیگر نسخه برداری کرده‌اند، معلوم است که مسلمانان و فرهنگ‌نویسان کاری می‌کردند که خود را به ملت عرب نزدیک کنند. از جمله در کلمه تاجیک طبق قاعده معرب سازی حرف ژ و یا ز را به ج تبدیل کرده‌اند.

۲- از جانب دیگر دبیران خاص دیوان در عهد سامانی و غزنوی دفترداری دولتی را به عربی تشکیل داده بودند و بعضی کلمات را شکلا تغییر می‌دادند. چنانکه در تاریخ بیهقی در همه جا تاجیک به شکل تازیک قید شده است.

۳- همین عربی‌پروری به درجه‌ای رسیده بود که بعضی صاحب منصبان تاجیک در خانواده نیز به زبان عربی گپ می‌زدند.

۴- از طرفی مرکز خلافت بغداد به ولایتها بعضاً هیئت نظارت دینی ارسال می‌داشتند که این هیئتها بیشتر از خاندان سعید اولاد امامهای مشهور بودند و یک نوع آموزش عرب و تاجیک صورت گرفته است.

خلاصه کلمه تاجیک منسوب به قبیله تاج بوده، پسوند ایک برای نسبت است و در کلمه‌های ساخته شده اروپایی مانند شیمیک، کومیک و غیره صفت فاعلی یعنی شخصی را افاده می‌کند. این لغت در سیاست‌نامه به شکل تاجیک ذکر گردیده است.



## تاجیکان افغانستان

عبدالغیاث نوبهار

تاجیکان مردمی عمیق و غیر متظاهرند و دوستی و آشنایی و قدرشناسی در آنان ریشه باطنی دارد. این خصلت روانی سبب شده که تاجیکان شیوه‌های بخصوص فرهنگی را رشد دهند.

کسانی که در روشها، کار و استعدادهاى ذهنی و فکری از خود برا زندگی نشان دهند با احساسات پاک ولی با الفاظ ظاهرا منفی و حتی دشنام مورد تحسین و شادباش قرا می‌گیرند. مثلا اگر پهلوانی در مسابقات بزکشی، کشتی‌گیری و غیره یا در کارهای کشاورزی و ساختمانی یا در اجرای افکار و اندیشه‌ها از سایرین سبقت جوید با کلماتی همچون حرامزاده یا بی‌پدر یا لامذهب مورد ستایش قرار می‌گیرد. همواره احساسات پاک و راستین با الفاظ سبک و درشت در این‌گونه موارد بروز می‌کنند، چرب زبانی و ستایش با الفاظ خوب در فرهنگ آنها کمتر مشاهده می‌شود. چنانچه این ضرب‌المثل در این باره رواج دارد:

«درشت باش، اما درست باش». در برابر اعمال ناپسند یا عقب‌ماندگیها در مسابقات، کار و ورزش با الفاظ مثبت ولی با احساسات و ژستهای منفی برخورد می‌شود و معمولا در چنین مواردی عبارت با نیشخند و استهزا استعمال می‌گردد و چنین شیوه‌های فرهنگی برای کسانی که با آنها آشنایی نداشته باشند عجیب به نظر می‌رسد. عموما تاجیکان در مناسبات اجتماعی نخست تلاش می‌ورزند از لابلای سخنان نیت درونی و مرام اصلی جانب مقابل را بدانند و بعد در برابر آن موضعگیری نمایند. این خصلت تاجیکان سبب شده است که به آهنگ

آشنا و فهمیده شده چندان توجه ننمایند بلکه آهنگ و سخنانی را که کمتر با آن آشنایی دارند با توجه بشنوند و آن را بیازمایند. آنها برای تحکیم این خاصیت خویش این ضرب‌المثل را معیار قضاوت قرار داده‌اند:

«آزموده را دوباره آزمودن خطاست.» اگر قول تازه وارد یا صاحب سخن جدید از کوره آزمایش برآمد و درست ثابت شده آنگاه به قصد دوستی با وی جام بردارند و دیگر وی را جدی مورد آزمون قرار نمی‌دهند، بلکه احیانا اگر خطایی هم از او سرزند، آن را نادیده می‌گیرند. از اینجاست که دوستی تاجیکان با برادران دیگر ملت‌های ساکن این وطن قویتر و متزلزل‌ناپذیرتر از دوستی است که با برادران هم ملت خود دارند. چنانکه از راه مثل و طنز می‌گویند که: «او خودکش و بیگانه پرور است.»

اگر تاجیکان به قول یا فعلی یک‌بار ایمان پیدا کنند، دیگر به آسانی عقیده‌شان در آن مورد تغییر نمی‌پذیرد و همواره و مداوم از آن دفاع می‌نمایند. این امر سبب می‌شود که به آسانی تغییر عقیده ندهند، اگرچه در ایمان و عقیده خویش به خطا رفته باشند.

تبلیغ و تلقین در جهت تغییر عقیده در آنان کمتر تاثیر دارد و حتی پادشاهای مادی نیز در تغییر عقیده آنان تاثیر ندارد. صداقت، برادری و برابری در مناسبت با تاجیکان موثرتر از هر پاداش دیگر است، هر چند که زور و ترس و وادار کردن آن بر آدمی از هر ملیت و نژادی که باشد، تغییراتی در سلوک او پدید می‌آورد ولی این تغییر دیرپای نبوده و صرفاً به شیوه موقتی ظاهر می‌گردد. خاصیت روانی تاجیکان بدینگونه است که در برابر زور و فشار مقاومت مداوم و طولانی بروز می‌دهند و قدرت اخفا در آنان ضعیف می‌باشد.

تاجیکان در برابر هرگونه استدلالی که مغایر عقیده آنان باشد

عکس‌العمل نشان می‌دهند و مخالفتشان را علیه آن بیان می‌دارند. به عبارت دیگر آنان عادت ندارند در برابر قول و فعلی که با عقاید آنان مغایرت دارد سکوت اختیار نمایند و در بعد در قفا علیه آن اقدام نمایند. در هنگام مناقشه معمولاً این ضرب‌المثل بیان می‌گردد:

«جنگ شد یار، سر شد یار.» که بیانگر زور به آشتی گراییدن آنان در برابر موضعگیری مخالف عقیده‌شان می‌باشد. از این رو تاجیکان ترجیح می‌دهند که حل منازعات به طور رویاروی و در فضای برادری و برابری انجام گیرد. تاجیکان از دورویی و ریا سخت منزجرند.

و اما تاجیکان در برابر مخالفت‌هایی که جنبه عقیدتی و فرهنگی نداشته باشد و صرفاً جنبه‌های معاملاتی و کشمکش‌های اجتماعی و ذات‌البینی داشته باشد، به حل مسالمت آمیز آن مایلند و همزمان با حل منازعه، به صورت تمام عیار، مناسبات حسنه را از سر می‌گیرند و به کینه‌توزی عادت ندارند و چنین عادتی هم ندارند که ظاهراً جلوه دهد که به حل منازعه راغبند، اما در قفا در صدد انتقام‌گیری و کینه‌توزی برآیند. این خصلت عدم کینه‌توزی تاجیکان سبب شده که با هیچ ملتی برادرکشتگی طولانی و مداوم نداشته باشند. تاریخ شاهد و گواه است که تاجیکان با تمام ملیتهای برادر روابط حسنه داشته و روابط خویشاوندی و معاملات نیک انسانی برقرار نموده‌اند و هرگز در اندیشه تبعیض‌طلبی و ستیزه‌جوی نبوده‌اند. حتی بر حسب این خصلت طبیعی، این ملیت شریف همواره مایل بوده که با دیگر ملیتهای برادر بیشتر پیوند خویشاوندی و روابط حسنه برقرار نماید، تا با خود تاجیکان. تاریخ هم بر این حقیقت گواه است که تاجیکان آنقدر که به تحکیم و عادی ساختن روابط با دیگر ملتها تمایل قوی دارند بدان‌گونه با افراد هم ملیت خود نداشته‌اند، و این خود به طور انکارناپذیری ثابت می‌کند که در تاجیکان اندیشه اترناسیونالیستی قویتر

از اندیشه ناسیونالیستی بوده و هست. حس تبعیض طلبی و بیگانگی و ستیزه‌جویی در میان تاجیکان سابقه نداشته و ندارد و حتی همیشه مشاهده شده است که احیاناً اگر یک تاجیک چنین حسی را از خود نشان داده باشد از طرف دیگر تاجیکان سرکوب گردیده است. زیرا تبعیض‌جویی در فرهنگ تاجیکان وجود نداشته و ندارد و همواره همچون حسی ناپسند چه از لحاظ عقاید اسلامی و چه از دیدگاه ارزشهای فرهنگی و اجتماعی و رسوم باستانی کوبیده شده است. تبعیض طلبی این حس ناپسند فقط از قدرتهای شیطان خارج از این سرزمین سرچشمه گرفته است، تا بر اساس فرمول تفرقه بیانداز و حکومت کن از خلق ما بهره‌گیری به عمل آید.

تاجیکان بر اساس همین اندیشه‌های گرانقدر برادری و همزیستی مسالمت آمیز و ایجاد امکان برای زندگی سازی همواره دست برادری و یکرنگی را به سمت سایر ملیتهای ساکن دیار خود دراز نموده‌اند و در راه ایجاد دوستی و اتحاد از هیچگونه سعی و تلاش انسانی دریغ نکرده‌اند. تاجیکان در ایجاد پیوند خویشاوندی بین همصحبتهای و ملت‌های برادر نقش ارزنده و مهم ملی خود را به انجام رسانده و می‌رسانند.

میل به مساوات و عدالت در روحیه تاجیکان ریشه‌ای بس عمیق دارد. تاجیکان در برابر برتری جویی و نابرابری نارضایتی نشان می‌دهند و نشانه‌های این گونه اخلاق را آشکارا می‌توان در زندگی اقتصادی و اجتماعی تاجیکان به چشم دید. در میان تاجیکان خان و مالک به آن درجه که آنها را تخت استعمار و استثمار قرار دهند، رشد نکرده و نمی‌کند، زیرا در میان تاجیکان رقابتها و برابریهای بسیار وجود دارد و هیچ تاجیکی نمی‌خواهد از تاجیک دیگری عقب بماند و هرگز این را تحمل نمی‌کند که نزد اقربان خود بدون درجه عاجز و ناتوان و بی‌غیرت جلوه نماید، که

دیگری از او بهره‌کشی کند. در میان تاجیکان طعنه و کنایه و طنز چنان اثر دارد که، آتش به بنزین اثر می‌کند. معمولاً یک تاجیک زندگی فقیرانه و تنگدستی را بر اسارت و بندگی ترجیح می‌دهد. در مناطق و سرزمینهای تاجیکان حتی تاجیک ناتوان و تهیدست هم مانند تاجیک توانگر و ثروتمند در رقابهای خیر و شر محیط خویش تلاش می‌کند و هرگز در گوشه عجز و یاس نمی‌نشیند.

با وصف آنکه هم تاجیک نسبت به دیگر تاجیکان احساسات همیاری دارد، این احساس را با ملت‌های همجوار غیر تاجیک بیشتر بروز می‌دهد، چنانچه اگر سایر ملت‌ها در جوار آنان زندگی کنند از توجه بیشتری برخوردار می‌گردند و بزودی از حالت غربت و ناتوانی‌های یافته به توانگری می‌رسند چنانچه مثال‌های زیادی در این مورد در میان تاجیکان شمال کشور مشاهده شده است، حتی کسانی که با مقاصد ویژه سیاسی و یا شخصی با نام فقیر، ملنگ، آخوند، و سوداگر در میان آنان جایگزین شده‌اند، چه بسا دیده شده که در اثر توجه تاجیکان صاحبان سرمایه و نفوذ گشته‌اند.

تاجیکان با عشق و اشتیاق سرشاری به سایر ملت‌های همجوار خود توجه می‌کنند و آنها را از بیشترین نوازش‌های خود متمتع می‌سازند، از این رو اکثراً ملاحظه می‌شود که ملت‌های همجوار تاجیکان تشویق گردیده‌اند تا در کمال یکرنگی از همزیستی مسالمت‌آمیز تاجیکان بهره‌مند باشند. عدالت‌پسندی و مساوات‌خواهی در همه آثار زندگی تاجیکان بازتاب یافته است این حس فطری در آنان سبب شده که حتی در میان اعضای یک خانواده عادت مفت‌خوری وجود نداشته باشد، حتی پیران و سالخورده‌گانی که به سن کهولت و بازنشستگی رسیده‌اند دوست دارند در فعالیتهای اقتصادی و معیشتی فامیل سهیم باشند و از نشستن و

مفت خوردن نفرت دارند. حتی کودکان به کار و سهم‌گیری در کار جمعی فامیل یعنی خانواده مشتاقند. هیچ فرد تاجیک دوست ندارد که زیر بار احسان فرد دیگری باقی بماند، بلکه تاجیکان بنابر استغنا‌ی فرهنگی و اجتماعی که دارند نیکی را بانیکی بیشتر جواب می‌دهند ولی هیچ‌گاه نیکی خود را به زبان اظهار نمی‌کنند. تاجیکان به هنگام ادای احسان فطرتاً عادت دارند که با طرف مقابل مصاحبه نمایند بلکه خاموشانه و بدون اشاره به احسان می‌پردازند.

مفت خوری و طفیلی‌گری به هر شیوه‌ای که باشد در آیین تاجیکان از اعمال زشت تلقی می‌گردد و از همین روست که در میان تاجیکان ملنگ، گدا، درویش، فالبین و مانند اینها از اهل همان منطقه نبوده و نمی‌باشد. تاجیکان به زادگاه خود عمیقاً انس می‌گیرند و با منطق اطراف آن پیوند روانی ناگسستنی برقرار می‌نمایند. عشق سرشار تاجیکان به طبیعت اطرافشان آنقدر ریشه‌دار است که از سنگ و چوب آن در اشعار و سرودهای محلی نام می‌برند و حتی در ضرب‌المثلها و متلهای گوناگون فولکلوریشان نام جویباران، دریاچه‌ها، رودها و کوههایشان انعکاس یافته است. مهر وطن و طبیعت آن در دل تاجیکان ریشه عمیق دارد و هرگز به آسانی وطن مألوفشان را فراموش نمی‌کنند. در هر نقطه‌ای که تاجیکان زندگی کنند آنجا را آباد می‌نمایند. زمین مرده و خشک را احیا نموده و سرسبز می‌سازند و آن را به زمینهای زراعتی، باغستان و سبزه‌زار مبدل می‌کنند. در کلیه نقاط افغانستان در محلاتی که تاجیکان زندگی می‌کنند عموماً مناطق زراعتی و سرسبز و باغهای پرمیوه و با طراوت به چشم می‌خورد. این انس و عشق طبیعی تاجیکان به محل زندگی و زادگاهشان سبب شده که از جان و دل در آبادی آن عرق‌ریزی و کار و پیکار نمایند و آنجا را به مناطقی مناسب و حاصلخیز مبدل کنند. تاجیکان

در هر منطقه که زیسته‌اند زمین خشک و ناشاداب را به زمین شاداب و حاصلخیز تبدیل ساخته‌اند.

تاجیکان هرگز زمینی را که از آن بهره گرفته باشند خوار و زار باقی نمی‌گذارند، بلکه خود را مکلف می‌دانند که حتی احسان زمین را چون احسان هموطنانشان با احسان پاسخ دهند. این حسن فطری سبب شده که آنها به هیچ وجه محل و طبیعتی را که در آن پرورش یافته باشند از دست ندهند و مهر و عشق آن را به فراموشی نسپارند.

همانطور که تاجیکان برای زندگی منزل و ماوایی ثابت برمی‌گزینند، به میهن خود نیز عشق و وفایی ثابت می‌ورزند. این ثبات پندار و کردار در ضمیر تاجیکان جای گرفته است و به همین لحاظ است که حتی در هنگام فشارهای جانکاه زمان نیز منزل و ماوای خود را ترک نکرده‌اند و اگر ترک کرده باشند به این معنا نبوده است که مهر و وفاداری نسبت به وطن از دل‌هایشان ریشه‌کن شده باشد.

تاجیکان مسائل خود را از راه مشورت و مصلحت بینی با دانایان منطقه خویش حل و فصل می‌نمایند. در گذشته همه مسایل عمده در مناطق چون مسایل مخصوص داخل دهکده و مسائل بزرگتر از آن از طریق مشورت ریش سفیدان دهکده و منطقه که در یک موضع معین گرد هم می‌آمدند مورد بحث قرار می‌گرفت و راه حل آن پیدا می‌گردید. نظام مردمی به مثابه دیواری است که اگر یک خشت آن بی جا گردد آهسته آهسته دیگر خشتها نیز از جای خود خارج می‌شوند.





## تاجیکان بدخشان

مسکین میهن پرست

چندین صد سال است که در بدخشان مردمی دارای تاریخ و فرهنگ غنی یعنی تاجیکان زندگی می‌کنند. چون تاریخ که پر از حوادث و تضادهای شدید است، در زمانهای قدیم گروهی از تاجیکهای با غرور و دلاوری و اداری نمود که زمین بهشت آسا و سبز و خرم شیراز و اصفهان و بلخ و بخارا و سند و فرغانه و سمرقند و خوارزم را ترک نموده به خاطر دفاع از ناموس و شرف انسانی خویش و فرزندانشان از شر اقوام تجاوزگر به آغوش کهساران، از آن جمله کهستان بدخشان پناه ببرند. اجداد مردم بدخشان که با زبان پارسی قدیم و بعدتر پارسی میانه و سپس با لحن شیوای دری صحبت می‌کردند، در زمانهای تهاجم اسکندر مقدونی، امویان، عباسیان، ترکان قراخانی، سلجوقیان مغولان و منغیتیان در نبردهای شدید به خاطر دفاع از فرهنگ، زبان و کشورشان جانبازیها کرده‌اند، گاهی جام پیروزی را سرکشیده‌اند و گاهی در نبردهای نابرابر با شکست مواجه گردیده‌اند. در هر صورت نزد دشمن سر تعظیم فرود نیاورده همدوش با کوه‌ها سربلند بوده‌اند. دره‌های زیبا منظر ونج و یزغلام و روشان و برتنگ و اشکاشم و خان و سخنان و کران منجان مکان زندگی ایشان بوده و هست. این نامهای باستانی امروز نیز زنده‌اند.

چون سلطان محمود شروع به قتل دری زبانان آزاد اندیش سند و مولتان به بهانه قرمطی بودن آنان کرد عده‌ای از آنها به بدخشان پناه برده، در وادی راش ت قلعه در حالی که از آب و زمین برخوردار بودند به پیشه مالداري و دهقانی پرداختند، و نام آن محل را سند نهادند. (یعنی سندیو

امروز). سند امروز وطن عده‌ای از شاعران تاجیک است. در شاهنامه حکیم فردوسی طوسی راجع به نبردهای کولیو و درباره سفیدکوه غند شغنان سخن رفته است. قهرمانان شاهنامه در این مکان با همزبانان خویش مهربان و صمیمیند و برعکس از غاصبان چادرنشین و تاراجگر متنفر و با آنان در نبردند این نکته نیز بیانگر آن است که بدخشان از ابتدا وطن اصل قوم ایرانی نژاد و سنگر خوبی برای دفاع از ناموس تاجیکان بوده است.

در میان مردم وادی غند روایتی است که بر طبق آن امام محمد باقر(ع) از جبر و ظلم خلفای اموی به بدخشان پناه برده و در وادی غند موقتا مسکن گرفت. او زبان پهلوی را نیک می‌دانست زیرا مادر بزرگ او، شهربانو دختر یزدگرد شهریار- آخرین شهنشاه ساسانی بود. هنوز درباره ذکاوت، عقل و دانش و هوشمندی او میان مردم قصه‌ها و روایتها فراوان است و این آبر مرد با اقوام تاراجگر ترکستان چین، همیشه در نبرد بوده است. محل سکونت آن دلاور را مردم هنوز با اسم محل امام یاد می‌کنند. ناصر خسرو قبادیانی نیز از جبر یغماگران سلجوقی به بدخشان پناه برده است. او شاهد تاراجگری و ترکتازی این قوم در مناطق تاجیک‌نشین بوده است و پایمال گردیدن کشتزاران را در زیر سم اسبان، به غارت رفتن چارپا و دیگر مال و منال مردم را با چشم خود دیده است. شاعر زمان ابلاغ آن حقیقت که در فلسفه اسماعیلیه فاطمیان مصر مجسم می‌یافت را بر ضد ظلم و ستم عباسیان عرب و ترکان بادیه‌نشین مناسب یافت. سلجوقیان این حکمت را نیز نپذیرفتند و شاعر ناچار به بدخشان فرار کرد. او در شغنان، برتنگ، روشان، و خان، سره‌کول، کیران و منجان از جانب مردم، گرم و صمیمانه پذیرایی می‌دید و صحبتها همه جا با زبان شیوای دری در جریان بوده است. ناصر خسرو از مردم نجیب و راست

اندیش این دیار در دیوان قصائد و دگر آثار خویش با محبت یاد کرده است. شاعر هیچ کجا اشاره نکرده است که یک نفر از زادگان بدخشان زبان دری نداند و حال آن که چون از قطران شاعر یاد کرده، به این اشاره کرده است که ایشان زبان دری را نیکو نمی دانسته است.

مردم این سرزمین از ناصر خسرو همچون فرزند ارجمند خویش پذیرایی می کردند، اشعار دل انگیزش را از بر می نمودند. این حکیم فرزانه در هیچ منطقه تاجیکستان چون بدخشان مخلصان بیشمار نداشته است. تاجیکان بدخشان عاشق شعر و ترانه اند. در هیچ خانه ای نیست که آثاری چون آثار حافظ و سعدی، جامی و هلالی، صائب و بیدل، غیائی و دیوان شمس تبریزی نباشد. موی سفیدان ضمن صحبت کلام خویش را با ایات حکیمانه زینت می بخشند یا ضرب المثل به کار می برند. تمام رسوم فرهنگی و مذهبی بدخشانیان به زبان دری اجرا می شود و تقریباً همه شاعران در این سرزمین به فارسی تاجیکی شعر سروده اند. چنانچه قدرت شغنائی هر چند بی سواد بود، اشعار خود را به زبان فارسی سروده است.

تاجیکان بدخشان بیش از دیگر تاجیکان رسوم و سنتهای خود را حفظ کرده اند. در این دیار تا همین چند سال اخیر عادت از اعمال و رسوم قدیم ایرانیان با نام «سراوک» یعنی چراغک ادامه داشت. طبق این عادت بدخشانیان بر روی مقبره والدین خود و حتی شهستون خانه ها شمع می افروختند و در روشنایی نور شمع دعا می خواندند و آمرزش گناه گذشتگان خود را از خداوند طلب می کردند. طرفداران ایدئولوژی استالین توانستند به این رسم بیش از چندین هزار ساله کهستانیان، همان طور که به همه گونه اعتقاد دینی ضربه بزنند و بالاخره شمع را خاموش کردند و مردم از زیارت قبر پدران و مادران خویش محروم گردانیدند.

یکی از ویژگیهای خاص بدخشانیان یا تاجیکان بدخشان حفظ چهره‌های ناب ایرانی آنان است. طرح روی تاجیکان این کشور چون تاجیکان تخار، پنج شیر، پنجکنت، مسچاه، گرم، خاولنگ شبیه ایرانیان امروز است و در جریان هزارها سال خون این مردم با خون اجنبیانی چون رومیها، عربها ترکان قراخانی، ترکان سلجوقی، مغولها و غیره آلوده نگردیده است. تاریخ شناسان قدیم و جدید عالم اثبات کرده‌اند که بدخشانیها با تمام نشانه‌های ملیتی که دارند، کاملاً ایرانی نژادند و تاجیکان اصیل به شمار می‌آیند. در طول صد سال تابع اقوام بادیه نشین ترک، قنغن و افغان نشده‌اند و حتی از حکومت منغیتیان بخارا اطاعت نکرده‌اند.

در چند سال اخیر گروهی پیدا شدند که تاریخ تاجیکان بدخشان را که مثل آفتاب روشن و پرتوافشان است با دست تباه خویش پوشاندند. آنها فراموش کرده‌اند که آفتاب رانه، بلکه چشمان خود را بر روشنائی می‌بندند. این چند نفر عقیده بر این دارند که روشانیها، شغنائیها، یزغلامیها، دینیها و وخیها تاجیک نیستند.

بعضی از این مدعیان حتی عنوان دانشمندی دارند! این عقیده مضر اصلاً ضربه مرگ‌آوری به یکپارچه‌گی ملت تاجیک است و این «عالمان» در خانواده خویش نه فقط به زبان تاجیکی بلکه به زبانهای شغنی و یبا روشانی نیز نمی‌توانند سخن بگویند.

زبان مادری ملت ما تاجیکی (فارسی) است و ما باید یکپارچه‌گی ملت خویش را چون گوهرک چشم محافظت نمائیم و از چشم بد ایمنش نگاه داریم.

## تاجیکان

جلال‌الدین صدقی

لفظ تاجیک یا تاجک یا تازیک لفظی باست قدیمی که به مردم ساکن در سرتاسر فلات آریانا یا ایران کهن یا خراسان بزرگ اطلاق شده است. گ. بیلی کلمه تاجیک را کلمه ایرانی، یعنی آریایی اصیل دانسته می‌نویسد که کلمه تاجی (تیه‌اجی) همان کلمه تاجیک می‌باشد.

بدین گونه کلمه تاجیک را باید نام باستانی و قدیمی روستایی یا زارعی ایرانی دانست. نویسنده دیگری گوید: تاجیک شکل فارسی میانه کلمه آریایی تاج اییی (تی‌ایی) است. عالم دیگر خانکوف می‌گوید که این نام از کلمه «تاج» دری مشتق شده است. روی اضافه می‌کند که پیروان زرتشت تاج را مانند صلیب مسیحیان یا عمامه مسلمین، علامتی می‌دانستند که آنان را از پیروان مذاهب دیگر مشخص می‌کرد و لفظ تاجیک از کلمه تاج که زینت سر است گرفته شده است.

انتشار لفظ تاجیک را پژوهنده دیگری چنین می‌نویسد: در سمت مشرق، یعنی خراسان بساط حکومت سامانی به دست ترکان برچیده شد. الپتکین و دامادش سبکتکین بخصوص سلطان محمود که مرکزش غزنین بود و به این سبب سلسله او غزنویان نامیده می‌شود، جای ایشان را گرفتند و از این دوره ایرانیان فارسی زبان به لفظ تازیک خوانده شده‌اند، ولی تازیک با تلفظ ج (جیم) به جای «ا» یا «ژ» در بعضی نواحی اسم قومی از اقوام آریایی الاصل گردید. مثلاً در افغانستان، تاجیکستان و ترکستان. در باره علی شیر نوایی گفته شده: از ترک و تازیک هیچ کسی نیست که از ابیات آن جناب صفحه خاطرش منقش نباشد.

مجالس النفایس، ص، ۱۳۵

لیج در سیاحتنامه خود می‌نویسد که: لقمان جز محل ولایت کابل و روبروی جلال‌آباد است و گاهی آن را لمغان می‌نویسد. سکنه لمغان تاجیک یا فارسی‌وان هستند. مراد از تاجک ظاهراً تاجیک است، به استناد مثالهای متعدد در کتب قدیم چنین استنباط می‌شود که مراد از تاجیک و تازیک و تازیک در کتب درسی، فارسی و تاجیکی، این هر سه تلفظهای جداگانه یک کلمه‌اند، اتباع و سکنه آریایی در زمینهای آریایی فلات بزرگ ایران است در مقابل ترکان یا مغولان که در آن اراضی مقیمند.

هنری فیلد بحث تاجیک، تازیک، تازی، تازیک را چنین فشرده

می‌سازد:

۱- تاجیکهای عصر حاضر مردمی هستند که به خوش سیمایی معروفند، قیافه منظم و صورت درازبیضی مانند، ابروان مشخص مشکی (سیاه و براق) و چشمانی غزالی دارند. تاجیکها در واقع مردم مشهوریند که در سرتاسر مشرق زمین پراکنده‌اند و نه تنها در شهرهای ایران و افغانستان، بلکه در شهرهای ماوراءالنهر و کشورهای تحت تسلط ازبکهای تاتار سکونت دارند و به قول بعضیها تاجیکها تا مرزهای چین و حداقل تا تبت پخش شده‌اند.

۲- ایرانیان (آریاییان) که خود را تاجیک می‌خوانند، فلات ایران را تا سند در تصرف دارند. حتی در توران و قسمت غربی آسیای مرکزی یافت می‌شوند.

۳- نام تاجیک فقط درباره طبقه معینی از جمعیت مشرق و خراسان و سیستان و هرات در افغانستان به کار می‌رفت و در ساحل سیحون و آن سوی آن به هر کسی که خون ایرانی (آریایی) داشت اطلاق می‌شد مردمان روستانشین و اسکان یافته ایران نیز تاجیک نامیده می‌شوند، تا از

مهاجمین تاتار تشخیص داده شوند. این مردم حتی در ترکستان چین وجود دارند.

۴- امروز به همه فارسی زبانان افغانستان که هزاره و افغان و سید نباشند لفظ تاجیک اطلاق می شود.

۵- گبرها یک نژاد مخلوط از تاجیک و عجمیها می باشند. تاجیکیهایی که در مرز شرقی ایران در خراسان، بین افغانستان و فارس زندگی می کنند از لحاظ سیما شبیه عجمیها هستند.

۶- عناصر ایرانی نژاد، که تاجیک خوانده می شوند، در سیستان وجود دارند. *دایرةالمعارف بریتانیا* قبل از سال ۱۸۹۲ تاجیکهای خراسان را زیر عنوان ایرانیان ذکر کرده است.

۷- ولایت هرات در تصرف تاجیکهای آریایی است.

۸- در ایران دو گروه بزرگ نژادی وجود دارد که یکی تاجیکهای نسل قدیمند که سال ۶۴۰ به هندوستان رفته اند و شکل آنها باقی مانده است و دیگری ایرانیانند. تاجیکهای دشتی مخلوطتر و سفیدتر از تاجیکهای کوهستانیند. آنها را می توان ساکنان خوبتر محسوب نمود و تاجیکهای ساکن بین سیحون و جیحون در ترکستان مخلوط شده اند، ولی نسبتا خود را از تهاجم ازبکها حفظ کرده اند همچنین باید یاد آور شد که کلمه تاجیک را با ابناى احرار، ابن احرار، آزاده، آزادزادگان، آزادنژاد، دهقان و دهگان مترادف ساخته اند. در ادب ما هر جا که احرار یا ترجمه آن آزاده می گویند مراد دری زبانان و تاجیکهایند فردوسی گوید:

بزرگان با دانش آزادگان      نوشتند یکسر همه رایگان

دقیقی گوید:

من جاه دوست دارم که کآزاده زاده ام

آزادگان به جان نفروشدن جاه را

چنانکه از بحث گذشته معلوم گردید تاجیک، عجم، پارسی، ایرانی و گبر همه الفاظیند که مترادف هستند بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که خلق تاجیک در قدیم و ملت تاجیک در حال حاضر راه دور و درازی را پیموده است تا به مرحله‌ای از رشد و تکامل اجتماعی، تاریخی و ملی و فرهنگی خود دست یافته است. تاریخ این ملت کهنسال و با فرهنگ با زبان و ادبیات غنی و گسترده در جهان باستان، با دولتهای کهن از قبیل پیشدادیان، کیانیان، مادها، هخامنشیان، اشکانیان، کوشانیان، ساسانیان، یفتلیان و دولتهای بعد از اسلام چون طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ملوک کرد هرات، تیموریان ماوراءالنهر و هرات، بابریان هند، صفویان ازبکهای ماوراءالنهر و افغانستان و حتی دولتهای غلجایان، درانیان و امثال آن پیوند ناگسستگی دارد.

مبارزه خلق تاجیک چه در جهان باستان و چه بعد از هجوم اعراب به سرزمین عجمیان، گبران و پارسها بسیار برآزنده بوده و جهت معین اجتماعی داشته است. جنبشهای آزادیبخش خلقهای تاجیک به طور مثال در برابر استیلای اعراب به حدی بوده است که انسان واقعی و عینی‌گرا را به حیرت می‌افکند.

همچنین پایداری این خلق در برابر حفظ سنن و فرهنگ و زبان غنی آن در برابر تهاجم حکمرانان مغول، تیمور و ازبک و حتی صفویان، افشاریان و سلاله‌های بعدی و سیعی داشته است.

بدین معنی خلق تاجیک از آغاز مبارزات ملی و میهنی در برابر اقوام بیگانه با جرب فرهنگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شان به پیکارهای فرهنگی و تاریخی شدیدی دست یازیده‌اند.

قشر روشنفکر، نویسنده، شاعر، ادیب و محقق تاجیک از همان آغاز



برخورد با استیلاگران عرب راه خود را انتخاب کرد و برای اثبات هویت تاریخی و فرهنگی خویش راه چنان مبارزه‌ای را در پیش گرفت که در پرتو آن نه تنها تاریخ کهن خود را در برابر تاریخ اقوام سامی برازنده ساخت، بلکه با ایجاد آثار جاودان حماسی چون شاهنامه منثور ابومنصوری و شاهنامه فردوسی و غیره مانع نفوذ فرهنگی بیگانگان و بویژه استیلای زبان و ادبیات عرب گردید. در اثر همین مبارزه بود که مورخان صدر اسلام تاریخ عجمیان را به عنوان یک بحث مستقل از تاریخ خلقهای جهانی پذیرا و در آثارشان آن را ثابت کردند. به قول طبری بیشتر دانشوران پارسی تاریخشان را از کیومرث شروع کرده‌اند، هر چند کیومرث را همان آدم پارسایان یا عجمیان دانسته‌اند، ولی این طور نبوده و کیومرث از سلاله‌های اساطیری خلق تاجیک می‌باشد. او بر خلاف - آدم تاریخی سامیان، یعنی اعراب که خطاکار و گنه‌کار بوده است و از همان آغاز فرزندانش به قتل و برادرکشی دست یازیده‌اند، مردی بود که: همه بلاد خویش را آباد کرد و شهرها و حصارها بنیاد نهاد و سلاح فراهم آورد و اسب گرفت. تاریخ طبری، تهران، ج ۱، ص ۱۹۳ طبری گوید که «هوشنگ نواده کیومرث بوده است که ملک هفت اقلیم داشت و اولین کسی بود که درخت برید و بنا کرد و نخستین کسی بود که معدن در آورد و مردم را به این کار وادار کرد».

طبری گوید: پارسیان گویند که هوشنگ پادشاه زاده شد و فضیلت پیشه بود، به تدبیر امور رعیت واقف بود.

به این ترتیب تاجیکان از همان آغاز تاریخ خود را طوری ساخته‌اند که در آن کار و فعالیت سازنده در میان آنان مظهر و اندیشه نیکوکاری، عمران و آبادانی شمرده شده است. گذشته از این تمام جنبشها و قیامهای خلقی که در تاریخ منطقه ما، چه در ایام قبل از استیلای اعراب و چه در روزگار

بعد از هجوم آنان ثابت شده است، با خلق تاجیک پیوند ناگسستنی دارد، مانند قیام کاوه آهنگر، قیامهای مزدکیان و مانویان قبل از هجوم اعراب، قیام ابومسلم خراسانی، نفوذ برمکیان بلخ، قیام المقنع مروزی، قیام سرخ جامگان قیام مردم هرات و مردم بامیان علیه جنگیزیان و قیامهای دهقانی علیه ظلم و ستم. این قیامها همه بیانگر تاریخ پر از فراز و فرود خلق تاجیک می باشد. به قول کبیر رنجبر ملت دری زبان، منظور باید تاجیکان باشند، با گذشته تاریخی و تکاملی خود زمینه پیشرفت خلق و قبایل پشتو را فراهم ساخت.

او می نویسد که: در قبایل پشتوی افغانستان امروز تا تهاجم مغولها به افغانستان و هند مناسبات اجتماعی، اقتصادی جامعه‌های اولیه قبیله‌ای مسلط بود در حالی که ملت‌های همسایه آنها که عمدتاً دری زبانان بوده‌اند این مرحله را مدتها قبل پشت سر گذاشته و در میان آنها شیوه تولید پیشرفته فئودالی حکمفرما بود ... و قبایل پشتو از جامعه اولیه بدون عبور از دوران بردگی به نظام فئودالی رسیدند.

همان طوری که یادآور شدیم خلق تاجیک در فلات آریانا که وسعتی در حدود ۲۶۰۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع را فرا می‌گرفت، دارای حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بوده است. این همه آفرینش مادی و معنوی که در طول تاریخ گذشته در سرزمین پهناور فلات مذکور نصیب خلقهای آن گردیده است تنها دستاورد ساکنان آریانا شمرده نشده بلکه در آن مردم گوناگونی از هند و چین تا روم و یونان دست داشته‌اند. فرهنگ و تمدنی که بعد از ورود اسلام در فلات آریانا به وجود آمد و با زبان بسیار غنی فارسی دری و تاجیکی رونق یافت، زمینه‌های یک نوع وحدت کلی و پیوند معنوی را به بار آورد، و روح همبستگی بین خلقها را بیش از پیش تقویت و استحکام بخشید. تاجیکان نخستین ملت غیر عرب بودند که به

اسلام گراییدند و نخستین ملت شرق بودند که فلسفه یونان را دریافتند و آن را از آن خود کردند و نخستین بار عارف بزرگشان با عارفان بودایی و برهمنی برابری نمودند.

تاجیکان در طول تاریخ فرهنگ، تمدن و هنر خویش هرچه گرانبها بوده است پذیرفته‌اند و هرگز هویت فرهنگی، زبانی و ادیشان را از دست نداده‌اند.

تاجیکان مردمی رزمی و بزمیند، هنگامی که منابعی مردم وطن ایجاب کرده است ثروت، مال و هستی خود را در راه آن فدا کرده‌اند. مردمانی زحمتکش، فروتن، کنجکاو و با فرهنگ عمیق دهقانی پیشه‌وری و علمیند. به گمان من دست‌آوردهای فرهنگی آنان قرن‌ها پیش مرزهای ملی در نوردیده و در بستر فرهنگ پربار بشری جای گرفته است. هیچیک از عرصه‌های علمی و فرهنگی نیست که تاجیکان در آنها آثار گرانبها نیافریده باشند. تاجیکان در زراعت و باغداری، در پژوهشهای تاریخی، در ادبیات و شعر، در نقاشی و معماری، در درازنای تاریخ تا روزگار ما مشهور بودند.

یکی از ویژگیهای قابل توجه تاجیکان صمیمیت، گذشت و شکیبایی آنهاست. در میان تاجیکان تعصبی نسبت به دیگر ملتها و خلقها وجود ندارد و همبستگی و دلسوزی به انسان سنت والای این مردم است، که از بزرگان خود به میراث برده‌اند.



## قوم تاجیک و فرهنگ تاجیکی در آسیای مرکزی

مریم میر احمدی

تاجیکها، قومی ایرانی هستند که در مناطق آسیای مرکزی، بخشی از افغانستان و شمال شرق خراسان بزرگ و ماوراءالنهر سکونت داشته و دارند.

کلمه «تاجیک» که در متون قدیمی به صورت «تازیک» و «تازیک» نیز به کار رفته است، به طور کلی از نام قبیله طی (از قبایل عرب) گرفته شده و در ابتدا نیز به همان معنی تازی و عرب مورد نظر بوده است. همچنین زمانی نیز به مسلمانان و اقوام ایرانی اطلاق می شد که اسلام از طریق آنان، در آسیای مرکزی گسترش یافته است. در گذشته دور این عقیده رایج بود که اگر فردی ایرانی اسلام بیاورد «عرب» می شود و چون ایرانیان مسلمان در آن نواحی آمد و شد داشتند، ترکان آنان را «تاجیک» نامیدند.<sup>۱</sup>

در طول تاریخ نیز سلسله های ترک حاکم بر منطقه اقوام ایرانی را «تاجیک» می خواندند. محمود کاشغری در کتاب ارزشمند خود دیوان لغات الترك، که در سال ۴۶۷ ق/ ۱۰۷۴ م. تألیف شده است،<sup>۲</sup> این قوم را «تژیک» می خواند. وی مفهوم کلمه «تژیک» و «تجیک» را همان ایرانی یعنی «الفارسی» می داند. لفظ «ایرانی» در مقابل «ترک» ادا می شده است. بدین ترتیب با اطلاق کلمه تاجیکی، ایرانیان مسلمان از اعراب متمایز می شدند.

در کتاب تاریخ نامه هرات، تألیف سیف الدین هروی که در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری قمری نوشته شده است، نام «تازیک» و یا «تاجیک» آمده است.

قبیله عربی «طی» در دوران ساسانیان در ناحیه حیره زندگی می‌کرد و در واقع نزدیکترین قبیله عرب ساکن آن منطقه به ایران بود. زمانی نیز سرزمین حیره، خراجگذار ایران بود. در متون سریانی از قرن سوم میلادی، واژه «طی» مترادف کلمه «ساراکن» (به یونانی ساراکنوی)، به طور کلی به همه بدویان اطلاق می‌شده است. کلمه ارمنی «تاجیک» نیز به مفهوم «عرب» است. احتمال این که سفدیان نیز ایرانیان مسلمان را «تاجیک» می‌خواندند، بسیار است، زیرا آنان هم ایرانیان را حامل تمدن و فرهنگ اسلامی در ناحیه آسیای مرکزی می‌دانستند.

کتاب *نژادنامه افغان* هم آنان را از قوم عرب می‌داند:

در بدو ظهور دین اسلام بر اروپا و افریقا و آسیا مستولی و متصرف و در اکثر مقبوضات خود متمکن و با اهالی آن مخلوط شده، رفته رفته از اضافت کاف تصغیر بر لفظ تازی که نام فارسی عرب است، «تازیک» و از ابدال «زا» به «جیم»، تاجیک و از کثرت استعمال، (گاه کلمه) «یا» حذف و «تاجک شده است».<sup>۳</sup>

### جغرافیای تاریخی قوم تاجیک

تاجیکها در واقع نماینده یکی از قدیمترین تمدنهای آسیای مرکزی هستند، بویژه آنکه قبل از ظهور ترکان در این ناحیه، در آنجا زندگی می‌کردند. سرزمین تاجیک در قرن ششم قبل از میلاد مسیح، یکی از بخشهای مهم امپراتوری هخامنشیان بود.

در مدارک تاریخی، از دو قوم متمدن آسیای مرکزی در ناحیه ترکستان کنونی که دارای فرهنگی ایرانی الاصل بودند، ذکری به میان آمده است. این دو تمدن، سفدیان و خوارزمیان بودند. در آثار تاریخی تخت جمشید از عصر داریوش، تصاویر سفدیان در نقوش برجسته دیده می‌شود که

نشانگر آن است که دولت ایران بر آن منطقه نفوذ و تسلط داشته است. همچنین در کتاب معروف *آثارالباقیه*، تألیف بیرونی، در مبحث تقویم و مسایل آن از گاهنامهٔ سغدیان و خوارزمیان و نیز ماهها و روزها و اعیاد آنان نام برده شده است که این اسامی از نظر بررسی‌های فقه‌اللغه‌ای حائز اهمیت است.<sup>۴</sup> خوارزمیان از لحاظ سیاسی دوران مستقلی را طی کردند و تا روی کار آمدن هخامنشیان، بر منطقه آسیای مرکزی تفوق سیاسی داشتند، اما بعدها به تابعیت هخامنشیان درآمدند.

در زمان حملهٔ اسکندر به ایران (۳۳۰ ق.م) و متعاقب آن به ناحیه آسیای مرکزی، سرزمین خوارزم پادشاهی بود. اما سغدیان، به تابعیت ایران درآمده بودند و سرزمین سغد از ایالات ایران محسوب می‌شد. در آن ایام کشور سغدیان به وسیلهٔ قوای مقدونی تصرف شد و در زمرهٔ متصرفات اسکندر درآمد.

در زمان جانشینان اسکندر، این ناحیه جزو دولت یونانی - باختری (باکتريا، ملخ) قرار گرفت. اقوام صحرائشین نیز بارها در قرن دوم قبل از میلاد به این منطقه حمله کردند. در قرن اول قبل از میلاد، «طخارها» (تخار)، سرزمین باکتريا را تصرف کردند و آن را «طخارستان» نامیدند. این رویداد تاریخی بعدها باعث پیدایی حکومت «کوشانیان» شد که تا قرن سوم میلادی بر بخش عظیمی از آسیای مرکزی حکومت می‌کردند. (در این ایام چینی‌ها نیز در منطقهٔ شرقی نفوذ کرده بودند که این امر به رونق بازرگانی در این ناحیه کمک کرده بود).

در قرن چهارم میلادی، «هونها» سرزمین کوشانیان را تصرف کردند و تا قرن ششم میلادی این سرزمین مرتباً مورد تاخت و تاز قبایل مختلف بود. منابع چینی از قرن هفتم میلادی (اول هجری قمری) تأسیس سرزمینی مستقل از سغدیان را بر کرانهٔ «لب - نر» گزارش می‌دهند که

مرکز تجاری بوده و به صورت خودمختار اداره می‌شده است. جهانگرد معروف چینی، سیو آن - تسزان در سال ۸ هجری قمری / ۶۳۰ میلادی، از ترکستان عبور کرده و از سرزمین پهناوری، از دره رود «چو» تا شهر سبز، به نام «سولی» (به شکل بودایی سولیک و مانوی سفد) یاد می‌کند. از گزارش او می‌توان چنین استنتاج کرد که آیین بودا و ادیان ایرانی، زرتشتی و مانوی در آنجا وجود داشته است. قبل از ظهور اسلام، مسیحیت نیز در میان سفدیان رواج داشته و آثار مکتوب متعددی به جای مانده است، علاوه بر این مورخ و جهانگرد چینی، مورخان مسلمان نیز در آثار خود از این سرزمین یاد کرده‌اند. محمود کاشغری در کتاب *دیوان لغات الترک*، از قوم «سغدک» یاد می‌کند که به سرزمین (بلاساغون) مهاجرت کرده‌اند. کتاب *حدودالعالم* که مؤلف آن هنوز ناشناخته مانده است، از پنج روستای سفدی (بخشی از ترکستان چین امروزی) نام می‌برد که علاوه بر پیروی از آیین سفدی، تعدادی بودایی، مسیحی و زردتشتی نیز در آنجا سکونت داشته‌اند. منابع اسلامی هم قلمرو سرزمین سفد و متصرفات شاهزادگان سمرقندی را در همان حدودی دانسته‌اند که جهانگرد چینی سیو آن - تسزان در گزارش خود ذکر کرده است. سمعانی در تألیف ارزشمند خود به نام کتاب *الانساب* از شهر وشکرد (فیض آباد کنونی بخارا) نام می‌برد و زبان و حروفی را که در دوران پیش از اسلام در این منطقه به کار می‌رفته است، شرح می‌دهد.

با ورود مسلمانان به این منطقه در قرن هفتم و هشتم میلادی (اول و دوم هجری قمری)، ترکیب قومی و قبیله‌ای ساکنان ایرانی ترکستان به کلی دگرگون شد و مردم نیز نام جدیدی گرفتند. در واقع از همین ایام است که لفظ «تاجیک»، «تازیک» و «تازیک» به ایرانیان مسلمانی که به آسیای مرکزی راه یافتند اطلاق شد. در متون قدیمی این اصطلاح دیده می‌شود



که هر کس که در آن ایام به اسلام می‌گروید، از دیدگاه آنان «عرب» یعنی مسلمان شده بود. از نظر آنان مسلمانان، عرب بودند. با تفوق ایرانیان مسلمان بر منطقه آسیای مرکزی، لفظ «تاجیک» و یا دقیقتر با تلفظ ترکی «تجیک»، برای تفکیک «ایرانیان مسلمان» از «اعراب مسلمان» به وسیله ترکان به کار رفت. به مرور ایام سرزمین ترکستان به قلمرو خلافت شرقی پیوست و تغییرات عمده‌ای در اوضاع اجتماعی، شیوه زندگی، حیات معنوی و اوضاع بازرگانی آن به وجود آمد. بر تعداد و وسعت شهرها افزوده شد، بازرگانی از طریق مهاجران ایرانی گسترش یافت و زمینه وسیعی برای ترقیات فرهنگی و اقتصادی به دست ایرانیان فراهم شد. ایرانیان که این منطقه را از دیرباز می‌شناختند، سنتهای محلی این سرزمین را با آداب و سنن خود درآمیختند و در زندگانی سیاسی این ناحیه شریک شدند. میراث فرهنگی ایرانی - اسلامی بسرعت در این بخش از آسیای مرکزی رشد کرد. این گسترش در دوران خلفای عباسی به صورت دولتهای کوچک محلی و یا به عنوان مقامات با نفوذ، رخ نمود. در قرن چهاردهم هجری قمری / دهم میلادی، دولت مقتدر سامانی به مرکزیت بخارا، بر سراسر خراسان و ترکستان حکم می‌راند:

اسناد رسمی سامانی نشانگر آن است که زبان پارسی دری (در کنار اصطلاحات عربی) به عنوان زبان رسمی به کار می‌رفته است.

زبان سغدی در این قرن به موازات زبان پارسی وجود داشته است که بعدها بتدریج متروک می‌شود. از زبان سغدی، هم‌اکنون نیز دوگوش دره رود یغتاب وجود دارد که بازمانده زبان ادبی سغدی آن دوران است. «گایگر» دانشمند آلمانی که علم ایرانشناسی و بویژه شاخه زبانهای ایرانی، بسیاری از یافته‌ها و نوآوری‌ها را مدیون تحقیقات اوست، به کلمه «غلچه» به معنی نام ساکنان دره پامیر اشاره می‌کند که به هر دوگوش

سخن می‌گفتند. باید یادآور شد که در دوران قبل از ظهور اسلام، اصطلاحی وجود داشته است که بین مردم ساکن «جلگه» و «کوهستان» تفاوت قائل می‌شد. در متون اسلامی و از جمله در نزد سمعانی به لفظ «غر» به معنی کوه و یا «غرچه» به معنی کوهستان برمی‌خوریم. لفظ «غلچه» به معنی کوهستانی، و یا «غرچ» و «غرچستان» به معنی کوهستان و یا ناحیه کوهستانی به چشم می‌خورد. سمعانی مستقیماً از «غرچستان» سمرقند<sup>۴</sup> که مرادش ناحیه کوهستانی بخش علیای رود زرافشان است، یاد می‌کند. گویش غرچستان مرغاب نیز گویشی بین گویش هرات و گویش مرو بوده است. کلمه «غلچه» امروزه نیز در آسیای مرکزی به معنی «کوهستانی» به کار می‌رود. مردم ساکن این ناحیه که «غرچیان» نامیده می‌شوند، به زبان فارسی تکلم می‌کردند. گایگر با توجه به این شواهد زبان غرچیان را زبان فارسی می‌داند که با زبان مردم ناحیه دشت که به «تاجیکی» سخن می‌گفتند، تفاوت داشته است.

در پایان قرن چهارم هجری قمری/دهم میلادی، قدرت سیاسی به دست ترکان افتاد. ترکان قراخانی، سلجوقی و غزنوی و غیره در طول زمان بر بخشهای مختلفی از آسیای مرکزی و نواحی جنوبی آن و افغانستان کنونی حکم راندند. در این ایام، لفظ «تاجیک» کمتر به کار می‌رفت و به جای آن، ترکان کلمه «تات» را برای همان منظور به کار می‌بردند که مقصود نه فقط ایرانیان، بلکه کلیه اهالی اسکان یافته منطقه (وگاه‌اونیوریاها) بود. لفظ «تات» امروزه نیز نزد ترکمنان و ازبکان با همان مفهوم به کار می‌رود. کلمه «تازیک» و «تازیکان» در زمان سامانیان هنوز برای ایرانیان به کار می‌رفته است زیرا بیهقی در اثر ارزشمند خود تاریخ بیهقی واقعه‌ای از سال ۴۳۱ ق/۱۰۳۹ م. را نقل می‌کند که ایرانیان خود را «تازیکان» نامیده‌اند.<sup>۵</sup>

بیهقی این عبارت را براحتی در مقابل «ترک» به کار برده است و بدین ترتیب لفظ «تاجیک» و «ترک» از یکدیگر تفکیک می‌شود. در قرن پنجم هجری قمری / یازدهم میلادی، ترکان بتدریج بر کل منطقه ایرانی‌نشین، در اراضی باز (و نه کوهستانی)، دست می‌یابند. در این قرن فقط سلسله غوریان از دودمانهای ایرانی‌الاصل بود که موفق شد طی قرنهای دوازده و سیزده میلادی، سرزمین کوهستانی غور در غرب افغانستان را از سلطه ترکان حفظ کرده و مستقلاً بر قلمروی وسیعی، حتی تا نواحی شمالی آمودریا، حکم براند. در قرن هفتم هجری قمری / سیزدهم میلادی غوریان از ترکان خوارزم شکست خوردند و بدین ترتیب سلسله ترک دیگری به نام خوارزمشاهیان بر بخشی از آسیای مرکزی حاکمیت یافتند و زبان ترکی را تقویت کردند. برخوردهای سیاسی و عقیده‌ای چنان بین ترکان و غوریان شدید بود که در آن ایام بین دو سردار غوری و خوارزمی کمتر توافق می‌شد. جوینی در تاریخ جهانگشا نقل می‌کند که «ما مردمی غوریم و شما ترک، با هم زندگانی نتوانیم کرد.» ظهیرالدین مرعشی در شرح ماجرای شکست یکی از بزرگان خوارزم که قصد رفتن به مازنداران را داشت، توضیح می‌دهد که به وی هشدار داده شد تا به مازنداران نرود، زیرا «تاجیک هرگز به ترک اعتماد نخواهد کرد.» با وجود این نباید فراموش کرد که تاجیکان عامل اصل روتق بازرگانی و نماینده فرهنگ ایرانی عصر خود بودند و از بسیاری جهات ترکان به آنان احتیاج داشتند. در حکومت ترکان، زبان فارسی، زبان دیوان و دفاتر دولتی بود. فعالیت بازرگانی و رشد اقتصادی را ایرانیان بر عهده داشتند. احتمالاً همین فعالیت بازرگانی ایرانیان بود که بتدریج کلمه هندی‌الاصل «سارت» (سرت) به معنی بازرگانی به ایرانیان داده شد. زیرا در آغاز هندیان بودند که در این منطقه به بازرگانی می‌پرداختند و اکنون ایرانیان جای

فعالیت اقتصادی آنان را پر کرده بودند.<sup>۶</sup> در زمان حکومت تیموریان، کلمه «سرت» مترادف کلمه «تاجیک» به کار رفته است. در زمان جانشینان تیمور، زبان و ادبیات سرتی، مقابل زبان و ادبیات ترکی به کار رفته است. به طور کلی در قرن هشتم هجری قمری / چهاردهم میلادی، لفظ «سرت» به مفهوم «ایرانیان» استعمال می‌شد. در قرن دهم ق / شانزدهم میلادی، که ازبکان تقریباً سراسر ترکستان را تصرف کرده بودند، لفظ «سرت» به همه مردم اسکان یافته و مطیع، اعم از فارسی زبان و ترک زبان، اطلاق شد. گاه نیز به مردم ساکن فرغانه، «سرت» اطلاق شده است که مرکب از ازبکان و تاجیکان هستند. در دوران متأخر، کلمه «سرت» کمتر به کار می‌رود و به طور کلی بومیان را به این اسم می‌نامند.

سرزمین دیگری که محل سکونت تاجیکان بوده است، بدخشان است. در ادوار قبل از اسلام، ترکان در بدخشان نفوذ داشتند و حکومت می‌کردند. از این شاخه ترکان در منابع عربی به نام «ترکان قارلوق» (قرلق) یاد شده است. قبل از قرن هفتم هجری قمری، مدتی نیز بدخشان تحت سلطه غوریان بود. روایاتی نیز وجود دارد که این ناحیه کوهستانی، حزبی از سرزمین باکتریا در زمان جانشینان اسکندر بوده است. به این روایت، داستان ازدواج اسکندر با رکسانه، شاهزاده محلی قوت می‌بخشد و جهانگرد ونیزی مارکوپولو در قرن هفتم هجری هم بدان اشاره کرده است. مورخان مسلمان در قروه نهم و دهم هجری قمری / پانزدهم و شانزدهم میلادی نیز حکام بدخشان را متعلق به فرزندان اسکندر دانسته‌اند. البته در همین قرن آخرین امیر بدخشان، به نام سلطان محمد، چنان به ادبیات فارسی علاقه نشان می‌داد که به فارسی شعر می‌گفت (و این امر برخلاف وصایای اسکندر محسوب می‌شد). ازبکان از اواسط قرن دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی، در بدخشان نفوذ کرده و

برخوردهای متعددی با حکام بدخشان داشتند با ظهور تیمور، این کشمکشهای داخلی نیز پایان گرفت و حکومت تیموری تا ۸۸۹ق/ ۱۵۸۴ م. در آنجا تداوم یافت. از این سال بار دیگر ازبکان (به سرپرستی عبدالله خان بخاری) به بدخشان راه یافتند و تا قرن یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی در آنجا باقی ماندند. با تغییرات سیاسی این قرن در افغانستان، حکومت امیرنشینی در بدخشان تأسیس شد که مؤسس آن «یاربک» بود. وی پایتخت بدخشان، فیض آباد، را بنا نهاد و کلیه ازبکان را بسرعت تابع خود کرد و شهرها و قلعه‌های بسیاری در آنجا ساخت. تنها در قرن اخیر است که تاجیکها مجدداً در آن سرزمین ساکن شده‌اند. از اقامت تاجیکها و امیرنشینهای تاجیکی، جهانگردان اروپایی و روسی گزارشهای متعددی داده‌اند (این گزارشها به وسیله کیسلیاکف دانشمند روسی با عنوان رسالات منتشر شده است).<sup>۷</sup>

در دو قرن اخیر، تحولات سیاسی خاصی در مناطق جنوبی آسیای مرکزی و افغانستان رخ داد (همان گونه که نواحی شمالی نیز دستخوش تحول بود). سرزمینهای تاجیک و ازبک بتدریج از سال ۱۸۵۰م به تصرف افغانه درآمد و اگرچه کشمکشهای سیاسی بر سر تصاحب نواحی مختلف بین افغانها و ازبکها ادامه داشت و گاه یکی بر دیگری تفوق می‌یافت، اما با تشکل کشوری به نام افغانستان، (گاه با دخالت روسیه و انگلستان) این برخوردها کم‌کم رو به آرامش و یا مصالحه گذاشت. تحدید مرزهای پامیر در سال ۱۸۹۵م، تا حدی به وضعیت تاجیکها در منطقه کمک کرد و سرزمینهای آنان رسماً بین روسیه، افغانستان و امیرنشین بخارا تقسیم شد. شاید از لحاظ سیاسی این تقسیم‌بندی به آرامش منطقه کمک می‌کرد، اما در عمل از لحاظ اقتصادی موفق نبود، زیرا بدخشان با موقعیت خاص جغرافیایی خود، به کلی از دیگر سرزمینها جدا و منفک

می‌شد.<sup>۸</sup>

در خانات ترکستان، به ویژه در خان‌نشین بخارا، در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، زبان تاجیکی به عنوان زبان دیوانی و ادبی، مورد استفاده بود. در خان‌نشین خیوه این حالت کمتر به چشم می‌خورد. این نفوذ حتی زمانی که در سال ۱۹۲۰م جمهوری بخارا به جای خان‌نشین بخارا تشکیل شد، به قوت خود باقی بود و زبان تاجیکی موقعیت خود را به عنوان زبان رسمی و دولتی در جمهوری جدید حفظ کرد (با وجودی که ازبکان ترک زبان در امور لشکری دخالت بیشتری داشتند). با افزایش تعداد ازبکان، طبیعی است که تاجیکها و زبان تاجیکی در تنگنا قرار می‌گرفتند. شاید علت گرایش تاجیکها به رفتن به نواحی کوهستانی از همین رویداد تاریخی سرچشمه می‌گیرد. با تحولات سیاسی بیشتر در خاک روسیه و برقراری سازمانهای اداری و ایالتی در این نواحی، تغییراتی رخ داد. در سال ۱۹۲۰م جمهوری ترکستان دارای قانون اساسی شد و «اقوام اصلی» آن (ازبک، قرقیز، ترکمن) رسماً دارای سرزمینی، برای اسکان، شدند.

در سال ۱۹۲۱م، برخوردهای شدیدی بین مردم و ارتش شوروی، به علت اشغال شهر دوشنبه، پیش آمد. این برخوردها که در منابع به حرکت بین ملیون (باسمه‌چیان) و گروههای طرفدار انورپاشا و ارتش روس معروف است، باعث شد که جنوب شرقی پامیر به تصرف روس‌ها درآید. سرانجام در سال ۱۹۲۴م در رابطه با تشکیل جمهوری‌های آسیای مرکزی، جمهوری تاجیکستان جزئی از جمهوری ازبکستان شناخته شد، اما مدتی بعد یعنی در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۹، جمهوری تاجیکستان به عنوان یک جمهوری مستقل در زمره شائزده جمهوری شوروی اعلام موجودیت کرد.

### پی نوشتها:

- ۱) برای آگاهی پیرامون کلمه تاجیک به کتاب ذیل رجوع کنید: غلامحسین مصاحب. دایرةالمعارف فارسی. ج ۱ (تهران، ۱۳۴۵)، ص ۵۹۱.
- این نظریه نیز وجود دارد که کلمه تاجیک دارای ریشه‌ای ترکی و به معنی لغوی «نیمه ترک» است.
- ۲) محمود کاشغری، دیوان لغات الترك، ج ۳ (استانبول، ۱۹۱۵ - ۱۷).
- ۳) نژادنامه افغان (مؤلف ناشناخته)، به تصحیح و حواشی مریم میراحمدی، مجله تحقیقات تاریخی، ش ۲.
- ۴) ابوریحان محمد بیرونی. آثارالباقیه عن القرون الخالیه، به کوشش زاخاٹو. (لایپزیک، ۱۹۲۳)، ص ۱۲۲، ۴۵۹.
- ۵) ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض (مشهد، ۱۳۵۶) ذیل همان سال و وقایع سلطان محمود غزنوی، در چاپ مورلی در ص ۷۴۶ لفظ «ماتازیکان» آمده است.
- ۶) در زبان مغولی، «سرت» به صورت «سرتائول» و «سرتاقتای» آمده است. در حماسه‌های پهلوانی مغولی هم به کلمه «سرتاقتای» برمی‌خوریم که به معنی سازنده سدهای عالی است. چنگیزخان، اولین حاکم مسلمان شمال هفت آب را که از وی اطاعت کرد و ارسلان خان فارلوق (فارلق) نام داشت، با لقب «سرتاقتای» خواند. این لفظ نزد رشیدالدین فضل‌الله با «تاجیک» مترادف است. در کتیبه‌ای از زمان چنگیز که درباره بازگشت او از نبردی است، به سرزمین «سرتائول» یعنی قلمرو حکومت محمد خوارزمشاه و فرزندش جلال‌الدین اشاره می‌کند.
- ۷) برای اطلاع دقیق پیرامون تاریخ سیاسی و اوضاع اجتماعی بدخشان رجوع کنید به: برهان‌الدین کوشککی، بدخشان و قطغان، به کوشش آ. سیمونف (مسکو، ۱۹۳۶).
- ۸) برای آگاهی پیرامون سرنوشت سیاسی منطقه به کتابهای ذیل رجوع کنید: عبدالکریم ندیم بخارائی، افغان، کابل، بخارا و خیوه (بولاق، ۱۸۷۳)، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان (تهران، ۱۳۷۲ هجری قمری).





## صفحات زمین از خون تاجیکان کلکون بود

احمد عبدالله

دانشمند شناخته شده تاجیک، باباخان غفوراف، در کتاب مشهور خویش تاجیکان از تهاجم مغول به ایران زمین، یاد می‌کند و خاطر نشان می‌نماید که مغولها رژیم ترور منظم برقرار کردند و غارتگری و کشتارهای دسته‌جمعی، قوانین دائمی آنان گردید. (نگاه کنید: غفوراف، تاجیکان، مسکو، نشریات فن صفحه ۴۵۲).

چون به تاریخ خراسان و ماوراءالنهر نظر می‌کنیم در برابر ابواب درخشان و سرور بخش این کتاب اخبار خونین و غم‌انگیز نیز بسیار است. یکی از چنین صفحات فاجعه‌بار، حمله ناجوانمردانه چنگیزیان به این سرزمین بوده است. درباره این موضوع، مورخان بسیاری اطلاع داده‌اند، اما برای آگاهی عمیقتر از تفصیلات این حوادث خونین و اوضاع مردم بومی آن، بررسی دیگر ماخذ نادر و معتبر از اهمیت خالی نیست. یکی از اینگونه دستاوردهای بی‌نظیر تاریخ‌نامه هرات است که یگانه نسخه آن در کتابخانه شهر کلکته هندوستان محفوظ است.

تاریخ تالیف این یادنامه خونین به انتهای عصر ۱۳ و ابتدای عصر ۱۴ (میلادی) باز می‌گردد. این کتاب به قلم سیف‌الدین محمدبن یعقوب هروی به نگارش درآمده است.

شخصیت و شرح حال مولف در هیچ یک از کتب تاریخ و تذکره ذکر نگردیده است. از بعضی اشاره‌های مولف در کتاب تاریخی خویش دریافته‌ایم که سیفی سال ۱۲۸۲م مطابق با ۶۸۱ هجری در هرات متولد شده است و علوم زمان خویش را آموخته، بویژه در علم تاریخ و شعر و

ادب مشهور بوده است. ایشان به پیروی شاهنامه بی‌زوال فردوسی، مثنوی سام‌نامه را در حدود بیست‌هزار بیت سروده است. سیفی در این کتاب خوی استیلاگران مغول را شدیداً محکوم و نکوهش کرده است. هنگام تصرف هرات شاعر نیز اسیر مغولان غارتگر می‌گردد و به جرم سرودن چنین داستانی مورد ظلم و شکنجه آن غاصبان قرار می‌گیرد. کار به جایی می‌رسد که سرکرده مغول به قتل ایشان حکم می‌کند. سیفی خود چاره‌ای می‌سازد و از چنگ این وحشیان جان به سلامت می‌برد و از آن به بعد به انشاء اثر مشهور خویش تاریخنامه هرات می‌پردازد. در این کار سیفی دو سال و نیم وقت صرف می‌کند. اثر نامبرده در ذکر تاخت و تاز مغول در سرزمین خراسان سرچشمه‌ای است بس نادر و دست نخورده و از صفحات آن، تمام این فاجعه مرگبار را می‌توان خیلی عمیق باز شناخت. این نکته بیشتر جالب است که مولف به تصویر اوضاع زندگی تاجیکان هنگام ترکتازی مغول و برای آزادی و استقلال، مردانه جان باختن آنان اهمیت خاصی داده است.

سیفی باران ظلم و استبداد و وحشیگری را که چنگیزیان بر سر مردم خراسان از جمله مردم هرات، نیشابور و مرو ریخته‌اند، با کراهت و نفرت یادآور می‌شود و خشم و غضب خواننده را علیه بیدادگران بر می‌انگیزد. تصویرهایی که همه جا تجاوز قاتلان اهریمن سرشت را محکوم می‌نماید، مستند و حقیقی وی از چون شیر ژیان به مبارزه برخاستن و شجاعت و دلآوری رستم‌انه تاجیکان در این نبرد با تفاخر یاد کرده است. طینت پست گرگ صفت چنگیزیان نیز خواننده کتاب را به وحشت می‌آورد.

طبق اطلاع سیفی، چنگیز به پسر خویش تولی، هنگام استیلا بر خراسان، چنین دستور داده است: «به ملک خراسان لشکر کشید و قلعه‌ها

و حصارها را فتح کنید و خلق شهر را از بچه گهواره تا پیر صدساله به قتل رسانید.» تولی ناجوانمردانه طبق این دستور به مرو لشکر کشید، آن را به تصرف درآورد و فرمود که: مرو را خراب کنند و کل خلق را بکشند. اینک سپاه پرگناه او به شهر درآمدند و کل خلق را از خاص و عام به صحرا بیرون آوردند و چهار روز مردان را از زنان جدا کردند و تمام خلق را به قتل آوردند... و هر تن را از لشکریان تولی خان دوست و ده نفر از مردم مرو رسیده بود که به قتل می‌بایست آورد.»

از صفحات متعدد تاریخنامه هرات، پیایی بوی خون به مشام می‌آید، اما چنانکه سیفی اطلاع می‌دهد، خراسانیان به این بیدادگری توجه نکرده و از خویش مقاومت شدیدی نشان دادند و تا آخرین قطه خون علیه خصم جنگیدند. چون خبر قتل عام در مرو به اهل نیشابور رسید، این مردم غیور و سربلند به پاخاستند و چاره‌های نبرد و انتقام علیه غارتگران اندیشیدند. لشکر خصم بیش از نیشابوریان مسلح و منظم بود و قدم نامبارک تولی تا به اینجا نیز رسید.

سیفی به اطلاع می‌رساند که: «نیشابوریان از برای حفظ فرزندان و دلبندان خود، دست از جنگ باز نمی‌داشتند و پای از منازعت پس نمی‌کشیدند، به جان می‌کوشیدند و جام شهادت می‌نوشیدند.» امیر نیشابور شرف‌الدین را چنین شجاعت و دلآوری رادمردان نیرو بخشید. سیفی می‌نگارد که: «او چون شیر خشم آلود و هژیر با هزار مرد دلاور بر سر چار سوی شهر با آن ملاعین حرب می‌کرد و با هر زخم تیغ، بی‌دینی را به دوزخ می‌فرستاد و نیشابوریان فوج بر تولی خانیان حمله می‌آوردند. و در هر حمله و هر صدمه طایفه‌ای را از ایشان به قتل می‌رساندند.

نیرو نابرابر بود و در این نبرد گرگان درنده مغولی، فاضلان نیشابوری

نورافشان از چراغ فضل را تیره می‌سازند. شهر را غضب می‌کنند و با فرمان تولی، لشکریانش دست به قتل و کشتار برمی‌آورند. از روز شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه کشتار کردند و از جمله خلق نیشابور غیر از چهار کمانگر هیچ‌آفریده دیگر را زنده نگذاشتند و سگان و گربکان را نیز می‌کشتند و مناظر و دیار و قصور و حصار نیشابور را با زمین متساوی گردانیدند و هفت شبانروز آب در آن بستند. صرامی گوید:

وطن گاهی که از خاکش همه عیش و طرب خیزد

بسیا تا این زمان در وی غمان بی‌کران بینی

مقامی را که از نغمات بلبل پر ز غلغل بود

بسیا تا این زمان او را پر از آه و فغان بینی

نه از وی از خداوندان و مخدومان اثریابی

نه در وی از عزیزان و خردمندان نشان بینی

و در کتابی دیگر، تاریخ خراسان چنین آورده‌اند که: «خلق کشته

نیشابور را دوازده روز شمار کردند هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت

هزار مرد بی‌عورت و اطفال در قلم آمد.»

این است نامه اعمال چنگیز و فرزندان و لشکریانش در زمین پاک و

مقدس خراسان.

اگر مورخان زمان ما از جمله استاد صدرالدین عینی، هیتلر فاشیستی

را مشابه چنگیز نامیده‌اند، حق به جانب ایشان است. می‌بینیم که تولی

قاتل بعد از فتح هرات به مردم بی‌سلاح بی‌تکیه‌گاه چه ستمها کرده است:

«فرمود تمام خلق را به چهار بخش کردند و هر بخش را به دروازه بیرون

بردند و به قتل رساندند در هر گامی نکونامی را سربردند و در هر قدمی

رستمی را بکشتند و در هر جویی، دلجویی را گردن زدند و در هر باغی

چشم و چراغی را ناچیز کردند و قریب صد هزار دختر چهارده ساله به

اسیری گرفتند.»

غیور مردان هراتی این همه عزیزان خویش را رایگان از دست ندادند، آنان در هر قدم علیه گله گرگان، شیرانه می‌رزمیدند و از دشمن خدار انتقام می‌گرفتند. سیفی از شجاعت آنان گاهی به هیجان می‌آید: «ساکنان شهر هرات از برای حفظ اولاد و اموال خود از سرجان عزیز برخاسته بودند و به آن طایفه بی دین مقابل می‌شدند. سپاه کفار ساعت به ساعت از بیرون حمله می‌آوردند و چون کوه خود را گروه گروه پیش می‌انداختند. از جانبین، جنگ چنان شد که رستخیز در گریز و فلک گردنده در اُفت و خیز است. دقیقی گوید:

تو گفتی که از خون گردنکشان همی غرق خواهد شدن آسمان  
آری، هر سطر و هر حرف این داستان زخم تازه‌ای بر قلب ما  
می‌افزاید. این حدیث از تالیفات سیفی برمی‌آید که غرض چنگیزیان از  
تاخت و تاز و وحشیانه، صرفاً بد کردن و نیست کردن تخم مردم بومی  
خراسان و ماوراءالنهر یعنی تاجیکان بوده است. مورخ این نیت رذیلانه  
خصم را بارها تاکید کرده و به افشای آن پرداخته است. همچنین نیت  
ناپاک استیلاگران را سیفی قاطعانه محکوم می‌کند. چنانچه تولی هنگام  
استیلای هرات قاطعانه فرمان داده است:

«لشکر یکسر از جانب شهر حمله آرند و هر تاجیک هروی را که در  
دست ایشان گرفتار گردد، زنده نگذارند.»

این امر پیش از این نیز از چنگیز به فرزندان او رسیده بود. این خدار در  
ابتدای تهاجم به تولی چنین تاکید کرده است:

«ای فرزند تو را با هشتاد هزار سوار به خراسان می‌فرستم تا بلاد و دیار  
مسلمان را بگیری و به زخم تیغ آبدار در آن دیار آثار نگذاری و زنهار که  
بیدار و هوشیار باشی و بر تاجیکان اعتماد نکنی که در اقالیم جهان به

دلیری و کین خواستن و شبروی و کمین ساختن بر سر آمده‌اند.»

از چنین تاکید پیشوای یغماگران بر می‌آید که او قبل از تهاجم به تاجیک زمین، غافل از مردانگی و شهامت این قوم بوده است. تنها پس از ضربات مرگ‌آورد چشیدن در ماوراءالنهر چنگیزیان پی بردند که چشم تاجیک با مغول و ترک هرگز آشنا نخواهد گردید و ملتی که شاهنامه آفریده است و شیرکها و ابومسلمها پرورده باشد هرگز تن به بردگی نخواهد داد و پیوسته عیش اشغالگران را تلخ خواهد کرد. پس چه چاره خلاصی باید دید؟ و چنگیز یگانه راه نجات اقوام چادرنشین خود را در پاکسازی این خاک از تاجیکان می‌بیند. آنان هر شهری را که می‌گرفتند ... جویهای خون روان می‌کردند، خلق را از جوان و پیر و صغیر و کبیر به قتل می‌رساندند، به جز کشتن و سوختن و کندن و خون ریختن به کار دیگر قیام نمی‌نمودند.»

از ابنای چنگیز مخصوصاً جغتای به ریختن خون تاجیک کوشا بود. سیفی قید می‌کند که دشمنی او در حق اهل اسلام تا غایتی بود که: «هر کس که خبر بر او بردی که امروز فلان مسلمان را به قتل رساندند یک بالش زر به او بخشیدی». از این وجه گاهی از صحبت و نشست اکتای با تاجیکان، جغتای خشمگین می‌گردد و برادرش را آگاه می‌نماید: این چه صحبت است که با تاجیکان پیش گرفته‌ای و خلاف مواعظ و مذاهب پدر بزرگ کرده‌ای. سخن من بشنو و تاجیکان را سرکوفته‌دار و در اظهار و اشتها دین آنان مکوش، نگارنده علاوه بر آن که از ترس و هراس چنگیزیان و تنفری که آن قبایل از تاجیکان دارند یاد می‌کند باز می‌افزاید که هیچ جاهلی، با عاقل سازگاری ندارد و سبب عمده بدبینی و نفرتی که اقوام چادرنشین نسبت به تاجیکان داشته‌اند، غنای عقلانی آنان بوده است.

سیفی در جای دیگری نوشته است: چنگیزخان در عهد خود حکم کرده بود که اگر کسی برهنه در آب رود او را به قتل رسانند، روزی جغتای واکتای به عزم شکار سوار شده بودند، چون به دهی رسیدند، اکتای شخصی را دید که برهنه در آب رفته بود و سر می‌شست. یکی را پیش خواند و گفت: بزودی نزد آن تاجیک رو که در حوض است و بالش زربدو ده تا در آب اندازد و او را بگو که یک بالش زر در آب انداخته‌ام. در این حالت نظر جغتای به آن شخص افتاد، گفت بروید آن تاجیک را که برهنه در آب رفته است، بیاورید تا به قتل رسانم که دل من از غصه تاجیکان خون شد. آن شخص را در حال، همچنان پیش جغتای آوردند. بانگ بر وی زد و گفت: «ای تاجیک تو به کدام دلیری برهنه در آب رفته‌ای و از حکم یرلیغ پدر بزرگ من تمرد نموده‌ای؟ آن شخص گفت: «ای شاهزاده یک بالش زر از آستین من در آب افتاده است. بدان سبب در آب رفته‌ام.» جغتای گفت دروغ می‌گویی و خود با سواری چند برکنار حوض آمد و دو تن را از نزدیکان خود گفت: «برهنه شوید و در حوض آب روید و بالش زر این تاجیک را بطلبید.» بعد از ساعتی آن دو تن بالش زر را از آب برآوردند. جغتای از آن متفعل شد چه می‌خواست که آن شخص را به قتل رساند.

قوم از امرا و وزرا گفتند: «تاجیک را چه زهره و یارا و توانایی آن بود که در عهد دولت و عصر عظمت چون تو پادشاهی دم از تخلف و تصلف [لاف زدن] زند و دعوی اقدام و انتقام کند، هنوز صفحات زمین از خون تاجیکان گلگون است.»

تاریخنامه هرات را می‌خوانیم و کاسه چشم از اشک خونین سرشار می‌گردد. اجنبیان ملحد در طول قرن‌ها چه ستمهایی که بر اهل خراسان و ماوراءالنهر روا نداشته‌اند. در زمان ما چنین پدیده غیر انسانی را با عنوان

«گینادسید» [فرو بردن یک ملت، ملت دیگر را] یادآور می‌شوند که در هر زمان به هر صورتی در روی زمین رخ داده است. این طرز شبیه قتل و غارت چنگیزیان را در ایام ما بیشتر اسرائیلیان استیلاگر از خویش نشان داده‌اند. آنها چون چنگیز زادگان تلاش دارند خلق آزادیخواه و ذلت کشیده فلسطین را از بیخ و بن محو سازند. اما چنانکه دیدیم پایه ظلم را ماندگاری نیست.

تاریخ‌نامه محمدبن یعقوب فقط یک صفحه از داستان طولانی و غم‌انگیز ملت ماست. مؤلف در انعکاس واقعه بسیار هوشمند است. او رد هر سطر از نوشته خویش طینت ناپاک و پلید دشمن را فاش می‌سازد و از جانب دیگر هم شفقت نسبت به تاجیکان را در دلها برمی‌انگیزد، و قهرمانی و رادردی این قوم را داستان می‌سازد. اثر سیفی از اهمیت فراوان تاریخی و سیاسی برخوردار است. چنانکه او تاکید می‌کند بر چنگیزیان پوشیده نبوده است که خراسان سر به سر ملک تاجیکان است. مغولان چون بر این سرزمین مسلط شدند، بر علیه صاحبان حقیقی و بومی این مرز دست به قتل و کشتار زدند. آنان همه ساکنان خراسان را به عنوان تاجیک می‌شناختند و اگر از شخص یا بلاد مسلمان یاد کنند نیز تاجیک و کشور تاجیکان را در نظر داشته‌اند. به این جهت اصطلاح ترک و تاجیک در چنین ایام حساس پدید آمد تمامی اهل خراسان را به عنوان تاجیک و مغولان را به صفت ترک خطاب می‌کردند. این است که در ادبیات بیت زیبای زیر رایج شد.

شاید که به پادشه بگویند ترک تو بریخت خون تاجیک



## سرحد تاجیک زبان تاجیک است

محسن عمرزاده

کلمه تاجیک از کی پیدا شده و چه معنایی دارد؟

زبان ما چرا پیش از انقلاب اکتبر فارسی نامیده می‌شود؟ آیا این آن معنا را دارد که تاجیکان فارس هستند و از ایران آمده‌اند؟ ایرانی‌نژاد یعنی چه؟ آیا درست است که تاجیکان را بعضی از فرهنگ‌نویسان ترک می‌دانند و بعضی عرب؟ سارتها کیانند؟

این مسائل عصرهاست دقت عالمان زبان‌شناس، مورخان، مردم‌شناسان و اهل علم و ادب را به خود جلب می‌نماید. درباره واژه تاجیک اندیشه‌های گوناگون دارای اختلاف است که بعضا به مبارزه‌های شدید ایدئولوژیک و سیاسی تبدیل یافته است. مثلا در زمان تقسیم‌بندی مرزها در آسیای مرکزی می‌گفتند: خلقی به نام تاجیک عموماً موجود نیست. مثلا در مجله رهبر دانش سال ۱۹۲۸ شماره ۱۱ چنین سخنانی از سوی «پان‌ترکیست» ها مطرح گردیده: «ازبکها، قرقیزها، قزاقها، ترکمانها و غیره ملت‌هایی که به عرق مغول تعلق دارند و هر یکی را امروز یک ملت مستقل جداگانه می‌شمارند، در حقیقت جزء یک ملتند. تاجیک زبانها هم در اصل ترکند، در زیر تاثیر ادبیات و مدنیت ایران زبان و ملیت خود را گم کرده‌اند. باید آنها را باز ترک کنیم و از تمام آنها یک ملت بزرگ ترک به وجود آوریم و یک دولت معظم ترک برپا سازیم. تحت تأثیر این مفکوره و برای به وجود آوردن این مقصدها ما دشمن زبان تاجیکی بودیم. سخنان کاملاً بی‌اساس درباره ترک بودن تاجیکها نو نیست. در کتاب قاموس الاعمال شمس‌الدین سامی که تالیفش در آخرهای عصر ۱۹ به

زبان ترکی انجام یافته است گفته می‌شود:

تاجیک در اصل نام قومی است از ترکها. در زمان حاضر این نام به طایفه‌ای اهالی ایرانی‌الاصل آسیای مرکزی که به زبان فارسی صحبت می‌کنند اطلاق می‌شود. این ادعا از هر جهت خطا و غلط است. چون مولف تاجیکان را به طور حقانی ایرانی‌الاصل نامیده است پس از روی منطق و حقیقت حال نمی‌تواند اهالی ایرانی‌الاصل را ترک بنامد. ثانياً انتساب این نام به تاجیکان نه در زمان شمس‌الدین سامی بلکه هنوز در عصر یکم میلادی یعنی قریب ۱۹۵۵ سال قبل از این در ماخذهای تاریخی با شکل و تلفضهای گوناگون معلوم بوده است. خطابه‌گویی شمس‌الدین سامی با جریان افکار همان اوقات ترکیه عثمانی وابسته بوده است. در آن دوران چنین نظریه‌هایی ساخته و بافته و منتشر می‌شدند. چنانچه صدرالدین عینی می‌نویسد: «یکی از شوونیستهای ترکان عثمانی که خود باشنده مصر بوده زمانی خواست ثابت کند که فردوسی طوسی و سعدی و حافظ شیرازی اصلاً ترکند. (مجله صدای شرق، شماره ۸، سال ۱۹۸۶).

آنان اندیشه ترک بودن یکی از اجداد قدیمه خلق تاجیک - تورها و ترکستان بودن توران را دامن زدند چنین عقیده‌ها امروز هم وجود دارند. چنانکه محمدعلی در مقاله خویش که آن را «خود را بشناس» نام داد (روزنامه یاش لنینچی، شماره‌های ۳۰ و ۳۱، سال ۱۹۸۸) تورها<sup>۱</sup> را ترک پنداشته است. او برای دلیل به شاهنامه فردوسی استناد می‌نماید. ما برای اثبات این فرموده غلط تنها یک اقتباس از نوشته‌های آکادمیسیس استاریکاف را کفایت می‌شماریم: «تورانیان اصلاً کیانند؟ و کشور آنان در کجاست؟ بی‌شبه و وطن آنان در شمال شرق ایران بوده و سرحدش به طور واضح نشان داده شده است: جیحون یعنی آمودریا، به این جهت توران

زمین «وراز رود» یا ماوراءالنهر و ترکستان است. آیا این معنای آن را ندارد که تورانیان ترکند و با ایرانیان متقابل گذشته شده‌اند؟ اما این گونه مقایسه هیچگونه اساسی ندارد».

«استاریکو» در ادامه سخن خود می‌افزاید که ماوراءالنهر و خوارزم الان حدود زندگی ترک زبانان می‌باشد. اما در زمانهای قدیم سرزمینهای قدیمی ایرانیان آسیای مرکزی یعنی اجداد خلق تاجیک بوده است. اما هنگامی که فردوسی از گذشته کهن و گاه اساطیری سخن می‌گفت اوضاع زمان خویش را در داستانها منعکس می‌کرد. ایران شرقی، خراسان و مخصوصاً ماوراءالنهر در اواخر عصر ده، عرصه جنگهای امیران سامانی و تهاجم قبیله ترکان بود. ضمناً باید گفت که فردوسی و معاصران او به همین دلیل ترکها را تورانیان تشبیه کرده‌اند ولی این از لحاظ تاریخ نادرست است. اسم قبیله تور در اوستا چندین بار ذکر گردیده است (پشت ۱۳، بندهای ۱۱۳، ۱۲۳، یشت ۱۷، بندهای ۵۵ و ۵۶ و ...) و با نام «آسواسپه» یعنی دارنده اسب تیزرو ذکر یافته است و این قبیله دشمن ایرانیان شهرنشین دانسته شده است. توران در شکل «توری ینه» ذکر می‌گردد چنانچه ذبیح‌الله صفا با دلیل و حجت آن را چنین معنی می‌کند: «همین تحقیق ما را مساعدت می‌کند که نژاد تورانی را شعبه‌ای از نژاد آریاییان ایرانی بدانیم و خط بطلان بر تمام اشاراتی که درباره ترک دانستن تورانیان شده است بکشیم.

قوم ایرانی که شهرنشین شده بودند، قبیله‌های آریایی دیگری را که هنوز چادرنشینی می‌کرده و به سرزمین آباد مجاور خود در طلب نعمت، هجوم می‌آورده‌اند باز پس می‌رانده و غیر از خود می‌شمرده‌اند نام شاهان و پهلوانان تورانی مانند فرنگ رسیانا (فراسیاب - افراسیاب)، گَرَه سَوَرَدَه، (گرسینور) اَرَجَت اَسپَه (ارجاست یعنی دارنده اسب با ارج) نامهای

آریایی ایرانی است و به هیچ صورت به اسمها و کلمه‌های اورال و اکتای نمی‌مانند و به آنها مطلقاً شباهتی ندارند.

اینکه واژه افراسیاب را از ریشه ترک و یا «تنگه الپ ایر» بدانیم هیچ اساس علمی و تاریخی ندارد خلق تاجیک چون همه مردمان جهان با همسایگان دور و نزدیک خویش از جمله با مردمان ترک ارتباطی داشت و دارد. تاجیکها و فارسها از زمانهای باستانی با مردم هندوستان، چین، ترکستان چین، اروپای شرقی، قفقاز و سیبری و غیره روابطی فرهنگی و اقتصادی داشته‌اند. این مطلب در ادبیات کم یا بیش منعکس گردیده است. در نوبت خود این خلقها نیز اساطیر فارسها و تاجیکان را می‌شنیدند و می‌خوانند و این بر ادبیات بی‌تاثیر نبوده است. چنانچه بعضی از عالمان روس در افسانه «به رولسلان پالیز رایویچ» (در عصر ۱۶، ۱۷ میلادی) از نامهای قهرمانان شاهنامه از جمله رستم زال زر یاد کرده‌اند. پس آیا این معنی آن را دارد که رستم زال زر روس بوده؟ افسانه مذکور در زمینه حیات خلق روس به وجود آمده و قهرمان ملی روس است. گرجیها داستانی با نام «راستامانی» دارند که به عصرهای ۱۶ و ۱۷ منسوب است، آنجا سوژه‌های شاهنامه را می‌بینیم و قهرمانانی چون راستام بیزانی، پریدانی و غیره چون قهرمانان گرجی به ادبیات آنان وارد گردیده‌اند. پس آیا رستم، بیژن و فریدون را می‌توان گرجی نامید؟ هرگز نه! چنین مثالها از ادبیات ارمن، آلمان، ایتالیایی، ترکی، هندی و غیره بی‌شمارند.

مسئله دیگری که ما گاهگاه به آن دچار می‌شویم گویا اصلا فارس بودن تاجیکها و از ایران آمدن آنهاست. محمدعلی می‌گوید: «چون وکیلان قبیله «طی» به سرزمین ما آمدند (یعنی سرزمین ترکها محسن عمرزاده) زبان فارس نفوذ پیدا کرد. خود بدویان این زبان را پذیرفتند و

برای رشد زبان فارسی از فارسها بیشتر خدمت کردند. در این اثنا بسیاری را از ایران به ترکستان انتقال دادند. این اقدام در مناطق گوناگون بویژه در وادی زرافشان به طور عمومی صورت گرفت چنانکه قبلا یادآور شدیم محمود قشقاری در اثر خود راجع به تاریخ سمرقند می‌نویسد: بعد این سرزمین بر اثر افزودن فارسیان از شهرهای عجم به شمار آمدند.»

در نتیجه در ترکستان با تأثیر ایران مدرسه‌ها تأسیس شد و زبان و ادبیات فارس استوار گردید آنچه‌ان احساس که انتقال دروغین از ایران به آسیای مرکزی و اشغالگری تاجیکها و جاری نمودن زبان فارسی نه تنها بافته خیال محمدعلی است بلکه بسیاری دیگر نیز در سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۴۰ میلادی شیفته و پایبند این عقیده بوده‌اند. ایشان فراموش کرده‌اند که در قرن ۱۱ شاعر ترک زبان «یوسف خاص حاجب» در داستانی با عنوان «قُتدغوبلیک» از اسم تاجیک یاد می‌کند و می‌نویسد که: «کتابهای عربی و تاجیکی بسیارند و آنها برایمان مجموعه دانش می‌باشند.

همین مولف جای دیگر می‌نگارد: «تاجیکان این را در کتاب نوشته‌اند، اگر نوشته نمی‌شد آن را کی می‌خواند» یوسف در موردی دیگر تأکید می‌کند: قهرمانانی که در میان بیکهای ترک به «تنگه‌الپ ایر» معروف است تاجیکها افراسیابش می‌خوانند». عجیب آن است که ترجمان این داستان سعدالله احمد در هر جا که کلمه تاجیک ذکر گردیده است آن را با فارس عوض کرده است (مجله گلستان، چاپ تاشکند، شماره ۸، سال ۱۹۸۷).

البته ما تاجیکان افتخار داریم که با مردم پر استعداد فارس هم‌نژاد و هم‌زبان هستیم، ادیان ما در طول قرن‌ها مشترک بوده هم‌زمان تاجیکها و فارسها تحت نظر یک دولت زندگی می‌کردند، ولی تاجیکها هیچگاه فارس نبودند و تاجیک معنی فارس را ندارد. فارسها اصلا ساکنان جنوب ایران امروز بوده‌اند که از قوم پارت بوجود آمده‌اند. آنان را در کتابهای

هخامنشی پَرت هَوَ نام برده‌اند. جزء اول این نام یعنی «پَرتَه» شکل دیگری از «پَرسَه» می‌باشد که هر دو به یک معنی به کنار و به پهلو گفته می‌شده است. این نام را مادها به دو قوم ایرانی نژاد - پرسه و پَرتْ هَوَ منسوب دانسته‌اند که یکی در این پهلو و دیگری در آن پهلو کشور ماد می‌زیسته‌اند. این نام به مرور زمان به صورت پرس و پَرت هَو در آمده است. و بالاخره به واژه پَهَلُو تبدیل یافته. در نتیجه زبان ایرانیان عهد ساسانی پهلو (پهلوانی) نامبرده شد، لفظ «پَرس» «پارس» گردید، اما عربها آن را با تلفظ خویش موافق نمودند و فارس گفتند.

اما تاجیکها قدیمترین اهالی ماوراءالنهر و خراسان بوده‌اند. قدیمترین اجداد خلق تاجیک آنچنان که از کتاب مقدس زردشتیان بر می‌آید خود را «آریه» می‌نامیده‌اند، که معنایی با عارو شریف است. اسم نخستین منزلگاه ایشان «ایرینه واجه» یعنی وطن ایرانیان بوده است و بنابه عقیده دهها محقق والامقام خارجی و شوروی این سرزمین ناحیه امروز خوارزم و خیوه است.

خود کلمه خوارزم در اوستا در شکل خَوَرِزَم دیده می‌شود که از آن سخن امروز تاجیکی - خاوریا خور به معنای شرق و آفتاب برمی‌آید. زبان کتاب اوستا هم‌ریشه با زبان تاجیکی است دلیلهایی نیز دلالت می‌کنند که همین زبانها زمینه تشکل زبان فارسی دری را پدید آورده‌اند. اگر ما تاجیکان را از جمله خلقهای ایرانی نژاد و زبان تاجیکی را از زبانهای ایرانی می‌شماریم این معنای آن را ندارد که تاجیکها از ایران به سرزمین ماوراءالنهر آمده باشند اما کلمه آریه به مرور زمان به اسم تمام نژاد ایرانی اطلاق گردید و در همه دوره‌های تاریخ تاروزگار ما این اسم باقی ماند.

تعدادی از عالمان و مستشرقان بر این عقیده‌اند که زبان فارسی از مناطق تاجیک‌نشین به جنوب و غرب ایران منتقل گردیده است. غیر از

اشاره‌های عالمان معاصر معلومات زیرین شاعر کبیر ناصر خسرو که در سفرنامه آورده است گواه این عقیده می‌باشد: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعرنیک می‌گفت، اما زبان فارسی نمی‌دانست. پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید. «سببی زبان فارسی نکو ندانستن شاعر مشهور ایران این بود که این زبان تاجیکان است از اینرو در ایران برای تالیف لغت احتیاج به لغتنامه پیدا گردید و در نتیجه در سالهای ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ میلادی لغتنامه فرس اسدی طوسی ترتیب داده شد در مقدمه آن گفته شده: «لغت فرس لسان اهل بلخ ماوراءالنهر و خراسان» بیاید بشنویم: که ایرانیان معاصر چه می‌گویند: «هرگاه تاجیکستان بگوئید مقصود همان سرزمینی است که از آغاز آریاییان ایرانی و فارسی زبان در آنجا زیسته‌اند و سرزمین اصلی زبان دری یعنی فارسی امروز است.» این است فرموده دانشمند معتبر سعید نفیسی. این فکرها را بزرگترین شاعر و عالم ایران ملک‌الشعرای بهار جانبداری می‌کند و در کتاب سه جلدی خود سبک‌شناسی می‌گوید که «زبان فارسی دری اصلاً لهجه اهالی ماوراءالنهر، سمرقند و بخارا است که در آن جایها تاجیکها زندگی می‌کنند.» خیلی مثالها و دلایلی از گفته‌های عالمان ایران فراوانند ما اینجا باز به یک اقتباس از کتاب تاریخ ایران که در تهران از جانب نشریات پویش چهار مرتبه چاپ شده است اکتفا می‌نماییم:

«ضمن سده نهم در ایران ادبیات زبان فارسی کنونی (دری) رواج یافت، این زبان از محاوره فارسی تاجیکی گرفته شد و اشعاری بدین زبان سروده شد. آثار منظوم فارسی آن زمان (که بهترین آنها اشعار رودکی و دقیقی بودند) به عنوان سرمایه از ادبیات فارسی و تاجیکی محفوظ ماندند.»

فرض کردیم که تاجیکها فارسند، آنگاه چنین سخنان مولف *روضه‌الصفاء* می‌خواند را چطور شرح باید داد که ایشان در خصوص آمادگی مردم سمرقند به هجوم چنگیز سخن رانده و گفته است: «شصت هزار تاجیک که فردی از ایشان در برابر رستم و اسفندیار روین تن بودند، به موجب فرموده روی به تعمیر قلعه‌ها و حصارها نهادند.» آیا ایران برای محافظت سمرقند قشونهای خود را فرستاده بوده است؟ اگر تاجیکها از ایران آمده باشند چرا مولف *روضه‌الصفاء* آنان را مردم بخارا نامیده؟ مثلاً او چنین می‌نگارد: مردم بخارا به تصور آنکه ترکان چنان منهضم شده‌اند و دیگر معاودت ایشان ممکن نیست، از عقب ایشان شتافتند. چون میان مردم بخارا و دیوار بست مسافتی بود، اتراک یعنی ترکان مراجعت کرده تیغ بر تاجیکان نهادند. در اینجا سخن در خصوص شهر بخارا و تهاجم امیرحسین مغول و مدافعه تاجیکان می‌رود. اگر، تاجیکان فارس باشند چرا سعدی شیرازی نوشته است که یکنفر ساکن ایران یعنی فارس از عمان به سفر بر آمده، عرب دیده است و ترک و تاجیک و روم.

محمدعلی در مقاله مذکور درباره اثر *محاكمة اللغتين* نوایی سخن می‌راند و کلمه سارت را فارس شرح می‌دهد. سبب این است که او از استعمال واژه تاجیک پرهیز دارد. اگر تاجیک می‌گفت تعلیمات آن استادانش را که زبان تمام کلاسیکهای تاجیک را فقط فارس نامیده‌اند و تمام ثروت هزار ساله تاجیک را به انحصار ایران داده‌اند ضایع می‌کرد. حقیقت حال این است که فارسها را هیچ‌گاه هیچ‌کس سارت ننامیده است. محمدعلی می‌نویسد: «در توران یا در ترکستان از ازل ترکها زندگی کرده‌اند. قبایل بزرگ ترک از زمانهای قدیم در همین مکان سکونت داشته‌اند. از همین وجه این خلق به کشور خود ترکستان نام نهاده است.» ولی او نشان نداده است که زمانهای قدیم یعنی کدام زمانها؟ پیش از میلاد



یا بعد از میلاد؟ اما آنچنان که از اثرهای بیشمار علمی از جمله تاریخ جمهوری ازبکستان پیداست، نفوذ ترکها به آسیای مرکزی تنها از نیمه دوم عصر شش یعنی با یک دولت بادیه نشینان که ناشی از متحد شدن قبیله‌های آلای و هفت رود آسیای مرکزی بود آغاز یافت. «برتلس» در کتاب خود جامی و نوانی می‌نویسد: خلقهای ترک در آسیای مرکزی زمانی پیدا شدند که تمدن ایرانی در آنجا کاملاً تشکّل یافت و ادبیات و زبان فارسی به کامیابیهای عظیم نائل آمده بود. محمدعلی سهم نمایندگان خلقهای ترک در ادبیات فارس و تاجیک را خیلی طولانی ستایش نموده و دو مسئله را فراموش کرده است یا در این باره سخن گفتن را جایز نشموده است.

اولاً اینکه ادبیات هیچ خلقی فقط با سهم آن ملت به وجود نمی‌آید. ادبیات فارس و تاجیک هم چنین است. همانطور که دانندگان ادبیات روس می‌گویند که ریشه اجداد پوشکین آفریقایی، و ریشه لرماتنف دانیایی است اما این هر دو ادیب مغز اندر مغز روستند. همچنین در آفریده‌های ادبیات فارس و تاجیک هم نمایندگان یک عده خلقها از جمله ازبکها، مغولها، هندوها، اردوها، یهودیها و غیره سهم دارند و مردم فارسی زبان آثار آنان را دوست می‌دارند و از بر می‌کنند زیرا آنان مغز اندر مغز نویسندگان فارس و تاجیکند و در زمینه این ادبیات و در روحیه این خلق اثر آفریده‌اند.

ادبیات هر قوم را بیش از همه اهل همان قوم ایجاد می‌کنند آنچنان که در تذکره‌الباب‌الباب محمد عوفی می‌خوانیم: از یکصد و شش شاعر زمان سلجوقی ۶۸ نفر آنان از مناطق تاجیک نشین بودند.

در عصرهای بعد نیز این ادبیات تحت عنوان ادبیات فارسها و تاجیکها تولید می‌یافت و رشد می‌کرد. متأسفانه عالمانی هستند که در مورد

شرکت ترکها در ادبیات فارس و تاجیک بیش از حد مبالغه می‌کنند. ادیب ازبک محمدعلی می‌گوید: «سنتها و رسم نیرو و جاذبه خاصی دارند و حتی خلل ناپذیرند. در اثر همین سنتها بود که تاثیر زبان فارسی - تاجیکی در ترکستان تا عصر ۲۰ تغییر نکرد.» و ایشان در جایی دیگر با تأسف می‌نگارد که از زمان هلاکوخان و سلطان صاحبقران تیمورگورگانی تا زمان سلطان شاهرخ شاعرانی پیدا شدند که به ترکی شعر می‌سرودند.

چون به تاریخ می‌نگریم بعد از سقوط دولت سامانیان حاکمیت یکباره به دست ترکها افتاد و برای رونق ادبیات ازبک امکانات فراوانی فراهم آمد. اما خود ترک زبانان از این امکانات نخواستند استفاده نکنند. حتی بعضی فارسی‌گویان ترک صرف‌نظر از فرمان سلطان حسین بایقرا میل به فارسی یا تاجیکی داشتند. چنانچه نوایی می‌نویسد: «طرفه‌ترین است که برخلاف چنین ترغیب و تلقین و احسان و تحسین پادشاه سخندان، قاعده متابعت و موافقت را فراموش کرده و جاده نافرمانی و ذلالت را پیش گرفته بسیارشان بلکه همه‌شان به فارسی مایل شدند.»

اینک در این موضوع هرگز نمی‌توان زبان و ادبیات فارس و تاجیک را مجرم شمرد و سبب روی نیاوردن ادیبان ترک تبار به زبان ترکی را در سنتها و عنعناتهای ادبیات ترکی آن زمان باید جست.

چندی پیش در یک جمهوری برادر رودکی و ناصر خسرو، بزرگ شاعران صرف تاجیک را چون شاعری ترک قلمداد کردند. محمدعلی پس از سخنرانیها درباره فارسی‌نویسی ترکها، بر اینکه رودکی از ترکستان رسیده بوده تاکید می‌کند. و این یک اشاره محجوب بود که گویا رودکی ترک است. مناسب است از جانب جلال‌الدین بلخی رومی که جناب محمدعلی او را نیز ترک دانسته است ادله‌ای نقل کنیم:

تو ماه ترکی و من اگر ترک نیستم

دائم من آنقدر که به ترکی است آب، سو  
محمدعلی می خواهد که حتی بجای کلمه ماوراءالنهر مردم از لفظ  
ترکستان سود جویند. او می گوید این واژه (ماوراءالنهر) نمی تواند نام هیچ  
مکانی باشد. اما فردوسی بزرگ در شاهنامه می سراید:

اگر پهلوانی ندانی زبان ورازرود را ماوراءالنهر خوان

به موضوع بحث خود یعنی به معنای کلمه تاجیک برمی گردیم. در  
بعضی کتابهای تاریخی ذکر می شود که تاجیک گویا معنای «عرب» را  
داشته باشد. این ادعا کاملاً بی اساس است چون مردم قبیله طی در زمان  
ساسانیان با زبان پهلوی، تازی و تازیک نامیده می شدند، از این رو عده ای  
از عالمان پنداشته اند که کلمه تاجیک از اسم قبیله عرب «طی» پیدا شده  
است. متأسفانه این نظر را عالم زیر دست روس بار تولد در کتاب تاجیکان  
تایید نمود. در غیاث اللغات محمد غیاث الدین می خوانیم: «تاجیک  
عرب زاده ای که در عجم کلان شود و نام ولایت و طایفه ای که غیر عرب  
باشند و در لغت ترکی به معنای اهل فارس.»

محمدحسین در لغتنامه برهان قاطع که در هندوستان در سال ۱۶۵۲  
تالیف نموده است چنین می آورد: «تاجیک غیر عرب و ترک را می گویند و  
در اصل اولاد عرب است که در عجم بزرگ شده و برآمده باشد.» در هر  
دو جمله این فرهنگ نویسان تضاد عجیبی می بینیم: چگونه می شود که  
«تاجیک عرب و ترک نبوده در اصل اولاد عرب باشد؟» خوشبختانه استاد  
صدرالدین عینی به این سوال جوابی واضح داده اند. فشرده جواب استاد  
این است که اگر تاجیکان اولاد عرب باشند چرا در نماز قرآن عربی  
نخوانند یا اینکه خواندن نتوانستند و چگونه ترجمه فارسی سوره های  
قرآن را به آسانی آموختند و خواندند؟

مجله‌ای با نام *شورا* در شماره ۱۲ سال ۱۹۱۵ میلادی (این مجله در شهر آرنبورگ انتشار یافت) درباره اشتقاق واژه تاجیک نوشته بود: «تاجیکان یکی از قدیمیترین قومهای آسیا بوده صدها سال قبل از میلاد مسیح با نام تاجیک یاد می‌شدند و پیروان مذهب زردشتی می‌باشند. اسم تاجیکها در منبعهای باستانی یونان و چین یعنی در روزگار پیش از اسلام ذکر شده است. چون لشکر عرب تحت فرمان قطیبه ترکستان جنوبی و ایران شرقی را ضبط کردند، نام تاجیک یک چند عصر ناپدید ماند و باز از نوپدید آمد. تاجیکها مثل عربها از قوم سامی نیستند بلکه منسوب به قومهای آریایی و ایرانیان اصلند. عربها از روی تعصب دینی راجع به تاجیکها آثاری باقی نگذاشتند. به همین دلیل در منبعهای اسلامی دانستنی درباره تاجیکها خیلی کم است.»

سپس مجله *شورا* فکر از قبیله طی شدن قوم و واژه تاجیک را کاملارد می‌نماید: «لیک این شرق‌شناسان بر این نظر نمی‌توانند استوار باشند، زیرا معلوم است که کلمه تاجیک از واژه کاملاً فارسی تاج است.»

عینی نیز اثبات نموده است که کلمه تاجیک از ریشه تاج است. نویسنده و عالم بزرگ ایرانی علامه علی‌اکبر دهخدا نیز بر همین عقیده‌اند.

ملت تاجیک در طول تاریخ چندین هزارساله خویش فراز و نشیبها دیده و تلخی و شیرینی روزگار چشیده است. تاجیکان از قرون وسطی در زیر حاکمیت سلاله‌های ترک زندگی کرده‌اند و حتی در بسیاری از محلهای زبان ترکی پذیرفته‌اند. حادثه ترک شدن خلقهای ایرانی‌الاصل در بعضی محلها در عصر ۱۱ نیز صورت گرفت که خوارزم در این شمار است. مردم خوارزم در زمان ابوریحان بیرونی به زبان مادری خویش خوارزمی یعنی ایرانی صحبت می‌کردند، اما پس از قرن ۱۳ زبان ترکی

کاملا جای زبان خوارزمی را گرفت.

پروفسور سیمیانوف چنین می نویسد: همه منشورهایی که خوارزم شاه تکش در عصر دوازدهم به مردم سیر دریا نوشته است به زبان تاجیکی بوده اند. اما روش ترک شدن تاجیکان تا همین اواخر دوام پیدا کرد. بنابر شهادت پروفسور زروبین حتی خود تاجیکها این را درک می کردند. چنانچه ساکنان ده اورگوت می گفتند: «ما تاجیک هستیم اما فرزندانمان از یک می شوند.»

قبل از انقلاب اکتبر کشور شناس روس «پاولوف» در کتابی با عنوان تاریخ ترکستان نوشته بود: «ما در فکر احیای تازه این ملت با استعداد و جان سخت یعنی تاجیکان می باشیم. تا ایجاد این احیا آنها زندگی حقیرانه ای را می گذرانند. این فقر و عجز نتیجه سه ضربه ای بود که چنگیزخان تیمور و خانهای منغیت به آنان وارد کردند. از روی انصاف باید گفت که تاجیکان تا الان سخت جاترین خلقند. در دنیا کم ملتی مثل تاجیکها به چنین ضربات سخت دچار آمده است. اما اندکی وقت کفایه است که باز از نوجان بگیرند و احیا شوند.»

پی نوشتها:



## در تحقیق لفظ تاجک

عبدالقادر خان - آقه‌باش قاجار

مخفی مباد که این کمترین که کمر همت به تحقیق اقوام مغلیه بسته و غرض آن بود که در ملک هندوستان در قومهایی مغلیه غلط فهمیهایی بسیار واقع شده حتی که سلاطین گورکانیه برلاس را از قوم جغتایی پندارند و قزلباش را نیز قومی از مغلان شمارند چنانچه این جمله حالات در اوراق صدر مفصل گذشتند.

اما عجبت آنکه تاجک را نیز قومی از مغلان می‌گویند حال آنکه تاجک هیچ قومی در میان مغولان نیست بلکه هر کسی که با علم تواریخ اندکی ربطی داشته باشد می‌داند که مغلان غیر مغولی و ترک را تاجیک می‌گویند خواه عربی باشد یا عجمی. و این لفظ در اصل تازیک بود که زای با جیم بدل شده تاجیک گردید و الحال او را تاجک نامند. بهر کیف همدرین ایام که بنده این اوراق را ترتیب می‌کرد کتابی که تاریخ یوسفی موسوم است به نظر گذشت و این تاریخ را منشی محمد یوسف خان سکنه جادره مشتمل بر حالات رؤسای والاشان آن ریاست و شجره‌های جمیع اهل خاندان و قرباتیان تصنیف فرموده است و در آن تاریخ تاجک را هم قومی از مغلیه نوشته است به ملاحظه این حالت دود حیرت به کاخ دماغم بیچید که چون بالغ نظران صاحب دستگاه را حال این است که بغیر از تحقیق و تفتیش قلم بردارند و هرچه خواهند برنگارند وای بر حال دیگران که ربطی با علم تاریخ ندارند و هرچه بشنوند صحیحتر از وحی آسمانی پندارند لهذا در این اوراق کیفیتی که دلیل بر آن است که تاجک هیچ قومی در میان مغلان نیست و مغلان غیر خود را تاجیک می‌گویند نگاشتم و

جمله تواریخهای ترکی و فارسی به تصدیق این احوال و تأیید این مقال موجودند ناظرین بهر تاریخی که خواهند به نظر العمق و امعان ملاحظه فرمایند و تصدیق این بیان نمایند.

باجمله در تاریخ یوسفی در عنوان نوشته است که آبا و اجداد نواب عبدالغفورخان مغفور از قوم افغان سواتی باشند قدیم سواتند و در هندوستان سواتی باعتبار ملک مشهور شده‌اند اما در اصل سواتی قومیت تاجک و بعضی مورخین وجه تسمیه قوم تاجک چنان نوشته‌اند که یکی از شاهان تاتاری سرداری را از قوم خود در صلۀ خدمتی تاجی بخشید از آن زمان اولاد او تاجیک مشهور شد و بعضی اولاد شاهان مغلیه تورانی را تاجیک می‌گویند و در اکثر کتب فارسیه ذکر ترک و تاجیک در تذکرات قوم مغلیه تورانی دیده شد پس معلوم می‌شود که لفظ تازیک به سبب کثرت استعمال عوام تاجک گردید. و فرقه تاجک به سبب همقومی همراه سلطان محمود غزنوی در اضلاع غزنی می‌بودند و بعد از تسلط غوریه در ملک سوات مسکن‌گزین گشتند و به سبب اختلاط با اقوام افغانه افغان مشهور گردیدند. انتهى کلامه.

هرچند راقم جستجوی بسیار نمود اما در هیچ تاریخی ذکر تاجیک در اقوام مغلیه نیافت و معلوم نشد که منشی صاحب موصوف به کدام اعتماد تاجیک را قومی از مغلیه نوشته‌اند و بر ناظرین این اوراق مخفی نخواهد بود که تاتار قومیت علی‌حده از مُغَل اگرچه سلسله مُغَل و تاتار یک جا بهم می‌رسد اما تاتار قومی علی‌حده شده تعلق با مغلیه ندارد و تاجیک از تاتار هم قومی نیست بلکه از ظفرنامه و روضة‌الصفاء و دیگر کتب معتبره چنان مستفاد می‌شود که مغل غیرترک و مُغَل را تاجیک می‌گویند چنانچه در تمامی تواریخها ازین تذکر پُراند و هر که خواهد به نظر تحقیق به بیند اما درین مقام چند وجوهات که دلیل دعوا می‌باشند نوشته می‌شوند یعنی



اصل مُغل ترک است و تا زمان النجه خان جمیع آبا مغول را ترک می گفتند که آنها از اولاد ترک بن یافت بن نوح علیه السلام بودند و اولاد ترک را ترک می گفتند چون النجه خان را دو پسر توأم متولد شدند یکی را مغول خان و دیگری را تاتار خان نام کرد. و مملکت را در میان ایشان تقسیم نمود ازینجا دو قوم بزرگ از قوم ترک پیدا شدند یعنی اولاد مغول خان را مغول گفتند و ابناً تاتار خان تاتار نامیدند و مملکت مغول خان را مغولستان نام کردند و در مغول و تاتار قومهای بسیار پیدا شدند چنانچه این کوالف در آغاز کتاب گذشتند اما چون بنیاد مغولان ترک است اهل تواریخ مغلان را نیز اکثر جا ترک نوشته اند چون در زمان ایلخان مغول در محاربه سونج خان تاتار و تورین افریدون ایرانی جمیع امرا و لشکر او کشته شدند اما قیان خان و تکوز خان پسر خال قیان خان ابن ایلخان که به هزار تلاش جان از آن معرکه بدر برده در کوه ارکنه قون رفتند و در آن مقام اولاد ایشان به کثرت شده دو قبایل پدید آمدند یعنی از قیان خان قوم قیات و از تکوز در لکین پیدا شدند و بعد مُرور زمان این اقوام از ارکنه قون بیرون آمدند و مغولستان را از اقوام تاتار و دیگران باز گرفتند ازین هر دو اقوام قومهایی بسیار ظاهر شدند و در میان مغلان قومهایی که سلسله آنها باین هر دو قوم رسد شریف دانسته می شوند و دیگر اقوام را که سلسله آنها بالاتر از قیات و در لکین به مغول خان می رسد در شمار هم نمی آرند چنانچه فاضل اجل مولانا شرف الدین علی یزدی در ظفرنامه می گوید:

به پیش مغل باشد اندر حساب      که دارد بدین هر دو قوم انتساب  
نه آن کس که از راه تزویر و فن      بسدیشان کند نسبت خویشتن

الغرض چون قآن اعظم چنگیز خان یوزنجری قیات ممالک سلطان محمد خوارزم شاه را فتح کرد و بعد از آن هلاکوخان ممالک المعتمصم بالله خلیفه عباسی نیز در تصرف آورد امرا دو قسم شدند یعنی اهل اسلام

نیز در امور ملک و مال دخل یافتند و مُغلان ایشان را تازیک گفتند یعنی تازی و بعد از آن زای باجیم بدل شده تاجیک گردید و چون سلاطین مغلیه نیز بدین مبین اسلام درآمدند امرای مسلمان یعنی عربی نژاد و دیگران به مراتب بلند و مناصب ارجمند سرافراز شدند و مُغلان ایشان را تازیک می‌گفتند و اهل تواریخ نیز امرای هر دو گروه را امرای تُرک و تاجیک می‌نوشتند و در ترک جمله اقوام مُغل و ترک و تاتار را شمردند و در تاجیک جمله اقوام و رای مُغل و ترک را شامل کردند و اگر تاجیک قومی از مغلیه می‌بود در برابر ترک نوشتن او چه ضرور بود چه جمیع امرا از قوم تاجیک نخواهند بود بلکه در مغل قومهای بسیارند پس اگر ترک و مغل می‌نوشتند مناسبتر بود که مغل جامع اقوام بسیار است اما چون تاجیک را تعلقی به مغلیه نیست و مُغلان غیر خود را تاجیک می‌گویند خواه عربی باشد یا عجمی ازین سبب در تواریخ ذکر امرای ترک و تاجیک آوردند که از ترک جمیع امرای مغلیه و تاتار و ترک مقصودند و از تاجیک دیگر اقوام عربی و عجمی و غیره چنانچه در ذیل چند مثال نوشته می‌شوند: وقتی که اوکتای قآن بر تخت سلطنت نشست از کشتی‌گیران شوقی تمام داشت. به ارغون آقا اویرات حاکم خراسان فرمان نوشت که چند کس را از پهلوانان آن دیار به حضور بفرستد و ارغون آقا فیله و محمود نام دو کس را منتخب کرده با سی نفر دیگر به درگاه قآن فرستاد و قآن تناسب اعضای فیله را دیده خوشوقت شد امیری از امرای مقرب امیر ایلچکدای نام حاضر بود به طور استهزا به عرض رسانید که مرا دریغ می‌آید از صرفه‌ای که در آوردن این پهلوان ضایع شد و قآن بر آشفته فرمود که تو یکی را از پهلوانان خود به کشتی بینداز اگر بر فیله غلبه کند ما پانصد سر اسب به تو دهیم و در صورت غلبه فیله از تو بستانم. امیر ایلچکدای مغلی را از تومان خود آورده و هر دو کشتی گرفتند در نوبت

اول مُغل فیله را بر زمین انداخت و فیله به وی گفت که اکنون مرا بهر نوع که توانی نگهدار و بعد از آن به فن پهلوانی از زیرا و برآمده وی را بر زمین زد و قآن بسیار مسرور شده پانصد بالش بفیله و پانصد به محمود ارزانی داشت و بر فیله اکرام بسیار کرده دختری مه جبین را به وی عقد بست اما فیله به خوف ازاله قوت به دختر متوجه نمی شد تا روزی دختر به درگاه قآن رفت چون تازیکان در میان مغلان به عظم عضو تناسل مشهورند قآن از دختر پرسید که تازیکان را چون یافتی دختر به عرض رسانید که من هیچ خبر ندارم که او از من جدا می خوابد قآن فیله را طلبیده از و پرسید گفت که می ترسم که قوت من زایل گردد و قآن مرا با کسی مقابل کند و از عهده بر نشوم و از مرتبه خود بیفتم قآن فرمود که به خاطر جمع به عیش و عشرت مشغول باش که بعد ازین ترا به کشتی نیندازیم و وقتی که در میان صاحبقران امیر تیمور گورکان برلاس و امیر حسین به بیعت با هم مخالف شدند امیر حسین بساط مصلحت گسترده و سه هزار سوار مقرر کرد که صاحبقران را بگیرند تاجیکی از غلامان صاحبقران در میان ایشان بود گریخته شامگاه به درگاه رسید اما مبارک نام نوکر بهرام خیرش را وقتی ننهاد و بران رود براند و دیگر آنکه وقتی که امیر حسین به بیعت اجتماع لشکر نموده بر بخارا لشکر کشید امیر صاحبقران از بخارا به خراسان رفت و اهل بخارا به مقابله پیش آمدند و مُغلان عطف غنان نموده تیغ در تاجیکان نهادند و چندان بکشتند که تاجیکان دیگر گرد فضولی نگشتند.

و دیگر آنکه چون در میان سلطان السلاطین قطب الدین امیر تیمور گورکان برلاس و سلطان الغازی ایلدرم با یزید عثمانی قیصر روم مخالف شد و باهم نامه های تهدید نوشتند مولانا شامی در ظفرنامه خود در جواب نامه صاحبقران از جانب ایلدرم با یزید این ابیات می نویسد که در

مضمون حقیر دانستن فتوحات صاحبقران و هجو و تحقیر سلاطین مغلوب می‌گوید:

فروزادگان مظفر چه‌اند ز نسل کدام و نژاد که‌اند  
دو سه سُست تاجیک ناکرده کار از ایشان چه آید که کارزار

چون سلاطین آل مظفر را تاجیک می‌نویسند چون آل مظفر را از مغولان تعلق نیست و این امر از ناظرین تواریخ مخفی نخواهد بود ازین وجه ظاهر می‌شود که تاجیک هیچ قومی نیست بلکه مغولان و ترکان غیر مغل و ترک را تاجیک می‌گویند.

و دیگر آنکه چون صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از فتح سلطنت روم مراجعت فرمود و در منزل ترجم نزل اجلال فرمود امیر دولدای به عزم ملازمت حاضر شد صاحبقران به ملاحظه قدامت خدمت او را اعزاز بسیار کرده بغلگیر شد و وقت ملاقات فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات شود یا نی اما ازین حدود نیک باخبر باید بود از احمد جلایر هیچ اندیشه نیست که او تازیک مزاج افتاده اما از قرایوسف ترکمان غافل نباید بود از این سخن که صاحب ظفرنامه ملاشرف الدین علی یزدی و صاحب *روضه‌الصفاء* محمد خاوند شاه هر دو می‌نویسند صاف ظاهر شد که تاجیک قومی نیست بلکه مغلان غیر خود را تاجیک می‌گفتند و چون در آن زمان که سلاطین اهل اسلام به سبب غرور امتداد سلطنت خود در عیش و عشرت مشغول می‌بودند و در معاملات حرب و نبرد و تاخت و تاراج تهاون و تساهل می‌کردند و مغولان بر ایشان چیره دست شده بودند به سبب فتوحات بسیار و جرأت و جفا کشی خودها غیر خود را حقیر می‌شمردند و در مقابله شجاعت خودها به خاطر می‌آوردند به همین سبب صاحبقران سلطان احمد جلایر را گفت که احمد جلایر تاجیک مزاج افتاده از و اندیشه نیست یعنی احمد جلایر مثل تاجیکان عیش پسند

و از حرب و جنگ اندیشه مند است.

و دیگر آنکه چون امیر قرغن به بیعت بر قران سلطان خان جغتایی پادشاه ماوراءالنهر غلبه کرد در آن زمان در ایران سلطان ابوسعید بهادرخان بوزنجری تقلب کرده بود و خلل و زلل در سلطنت مغلیه در ایران و ماوراءالنهر راه یافته و سلاطین اطراف سر به سرکشی برداشته بودند از آن جمله ملک معزالدین حسین کرت نحوری والی هرات که همواره باجگذار سلاطین مغلیه بود درین زمان علم استقلال برافراخت و امرایی که در جوار او بودند از ظلم و تعدی او به جان آمدند و ملک معزالدین حسین کرت غوری به ارتفاع چتر و تخمیس نوبت جسارت کرد امرای اقوام ارلاث و اپزدی که نزدیک بوی داشتند بسیار خبر شده فریاد و فغان به امیر قرغن که امیری صاحب داعیه بود رسانیدند و مضامین غیرت انگیز و طعن آمیز در عرایض خودها نوشتند:

مگر نسل جنگیزخان برفتاد      که کس گوهرشاه نارد بیاد

چنان غره شد غوری بدگهر      که جز خود نیارد کسی در نظر

امیر قرغن چون بر کیفیت حال اطلاع یافت بر آشفت و گفت که آن تاجیک را چه حد آن باشد که دعوی سلطنت کند و از فرمان باد شاهان سرپیچید و به اجتماع لشکر فرمان داده با سپاهی گران بر سر هرات لشکر کشید چون به هرات رسید بر پشته گاه درگاه آمده مورچال و صفوف ملک را دید و گفت که این تاجیک شیوه جنگ و حرب را نمی داند و این مقام که اختیار کرده است زود خواهد شکست بر مستخبران تاریخ پوشیده نیست که ملوک کرت از خاندان غوریه بودند و با مغولان تعلقى نداشتند باز لفظ تاجیک بر ایشان چه معنی دارد.

ازین وجوهات بخوبی ظاهر شد که تاجیک قومی از مغلیه نیست چون راقم را گمان نبود که با وجود آنکه تواریخهای معتبر ناطقند بدین معنی که

مغلان غیر خود را تاجیک می‌گفتند مردم تاجیک را قومی از مغولان خواهند پنداشت.

بدین سبب از آغاز ترتیب این اوراق درین باب فکر نکردم ورنه از هریک تواریخ صدصد ثبوت بیان خود پیش نمودن می‌توانستم الحال بر همین اکتفا نمودم. ناظرین خود در تواریخ معتبره این معنی را تلاش خواهند فرمود و در هریک تواریخ دلایل بسیار بر تصدیق تحریر این هیچمدان خواهند یافت.

چند مواقع دیگر که درین عجلت یافتم می‌نویسم وقتی که امیر دانشمند بهادر بفرمان اولجایتو سلطان بوزنجری بادشاه ایران و خراسان بر هرات لشکر کشید و ملک فخرالدین کرت نحوری را محاصره نمود و آخر صلح شده ملک به موجب قرارداد قلعه هرات را به محمد سام غور و دیگر متهوران غوریه سپرده به قلعه اسکله رفت و امیر دانشمند حیلہ اندیشیده با تنی چند بدیدن قلعه رفت محمد سام غوری به استقبال آمده امیر از سر غضب باو گفت که: تازیک بوالفضول ترا چه حد آن بود که از خدمت من تغافل کردی ملک تو از فرمان پادشاه همان اولجایتو سلطان سرنیچید و تو با ما به منازعت برخاستی محمد سام عذرهای معقول گفته آتش خشم او را منطقی ساخت. ازین روایت هم ظاهر شد که مغلان غیر خود را تازیک می‌گویند چنانچه امیر دانشمند محمد سام غوری را خطاب کرد.

و دیگر آنکه چون سلطان ابوسعید بهار خان بوزنجری بر تخت نشست و کاروبار سلطنت به امیر چوپان سلدوز مفوض شد و شاهزاده میسوراغلن جغتایی که به فرمان اولجایتو سلطان در خراسان می‌بود خیال استقلال و استبداد در دل راسخ کرده در سند ثمان و عشر و سبعمایه هجری لشکر بر سیستان کشید و امرای سلطانی که به سبب فوت

امیرایسن قتلقت امیر خراسان در رادکان نشستند بودند، ملک غیاث‌الدین کرت غوری والی هرات امرای مغلیه را از به غاوت میسوراغلن خبر داد و ترسانید امراً باور نکردند و گفتند که این تازیک ما را می‌ترساند. میسور هرگز با پادشاه یاغی نشود. ازین سخن هم ثابت شد که مُغلان غیر خود را تازیک می‌گویند. چنانکه امرا ملک غیاث‌الدین غوری را گفتند الغرض همبرین طور دلایل بسیاراند. و بر ناظرین تواریخ پوشیده نیست درین مقام از طوالت حاصلی نیست، اگر در آخر زمان تاجک بر فرقه خاص محصور شده باشد و قوی گردیده سخنی دیگر است اما این قوم را از مُغلان هیچ تعلقی نیست چنانچه نوشته شد. عجب آنکه مصنف موصوف سلطان محمود غزنوی را نیز مُغل می‌داند که همراه و به سبب هم‌قومی آمدن فرقه تاجک می‌نویسد حال آنکه سلطان محمد را هیچ نسبتی با قوم مغلیه نیست و ناظرین تواریخ خود می‌دانند و هیچ امیری در مُغلان به نظر نیامد که قوم او تاجیک نوشته باشند بهر کیف این غلطی فاحش است فقط چون کسانی که تصنیف و تالیف دارند این چنین تغافل در تحقیق می‌نمایند وای بر حال عوام که از نام تاریخ هم آگهی ندارند.

چو این کتاب به اتمام رسید مناسب نمود که با منشی یوسف‌خان مولف تاریخ یوسفی پرسشی کرده آید تا باشد که سندی صحیح و ثبوتی قوی دربارهٔ روایتی که در خصوص تاجیک در کتاب خود آورده است پیش نماید لهذا به ذریعه تحریر از صاحب موصوف دریافت نمودم که روایتی که دربارهٔ تاجیک در آغاز کتاب نوشته‌اند و احوال تاج‌بخش یکی از شاهان مغلیه به سردار خود و نامزد شدن قومش به این خطاب در تواریخی دیده‌اند از بزرگان خود شنیده‌اند و سلطان محمود غزنوی نورالله مرقد را از خاندان مُغل به کدام تحقیق فهمیده‌اند و تواریخهای معتبره در بیان لفظ تازیک می‌نویسند: که مُغل غیر خود را تازیک

می‌گفتند. در تردید این چه می‌فرمایند و نام آن پادشاه مُغل که تاج بخشید و نام آن سردار که تاج گرفت اظهار نمایند جواب این تحریر که داده‌اند مثال سوال از آسمان و جواب بریسمان را صادق آورد و خلاصه تحریر ایشان این است. «شاید تواریخهای مغلیه تاتاری را ندیده‌اند که جمله حالات مغلیه معلوم می‌شدند و من برخی از حالات قوم مغلیه در «روضه‌الصفاء» دیده‌ام زیرا چه چنگیزخان و هلاکو از همان شاهان تاتاری در آخر خلفای عباسیه را قتل نمودند.

و حکومت روم را گرفتند و بغداد را تبه کردند و همین مغلان ملک چین را به دست آوردند و خاقان چین لقب یافتند و اینها همه کافر بودند بعد اسلام آوردند و امیر تیمور از همین خاندان مغلان در بخارا عروج نموده عالمی را بگرفت و در حالت ابتدایی او هم اهل تاریخ حالات قوم مغلیه نوشته‌اند و تاریخ روضه‌الصفاء و فرشته را ببینید که دران این حال مرور خواهد بود یا تواریخ شاهان تاتاری را ببینید که احوال آن واضح خواهد شد که من نه از اهل تاریخ هستم و نه این فن را بخوبی می‌دانم. در عهد نواب غوث محمدخان مرحوم مغلان جاده کتابی در حضور پیش کرده بودند و من هم در آن کتاب حالات مغلان دیده بودم و هر قدر که مرا زبانی یاد بود، به شما نوشتم زیاده بر این نمی‌دانم انتهی کلامه».

بنده اگر چه از ملاحظه این جواب حیران شد سوال از دیگر بود و جواب از دیگر و حیرت خود را به ذریعه تحریر دیگر به عرض صاحب موصوف رسانیدم اما جوابی از جانب ایشان نرسید اکنون ناظرین خود انصاف فرمایند که قآن اعظم چنگیزخان و هلاکو خان و صاحبقران اعظم امیر تیمورگورکان در خاندان مُغل سلاطین اولوالعزم بوده‌اند و هیچ تاریخی از فتوحات ایشان خالی و هیچ مورخی بلکه مبصری از وقوعات آنها بی خبر نتواند بود و حالات آنها را با سوال قوم تاجیک چه تعلق بود و



در تاریخ فرشته بیانی از اقوام مغلیه نیست که تاریخ موصوف در ضمن حالات هندوستان - شهنشاه بابر، همایون و اکبر سه پادشاه مغل را ذکر کرده است و قدری از امرای دو غلات و ارغون و ترخانی حکایتی آورده اما از حالات قوم و خاندان تحقیق و تشریح نفرموده است. و *روضه‌الصفاء* در هیچ جایی ایماهی و اشاره‌ای که موافقت با روایت تاریخ یوسفی داشته باشد ننموده است بلکه منشاء مضمون تواریخ منظور بر خلاف روایت مذکور است و لختی از آن در اوراق گذشته به طور نمونه بر شمرده‌ام هر که بیشتر ازین خواهد تواریخ مذبور را ملاحظه نماید و دیگر تاریخی را مولف تاریخ یوسفی نشان داد که به ملاحظه‌اش *فی الجمله اعتباری بدین حکایت توان نمود و جمله تاریخ لفظ تاجیک را بر اقوام عربی و عجمی و غیره غیرمغل استعمال فرموده‌اند، و به همین وجه در مقابل تُرک تاجیک نوشته‌اند که از تُرک جمله امرای مُغل را معه تاتار و ترک مراد گرفته‌اند و در تاجیک امرای اقوام دیگر از عرب و عجم و غیره مقصود داشته‌اند و اگر تاجیک فرقه از مغلان می‌بود او را همردیف تُرک نمودن چگونه درست می‌شد که اگر بالفرض محال تاجیک را قومی از مغلان پندارند، این ظاهر است که جمله مغلان تاجیک نخواهند بود - چون تُرک جامع اقوام بسیار است و شامل خاندانهای بی شمار - و تاجیک از یک قوم بیش نیست پس لفظ مُغل را که جامع قبایل کثیر است در برابر ترک آوردن مناسبتر بود نه که او را گذاشته تاجیک یک فرقه مجهولی را بر شمردن از قاعده تاریخ بعید است. اما تاجیک ضد تُرک است و چون دیار اسلام که فاتحان آن قوم عرب بود اگرچه بعد از این اقوام دیگر هم به حکومت آنها رسیدند اما ایشان به نیابت عرب دانسته می‌شدند و مغلان که این دیارهای اسلام را فتح کردند اهالی این دیار را تاجیک گفتند. و این لفظ تازیک بود بعد چندی زای را با جیک بدل کردند و در این عصر یای هم به*

تخفیف رفته تاجک ماند و اهل تواریخ هم که در عهد سلاطین مغلیه تواریخها نوشته‌اند پیروی مُغلان کرده در تاریخها جمله اهالی این دیار را تازیک نوشتند و امرای ترک و تاجیک به همین عبارت آوردند که در تُرک اقوام مُغل و تاتار و ترک را شامل فرمودند و در تاجیک اقوام عرب و عجم و غیره را داخل نمودند و در نسب سلطان محمود غزنوی غازی، نورالله مرقد، اصحاب تحقیق نوشته‌اند که نسب آن سلطان غازی کیانی است و سلسله نسب او به یزدجرد ملک عجم می‌رسد چون یزدجرد در ایران کشته شد و ملکش به تصرف اهل اسلام در آمد فیروزبن یزدجرد نجوف‌جان به ترکستان افتاده اولادش در آن دیار بود و باش ورزیده با ترکان وصلت گزیدند و بعد چندی تُرک ناامید شدند و به انقلاب زمان به بیع در آمده به سلسله غلامی منسلک گردیدند - اگر بدین اعتبار موافق اصطلاح مُغلان محمود غزنوی را تاجیک گویند، رواست اما فرقه تاجیک را قومی از مغلان بر شمردن غلطی فاحش و نهایت بی‌جاست و مولف تاریخ یوسفی روایت تاج بخشی و تاجیک را تحقیق ناکرده به غلطی نوشته‌اند که در حقیقت اصلی ندارد فقط.

## در احوالات و اصل و نسبت طایفه سارت<sup>۱</sup>

دکتر پاشینو

چون حسب السفارش حاکم شهر اورنبورک لازم آمد که اطلاعی از اصل و نسب طایفه سارت حاصل کنم و نیز چون همه روزه جمعی بسیار از طوایف مختلفه سارت و تاجیک و افغان و هندی و کشمیری در منزل من حاضر می شدند لهذا این فقره نیز باعث این می شد که از صحبت و معاشرت با ایشان جزئی نتیجه از حالات و حسب و نسبت آنها استنباط نمایم.

آنچه من از وضع هیكل و حالات طایفه سارت استنباط کردم این است که ایشان از طایفه اصفراللون می باشند و اگرچه بعضی اشخاص نیز یافت می شوند که خود را از طایفه سارت می دانند ولی در سیما و حالت بسیار شبیه به طایفه مغول می باشند. اما با وجود این نباید اعتقاد من در باب طایفه سارت فاسد باشد زیرا که در میان ایرانیان که در ترکستان متوطن و متأهل گشته اند نواده آنها بکلی با خودشان صورتاً تغییر بهم رسانیده اند به جهت اینکه با طایفه مغول وصلت نموده اند و از دختران تاتاری که از روسیه بدانجا آمده اند و از دختران قرقیز و کیپچاک به حباله نکاح خود در آورده اند، لهذا اولاد ایرانیان شبیه به پدر و مادر هر دو گشته اند و گمان من این است که این طایفه سارت که در تمام مرکز آسیا یافت می شوند از ایرانیانند که در ایام چنگیزخان یا به اسیری بدین جا آمده اند یا از معلمین و معماران و ارباب صنایع بوده اند. و از برای اثبات این اعتقاد این فقره کافی است که با وجودی که زبان متداوله ایشان ترکی است مع هذا اکثر

آنها فارسی حرف می‌زنند حتی بزرگان آنها در محاکمات به فارسی تکلم کنند و احکام را نیز به فارسی نویسند.

اما در خصوص مادّه اشتقاق اسم سارت چندین قسم شنیده‌ام یکی از آنها این است که گویند که این طایفه را در اول باش سارت می‌نامیدند چونکه در قدیم کلاهی بر سر داشتند از پوست حیوانی زرد رنگ که شبیه بود به شغال که در لغت قرقیز آن را سارت می‌نامیدند، و گویا که کلمه سارت در اول ساری‌ایت بوده یعنی سگ زرد که از کثرت استعمال سارت شده و این فقره نیز خالی از حقیقت نیست زیرا که در میان اهل آسیا رسم است که شخص را از کلاو سر آنها می‌شناسند و به همان قسم اسم می‌گذارند. چنانچه ایرانیان را قزلباش<sup>۲</sup> یعنی سرخ‌سر و طایفه از قرقیز را قراکالپاک [قره‌پایاق] نامند یعنی سیه کلاه و طایفه باشگیر را باشگورد نامند یعنی سرگرم و هکذا عثمانیان را هنوز در تواریخ اروپایی طایفه معمم نامند و حال اینکه آنها مدتی است که ترک عمامه کرده‌اند و فینه بر سرگذارند. مختصر با وجود این همه قراین باید قبول کنیم که اسم طایفه سارت از روی همان کلاه پوست شغال نهاده شده است و نیز گویند که این اسم مخفف کلمه «شرطی» است که چون طایفه قرقیز هنگامی که طایفه سارت را مطیع خود ساخته بودند با ایشان شروط بسیار در میان نهادند که از قرار همان شرط رفتار نمایند بدین جهت اسم آن طایفه «شرطی» شد که حال مبدل به سارت شده و نیز می‌توان گفت که این طایفه همان ایرانیانند که با طایفه مغول مخلوط شده به نام آنها موسوم گشتند، چونکه ممکن است حمل کنیم که در قدیم طایفه مغول را سارت می‌نامیدند. به جهت اینکه در اسامی بلاد قدیم کلمه شبیه به سارت بسیار بوده حتی خود رود سیحون را باکسارت می‌نامیدند که بسیار شبیه به کلمه سارت ولی این مطلب اندکی بی اعتبار می‌شود به جهت فقره ذیل که در تواریخ

ایران در شرح حال متصرفین و مظفرین مملکت مرکزی آسیا اسامی طوایفی که مخزول و مغلوب گردیده‌اند آرامنه و روسی و گرجی و امثال اینها بوده است و به هیچ وجه اسم سارت در آن میان ندیده‌ام.

و بعضی گویند که طایفه سارت و تاجیکهای ترکستان از یک طایفه می‌باشند و این فقره را نیز نمی‌توان منکر شد زیرا که ایشان شباهت نام با یکدیگر دارند و هر دو از طایفه اصفراللون می‌باشند، اما در اینکه طایفه تاجیک از اسرای ایران می‌باشند که اندک مدتی نیست که به ترکستان آمده متوطن شده‌اند شکی نیست. ولی در اینکه طایفه سارت نیز از ایران بدانجا آمده باشند قدری متشکیم بخصوص اگر به کتاب زند اوستا معتقد شویم که در آنجا اشاره می‌کند که محل نشو و نمای طایفه اصفراللون در ساحل رود سیحون می‌باشد باید قبول کنم که طایفه سارت اگرچه با تاجیک هم ملت می‌باشند ولی بوم زاد همان سواحل می‌باشند نه از اهل ایرانند. و مؤید این مطلب است نیز این فقره که طایفه سارت انکار نسبت خود با تاجیک نمایند و معاشرت با ایشان را کسر شأن خود دانند و از آن اسم نیز اجتناب کنند. چونکه اولاً طایفه تاجیک را بنده زر خرید دانند و ثانیاً گمان طایفه سارت این است که طایفه تاجیک اگرچه ظاهراً سنی می‌باشند ولی باطناً شیعه هستند و رافضی.

خلاصه با وجود آن همه معاشرت من با طایفه سارت و اخبارات و اسناد مختلفه باز اطلاعی کامل از حالات و نسب آن طایفه حاصل نشد زیرا که تاریخ دانی در بین ایشان یافت نمی‌شد و اگرچه بعضی ادعای تاریخ دانی می‌نمودند و می‌گفتند که افراسیاب در فلان زمان بر ما سلطان بوده و حال نیز در شهر تاشکند آثار و علامات تخت افراسیاب و قصر دختر او باقی است ولی هیچ یک از سخنان ایشان پایه نداشت.

اما امر معاش و گذران طایفه سارت بعینه مانند تاتاریه سبیری و سواحل

رود ولگاست ولی در اعتقادات مختلف می‌باشند که تاتاریه ترک اعتقادات قدیم را نموده‌اند و طایفه سارت هنوز بر آن عقاید باقی هستند چونکه این طایفه رئیسی دارند که باید آراسته از جمیع کمالات باشد با چند نفر نایب که مواظبند بر عوام که مبادا از اعتقادات و رسوم اجدادی تخلف ورزند.

مجملاً از برای من ممکن نشد که از اوضاع وضع حمل زنان آن طایفه استفساری نمایم و همین قدر می‌دانم که اطفال رضیعه متمولین آن طایفه مادامی که مرضعه می‌باشند از خانه ابداً بیرون نیاوردندشان، ولی اطفال فقرا همیشه در کوچه‌ها می‌باشند و اطفال بزرگتر لاله اطفال کوچکترند و از صبح تا به شام در بازارها و کوچه‌ها می‌گردند، چنانچه در روسیه نیز همین قسم رسم است. اما وضع گردانیدن اطفال در تاشکند با روسیه مختلف است چونکه مردان اطفال خود را بر کتف خود سوار کنند ولی زنان چون چادر بر سر دارند و نتوانند که اطفال را بر شانه خود نشانند لابد او را موافق قاعده در بغل گرفته به راه روند و اما چون طفل بزرگ شود تا به ده سال هیچ در قید تربیت او نیستند و هیچ وقتی از روز در خانه نمانند مگر هنگام گرسنگی که به خانه آیند و بعد از ده سال او را نزد معلم برند تا تحصیل نماید و بعد از دریافت جزئی سواد بر کسب و شغل پدر خود مشغول شود. اما دختران تا به هشت سال باید در خانه نشینند و بعد از آن بر نزد زنان امام جماعت و علما از برای تحصیل علم و مسائل شرعیه روند و هر روز چون از آنجا برگردند به خانه آیند و به شغلی از مشغله خانه پردازند و بر این قسم مشغولند تا حینی که به شوهر روند. ولی پسران چون سواد جزئی تحصیل کردند به دو قسمت شوند نیمی به کسب و کار پردازند و نیمی از دبستان به در آمده به مدرسه روند و تحصیل علوم عالیه نمایند که یک وقتی صاحب منصب قضاوت و امثال آن شوند و اغلب آنها

اولاد علما می‌باشند یا اشخاص بی‌بضاعت و نیز اتفاق می‌افتد که بسیاری از پسران سارت طالب خدمتگزاری روسیه می‌باشند. چنانچه یکی از زیرگان و باهوشان آنها پیشخدمت بیگلریگی شده بود، ولی با وجود آن هوشیاری اعلا درجه صداقت را داشت چنانچه از صداقت خود کار بسیار خوشمزه کرده بود که شنیدم روزی در مجلس بیگلریگی میهمان بسیاری بود و بیگلریگی به همان پسرک که عبدالله نام داشت به احضار چای فرمان داد و او به قاعده هر روزه یک استیکان چای برای بیگلریگی به تنهایی آورد. بیگلریگی متغیر شد که می‌باید چای از برای همه آوری آن شخص منفعل شده رفت از برای همه چای آورد روز دیگر باز چند نفر میهمان در آن مجلس حاضر بود و یکی از ایشان آب خواست عبدالله رفت به جهت احضار آب. بعد از مدتی مدید حاضر شد و یک عدد سینی در دست داشت و به عدد میهمانها استیکان مملو از آب در او نهاده بود و به نزد هر یک از آنها یک عدد استیکان نهاد از این حرکت تمام اهل مجلس به خنده درآمدند.

خلاصه باز رجوع به مطلب خود کنیم که چون دختر و پسر به حد رشد و بلوغ رسند و هنگام دامادی پسران و عروسی دختران رسد خواستگاران زنانه به گردش درآیند و اگر پسری را بخواهند زن دهند دختری پیدا کنند و بسیار توصیف و تعریف از برای داماد نمایند باید داماد او را خفیتاً ببینند. لهذا دختر را لباس فاخر بر [تن] پوشانند و زینت نمایند و گاه می‌شود که بواسطه قباحه منظر آن دختر یا معایب دیگر دختری حسن‌الوجه و سیمین در عوض او نشان دهند و رسم این است که دختر را در خانه داماد یا زن خواستگار برند در کمال آرایش و داماد را مخفی کنند تا او را ببیند و بعد از قبول داماد در خانه دختر تدارک عیش ببیند و امام در آنجا حاضر شده او را کابین نماید و بعد از چندی او را به خانه داماد برند و سه

روز آن دو تن را با یکدیگر در خلوت بحال خود گذارند و گاه می شود که در همان سه روز یا چند روز دیگر نزاع کلی مابین داماد و عروس برپای شود که بر طلاق رسد. چونکه ممکن است که تبدیل دختر و یا عیوبات دیگر او بر داماد ظاهر شود در آن حین اقوام داماد مطالبه نصف صدق نمایند که پیش داده‌اند و نیز مطالبه شیربهایی که داده‌اند سازند و ندانم که این رسم شیربها که از رسومات ایران است چگونه در ترکستان معمول شده. خلاصه نیز اتفاق می افتد که ابوبن دختر خود را در صغر سن نامزد شخصی نمایند و چون به حد بلوغ رسد بدو کابین نمایند.

مجملاً بعد از آنکه زن در خانه شوهر مستقل شد حالت صعوبت و سهولت معیشت او بسته به کثرت و قلت میل شوهر است و اغلب اتفاق می افتد که بعضی از زنان بیچاره دو سه روز در خانه به جهت لاقیدی بی آب و نان می مانند و نه کسبی دارند که بدان معاش نمایند و حال شوهران در دکاکین خود در نهایت خرمی و انبساط بسر برند و متصل گوش به حکایات در اویش دهند که در ملک عثمانی و ایران و عربستان و مصر و امثال اینها سیاحت کرده‌اند و از حکایات هارون الرشید و جنگ افراسیاب و رستم و سلاطین ایران و غیره نقل کنند و در آن ضمن نیز مستمعین را دعوت کنند که باید مسلمانان اجماع نمایند و کفار را برطرف سازند و به قسمی این فقره را بیان کنند که مستمعین همه به فغان و ناله درآیند ولی ظلم خوانین و بیکهای سابق را فراموش کنند و گاهی نیز در قهوه‌خانه‌ها به تعیش مشغول می شوند. و شنیده‌ام که نیز چرس و بنگ استعمال کنند و اگرچه خود ندیده‌ام ولی با وجود ثامت طبع سارته‌ها در جایی که پول به دراویش دهند دور نیست که به بهای آن گونه چیزها نیز وجهی دهند و از صبح تا به شام به نقل اخبارات جدید از برای همدیگر مشغول می باشند خواه کذب باشد یا صدق. از آن قبیل که مثلاً صادق تور



یا شهر ترکستان را از تصرف روسیه به در آورده و دو کشتی را به رود سیحون مستغرق ساخته و مثلاً امیربخارا با گروهی لشکر در فاصله بیست و رست در مقابل روسیه ایستاده و هکذا. یا آنکه بعضی نیز گرد امردان صبیح و ملیح گردند و به هیچ وجه در قید عیال خود نیستند.

ولی بعضی از اشخاص یافت شوند که حتی الامکان در قید تحصیل روزی بهر عیال خود هستند. مثلاً از اول ماه اوت که عین شدت عمل نساجی است چونکه در آن وقت پنبه به دست آید و ابریشم نیز از پيله به رشته نیز مبدل شود در آن هنگام بسیاری از مردان را بینی که از شدت کار و به جهت عدم محل در خانه‌های خود در کوچه‌های پرجمعیت نشسته و به امر جولایی مشغولند. و بعضی از تجار سارت که با روسیه معامله دارند در هر شهر تجارتگاه خود زنی گیرند. چنانچه اغلب تجار در شهرهای مختلفه زنان متعدد دارند، مثلاً در شهرهای پتروپاولوسک و سیمیپالاتینسک و تروئیسک و غیره. بعضی از تجار در آن شهرها هر یک عیالی دارند که اغلب از دختران تاتاریه‌اند و چون زنان تاتار بسیار در طنج و قلابدوزی و امثال آنها تسلط تمام دارند، لهذا سارته‌ها میل زیاد بر تزویج آنها دارند و اکثر آن زنان را نیز به موطن خود آورند و گمان من این است که اهل ترکستان قلابدوزی و امثال آن را از زنان تاتاری آموخته‌اند.

مجملاً مردان را در اختیار زنان و رسم معاشرت با ایشان تکالیف چند است که اولاً هر مرد مختار است که چهار زن عقدی گیرد، نه بیش، ولی صیغه هرچه بخواهد و ثانیاً باید هر چند شب معین در عرض هر ماه نزد یک زن عقدی بماند. در آن مدت جمیع خدمات شوهر با آن زن است و بزرگترین زنان سنّاً بانوی حرم است که شأن او در همه جا ارفع از سایرین است و او از قید خدمات شوهر در نوبه خود آزاد است و نیز می‌تواند که نوبت خود را در هر ماه به شوهر ببخشد، اما صلح و صلاح در میان این

زنان بسی مشکل است و همیشه با هم ضدند. چنانچه مثلی است مشهور که گویند: شخصی دو زن داشت که میلش نسبت بهر دو متساوی بود، اتفاقاً آن دو زن در وقت واحد در اطایقی وفات کردند و شوهر به جهت اینکه بی احترامی نسبت به هیچ کدام نشود حکم کرد دربی دیگر از برای اطاق او گشودند که هر دو را به یک مرتبه از اطاق بیرون بردند و دفن نمودند. همان شب آن مرد یکی از آن زنان را در حالت افسردگی و ملال به خواب دید جهت ملالت پرسید در جواب گفت که بعد از فوت فهمیدم که در حین حیات با من چندان میلی نداشته‌ای زیرا که بعد از فوت ما حکم کردی که آن یک را از درب جدید بیرون بردند و مرا از درب کهنه. و هرگاه از هر یک از سارته‌ها سؤال کنی که مابین زنان تو صلح و صفاست یا عداوت و گلال، همین مثل را خواهی شنید. خلاصه هر یک از سارته‌ها که خواه غنی و خواه فقیر یکدست عمارت مخصوص به جهت زنان خود دارند به جز اقربا محرم زن، دیگر کسی در آنجا راه ندارد.

از اوضاع ظاهری ترکستان چنین معلوم می‌شود که رسومات عشقبازی در میان اهالی آنجا بکلی منسوخ است ولی نه چنان است، بلکه این کارها را وقت و محل معینی است. چنانچه بعضی از زنان سارت در نیمه شبهای تابستان که خلق در خوابند بدان خیالات افتند: مثلاً اگر جکیتی یعنی جوانی شوخ و شنگ در همسایگی او به آوازی خوش اشعار عاشقی بخواند آن زن را هوس بجنبند و چند شب گوش به آواز دهد و اندک‌اندک در دیوار خانه خود رخنه قرار دهد و با آن جوان طرح آشنایی اندازد تا اینکه وعده‌گاه خود را در امامزاده‌ها قرار دهند و بعد از آن زن هر روز بدانجا رود و مدتی در آنجا با معشوق خود به سر برد. و ایضاً تدابیر بسیار دارند در این باب زنان که شرحتش لزومی ندارد و گمان من این است که در شهر تاشکند به سبب تدابیر و حیل زنان عشقبازی بیش از شهر

پترسپورک شود چونکه زنان تاشکند از خانه که به در آیند در چادر و نقاب مستورند و نیز از شوهران خود مأذونند که به تنهایی به هر جای که خواهند روند و بنابراین احدی از مردان جرأت ندارد که در کوچه با زنی متکلم شود حتی شوهر او، چونکه زن اگر به جایی ناشایست رود و شویش از او سؤال کند که به کجا می‌روی زن می‌تواند حاشا کند از نیت او و فریاد زند در آن حین جمعی از خانه‌ها به امداد زن درآیند و به جهت عدم معرفت به حال آن دو، شوهر بیچاره ملامت و تنبیه نمایند. چونکه کسی مأذون نیست که نقاب از روی زن بگیرد تا معلوم شود که این دو زن و شویند یا اجنبی و دیگر آنکه اگرچه در مذهب اسلام تنبیهات و حدود بسیار صعب از برای عمل زنا مقرر شده است ولی اثبات آن نیز مشکل است چنانچه در محکمه شرع باید سه شاهد عادل از مردان شهادت دهند و اگر یکی از شهود قدری دیرتر از سایرین آیند شهادت او قبول نیست و مدعی ثابت نخواهد شد و اگر شهود زنان باشند دو مقابل مردان باشند.

ولی افسوس که با وجود این همه عشقبازی آب و هوای سرحدات شباب زنان را زود به حالت شیب مبدل سازد. مثلاً در بیست و پنج سالگی هنگام غرور جوانی است در آن سن زنان ترکستان را حالت دلبری بکلی تغییر کرده است و پیری بر ایشان غلبه کرده و اعتقاد من این است که اغلب ساکنین جنوبی که زنان متعدد دارند به همین جهت است که عمر صباحت و ملاحظت زنان بسیار کم است. ولی با وجود این باید مردم به جهت بعضی حوادث اجتناب کنند از تعداد زنان و بعضی از متمولین قرقیز که چهار زن جوان دارند قدری اسراف کرده‌اند ولی ساکنین بلاد شهرها چنین نیستند که اغلب از کسبه در تمام عمر با یک زن به سر برند مگر بعضی از متشخصین ایشان که زنان متعدد دارند.

### در شرح حالت سابق طایفه سارت و گذران حال ایشان

در چندی قبل که طایفه سارت در تحت اطاعت بیکها و خوانین خود بودند گذران ایشان بدین قسم بود که در آن ایام مردم از ترس و بیم اموال خود را پنهان می داشتند و همیشه در لباس فقر به سر می بردند و هنگامی که به نزد بیکها می رفتند خلعتهای التفاتی را در بر می کردند. و در ایام سال سه عید بزرگ دارند یکی عید قربان دیگر عید فطر و سیم روز جلوس بیک در مقر حکومت. و در روز عید قربان و عید فطر مردم علما را به خانه خود می طلبیدند و ایشان به دست خود گوسفند یا اسب یا اشتری را ذبح می نمودند و پوست آن حیوان را با مبلغ وجه معینی پیشکش آن عالم می کردند و روز دوم عید هر یک از اهل شهر امام جماعت خود را به خانه مهمان می نمودند و وجهی نیز پیشکش او می ساختند. اما در روز عید سیم تمام اهل شهر در خارج شهر مهمان بیک بودند و هرکس نیز شب را در آنجا می ماند اخراجات او از خزانه بیک داده می شد ولی خود بیک در روز اول عید با پیشکش بسیار به خوقند نزد فرمانفرمای کل می رفت و در آن مجلس مهمانی حاضر نبود و مهمانها بعد از صرف شام و نهار به تماشای بندبازان و کشتی گیران و امثال آن مشغول می شدند و بعد از آن هر کس به مکان خود می رفت.

اما گذران حال ایشان از سابق بسیار بهتر است چنانچه خود ایشان نیز فهمیده اند که هیچ کس از بروز اموال خود نباید واهمه داشته باشد و مانند سابق نیست که چون بیک بر بضاعت شخصی مطلع می شد، کسی را می گماشت که به آن شخص برساند که بیک میل دیدن او دارد. آن بیچاره لابد می شد که در چندین دفعه به التماس و واسطه چند بیک را به خانه خود وعده بخواهد، تا اینکه بیک وقت معینی را مشخص کند و آن شخص میزبان لابد باید اسباب خانه خود را به جایی از بیم پنهان کند و پیشکش

بسیار از برای بیک و تابعین او حاضر کند. اما برعکس از آن چینی که این ملک را روسیه متصرف شده و هیچ واهمه از بروز اموال خود ندارد و بیمی از دید و بازدید حاکم و سرتیپ ندارد و بسیار طالب می‌باشند که سرتیپان را که به اصطلاح خود جاندرال گویند به خانه خود مهمان نمایند و سرتیپ روسیه نیز بعد از وعده بدون خیال و مضایقه در وقت معینه به مجلس موعود خواهد رفت.

و ایضاً بعضی از تجار که در آن وقت از بیم بیکها خود را با شخص معتبری شریک می‌نمودند و حال چون واهمه ندارند هر یک فسخ شراکت و وابستگی نموده‌اند و اگر کسی باز شریک خود را رها نکرده باشد بدین جهت است که چون تجارت در شراکت با او میمون و با برکت بوده حال نیز بدان خیال فسخ شراکت نکنند. خلاصه علاوه بر اینها به جهات مشروحه ذیل نیز آسودگی سارتهای بسیار شده است، زیرا که مثلاً در سابق رسم بود که مقصرین را به ذلت و خواری تام به محل قتل یا به محبس می‌بردند ولی حال این گونه سیاسات و خواریها هیچ نیست و دیگر جبراً از کسی مطالبه تنخواه نمی‌کنند که در جهاد با کفار صرف کنند، یا مثلاً عمل خیر دیگر نمایند و اگر نیز چیزی از کسی گرفته شود همان مالیات موافق رسم و قاعده است. دیگر آنکه نیز از برای مشغولیات آنها اوضاع جدید فراهم آمده که روزها را در جلو عمارت حاکم جمع به تماشای بازیهای مختلفه جدیده مشغول شوند و گاهی نیز به سین‌اورک به تفرج روند و در مهمانخانه سید عظیم از اغذیه و اطعمه لذیذه صرف نمایند و شب را نیز به تماشای آتشبازی پرداخته نصف شب هر یک به منزل خود مراجعت کنند. خلاصه در باب جمع‌آوری مالیات در صحرا حال هم مانند سابق است که محصل این کار را زکاتچی گویند و او این کار را به انجام رساند و جمع‌آوری مالیات شهر به دست سرکار است. و

تفصیل مالیات از این قرار است که از نباتات مختلفه از هر طنابی یک مانوت گیرند و از میوه جات طنابی دو مانوت و از جو و گندم خمس گیرند و از مطلق مال التجاره از صد، دو و نیم گیرند و از گوسفند اگرچه موافق شریعت رسم است که از چهل رأس یک رأس گیرند ولی خوانین از صد رأس سه رأس می گرفتند و از گاو از سی رأس دو گوساله گیرند، ولی اگر عدد آنها به سی نرسیده باشد چیزی نگیرند و از بیست نفر اشتریک نفر اشتراک گیرند و از بابت مالیات اسب وجه نقد گیرند از هر چهل مانوت قیمت اسب یک مانوت و در این اواخر خوانین هر نوع مالیات را تبدیل به اخذ گوسفند ساخته بودند و علاوه بر مالیات مذکوره عوارضات و توجیحات دیگر نیز رسم بود که ذکرش لزومی ندارد، ولی اگر آن همه توجیحات و تعدیات و پیشکشها که رعایا به بیک و تابعین او می دادند تصور شود معلوم می شود که حدّ جبر نسبت به ایشان تا چه درجه بوده. اما حال که آن ملک در تصرف روسیه است بکلی از این تعدیات و اجحافات فارغند و به منتهی مقصد خود رسیده اند.

و نیز اعتقاد ایشان این است که در هر جایی که اجماعی از مسلمانان باشند و در رفاهیت باشند می توان آنجا را وطن خود دانسته زیست نمود و همین قدر خیال می کنند که شأن مسلمان نیست که تبعه کفار شود ولی چون در بعضی احادیث ایشان هست که یک زمانی تمام سرحدات به تصرف سلطان سفید خواهد آمد بدین جهت تن به این اطاعت در داده اند چنانچه سارتهای گویند که روزگاری در پیش داریم که ایام از دیار ظالم و تعدیات است که در آن وقت در قرب محل اتصال هفت رودخانه به یکدیگر قدری دورتر از بلخ (بلخ) مابین انگلیس نزاع کلی و خونریزی خواهد شد و در وحله اول روسیه شکست خواهد خورد و عساکر او دست از دولت خود بکشند و دولت روس بسیار تنزل خواهد نمود. اما

بغتاً لشکری بسیار به امداد روسیه خواهند آمد و بر انگلیس حمله برند و مدّت هفت روز مقابله عظیم خواهد شد که آب آن رود عظیم مبدل به خون خواهد گردید و عاقبت بر لشکر انگلیس شکست وارد خواهد آمد و بعد از اتمام جنگ هفت سال علی‌الاتصال هر ساله حاصل بسیار به دست آید و بعد از آن قطع بارندگی شود و نباتی از زمین نرود و قحطی عظیم برپای خواهد شد در آن وقت دجال بروز خواهد کرد و عاصیان امت به گرد او جمع شده به همراه او خواهند رفت و دنیا منقرض خواهد شد و احادیث دیگر نیز در این باب هست که جزئی اختلافی با حدیث مذکور دارد، همین قدر که تفصیل جنگ را واضحتر بیان کرده. و چنانچه شنیده‌ام این احادیث در کتب نیز ضبط شده است نه افواهی باشد. خلاصه بنابراین احادیث و اعتقادات طایفه سارت چندان تنفر از متابعت روسیه ندارند ولی بسیاری از آنها هستند که میل زیاد به امیر بخارا و خدایارخان خوقندی دارند که خدایارخان از روی اضطرار و لابدی ظاهراً راضی شده است به اینکه ممالکی را که روسیه ضبط کرده است در تصرف روس باشد. ولی زمانی که من در تاشکند بودم آن اشخاص در آنجا نبودند اما بعد از مراجعت احتمال می‌رود که آنها به تاشکند مراجعت کرده باشند چونکه جمعیت تاشکند بسیار زیاد شد.

\* \* \*

خلاصه در هر باب شرحی کلی با جزئی داده شد ولی در باب دفن میت و طریق (آن) گفتگویی نمی‌کنیم چون خود تحقیقی نکرده‌ام ولی

همین قدر می دانم که میت را در همان روز اول دفن نمایند و گویا هنوز هم کارگزاران روسیه قراری در این باب نداده باشند که مانند رسم اروپایی میت را سه روز بگذارند که مبادا به جهت مرض به حالت موت افتاده باشد و شاید بعد به هوش آید. اما در قزان، روسیه نتوانستند که اهل آنجا را از این عمل منع نمایند که میت را روز اول دفن نکنند. مجماً بسیاری از حالات طایفه سارت شبیه است به ایرانیان چنانچه هر دو این طایفه بسی باهوش و زیرک اتفاق افتند و بسیار مایل به تجارت می باشند و نیز در آنکه رسم اتحاد و یگانگی و ارادت و بندگی را به هر کس با اعلا درجه و منتهی رسانند. اما طایفه سارت به خصوص بسیار مایل به تغییر و تبدیل تنظیمات دولتی می باشند ولی این حالت ضرری به حالت ما ندارد زیرا که در وقتی ناپایدار و بی وفایی نسبت به روسیه خواهند نمود که چندین دفعه مثلاً شکست عظیم بر روسیه وارد آید و این نیز شاید صورت بندد.

و ایضاً از صفات طایفه سارت این است که در حین سخن بسیار گشاده جبین و خوش حالت می باشند و بسی وعده کنند که به هیچ یک وفا نکنند و بسیار لجوج و کینه جوی باشند و اغلب به سبب بهانه جزئی نزاع کلی مابین دو طایفه برپای شود و ابدال‌دهر بماند و در این خصوص مابین ایشان مثلی است مشهور که گویند شیشه شکسته بهم نچسبد. اما با وجود این حالات در کارها بسیار چست و چابکند و اگر اشخاصی که از حالات و اوضاع سارته‌ها اطلاعی ندارند گمان کنند که آن طایفه تن‌پرور و بی حمیتند، اشتباه کرده‌اند و نه چنین است.

خلاصه صفت دیگر ایشان این است که بسیار بانخوت و غرورند و تعجب کنند که چگونه اهل روس برای خرید خود به بازار روند و اعتقاد



ایشان چنین است که صاحب منصبان خود نباید به بازار روند چنانچه قضات و «ایشان»‌های آنها هیچ وقت خود این عمل نکنند و اگر چیزی بخواهند کسبه یا خدام آنها آن جنس را به خانه آنها می‌برند و ایضاً از تعجبات ایشان این است که چگونه صاحب منصبان و متشخصین روسیه گاه‌گاهی برای خود خوانندگی کنند ولی از برای تسکین دل خود در پیش خود چنین گویند که لذات و تعیشات دنیوی بر کفّار تمام است و نیز این فقره به خاطر<sup>۴</sup> آمد که هنگامی که من در مینورک آتشیبازیهای روسیه را به ایلچیان بخارا یک‌یک نمودم و از روی توییح از ایشان سؤال کردم که در بخارا نیز این قسم آتشیبازیها یافت می‌شود؟ گفتند بس است بیش از این ما را سخریه روا مدار که جمیع لذات دنیوی از برای شما فراهم آمده است و ما را همان عبادات و طاعات بس که بواسطه آن توانیم توبی عظیم تتبع کنیم که شما را دفعه واحده از سیبهای چدنی آن برطرف سازیم.

\* \* \*

مجملاً اخبار چندی که بعد از مراجعت من به توسط چاپار در خصوص تاشکند رسید نیز به عنوان خاتمه کتاب ذکر نمایم از این قرار است:]

که شهر تاشکند مشتمل بر پنج قنات است که مبداء آنها همه از رودخانه چرچیک است که اسامی آنها از این قرار است: اول بُرُسُو، دویم زاکاریک، سیم سالیاز، چهارم جنکاب، پنجم کیکاوس. و ایضاً مشتمل است بر پنج مدرسه معتبر که اسامی آنها نیز از این قرار

است: اول مدرسه لشکر بیگلریگی که از عمارات امام محمد علی خان است، دوم مدرسه خواجه احرار است که قدیمترین آن مدارس است، سیم مدرسه یاراک خان، چهارم مدرسه محمود دسترخوانچی، پنجم مدرسه بوری خواجه که در این پنج مدرسه از شصت الی صد نفر متعلم تدریس می شود.

مختصر آنکه گمان نکنند که از آنچه دیده‌ام و شنیده‌ام چیزی در این کتاب مشروح نگشته باشد و نیز از این بابت مطمئنیم که اگر سهو یا خلافی در نوشتجات واقع شده باشد عمداً نبوده است.

\* \* \*

تمام شد ترجمه این کتاب به حول و قوه الهی در یوم نهم شهر جمادی‌الآخر سنه ۱۲۸۹ و چنانچه گمان مصنف این کتاب بوده چنانچه نوشته است که از آنچه دیده و شنیده چیز را از صفحه تحریر نینداخته، مترجم حقیر نیز اعتقادش بر این است که آنچه در اصل این کتاب ثبت شده بعینه و بلا تفاوت و تغییر مطلبی جزئی یا کلی به ترجمه درآمده است و بالله التوفیق و علیه التکلان.

پی نوشتها:

(۱) سفرنامه ترکستان ترجمه مادروس داؤدخانف، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،

(۲) قزلباش، گروهی از سپاهیان عصر صفوی بوده و تمام ایرانیان را بدین اسم خطاب نمی‌کردند.

(۳) متن: جرعت.

(۴) متن: خواطرم.



## تاجیک‌ها و تاجیکستان تا حمله مغول

مهدی سیدی

سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر  
خیمه اندر خیمه چون سیمین حصار اندر حصار  
هر کجا خیمه است خفته عاشقی با دوست مست  
هر کجا سبزه است شادان یاری از دیدار یار  
سبزه‌ها با بانگ چنگ مطربان چرب دست  
خیمه‌ها با بانگ نوش ساقیان می‌گسار  
عاشقان بوس و کنار و نیکوان ناز و عتاب  
مطربان رود و سرود و خفتگان خواب و خماری  
قرخی

### تاجیک

«تاجیک» اصطلاحی معادل «تازی» و «تازیکی» است. همان‌گونه که ایرانیان عجم اعراب را تازی می‌خوانده‌اند اقوام تورانی ترک و ترکمان و ازبک هم ایرانیان را «تاجیک» نامیده‌اند. بنابراین، تاجیک‌ها همان ایرانیان همسایه و در محاصرهٔ اقوام ترک و ازبک و تاتار مانده‌اند، و این خطاب و اصطلاح از همان بدو اختلاط ترک‌ها با مردم عجم ایرانی رایج گشته است. به طور که اولین سلطان ترک ایران، یعنی محمود غزنوی هم عمال و دیوانیان ایرانی خود را تاجیک می‌خوانده و بدانان بدگمان بوده است! مثل این جملات که از او بجا مانده است: «سارخ درین هفته باز می‌باید گردید تا احمد را برد ... درباب احمد حسن با وی خبری بگوی که زرق تاجیکان نشود»<sup>۱</sup> «این تاجیکان همه یکی باشند و محاباکنند در پیغامی که ایشان را دهم».<sup>۲</sup>

پس از آن هم در اکثر متون فارسی «تاجیک» یا «تازیک» و «تازیک» به معنی ایرانی و یا فارسی زبان آمده است. و بنا به اظهار شادروان مجتبی مینوی این کلمه «ارتباطی با لفظ تات دارد، که در ترکی نام ایرانیان و نام زبان فارسی است، و «تازیک» با «فارسی زبان» مترادف است.<sup>۳</sup> بنابراین، غرض ما از تاجیک و تاجیکستان هم مردم ایرانی و فارسی زبان محصور در میان اقوام ترک و ترکمان و ازبک در فرارود است و هم سرزمین ویژه‌ای است که تاجیکها بیشتر در آن ساکنند. اما از آنجا که ایرانیان مانده در فرارود در همه شهرها و جمهوریها متفرقند، سرگذشت و تاریخ هزارساله آنان به سادگی قابل جمع‌آوری و نقل نیست. بنابراین، تاریخ و جغرافیای همان خطه‌ای را که به تاجیکستان شهرت دارد مورد توجه قرار خواهیم داد، اما خود را موظف به رعایت حدّ و حدود دقیق مرزهای سیاسی جمهوری تاجیکستان کنونی نمی‌توانیم کرد، بلکه حداقل تمامی منطقه کوهستانی فرارود را، که بیشتر نقاط آن تاجیک‌نشین بوده و هست مورد مطالعه قرار داده و معرفی خواهیم کرد. پیش از آن هم لازم می‌دانیم اشاره‌ای به سابقه سکونت ایرانیان یا تاجیکها در فرارود و اختلاط ایشان با تورانیان، که در آن زمان ترک خوانده می‌شده‌اند داشته باشیم.

### تاریخ قوم تاجیک

در فصول پیش یادآوری شد که، لااقل از زمان ساسانیان به بعد خطه فرارود جزء ایران بود، که در یکی دو سده اول به تصرف اعراب درآمد و از ابتدای سده سوم توسط مأمون به پسران سامان خدای ایرانی واگذار شد. فرارود از آن پس همواره ایرانی‌نشین و جزء قلمرو سامانیان و کشور ایران بود. تا این که در اواخر سده چهارم ترکان قراخانی آل افراسیاب از آن سوی رود سیحون بدین سو آمدند (۳۸۲)، و سرانجام در سال ۳۸۹ به

اتفاق غلامان ترک غزنوی، سامانیان را برانداختند، و فرارود را آنان و زیرود را غزنویان متصرف شدند. اما لازم به یادآوری است، که تورانیان یا ترکان را نیز در خطه فرارود حق آب و گلی پیشین بوده، که تاریخ و اسطوره بر آن گواهی داده است. در سال ۳۳۲ که نرشخی تاریخ بخارا را می‌نوشته هم از افراسیاب تورانی در خطه بخارا یاد کرده است و هم از داماد شهید و تاجیک اوسیاووش. وی تاریخچه بنای بخارا و قهندز (= کهن دژ = ارگ) آن را چنین آورده است:

«بنای قهندز بخارا یعنی حصار ارگ بخارا آن بود که، سیاووش بن کیکاووس از پدر خویش بگریخت و از جیحون بگذشت و نزدیک افراسیاب آمد. افراسیاب او را به نواخت و دختر خویش را به زنی به وی داد. سیاوش خواست که از وی اثری ماند ... پس این حصار بخارا بنا کرد، و پیشتر آنجا می‌بود. و میان وی و افراسیاب بدگویی کردند، و افراسیاب او را بکشت. و هم در این حصار، بدان موضع که از در شرقی اندر آبی و آن را دروازه غوریان خوانند، او را آنجا دفن کردند. و مغان بخارا بدین سبب آنجای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی آنجا یکی خروس ببرد و بکشد، پیش از برآمدن آفتاب روز نوروز. و مردمان بخارا را در کشتن سیاووش نوحه‌هاست چنان که در همه ولایتها معروف است. و مطریان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند، و قوالان آن را گریستن مغان خوانند. و این سخن زیادت از سه‌هزار سال است».<sup>۴</sup>

هم چنین، درباره شهرک یا آبادی بزرگ و بیلاقی به نام «رامتین» نیز نوشته است: «از شهر بخارا قدیمتر است ... و از قدیم باز مقام پادشاهان است. و بعد از آن که بخارا شهر شده است پادشاهان زمستان بدین دیهه باشیده‌اند ... و افراسیاب بنا کرده است، و او هر گاهی که بدین ولایت آمده جز بدین دیهه به جای دیگر نباشیده است ... و اندر کتب پارسیان

چنان است که وی دو هزار سال زندگانی یافته است. و وی مردی جادو بوده و از فرزندان نوح ملک بوده است، و وی داماد خویش را که سیاوش نام داشت بکشت ...»<sup>۵</sup>

او در تاریخ و چگونگی بنای دیوار مشهور گرداگرد بخارا نیز که به «کنپرک» یا «کمپیرک»، یعنی پیرزن شهرت داشته نوشته است؛ در سال ۱۶۶ هجری که مهدی پدر هارون رشید خلیفه وقت، و والی امیر او بر خراسان «ابوالعباس فضل بن سلیمان طوسی» بود و در مرو سکونت داشت، گروهی از مردم و «مهران و بزرگان بخار به نزدیک او رفتند، و مهران سغد نیز جمله به مرو رفتند به سلام امیر خراسان. او از حال ولایت ایشان پرسید. اهل بخارا گفتند که ما را از کافران ترک رنج است، که به هر وقت ناگاه می آیند و دیهه‌ها غارت می‌کنند. و اکنون به تازگی آمده‌اند و دیهه‌ها را غارت کرده‌اند و مسلمانان را اسیر کرده، برده‌اند. ابوالعباس طوسی گفت: هیچ تدبیری دارید تا بفرمایم؟ یزید بن غورک، ملک سغد، آنجا بود، گفت: ... به روزگار پیشین، در جاهلیت ترکان ولایت سغد را غارت می‌کرده‌اند و سغد زنی پادشاه بوده است او سغد را باره برآورده است ... از ترکان امان یافته. ابوالعباس بفرمود ... تا بخارا را باره زنده، چنان که همه روستاهای بخارا اندرون آن بود، به شکل سمرقند، تا دست ترکان به ولایت بخارا نرسد. و سعد بن خلف البخاری که قاضی بخارا بود این شغل را قیام نمود ... و در سال دویست و یازده تمام شد ... و هر امیری که بودی بعد از آن عمارت می‌فرمود و نگاه می‌داشت، و مؤنت و خرجی عظیم بر مردمان بخارا بود (برای نگهداری و مرمت آن) ... تا به روزگار امیر اسماعیل سامانی ...، که خلق را رها کرد تا آن دیوار خراب شد و گفت: تا من زنده باشم باره ولایت بخارا من باشم ...»<sup>۶</sup>



بنابراین، اولاً اسطورهٔ افراسیاب تورانی و سیاوش ایرانی و وصلت آنان در بخارا می‌نمایاند که، در گذشته‌های دور هر دو قوم ترک و تاجیک در فرارود و در اختلاط با هم زیسته‌اند. ثانیاً، پس از اسلام آن نواحی تاجیک یا ایرانی‌نشین بوده؛ و همواره در معرض خطر اقوام صحراگرد آن سوی سیحون و یا توران زمین بوده ولی تا ظهور دودمان قدرتمند سامانی با تدابیری چون برج و باره و دیوار کشیدن و نگهبانی در مرزهای آبادیها را از هجوم ترکان مصون می‌داشته‌اند. از آن پس هم امرای سامانی برج و باروی نگهدارندهٔ آن خطهٔ تاجیک‌نشین بوده‌اند، تا این که فترت آنان آغاز شده و دیگر بار از سال ۳۸۹ ترکان نیز بدان سامان آمده و همچون گذشته‌های دور هموطن تاجیکها گشته و دشتها را ناامن کرده‌اند. بدین سبب، مردم آرام و نرمخوی تاجیک بیشتر متوجه نقاط کوهستانی امن جنوب فرارود، یعنی تاجیکستان کنونی شده‌اند، که حتی در زمان سامانیان هم به علت ویژگیهای جغرافیایی و کوهستانی بودنش همواره حکومتهای جداگانه و مستقل داشته است، همان گونه که سایر ولایات محصور به بعضی حصارهای طبیعی، مثل کوه و دره و رود و بیابان، در قلمروی سامانیان چنین بوده و «ولایات» یا «ملوک اطراف خراسان» نامیده می‌شده‌اند.

در حال حاضر، اصلیتین منطقهٔ تاجیک‌نشین فرارود همان نواحی کوهستانی است، که پیشترها «چغانیان» و «ختلان» و «قبادیان» و «وخش» و «بدخشان» و «فرغانه» نامیده می‌شده و اغلب حکومتهای مستقل خود را داشته‌اند. و در این میان، ولایات جنوبی رشته کوه پامیر استقلال و مصونیت بیشتری داشته، و چغانیان و امرای آن تشخص و درخشندگی بارزتری را دارا بوده‌اند. بنابراین تاریخ «تاجیکستان» کنونی را باید از حکومتهای محلی و مستقل (خراج‌پرداز سامانی) در سدهٔ چهارم آغاز

کرد. اما، ابتدا تعریفی مختصر از جغرافیای منطقه ضروری است.

### نگاهی به جغرافیای تاجیکستان کنونی

سرزمین تاجیکستان کنونی تماماً کوهستانی، و همان رشته کوهی است که در جنوب فرارود واقع است و رود جیحون یا آمودریا به تمامی از درّه‌های جنوبی آن آب بر می‌دارد. دامنه و دره‌های شمالی آن هم مادر بخشی از سرچشمه‌های رودسیر دریا یا سیحون، و هم خاستگاه رود زرافشان و سایر رودهای خرد و بزرگ آب دهنده به سمرقند و بخارا است.

تاجیکستان، و یا آن سلسله جبال و منطقه کوهستانی، کمتر از یک دهم مساحت ایران وسعت دارد. به عبارت دقیقتر، وسعت تاجیکستان در حال حاضر ۱۴۳/۱۰۰ کیلومتر مربع است، که حدود ۹۶ درصد آن کوهستان است.

به سبب سخت گذر بودن و عدم ارتباط دامنه و دره‌های جنوبی رشته کوه مزبور با قسمت شمالی آن، بخش جنوبی تاجیکستان علی‌رغم این که در ورای رود جیحون قرار گرفته است بیشتر با زیررود رابطه و بستگی داشته، اما دامنه‌های شمالی آن وابسته به فرارود و حکومت‌های سمرقندی و بخاری بوده است.

درّه‌های جنوبی، که هر کدام رودی بزرگ از شاخه‌های فرعی جیحون را هم در دل دارند در گذشته با نام ولایت‌های «چغانیان» و «قبادیان» و «ختلان» شناخته می‌شده‌اند. درّه‌ها و ولایت شمالی هم که خاستگاه بعضی شاخه‌های فرعی رود سیحون و زرافشان و سغد بوده و هستند، به ترتیب «فرغانه» و «زرافشان» و بخشی از «اشروسنه» و «سغد» خوانده می‌شده‌اند.

با یک نگاه کلی به نقشه‌های جغرافیای طبیعی و تاریخی منطقه دریافت خواهد شد که رشته کوه مورد بحث دنباله کوههای «تیان شان» و «تبت» و «پامیر» است، که از شمال غرب چین به سوی غرب پیش آمده، و در آنجا که جیحون به سمت شمال و دریاچه آرال می‌چرخد سر درگوش آن می‌نهد. لذا همچون سدی استوار رابطه ورارود و زیر رود را قطع کرده، و به ویژه راه ارتباط نواحی بلخ و افغانستان کنونی و هند را با فرارود و بخشای شمالی چین می‌بریده و بسیار دور می‌کرده است. اما، تنها در یکجا دره و بریدگی بی‌شگفت وجود داشته که امکان عبور و مرور، و هم تجاوز و تسلط طرفین را نسبت به هم فراهم می‌آورده است.

راه و دره مزبور از ترمذ، در شمال بلخ و ساحل راست جیحون آغاز می‌شده و در دره یا ولایت چغانیان پیش می‌رفته، و از آن دره شگفت، و دروازه شگفت‌تر «آهنین» اش می‌گذشته و به سمرقند و بخارا می‌رسیده است.<sup>۷</sup>

بنابراین، اهمیت سیاسی و تجاری گذرگاه مزبور، و به تبع آن دیار چغانیان بسیار بوده است.<sup>۸</sup> پس از ولایت چغانیان، که غربیترین ایالت پامیر جنوبی و دارای دو رود و شهرهای «چغانیان» و «ترمذ» و «هاشم جرد» بوده است، ناحیه قبادیان، و سپس ختل یا ختلان و بالاخره و خش و بدخشان بوده است.<sup>۹</sup> چون چغانیان در سده‌های اول اسلامی بر سایر آن ولایت برتری و سروری و حکومت داشته، ما هم تاریخ تاجیکستان را با شرح حال حکام محلی چغانی آغاز می‌کنیم.

### حکومت‌های محلی تاجیکستان پیشین

#### دودمان چغانی آل محتاج

امرای آل محتاج چغانی، با این که بر خطه کوچکی از ایران سده چهارم

حکم می‌رانده‌اند به چند سبب نام و شهرتی بزرگ در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران از خود بجا گذاشته‌اند. اول این که، آنها از اوایل سده چهارم و میانه عمر پر بار امارت نصر بن احمد سامانی (۳۳۱ - ۳۰۱) با پیوستن به آن امیر ایرانی نیکو خصال، و پذیرفتن مقام سپه سالاری او، نام خویش را در تاریخ ایران با درخشندگی به ثبت رسانیده‌اند. دوم این که، پس از غلبه ترکان بر سامانیان، که اکثر ولایات ایران شرقی و فرارود به چنگ ترکان قراخانی و ترکمانان سلجوقی افتاد، ولایت چغانیان و همسایگانش همچنان از آن ایرانیان، و تا دیرگاهی از دسترس ترکان و ترکمانان به دور ماند. و عاقبت، بعضی حکایات خوش و تاریخی و ادبی که از امرای چغانی و ملوک آنها به ادبیات فارسی راه یافته نامشان را آشنای هر گوش ایرانی و فارسی زبان اهل ادب ساخته است.

ابوبکر چغانی و فرزندش ابوعلی دو تن از اولین و مشهورترین امرای آل محتاج حاکم بر چغانیان بوده، که سپه سالاری امیرنصر سامانی را هم داشته‌اند. ابوبکر چغانی از سال ۳۲۱ تا ۳۲۷ سپه سالاری داشت و فرزندش ابوعلی از آن به بعد تا کودتای «فقهای اهل سنت و غلامان ترک» بر علیه نصر و دولتمردان ایرانی او، جانشین پدر بود (حدود ۳۳۰). نظامی عروضی در آن حکایت مشهورش از سفر تفریحی چهارساله امیر نصر و سرودن شعر «بوی جوی مولیان آید همی» رودکی در آن سفر، که در زمان سپه سالاری همین امیران چغانی روی داده، نوشته است: «نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود و اوج دولت آن خاندان ایام ملک او بود، و اسباب تمتع و علل ترفع در غایت ساختگی بود؛ خزائن آراسته و لشکر جرار و بندگان فرمانبردار، زمستان به دارالملک بخارا مقام کردی و تابستان به سمرقند رفتی...»<sup>۱</sup>، و یک بار که نوبت سفر تابستانی به بادغیس بود، به سبب آرامش مملکت و امنیت و فراغت تا چهارسال

سفرش را ادامه داد. هرچند دعوی نظامی خالی از بعضی غلو و اغراقها نیست، اما حقایقی را هم در خود نهفته دارد. و به راستی دوره امیرنصر در سایه رشادتها و صداقت پیشگی امیران نژاده ایرانی اش دوره ای درخشان بوده است، که دو امیر چغانی نیز در به وجود آوردن آن عصر شکوفا مؤثر بوده اند. حکایت عجیبی که درباره ابوعلی چغانی در ادبیات و تاریخ فارسی نقل شده است دلالت بر همان فداکاری و امیردوستی چغانیان دارد.

داستان مزبور، که در بسیاری از متون فارسی آمده، توسط عوفی چنین نقل شده است<sup>۱۱</sup>: «آورده اند که، در آن وقت که امیر سعید نصر بن احمد سامانی مرامیر علی ... را به طرفی از خراسان می فرستاد، روزی او را بخواند و با وی مفاوضتی پیوست. در اثنای آن حال روی ابوعلی متغیر شد، و لیکن به هیچ حال سخن را قطع نکرد و از جاؤه ادب منحرف نشد تا... آن سخن به قطع رسید، و از آنجا بیرون آمد و جامع بیرون کرد. کژدمی در جامه او رفته بود و نیش می گذارد. گویند هفده جای او زخم خورده بود. چون این خبر به امیر سعید رسید به غایت متعجب شد و او را بخواند و گفت: چرا هم از اول بر نخاستی و برون نشدی؟ گفت شرمم باد، که با نوش سخن تو از نیش کژدم اندیشه کنم. اگر من در مشاهده تو با نیش کژدمی صبر نتوانم کرد، در غیبت خدمت تو، در مقابله خصمان بر تیغ آب داده ایشان چگونه صبر توانم کرد؟ بنا به یادآوری استاد زرین کوب، این حکایات نه تنها به افراد تاریخی و افسانه ای دیگری هم نسبت داده شده، بلکه توسط «فرید ریش رو کرت» شاعر و شرقشناس آلمانی نیز به نظم درآمده است.<sup>۱۲</sup>

نام ابوعلی چغانی نه در دوره سپه سالاری و با حکایت کژدم گزیدگی، بلکه به سبب اعتراض و واکنش او در برابر غلامان ترک کودتاگر و فقیهان

حامی ایشان، میان سالهای ۳۳۰ تا ۳۴۴ با تاریخ ایران عجین شده است. چنان که پیشتر هم یادآوری شد، پس از توفیق غلامان و متفقه سنت‌گرا در سرنگونی امیرنصر، ابتدا ابوعلی چغانی و کمی بعد هم والی و سپه‌دار توس، امیر ابومنصور محمدبن عبدالرزاق عَلم طغیان و اعتراض برافراشتند، به طوری که تاریخ دو دهه ۳۳۰ تا ۳۵۰ ایران مشحون از ترک ستیزی ایشان است.

وزیر فقیهی که به جای جیهانی و بلعمی بر مسند وزارت تکیه زده بود از امیر نوح خواست تا ابوعلی چغانی را از سپاه سالاری مغزول کند. وی نیز چنین کرد، اما ابوعلی آن عزل را نپذیرفت (۳۳۳). در نتیجه ابوبراهیم سیمجور، که به سپه سالاری انتخاب شده بود، نتوانست ولایت زیر رود به مرکزیت نیشابور را - که همیشه در زمان سامانیان به سپاه سالار واگذاری می‌شد - از ابوعلی چغانی بگیرد. امیر نوح سپاهی از ترکان فراهم آورد و قصد خراسان کرد، اما در مرو با طغیان سران سپاه خود روبرو شد، که منجر به کشتن وزیر فقیه گردید (۳۳۵). در پی آن کار ابوعلی بالا گرفت، به طوری که ابراهیم، عموی نوح را به امارت برداشت و عزم بخارا کرد و نوح به سمرقند گریخت اما اتحاد ابوعلی و ابراهیم دیری نپایید و نوح به بخارا بازگشت و ابوعلی به چغانیان رفت. سپاهیان نوح به چغانیان حمله کردند، جنگی میان طرفین روی داد و عاقبت به صلح انجامید، و حکومت چغانیان از آن ابوعلی شد و ترکی از اهالی اسپیجاب به نام منصور قراتکین به سپاه سالاری و حکومت خراسان گماشته شد. سپاهیان خراسان که به ابوعلی میل داشتند باعث تشویش نابسامانی در آن خطه شدند، تا این که منصور از فرط باده‌نوشی در سال ۳۴۰ درگذشت و دیگر بار ابوعلی به سپاه سالاری و حکومت خراسان منصوب شد. او یکبار به دستور سامانیان به ری لشکر کشید، اما با آل‌بویه صلح کرد،

که با اعتراض سامانیان روبرو، و از مقام سپه سالاری معزول شد، در نتیجه خود به ری رفت و به آل بویه پیوست و با کمک آنان از خلیفه فرمان حکومت بر خراسان را گرفت. سرانجام در همان ری و به سال ۳۴۴ به علت «ویا» درگذشت و جسدش به چغانیان برده و دفن شد<sup>۱۳</sup>

گرچه اعتراضها و شورشهای ابوعلی به تمامی سمت و سوی ملی ایرانی نداشت، اما همراهی امیر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی با او، طی سالهای ۳۳۶ تا ۳۳۹، و آنگاه فراهم آوردن صاحب خیران ایران در توس توسط ابومنصور و طرح این سوال که:

چگونه سرآمد به نیک اخترى برايشان همه روز گند آوری؟<sup>۱۴</sup>

و تحریر اولین شاهنامه حائز اهمیت «ابومنصوری»، خبر از ایران دوستی ابوعلی چغانی و پدر و فرزندان وی می‌دهد، که حوادث بعدی هم مؤید آن است.

علیرغم شکست امیران نژاده ایرانی، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق که در سال ۳۵۱ کشته شد و ابوعلی چغانی که پیش از آن درگذشته بود، خانواده آل محتاج همچنان از بزرگان خطه فرارود و حاکم دیار چغانیان و فاضل و فرهیخته بودند، تا این که پس از برافتادن سامانیان، و سقوط صفاریان (در سال ۳۹۳ بدست محمد غزنوی) یکی از معدود ولایاتی که می‌توانست پناهگاه شعر ادبای قلمروی سامانی و صفاری شود چغانیان و امرای فرزانه آن بود. در همان سالها که فردوسی توسی سرگرم سرودن حماسه ملی ایران در توس بود خانواده آل محتاج هم حامی شاعران و ادب فارسی بودند.

به نوشته نظامی عروضی، چون فرخی سیستانی شنیده بود که «امیرابوالمظفر چغانی (فرزند یا نوه ابوعلی<sup>۱۵</sup> به چغانیان، این نوع (شاعران) را تربیت می‌کند وصله و جایزه فاخر همی دهد»<sup>۱۶</sup>، با قصیده

«کاروان حله» خود راهی آن دیار شد. چون «به حضرت چغانیان رسید بهارگاه بود و امیر به داغگاه - که هجده هزار مادیان زهی داشت، هر یکی را کره‌ای در دنبال ... و عمیداسعد که کدخدای امیر بود به حضرت [پایتخت] بود و... مردی فاضل و شاعر دوست ...، گفت امیر به داغگاه است و من ... ترا با خود ببرم به داغگاه که عظیم خوش جائی است، جهانی در جهانی سبزه بینی پرخیمه؛ و چراغ چون ستاره. از هر یکی آواز رود می آید و حریفان درهم نشستند و شراب همی نوشند و عشرت همی کنند. و به درگاه امیر آتشی افروخته چند کوهی و کرگان را داغ همی کنند، و پادشاه شراب در دست و کمند در دست دیگر شراب می خورد و اسب می بخشد، قصیده‌ای گوی لایق وقت و صفت داغگاه، تا ترا پیش امیر برم» و فرخی چنین سرود:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار  
 پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار  
 باغ بو قلمون لباس و شاخ بو قلمون نمای  
 آب مروارید گون و ابر مروارید بار  
 سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر  
 خیمه اندر خیمه چون سیمین حصار اندر حصار  
 هر کجا خیمه است خفته عاشقی با دوست مست

هر کجا سبزه است شادان یاری از دیدار یار...  
 بی آن که مجالی برای نقل دنباله حکایت و عطای امیر چغانی به شاعر ژنده پوش سگزی داشته باشیم، تنها یادآور می شویم که با توجه به زمان پیوستن فرخی به امیر چغانیان، که باید میان سالهای ۳۹۰ تا ۴۰۰ هجری باشد،<sup>۱۷</sup> در آن زمان حوادثی زلزله مانند، چون ظهور قراخانیان و غزنویان و سقوط‌های پی در پی سامانیان و صفاریان و درگیری قراخانیان و



غزنویان، تمامی ولایات و کشورهای ایران شرقی را پریشان و متشنج کرده بود (از ۳۸۹ تا ۴۰۳). اما اگر به گزارش نظامی عروضی از احوال فرخی و دیار چغانیان اعتماد کنیم، آن خطه به گونه‌ای استثنایی، و به برکت حصارهای طبیعی خود مصون و امن و فارغ بال بوده است.

در دوره سلطنت سی ساله محمود غزنوی (۴۲۱ - ۳۸۹) هم هیچ خبری مبنی بر چنگ‌اندازی و یا ستیز محمود با ولایت چغانیان و همسایگانش، چون ختلان نمی‌بینیم. ابوالفضل بیهقی هم تصریح دارد که «همیشه خوارزم را پادشاهی بوده است مفرد و آن ولایت از جمله خراسان نبوده است، همچون ختلان و چغانیان».<sup>۱۸</sup>

اما علی‌رغم حفظ استقلال ولایات چغانیان و ختلان در زمان غزنویان، اولاً این ولایات به علت قرار داشتن در دامنه جنوبی پامیر بیشتر جزء این سوی رود و قلمروی غزنویها بوده، در ثانی همانند «ملوک اطراف خراسان» در زمان سامانیان دوست و خراج‌گذار غزنویها بوده‌اند، و نه قراخانیان. سلطان محمود هم به این همسایگان متحد خود، که گلوگاه ارتباط این سوی جیحون با آن سوی پامیر را در دست داشته‌اند بسیار اهمیت می‌داده است. به طوری که شهر بلخ، در این سوی رود و مقابل ترمذ، تقریباً پایتخت دوم محمود بوده است. هرگاه هم که آشوبی در فرارود روی می‌داده محمود به سرعت خود را به بلخ می‌رسانده و حالتی آماده باش به خود می‌گرفته است.<sup>۱۹</sup> یکبار هم در سال ۴۱۶ سلطان غزنوی از طریق چغانیان پا به فرارود گذاشت تا علی‌تکین قراخانی را بترساند و اسرائیل سلجوق را هم دستگیر کند<sup>۲۰</sup>، که عبور او از آن دره‌ها بی‌معاونت امیر چغانیان مقدور نمی‌توانسته باشد.

بهرحال، نواحی جنوبی تاجیکستان کنونی، یعنی چغانیان و ختلان و قبادیان پیشین، در زمان سلطان محمود و هم فرزند او مسعود همچنان

مستقل و در امان و دوست غزنویان، و بی هیچ حادثه تلخ مهمی روزگار می‌گذراند، تا این که ترکمانان سلجوقی از فرارود به این سو آمده و در دشت خاوران به گر و فر و جنگ و گریز با سلطان مسعود پرداختند، و موجب تشویش در قلمروی وی شدند (سال ۴۲۶ تا ۴۳۱) از آن زمان به بعد امنیت دامنه‌های جنوبی پامیر نیز به خطر افتاد. ابتدا، در همان سال ۴۲۶ پسران علی تکین از ضعف غزنویان استفاده کرده به نواحی چغانیان و ختلان تاختند، که والی آن داماد غزنویان به نام «ابوالقاسم» بود.<sup>۲۱</sup> و این اولین چشم زخمی بود که پس از یک قرن آرامش نصیب آن خطه گشت. گرچه سال بعد میان مسعود و والی چغانیان با پسران علی تکین قراخانی صلح افتاد، اما شاخه دیگری از ترکان قراخانی به پیشوایی «بوری تکین بن ایلک» در سال ۴۳۰، زمانی که مسعود کاملاً درمانده از تاخت و تازهای ترکان سلجوقی شده بود نواحی ختلان و چغانیان را مورد حمله و غارت قرار دادند، با این حجت که: «هرگاه سلجوقیان را رسد که خراسان بگیرند، ما هم به گرفتن این نواحی سزاواریم که ملک زاده‌ایم»<sup>۲۲</sup>. در نتیجه سلطان مسعود در زمستان سرد سال ۴۳۰ برای پیشگیری از هجوم قراخانیان و تنبیه آنان از طریق ترمذ وارد چغانیان شد.

بالآخره با شکست مسعود از سلاجقه در دندانتان مرو به سال ۴۳۱ خطه آمن جنوب تاجیکستان کنونی نیز مغشوش و بی‌پناه شد، همان‌گونه که نواحی شمالی آن - آن سوی سلسله جبال - از سال ۳۸۹ به روی قراخانیان گشاده شده بود. بیهقی در سال ۴۵۱ که بخشهای مربوط به سنوات فوق را می‌نوشته یادآورد شده است که حاکمی از حکام پیشین چغانیان برجای، اما «کارش تباه» بوده است.<sup>۲۳</sup>

چنان که پیشتر هم یاد شد، در همان سالهای ۴۵۰، و دقیقاً در سال ۴۵۱ بلخ و اطراف آن نیز به تصرف سلاجقه درآمد و رخنه به فرارود از

طریق گذر و معبر ترمذ و چغانیان و برای آنان ممکن گردید و الب ارسالان در سال ۴۵۷ لشکرکشی به چغانیان و ختلان را، هرچند باسختی، عملی ساخت.<sup>۲۴</sup>

از آن زمان تا سال ۵۵۱ که سلطان سنجر در گذشت و سلاجقه ایران برافتاد سیطره آن دودمان بر تاجیکستان حکمفرما بود.

از چگونگی احوال مردم تاجیک طی صد سال اطاعت آنان از سلاجقه (در بخش جنوبی تاجیکستان) و دو صد سال تبعیت (در نواحی شمالی آن) از قراخانیان و سلجوقیان و قراختائیان در می گذریم، و تنها یادآور می شویم که پس از شکست سنجر از ترکان قراختایی در سال ۵۳۶، و از غزها در سال ۵۴۸، و مرگ او در سال ۵۵۱، بخشهای شمالی پامیر در تصرف و یا مطیع و خراج پرداز قراختائیان بوده است، مثل سایر نقاط فرارود تا سال ۶۰۹ که سلطان محمد خوارزمشاه به آن حدود چنگ انداخت. نواحی و دره‌های جنوبی تاجیکستان هم ابتدا صدمه‌ای از شورش و طغیان و غارت‌های قوم غز که از ختلان شوریدند، طی دو دهه تاخت و تاز آنان دیده است؛ و پس از آن که آن قوم از خراسان بیرون رانده شده‌اند بار دیگر تا ظهور سلطان مقتدر و قهاری چون محمد خوارزمشاه امیران و حکومت‌های محلی‌یی در نواحی چغانیان و ختلان حکم رانده و اثری در فرهنگ و ادب ایران از خود بجا گذاشته‌اند، که یکی از اینان «سید شاهان» حاکم بر ترمذ بوده‌اند، با شوخ مرد آگاهی چون «دلک» در دربارشان. و از آنجا که دلک مظلوم! به سبب بعضی دخل و تصرف‌های ادبی و هم سهل انگاری‌های مقلدانه به «طلحک» تغییر نام داده شده، و از دربار سیدشاهان ترمذ به دربار سلطان محمود اعزام گردیده و شناسنامه جعلی «غزنوی» هم یافته است! لازم می‌دانیم دمی در کنار اهل ترمذ و دلک شوخشان بمانیم، تا هم سهوی تاریخی و ادبی را زایل ساخته و هم

بنمایانیم که مردم ایران از کوچکترین فرصتها برای شیرین زیستن بهره می‌برده‌اند!

### دلک و سیدشاهان ترمذی

اینک باور عمومی بر این است که «دلک همان طلحک است، که مسخره دربار سلطان محمود بوده است!» در حالی که دقت در متون ادب و فرهنگ فارسی خلاف این دعوی را ثابت می‌کند. تا آنجا که نگارنده به یاد دارد اولین منبع فارسی که از دلک نام برده مثنوی مولانا جلال‌الدین بلخی است، که در اولین حکایت آن درباره دلک می‌خوانیم:

«عذرگفتن دلک با سید، که چرا فاحشه را نکاح کرد؟  
گفت با دلک شبی سید آجل:

قجه‌ای را خواستی تو از عجل  
با من این را باز می‌بایست گفت  
تا یکی مستور کردیمت جفت  
گفت: نه مستور صالح خواستم  
قجه گشتند و زغم تن کاستم  
خواستم این قجه را بی معرفت  
تا ببینم چون شود این عاقبت؟  
عقل را من آزمودم هم بسی

زین سپس جویم جنون را مغرسی! ۲۵  
گرچه در این اولین حکایت معلوم نیست «سیداجل» چه کسی بوده است، اما در دومین حکایت، مولانا با صراحت وی را حاکم ترمذ معرفی کرده است. با این عنوان که:

«حکایت مات کردن دلکک سید شاه ترمذ را»<sup>۲۶</sup>

شاه با دلکک همی شطرنج باخت

مات کردش زود، خشم شه بتاخت

گفت: شه شه - آن شه کبر آورش

یک یک از شطرنج می زد بر سرش ...»

و این همان حکایت است که عاقبت دلکک به زیر لحافی پناه می برد تا شاید در آنجا قادر به حق گوئی و مقابله با سید شاه شود، و بیتی از همین حکایت مثل سایر شده است که: «کی توان حق گفت جز زیر لحاف»؟  
اما در سومین حکایت، تاریخ و جغرافیا و یا زمان و مکان زیست سیدشاه حاکم ترمذ و دلکک یار او به وضوح بیان شده است. همان حکایت، سید پیکی تندرو می خواهد برای رفتن به سمرقند در زمان خوارزمشاه خونریزی که سمرقند را داشته است. چون منادی می کند دلکک با شتاب خود را به درگاه سید می رساند و پس از کلی ایجاد هراس و ترسانیدن شاه ترمذ می گوید:

من شتایدم بر تو بهر آن تا بگویم که ندارم آن توان!<sup>۲۷</sup>

با توجه به آنچه در همین کتاب دیده ایم تنها خوارزمشاهی که هم صاحب سمرقند بوده و هم خونریز سلطان محمد بن تکش (۶۱۷-۵۹۶) بوده است. بنابراین اگر حکایات مولانا را، که به سال ۶۰۴ در بلخ چشم به جهان گشوده (در همسایگی ترمذ) به تمامی آدیبانه و خالی از حقیقت تلقی نکرده و باور داشته باشیم که دلککی وجود داشته، این دلکک هیچ ارتباطی با سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۶۱) نداشته است.<sup>۲۸</sup>

خبر دیگری هم که از سادات ترمذ در سده ششم و زمان سلطان

محمد خوارزمشاه به جاست، معلوم می‌دارد که در آن ایام سادات ترمذ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند، و شاید که «سید شاه ترمذ» مثنوی هم از همان سادات بوده باشد. خبر آن است که، چون سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه عباسی «الناصرلدين الله» در افتاده، او را در سال ۶۱۴ از خلافت معزول کرده! و یکی از «سادات بزرگ ترمذ» به نام «علاء الملک را نامزد کرده، تا او را به خلافت بنشانند».<sup>۲۹</sup>

اما، علی‌رغم نظر لطف سیاست‌بانه خوارزمشاه خونریز نسبت به سادات ترمذ، او و مادر خود کامه‌اش «ترکان خاتون» در آستانه حمله مغول به ورارود، یعنی در سال ۶۱۶ جمعی از بزرگان و اُمرا و ملوک اطراف را که در خوارزم نگه داشته بودند کشتند. به نوشته زیدری نسوی: «آن زن منحوسه ... به گمان آن که فتنه‌ای را می‌نشانند... فرمود که هر که از ملوک اطراف در خوارزم گرفتار بودند، با ارباب مراتب و ابناء ملوک ... تا بیست و دو نفر را شهید کردند ... که عمادالدین صاحب بلخ و پسر او ملک بهرامشاه صاحب ترمذ هم از جمله آن شهیدان بودند»<sup>۳۰</sup> و این آخرین خبر از حکام ترمذ، یعنی حکام خطه چغانیان تا پیش از حمله مغول است. گفتنی است که، هرچند بر ما پوشیده نیست که اکنون ترمذ و گذرگاه آن به جمهوری ازبکستان واگذار شده است، اما این تفکیک سیاسی نمی‌تواند موجب تفکیک تاریخ و جغرافیای پیشین گلوگاه دره چغانیان و تاجیکستان، یعنی ترمذ از سایر نقاط آن دیار گردد.

### پی‌نوشتها:

(۱) مقامات بونصر مشکان (رئیس دیوان رسالت محمود)، به نقل از آثار الوزراء، ص ۱۷۲.

- (۲) پیشین، ص ۱۷۰.
- (۳) یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه مقاله، ترک و تازیک در عصر بیهقی ص ۷۱۳ تا ۷۲۷.
- (۴) تاریخ بخارا، ص ۳۲.
- (۵) پیشین، ص ۲۳.
- (۶) تاریخ بخارا، ص ۸ - ۴۶، توضیح بیشتر در مورد باره مشهور بخارا یا «کمپیر دیوال» این که: بنا به نوشته پیشینیان محوطه‌ای که درون کمپیر دیوار بوده «دوازده فرسخ درازا و همانقدر پهنا داشته» (استخری - به نقل از ترکستان نامه بار تولد، ج ۱، ص ۲۶۵) و به قولی «طول هر ضلع بارو یک فرسخ» بوده است (لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۹۰) خرابه‌های کمپیر دیوار تا همین اواخر مشهود بوده است (ترکستان نامه، ج ۱ ص ۲۶۵).
- (۷) برای آگاهی بیشتر، رک: جغرافیای تاریخی ... لسترنج، ص ۴۷۰.
- (۸) گفتنی است که به سبب همین اهمیت در تقسیمات اخیر این گذرگاه به صورت پایی که از گلیم خود فراتر و بیرون دویده باشد به جمهوری ازبکستان تعلق گرفته، و می‌توان گفت گلوگاه تاجیکستان در مشت ازبکستان است.
- (۹) برای آگاهی بیشتر از جغرافیای تاریخی این خطه بنگرید به: جغرافیای تاریخی... ص ص ۴۶۳ تا ۴۷۰ و ترکستان نامه ج ۱، ص ص ۱۷۵ تا ۱۹۲. و هم به نقشه شماره ۵ در کتاب حاضر.
- (۱۰) چهار مقاله، ص ۳۱.
- (۱۱) جوامع الحکایات، جزء دوم مجلد اول، ص ۱۹۴ - در متن چاهی به اشتباه ابوعلی فهستانی آمده، که خطاست، بنگرید به تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۳۸، و تاریخ مردم ایران، ج ۲ ص ۱۹۹ و حواشی آن، ص ۵۴۶.
- (۱۲) تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۵۴۶.
- (۱۳) منبع اصلی احوال ابوعلی و حوادث آن ایام کامل ابن اثیر جزری، ج ۱۴، صفحات چندی از آن، از جمله: بعضی صفحات ۱۷۶ تا ۲۳۱ است، تاریخ مردم ایران، ص ۲۰۴ تا ۲۰۵ نیز با استفاده از همان منبع اولیه مطالبی مفید دارد.

- ۱۴) شاهنامه فردوسی، دیباچه، ذیل «گفتار اثر فراهم آوردن شاهنامه».
- ۱۵) علامه قزوینی، *تعلیقات چهارمقاله*، ص ۱۶۵ - در ضمن قزوینی ص ص ۱۶۳ تا ۱۶۵ را به شرح احوال این خانواده اختصاص داده است.
- ۱۶) *چهار مقاله*، ص ۳۶، مقاله شعر.
- ۱۷) یعنی میان سالهای فترت صفاریان و سقوط امیر خلف توسط سلطان محمود (۳۹۳) تا آغاز شهرت و ثبات محمود (۴۰۰) چون فرخی در سال ۴۲۹ در گذشته در حالی که جوان خوانده می‌شده، بنابراین نهایتاً می‌توانسته متولد سال ۳۷۰ بوده و در بیست سالگی به چغانیان رفته باشد.
- ۱۸) *تاریخ بیهقی*، ص ۹۰۳.
- ۱۹) برای دعوی فوق شواهد بسیار است و نگارنده با اشراف اندکی که بر تاریخ غزنویان و به ویژه دوره محمود دارد چنین می‌پندارد.
- ۲۰) برای آگاهی بیشتر در این باره بنگرید به منابعی که در توضیح شماره ۳۸ بخش فرارود داده‌ایم.
- ۲۱) *بیهقی*، ص ۶۰۴.
- ۲۲) پیشین، ص ۷۴۵، برای شرح حمله بوری تکین هم بنگرید به ص ۷۳۷ به بعد در *تاریخ بیهقی*.
- ۲۳) *بیهقی*، ص ۶۴۶ - ضمناً برای احوال چغانیان در *تاریخ بیهقی* در صفحات ۶۴۲ - ۶۴۵ - ۸ - ۶۴۶ و ۶۵۵ خیر هست.
- ۲۴) بنگرید به فصل فرارود، سطور مربوط به توضیح شماره ۴۴۱ و یا به *ترکستان نامه*، ج ۱، ص ۶۳۹.
- ۲۵) *مثنوی*، دفتر دوم، ابیات ۷ - ۲۳۳۳، ص ۳۱۰ تصحیح نیکلسون.
- ۲۶) دفتر پنجم، ابیات ۳۵۰۷ به بعد، ص ۱۰۰۲ تصحیح نیکلسون.
- ۲۷) دفتر ششم، ص ۱۱۶۵.
- ۲۸) از نگارنده مقاله‌ای با عنوان «هنر شخصیت پردازی عبید زاکانی» در این مورد چاپ شده



است، برای آگاهی بیشتر از دلایل وی می‌توان رجوع کرد به کتاب پاژ (مجموعه مقاله) شماره ۴، بهار ۱۳۷۱، مشهد.

۲۹) تاریخ جهان‌گشا، ج ۲، صفحات ۷-۹۶.

۳۰) سیرت جلال‌الدین مینکیرنی، ص ۵۷.



بلشویکها و تبر تقسیم سرزمین تاجیک

## فصل دوم



## نگاهی دوباره به تاریخ آسیای مرکزی

دکتر علی اکبر ولایتی

امروز کلمه آسیای مرکزی به منطقه‌ای از آسیا اطلاق می‌شود که در گذشته نامهای دیگری داشته است. بخش اعظم آسیای مرکزی امروز همان ماوراءالنهر گذشته است. اطلاق کلمه آسیای مرکزی به این بخش مهم از آسیا، توسط حکومت شوروی سابق، بدون تردید از روی حسن نیت و مبتنی بر واقعیت‌های جغرافیای تاریخی نبوده است.

گذری سریع برگزشته این منطقه نشان می‌دهد که قبل و بعد از اسلام، این بخش از آسیا در تاریخ تمدن و نیز تحولات سیاسی نقش اساسی داشته است.

سغد، سمرقند، بخارا، خجند، اشروسنه، ترمذ و ... از پایگاه‌های عظیم تاریخ تمدن اسلام بوده‌اند.

مگر می‌توان با تبدیل نام شهرهای بزرگ اسلامی به کلمات نامربوطی چون لنین‌آباد، فروزنه و کیروف‌آباد، سوابق درخشان تاریخی آنها را مخدوش کرد؟

مردم سمرقند را به رودکی و سوزنی و الغبیک، بخارا را به محمدبن اسماعیل بخاری، ابوعلی سینا و عمیق، ابوالفضل محمدبن عبدالله بلعمی، خوارزم را به خوارزمی، جارالله زمخشری و ابوریحان بیرونی ترمذ را به ترمذی، ایبورد را به انوری، بست را به ابوسلیمان المقدسی رأس اخوان الصفا، بلخ را به مولانا، ناصر خسرو، عنصری، ابومعشر و ابوشکور بلخی، خیوه را به شیخ نجم‌الدین کبری و خجند را به کمال‌الدین محمد و ... می‌شناسند.

کیست که در همان نگاه اول پیوند فرهنگی و هنری بین مدرسه شیردار میدان ریگستان سمرقند و مسجد شیخ لطف‌اله میدان نقش جهان اصفهان را لمس نکند؟!

مگر می‌توان در دوشنبه بود و نوای تار و صدای محزون خواننده‌ای را شنید که با لهجه شیرین تاجیکی می‌خواند:

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی

و اشک شوق وصل پس از جدایی دردناک طولانی را نیفشاند؟

مدرسه میر عرب در بخارا تداعی‌کننده نظامیه بغداد و نیشابور است و بیش از مدارس ما در ایران حال و هوای گذشته را دارد. طلاب جوان با همان لباسها و آرایشهای عصر تیموری در دوران شکوه و عظمت فرهنگی ماوراءالنهر و سمرقند در رفت و آمد و نشست و برخاست و بحث و مباحثه هستند.

این پافشاری و اصرار بر حفظ لباس و سنتهای گذشته اسلامی و فرهنگی خراسان، خوارزم و ماوراءالنهر را در سراسر خطه ماوراءالنهر و خوارزم می‌بینی که واقعاً انسان را به شگفت می‌آورد و این علی‌رغم قلتشنی چون استالین است که با آن خشونت کم نظیر در پوشش دیکتاتوری پرولتاریا در صدد تحمیل فرهنگ خشک و قطبی مسکو به مردم گرم و متمدن خوارزم و فرارود بر می‌آید و در این راه قتل عامهای عظیم به راه می‌اندازد.

گذری سریع به تاریخ پرتلاطم این منطقه روشن می‌کند که چه تحولات عمیقی در این ناحیه رخ داد و آنچه که امروز در پهنه جغرافیای این منطقه وجود دارد به هیچ وجه گویای سابقه اصیل تاریخی آن نیست. این سرزمین خاستگاه آریاییان بوده است. در اوستا بارها از «ایران ویج» یا «ایران ویجه» یاد شده که سرزمین کهن آریاییان بوده و نه تنها

«آسیای مرکزی» بلکه بخشهایی از آسیای مرکزی را نیز شامل می‌شده است. گروهی از خاورشناسان حدود خارزم، دشتهای اطراف رود زرافشان، سغد، مرو باکتريا (بلخ)، نسا (نیسایه یا مهرداد کرت)، هرات، کابل و هلمند را سرزمین نخستین آریاییان دانسته‌اند.

بعضی به خطا توران و ترکان را یکی دانسته، افراسیاب را ترک پنداشته‌اند. حال آنکه تورانیان همانند ایرانیان از اقوام آریایی بوده‌اند. دیاکونوف قوم توراسکایی و سرزمین آنان را «ایران شرقی» و به دیگر سخن سرزمین سکاییان را آسیای مرکزی دانسته‌اند.

در عهد خلافت امویان و عباسیان آسیای مرکزی صحنه قیامهای پی در پی علیه خلافت بود. در سده نهم میلادی، (سوم هجری قمری) سرزمین آسیای مرکزی استقلال نسبی به دست آورد. طاهریان و در پی آنها سامانیان در این سرزمین گسترده فرمانروایی داشتند. در سده ۴ هجری یا ۱۰ میلادی، بخشی از آسیای مرکزی تابع دولت قراخانیان شد. از نیمه دوم سده ۶ هجری یا ۱۲ میلادی، دولت خوارزم وارد صحنه شد و رفته رفته کسب اهمیت کرد و در زمان سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه به اوج خود رسید. او توانست فراختاییان را از ماوراءالنهر و جنوب قزاقستان بیرون راند.

در فاصله سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی، (سوم تا ششم هجری)، ترکمانان و در پی آنان ازبکان به اراضی آسیای مرکزی در آمدند. ترکمانان در عهد سلجوقیان نه تنها در آسیای مرکزی، بلکه در بخش بزرگی از غرب آسیا پراکنده شدند و در آسیای صغیر دولت سلاجقه روم را تشکیل دادند که سلف امپراتوری عثمانی بود.

در اواخر سده ۱۵ و اوایل سده ۱۶ میلادی، (۹ و ۱۰ هجری) بخشی از اراضی آسیای مرکزی به تصرف قبایل کوچ نشین ازبک درآمد.

در رأس قبایل ازبک محمدخان شیبانی فرزند شاه بوداغ سلطان، نواده ابوالخیرخان قرار داشت. وی از سال ۱۴۱۵ تا ۱۵۱۰ میلادی ۸۵۴ تا ۹۱۵ هجری فرمانروا بود. نام شیبانی از شیبان پسر جوجی و برادر باتو گرفته شده است. این شخص بنیانگذار دودمان فرمانروایی ازبکان بود.

محمدخان شیبانی در سال ۱۴۹۹ میلادی، مصادف با ۸۹۷ هجری تصرف ماوراءالنهر را آغاز کرد و در سالهای ۱۵۰۰ و ۱۵۰۱ میلادی، (۹۰۵ و ۹۰۶ هجری) پس از جنگ با نوادگان و جانشینان تیمور شهر سمرقند را به تصرف درآورد و دولت شیبیانان را تأسیس کرد. وی پس از تصرف ماوراءالنهر و خراسان به سرزمین قزاقستان لشکر کشید. در سال ۱۵۱۰ میلادی (۹۱۵ هجری) شاه اسماعیل صفوی به قصد رهایی خراسان و ماوراءالنهر در رأس سپاهیان ایران با خان شیبانی به جنگ پرداخت. پیکار در نزدیکی مرو روی داد و به شکست ازبکان و کشته شدن خان شیبانی انجامید.

شیبیانان تا سال ۱۵۹۹ میلادی، مصادف با ۱۰۰۷ هجری بر بخشی از اراضی آسیای مرکزی فرمانروایی داشتند. از این سال حکومت در دست دودمان جدیدی به نام هشترخانیان قرار گرفت. در سالهای ۴۰ قرن ۱۸ میلادی بخارا به تصرف سپاهیان نادرشاه درآمد. از سده ۱۸ و نیمه نخست سده ۱۹ میلادی فعالیت دولت روسیه در این اراضی شدت گرفت. این زمان سرزمین مزبور به چند خان‌نشین بخش شد که خان‌نشینهای خیوه و بخارا از آن جمله بودند. و در زمان حاکمیت بلشویکها تحت سیطره کامل مسکو درآمدند و اکنون پس از فروپاشی کمونیسم، خوشبختانه دوباره شاهد استقلال این مناطق هستیم. و امید ما این است که ایران و همسایگانش در آسیای مرکزی بتوانند روابط برادرانه و حسن همجواری گذشته را احیاء کنند.



---

ما بر آنیم که با عنایت به گذشته غنی این منطقه، موجباتی را فراهم آوریم که آسیای مرکزی و قفقاز بتواند مجدداً به جریان اصلی فرهنگ و تمدن جهان پیوندد و رشد نماید. تمامی تلاش جمهوری اسلامی ایران بر این نکته متمرکز است.



## تاریخ حزن الملل بخارا

خاطرات امیرسید عالم خان  
آخرین امیر بخارا (سلطنت ۱۹۲۰ - ۱۹۱۰ م)

### حکایت محاربه بلشویک

حکایت مقدمه همراه بلشویک کردنم و هجرت را اختیار نمودم برای یادگار ناظرین تحریر می دارم تا از احوالات سرگذشت خود واقف گردانم. چون دولت بخارای شریف، از عهد سلطنت جدم سید امیر مظفرخان مغفور الی زمان سلطنت امیر عبدالاحد خان مغفور مرحوم، تا زمان مدّت سلطنت این بنده عاجز در بخارا بود، تا وقت استقرار سلطنت دولت معظم روس مدت شصت و سه سال این جانب دوستی و آشنایی به ظهور رسیده، دوستی دولتین برقرار و بر دوام بود. از بس که در وقت جدم دولت روس با دولت بخارا معاهده نموده، در معاهده شان از خصوص عساکر و آلات حربی از بخارا موقوف شده، برای اسباب حرب و عسکریه دولت روس خود ذمه دار گردیده، دوازده هزار عساکر مقرر شد برای محافظت مملکت هرگاه اسباب عساکر لازم می بود، از طرف دولت روس برای دولت بخارا مهیا بود. تا زمان بودن دولت ایمپراتوری به عساکر و آلات حرب دولت بخارا هیچ احتیاج نداشته به آسوده حالی حکمرانی نموده و به آبادی مملکتها می کوشیدم. بعد از این چنین انقلاب دولت روس این بنده در گاه اله به سرشته و تردد دولت خود سعی بلیغ نمودم.

بنابر تقدیر حضرت خداوندی از جماعه روس یک چندی مردمان

بی‌اصل و شخصان جاهل پیدا گردیده، رخنه به دولت عظمای روس انداختند به خود مصمم نموده، مردمان را تکلیف داده هر جا که به این قانون بی‌اصل اشخاصی که رغبت داشتند مجتمع گردانیدن. آخرالامر دولت ایمپراتور روس را از قوای سلطنت فرود آورده از جماعه خودها چند نفر کلان برداشته حکومت خودها را مجلس شورای موقتی نام نهاده، کرین ایسکی نام را رئیس جمهوری بر داشته، این دولت موقتی هاشان چند ماه دوام نمود.

از طرف حکومت جمهوری، کرین ایسکی مذکور «پیرابر ژانسکی» نام یکی [از] وکلای آنها وزیر مختار گردیده در دارالفاخره بخارای شریف آمدنی شده، وارد شد. همراه این بنده عاجز ملاقات گردیده، گفت و شنید و معاهده دولتین را اجرا نموده، استقلال دولت بخارا را به این بنده عاجز داد، معاهده نموده امضاء کرد، واپس مراجعت نمود.

ذات شاهانام بعد از استقلال دولت بخارا را حاصل نمودن، همراه دولت افغانستان روابط دوستی و آشنایی به ظهور آورده از طرف دولت بخارا وزیر توره خواجه و ملاقطب‌الدین را به دولت افغان فرستادم. در این اثنا حاجی صفر بی را نیز به نمایندگی خود نزد کمیسون انگلیسی در مشهد فرستادم. کمیسون مزبور نیز جواب موافق داد. بعد من به بلشویکها اعلان کردم که باید بخارا را تخلیه نمایند. بلشویکها مقاومت کرده با عساکر انگلیزی محاربه کردند.

در این ضمن میرزا سلیم بیک پروانچی و عبدالرؤف کاروان باشی را برای راهنمایی عساکر انگلیزی به چهار جوی فرستادم، ولی به محض ورود آنها به چهارجوی، عساکر انگلیزی مهاجرت کرده بودند. همین که دولت افغانستان همراه دولت بریتانیه محاربه تمام نمودن؛ بعد از طرف دولت افغان جنرال محمدولی خان، وزیر مختار گردیده به دولت مقدس

بخارای شریف آمده ذات شاهانه‌ام را ملاقات نمودنی شده، از طرف اعلاحضرت امیرافغان تحفه بسیار آورده به این بنده عاجز تسلیم نموده همراه وزیر مختار ملاقات نمودم.

در اثنای مصاحبت از این بنده عاجز مقصد شخصی سؤال نمود، به جواب آن گفتم: عین مشوره همین خواهد بود که همراه بلشویک آغاز حرب نمایم؛ زیرا که همین فرصت، نهایت دلالت در ضعف دشمن دیده می‌شود.

وقت را غنیمت دانستن لازم لابدی است. از بس که این وزیر مختار موصوف شخصی دورین و هواخواه دولت اسلام می‌باشد، برای من چنین پاسخ داد که: شما همراه دولت افغانستان یکی، هر دو برادر هستید. یکی شما الحال در مقابله دولت بریتانیه کمر بسته آغاز حرب نموده، شما هم از این طرف با دولت بلشویک همین رفتار نمایید مبادا خدا ناکرده به واسطه شما هر دو برادر خدام ملت سبب خرابی دو دولت به عالم اسلام ظاهر گردد! و تعجیل به کار نبرید تا که دیده شود که کار بردارتان به کجا انجام خواهد یافت، بعد از آن به صلاح و مشورت همدیگر کار نمایید، بهتر خواهد بود.

چنین گفتار این وزیراعظم عین صواب بود، خیریت خود به همین دانستم و این امر را تسلی خاطر خود داشته چند وقت صبر را پیشه خود ساختم. محمد ولی خان از طرف دولت بخارا به طرف دولت روس مراجعت نمود.

اعلاحضرت امیر افغان به طریق روابط استحکامات دوستی فضل احمدخان، برکدنظامی، [را] به مع دو صد نفر عسکریه و یک دسته موزیکه و هفت توپ، هفت عدد فیل برای من روانه کردند. در این اثنا برای تدابیر و سرشته<sup>۲</sup> مملکت داری به دولت موقتی جمهوری

کرین ایسکی Kernskiy، از طرف خود این بنده عاجز می‌خواستم که شخص معتمد خود را، وفد خود مختار گردانیده، فرستاده تجدیداً معاهده و امضانمایم. دولت موقتی مذکور به اندک فرصت در بین خودهاشان انقلاب پیدا گردیده، دو قسم شدند: یکی منشویک و یکی بلشویک؛ هر دو جماعه با هم محاربه آغاز کردند. لهذا خیلی در بینشان مقابله و مقاتله افتاده آخرالامر دولت روس در بلشویکی قرار یافته همگی کلان شوندگان روس به هر دولت پراگنده شده، پناه‌گزين گردیدند.

قانون این جماعه بلشویک به هیچ‌گونه دانسته و دیده نشده؛ چون که همیشه در تردد و تجسس این جماعه به خرابی حکومت و ویرانی ممالک و مفقود نمودن ادیان و عبادتخانه‌های خود بوده به هر جا که شخص معتبر و دولتمدار می‌دیدند، از هر فریق، غارت و تاراج نموده قتل او را به خودها لازم می‌شماریدند. به قولشان هم اعتماد کرده نشد.

در این اوقات این بنده عاجز به سرشته مملکت بخارا رجوع نموده، سعی و کوشش ورزیدم. جماعه بلشویک به این قانون بی‌اصل و به مذهب باطله و سلوک فاحشه که قصد صمیمی داشتند، اجرا نموده به مرور ایام این سلوک شنیعه‌شان به دولت مقدس بخارا سرایت نموده، شخصان جاهل و مردمان بی‌علم، سلوک بی‌اصل روسیه بلشویک را مصمم خاطر و به اجرای آن سعی داشتند. قریباً ۱۱۷ نفر با مردمان سمرقندی و تاشکندی اتفاق و مجمع گردیده دو نفر از کلان آن جماعه، فیض‌الله خواجه یوف و میرزامحی‌الدین منصور اوف نامان به مفسدان بلشویکی مقصود خود را ظاهر داشته معاونت خواستند.

جماعه بلشویکی نیز کمک مفسدان جدیدی شده، کالیسوف Kalisof نام در راه‌آهن کاگان بخارا آمده، در ماه جمادی‌الثانی ۱۳۳۶ هجری، به روز شنبه، اعلان حرب داده همراه دولت بخارا محاربه آغاز نمودند. به

عون عنایت الهی و به مدد شریعت نبوی با وجود کم اسبابی و آلات حربی ظفر به جانب اهل اسلام بخارا شده این بنده ظفر یافت.

بلشویکان به مطلوب خود نارسیده رضا به صلح دادند. این بنده الصلح خیر را ملحوظ خاطر داشته، اصلاح نموده منعقد گردیدم.

بعد از این محاربه از طرف لنین و تروتسکی، الیاوا و بورویدو Oliva-Borido نام وزیر مختار گردیده و به بخارا آمده، همراه این بنده عاجز گفت گذار نموده، استقلال نامه بخارا را برای من داده و عده اسباب و آلات حربی نموده. قبل از این یک صد سال هرجا که خاک دولت بخارا بود، برای من تسلیم نموده همچنین ۵۰ هزار میلتق، پنج صد توپ پولی موط، پنجاه ایرویلان، ۵۰ میلیون صوم طلا و عده آوردن نمودند و از طرف دولت سویت، اکسل روت Ekseil Roat نام را به دولت بخارا سفیر تعیین نموده. به طریق استحکامات دوستی در مقابل، دولت افغانستان ۱۱ عدد توپ بی عوق برای من بخشش گویان از تاشکند فرستادند؛ چه بودن معاملات بلشویکی را از این توپهای بی عوق دانسته شدم. این بنده عاجز معاملات بلشویکی و سفیر آن را موافق معاهده شان ندیده و خاطر مخاطره پیدا شده برای سرشته انتظام عساکر و آلات حربی تردد و سعی نمودم. به فرصت دو سال کما بیش عساکر و آلات حربی در بخارا اندکی جمع آورده به درجه انتظام رسانیدم.

چون جماعه بلشویکی قانون خود را اجرا نمودند، از هر طرف منشویکها سر برداشته، مقابله و مقاومت نموده، بلشویکی را بی قوت کرده در اضطراب انداختند. راههای آهن روسی را برداشته، از هر طرف که مقدمه ایجاد گردید، دولت بلشویکی خلیها ضعیف گردید. این بنده عاجز به خاطر مصمم داشتم که: جماعه بلشویک اندک قوت حاصل نماید البته انتقام خود را از دولت بخارا خواهد گرفت. در این ازمنه عساکر

خود را حرکت داده آغاز محاربه ایجاد کردنی بودم. حکومت خوارزم هم برای من معاهده نموده در زیر اداره من آمده - با هم - همراه بلشویک محاربه نمودنی خواهش داشتند؛ مگر دولت بلشویکی زور به زور رو در ترقی نهاده به این معاملات وقت گذاشته، قوت گرفت. لهذا این بنده عاجز بنا بر مواسای زمان یک چند نفر، از طرف خود، در نزد لنین و تروتسکی وفد نموده فرستادم، تجدیداً معاهده و امضا نمودنی شدم. بی اعتباری و بی عاقبتی این جماعه را خوب می دانستم؛ اگر همراه این رنگ حکومت بی اصل و بی عاقبت معاهده نمایم در نزد دولتهای عظمای خارجه سبب بدنامی دولت بخارا خواهد شد. از خاطر خود این معنی را دور دانسته فقط بی مطلب و بی مدعا، به طریق مبارکباد، بنا بر مواسای زمان انقلاب پنج نفر جنرال: مهدی خان، حاجی جورابیک طوق سابه، غیبیت الله، خواجه حاجی میرزا، نوروزبی و یک نفر دیگر، در نزد لنین و تروتسکی به مسکو فرستادم. از بس که دولت بخارا به اندک فرصت چیزی به درجه انتظام دیده شد و شفقت هم مذهبی اسلامی ما هر دو برادر را جزء یک بدن ساخت و با دولت افغانستان معاهده و دوستی اظهار گردید. از این خصوص جماعه بلشویکی رشک برده اگر چنین دولت بخارا آهسته آهسته به درجه انتظام رسیدن گیرد، دولت جمهوری مایان را به حال پریشانی و مبتلای رنج کلفت خواهند نمود و حال کم اسبابی لازم که به سرشته آن کوشیده خود را از این محنت خلاص نمایم.

بعد از این روز به روز معاملات بلشویکی با دولت بخارا سخت گردیده مطلوبهای از غیر قانون اجرا نموده، هر زمان آغاز حرب را پیشه کرد. بی موقع از فقرايان بخارا از راه دستگیر نموده، محبوس می ساختند. آخر الامر دشمنان دولت اسلام عساكر و آلات حربی را خیلی جمع آورده، می خواستند که در بخارای شریف قصد هجوم نمایند.



این بنده عاجز، در مقابله دشمن عساکر خود را مهیا نموده، جمع آورده به هر طرف ایستگاه خط آهن کاگان بخارای شریف مسلح گردانیده، انتظام نمودم. قوم بلشویکی چاپلوسی‌های زیاد نموده، رابطه دوستی اجرا کرده، لباس مکروفریب در بر کرده، سر تدبیر از گریبان شیطنت و فتنه برآورده از برای اصلاح یک نفر برانوف Branof نام وزیرخارجیه وکیل مختار نموده از تاشکند فرستادند. وکیل مختار مذکور نزد این بنده عاجز آمده، ملاقی شده، عذر خواهی کرده، گفت و شنید و معاهده نموده، التماس نمود که: دولت روس از آوان ۵۵ سال این جانب با دولت بخارا دوستی و آشنایی نموده تا حال دولت مایان از دولت بخارا منفتهای کلی دیده، هیچ ضرری در بین دولتین واقع نشده. می‌خواهم که بعدالایوم هم در بین دولتین دوستی و آشنایی به ظهور رسیده از دولت شما اعانت و منفعت یابیم. هر قدر خدمت دولت شما باشد، دولت جمهوری مایان به تقدیم می‌رسانیم لکن، رجامندیم که عساکر خود را از بندرات خط آهن ما بردارید تا که مایان استحکامات بندرات خود را خواهیم نمود. عساکران مایان مردمان وحشی و نادان هستند؛ مبادا عساکر شما را دیده، مقابلیت نموه باعث شرمساری مایان در نزد ذات شاهانه شما گردد! هر چیزی که خواهش و رضامندی شما باشد، بر جا خواهیم نمود. به این گفت و شنید معاهده و امضا نموده به جای خود مراجعت نمود. یک چند نفر از فقرایان راهگذر را دستگیر نموده نگاهداشته بودند، که آنها را رخصت داده فرستادند.

این بنده عاجز از بندرات مذکور عساکر خود را مقدار سه میل راه از اطراف ریل تعاقب نموده، استحکام کردم و در بندرات مذکور به قدر ۴۰ نفری قراول گذاشتم، که شاید به این مواساها فقیر فقرایان از زیر ظلم دشمنان مخلص خواهند یافت. دشمنان تا اتمام به این نیرنگ مرا غافل

ساخته، بدون اعلان حرب بی خبر به مثل قطاع‌الطریق، شب یک‌شنبه ۱۵ ذی‌الحجه ۱۳۳۹ به ساعت ۱۲ شب، در بالای مستحفظان و پیره‌داران آمده، هجوم نموده همگی قراولان که در اطراف خط راه آهن به هر جا مأمور بودند، تقریباً ۱۵ نفر را بندی کرده در همان وقت در بالای عساکران بخارا مراجعت نموده قصد هجوم کرده، محاربه آغاز نمودند. تا وقت ساعت دو بعد از نصف شب خیلی عساکر و آلات حربی جمع نموده توپ‌زنی و تفنگ‌پرانی با عرابه‌های آهن پوش و موترهای آهن پوش، آغاز محاربه نمودند. ۱۱ عدد طیاره در بالای شهر بخارا، در هوا در پرواز آورده بومبه باران نمودند.

این بنده عاجز مجبوراً عساکر خود را پیش برآورده، رضا به تقدیر الهی داده، مدتی چهار شب و روز محاربه نمودم. در این اثنای محاربه دشمن قریباً نصف شهر بخارا را به توپ و پلموت بومبه باران آتش داده، تلفات زیاد نموده، مسلمانان بیچاره گان‌گریبان و پریشان از دست دشمنان مآل انجام، زن و فرزندان خود را پرتافته، حیران به هر طرف پراکنده شده می‌رفتند. با وجود آن، این بنده عاجز چهار شب و روز همراه دشمن محاربه و مقاتله نمودم. از بس که تلفات و خرابی به کثرت عوق توپ بمبه باران در شهر بخارا زیاده شده، فقرايان، بیچارگان، در تشویش افتادند. به خاطر خود اندیشه نمودم که: آیا این بنده عاجز از این بلده بخارای شریف هجرت را اختیار کنم باعث تسکین خرابی گردیده، فقیر فقرايان، بیچارگان از این حیرانی و اضطراب رو به آسایش می‌نهاده باشند؟

یوم چهارشنبه ۴ بعداز ظهر، به سواره پایتون، موافق سنت حضرت رسول - صلی‌الله علیه و آله و سلم - هجرت را اختیار نموده از باغ شاهی ستاره ماه خاصه برآمده به طرف تومان کامات و خرقان رود یعنی

غجدوان روانه گردیده؛ در آن وقت هم‌کابم عبدالشکور خان سفیر افغان و برگد نظامی محمداسلم خان میرشکار - سفیر تاشکند - و قاضی عسکر افغان و بیست و پنج عمله و عسکر به بخاری و عساکر افغانی همراه بودند. آمده به غجدوان رسیده، آن شب اقامت ورزیده. به شنیدن هجرتم فقیر فقریان معه زن و فرزندان، گریان نالان از تعاقب افتاده پگاهی روز پنج‌شنبه مذکور در غجدوان به قوشخانه‌ام رسیده؛ تخمیناً ده هزار نفر زیاده همگی به غلغله و گریه‌گری روز فراق را به نظر خود مشاهده نموده، خودها را بر زمین می‌زند. بعضی اشخاص در این غم و اندوه جدایی، رو به تقدیر الهی جان حق تسلیم نموده به رحمت خداوندی مشرف شدند. این بنده عاجز، در این بیچارگان الم رسیده نصیحت و دلبرداری نموده، تسلی داده، در حق بیچارگان دعا نموده و در حق خود دعا گرفته، فقیران، بیچارگان مأیوس و انتظار مانده، اراده شرقی بخارا نمودم.

به مدت ۸ روز در ولایت قورغان تپه تابع بخارا رسیده، یک ده روز در آن جا ایستادم. هنگام عبور از غجدوان ناگهان عرابه‌واگون آهن پوش پیدا شده و راه را بر روی بینوایان بست. در آن موقع چند نفر از بزرگان و اطرفیان من از قبیل: عثمان قوچ بیگی، قاضی القضاة برهان‌الدین، رئیس عبدالرؤف کاروان باشی، یوسف بی مقیم بی، دستگیر شدند از ولایت مذکور در تردد استحکام راه دشمن گردیده، عساکر و فقریان را جمع آورده، شروع محاربه را ایجاد نموده، واپس آ و ولایت حصار شرقی بخارا آمده، ایستادم.

از ولایت حصار مدت شش ماه همراه بلشویک محاربه و مقاتله نمودم. در بالای محاربه وزیر حرب تغایی ام‌محمد سید بیک پروانچی و مأموران محاربه عبدالحفیظ پروانچی، ابراهیم بیک بی سر عسکر نظامی بودند. در این مدت شش ماه خیلی محاربه و مقاتله شده، آخر الامر

جماعه بلشویکی به شرشته محاربه مذکور مجبور مانده از مسکو خیلی عساکر و آلات حرب جمع آورده، یکباره، در بالای لشکره اسلام هجوم نمودند. از بس که اسباب و آلات حربی در عسکران اسلام کم بوده، مدت ۱۰ روز محاربه و مقاتله نموده؛ ثانیاً بنده عاجز در تردد اعانت و امداد از دولهای خارجه نموده از ولایت حصار به ولایت کولاب گذشته. در ولایت مذکور، ملا محمد ابراهیم بیک دیوان بیگی و دولتمند بیک دیوان بیگی، سرلشکر از جماعه از بیکیه شرقی بخارا بود. خیلی به دولت بخارا خدمتهای لایق و جان سپاریهای صادق نموده، رضامندی این بنده عاجز را باز یافت کرده بود.

لشکرباشی موصوفها را به حضورم واصل گردانیده، سپارش نمودم که: این بنده عاجز به دارالسلطنه کابل رفته، تردد امداد کمک سعی نمایم. اگر از جایی برای من کمک و اعانت رسد تا سرشته آن را دیده آمدنم شما همراه عساکران خود پیش دشمن را نگاهداشته، به سر رشته ایستید. حالا هجوم دشمن زیاده شده، ایستاده است. اگر بندر آت سرشته نیاید، تشویش فقیر فقرایان خواهد شد. تا رسیده آمدن من، فقیر بیچارگان به آسوده حالی باشند. این امرها را تعیین نموده به جای معین فرستادم. محمد ابراهیم بیک و دولتمند بیک موصوف به رخصت من مراجعت نموده، بندرات راه دشمن را استحکام نموده. خود این بنده عاجز، از بالای کولاب، از گذرگاه در قد از دریای آمویه، یوم چهارشنبه ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۳۹ عبور نموده، داخل خاک افغانستان گردیدم. برگد نظامی، مأمور سرحد افغانستان، عسکر خود را نظام کرده به استقبال پیش برآمده سلامی کرده، در موضع عبدالنظر بیگی تابع رستاق قونوش تیار کرده بوده اند که در آن جا استراحت نموده، یوم پنجشنبه ۲۳ ماه مذکور به رستاق رسیدم. محمد اعلم خان برگد مذکور تخمیناً سه صد نفر از عساکر

خود را به استقبال پیش برآورده، یازده توپ سلامی نموده به عزت داری داخل رستاق شدم.

[مدت دو شب در آن جا گذرانیده، خبر گذشتنم را به حاکم قطنن فرستاده. یوم شنبه ۲۵ ماه مذکور، از رستاق عازم قطنن گردیدم. پسر نایب الحکومه همراه یک چند نفر معتبرین آن ولا به استقبال پیش برآمده، در اثنای راه همراه این بنده عاجز ملاقات نموده، همراه بطرف دارالحکومه روانه گردیدم. محمداکبر خان نایب الحکومه مذکور و بین بین خان نایب سالار عسکری با توپ و موزیکه تخمین یک فرسخ پیش برآمده، استقبال نموده، ۲۱ توپ سلامی کرده، همراه من ملاقات کرده. یوم چهارشنبه ۲۹ جمادی الثانی، داخل دارالحکومه قطنن گردیده، در باغ شاهی، حیات آباد، محل سکونت مرا قرار دادند. مدت ۲۵ روز در آن جا سکونت ورزیدم. در این اثنا از طرف اعلاحضرت امیرامان الله - امیر افغان - محمد اسلم میرشکار که به خدمت این بنده عاجز چند مدت بود و بلدیت داشت، برای مهمانداری مقرر نموده، فرستاده، بنابر تسلی خاطر، از طرف خود خط کرده، مرا به دارالسلطنه کابل در نزد خود تکلیف نمودند، که با هم ملاقات کرده برای سرشته کارها کوشش نمایم.

در وقتی که این بنده عاجز، از دریای آمویه، به طرف افغانستان عبور نمودم، تخمیناً سه صد نفر از نوکریه معتبرین بخارا همراه من گذاشته بودند و نیز برای طرفداری از هر گذرگاه دریای مذکور مردمان تخمیناً یک لک نفر گذشته در نزد من جمع آمده بودند. از این جماعه تخمین "پنج صد نفر، از جمله اشراف اهالی بخارا، همراه خود گرفته دیگر آنها را به هر جای تابع افغانستان تعیین نموده، خود همراه پنج صد نفر مذکور اراده دارالسلطنه کابل نمودم.

مدت چند یوم به راه گذرانیده، یوم چهارشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۹ به

دارالسلطنة کابل رسیدم که برای سکونت بنده عاجز باغ شاهی قلعه مراد بیکی را تیار نموده بودند، که آمده به آن جا قرار گرفتم. از طرف اعلاحضرت، امیر افغان، یک ده نفر از وزرا و امرا به باغ مذکور آمده، استقبال نموده، ثانیاً اعلاحضرت، امیر افغان، این بنده عاجز را همراه چند نفر از معتبرین خواسته، ملاقات نموده به جمال همدیگر مشرف گردیدیم و نیز دولت افغانستان مدت یک ماه مهمانداری نموده، بعد از گذشتن یک ماه مبلغ ۱۲۰۰۰ روپیه کابلی برای مصارف مخارج هر ماه مقرر نموده‌اند. این بنده عاجز، برای تردد سرشته کار خود سعی و کوشش نمودم. بنا بر اراده الهی موافق تقدیر و نصیبه، تردهایم کارگر نشده، رسیدن امداد و اعانت از نظر دور بود. لهذا رضا به تقدیر الهی داده به دارالسلطنة کابل اقامت ورزیدم. چون من اقامت را اختیار کردم ذات شاهانه اعلاحضرت - امیرافغان - از سمت جنوب کابل، قلعه فتو<sup>۴</sup> نام، باغ شاهی را برای من بخشش نموده، ۱۲ هزار روپیه که برای هر ماه مخارجم مقرر نموده بودند، چهار هزار و پنج صد روپیه تعیین فرمودند.

چون وقتی که از خاک بخارا در افغانستان گذشتم، جماعه بلشویکی پیش آمده، همراه محمد ابراهیم بیک دیوان بیکی موصوف، محاربه آغاز نموده. مدت چند روز به این منوال گذرانیده، بنا بر قلت اسباب و زیادتى هجوم دشمن، عساکران لشکرباشی مذکور خودها را به هر طرف در بالای کوه پنهان نموده بودند. دشمن در تردد افتاده، فقرايان را از هر جا دستگیر نموده، آورده، زیاده ظلم و تعدی از حد افزون ایجاد کرده‌اند.

ملا ابراهیم بیک دیوان بیگی - لشکرباشی موصوف عساکران خود را جمع نموده، سرشته آنها را دیده، پیش پیش در هر قریه که دشمن به آن جامسکون بود، رفته هجوم نموده، اسباب و آلات حربی خیلی جمع آورده، فقرايان و مظلومان را خبر داده به اندک فرصت قریباً یک ده هزار

نفر جمع آورده، در بالای ممالک کولاب و بلجوان هجوم نموده، این دو ولایت را از دست دشمن مخلص داده، مصروف گردیده به دارالسلطنة کابل به این بنده عاجز کیفیت احوال خود را نوشته با همراهی یک چند نفر از سرداران عسکر به خود فرستاده. مذکوران در نزد من رسیده، کیفیت احوالات و خدمتهای ملاابراهیم بیک موصوف را رسانیدند.

در این اثنا، ابراهیم بیک دیوان بیگی خود در بالای ولایت قرای تگین و درواز رفته، هجوم آورده، این دو ولایت را هم متصرف شده؛ این کیفیت خود را برای من اطلاع داده، فرستاد. از این غیرت و مردانگی ملاابراهیم بیک موصوف، خیلی ممنون گردیدم. از طرف خودم به ابراهیم بیک مذکور منصب رفیع بخشیده، احکام برای محاربه نموده، اجازت دادم.

ابراهیم بیک موصوف مدت هفت سال همراه بلشویک محاربه به راه ملت اسلام و به راه این بنده عاجز نموده. در اثنای محاربه دلاوریها نمودگی و کارزار کرده گی خود را همیشه برای من اطلاع می داد.

چون ملاابراهیم موصوف بعد از احکام مرا به دست آوردن، لشکر به خود را جمع آورده، در بالای ولایت حصار رفته، مقدمه نموده؛ خیلی مقابله و مقاتله کرده، آلات حربی و خزانه غنیمت گرفته، ارگ ولایت حصار را محاصره نموده، به این بنده عاجز احوالات خود را اطلاع داده؛ مجاهدان خدمت کرده خود را معلوم نموده بود که: این بنده عاجز برای مجاهدان راه اسلام منصب رفیع و ترقی درجات اشان را فرمان به مهر و امضای خود روانه نمودم و هر بار از برای احوالپرسی از طرف خود از دارالسلطنة کابل دو نفر آدم فرستاده، احوال می گرفتم که: از طرف من رفته احوالپرسی نموده می آمدند. ابراهیم بیک موصوف هیچ کار امورات خود را بی اجازت من اجرا نمی کرد.

در این اثنای ولایت حصار را محاصره نمودن، از طرف بخارای

شریف، انور پاشای ترک همراه ۲۷ نفر ترکیه [ای] به طرف شرقی بخارا آمدنی شده، در ولایت قورغان تپه، در نزد عساکران مجاهدان رسیده آمدن انور پاشا را به ابراهیم بیک اطلاع داده‌اند و لشکریاشی موصوف این معنی را به این بنده راجع داشت، موقوف به رضای من گذاشته کیفیت را، و تشریف فرمایی داماد خلیفه‌المسلمین سلطان رشادخان خامس را نوشته، فرستاد.

من از این خبر واقف گشته به ابراهیم بیک فرمان نوشتم که: انورپاشا درخصوص محاربه شخص صاحب تدبیر و کارگزار بوده، لازم که شما به عزت‌داری در نزد خود آورده، پرسید: اگر خدمت ملت اسلام را خواهش داشته باشد از طرف ذات عالی ما - و کالۀ خدمت والا - به خوبی از دریا گذرانیده به این صوب روانه نمایید.

از روی فرمان این بنده ملامحمدابراهیم بیک، عساکران مجاهدان را جمع آورده، استقبال کرده به عزت‌داری انورپاشا را در نزد خود آورده، خصوص مقصد شخصی او را استفسار نموده. انورپاشا خواهش خدمت ملت اسلام نموده همراه ابراهیم بیک مذکور به خدمت مقید گردید و نیز ملاابراهیم بیک موصوف در ولایت حصار هجوم آورده، کامیاب گردیده، خیلی از ولایت مذکور خزانة و آلات حربی غنیمت گرفته، ولایت مذکور را به خود مرکز نموده در بالای ولایت: ده نو، بایسون، خزار، شیرآباد، قرشی حرکت کرده، کیفیت احوالات خود را به این بنده عاجز اطلاع داده و من از طرف خود برای ابراهیم بیک موصوف یک قطعه رضانامه و یک قرآن شریف و یک خلعت نظامی زردار مرحمت فرموده فرستادم و سرافراز گردانیدم.

چون اطراف و جوانب بخارا و تومانه‌های بخارا، محاربه ابراهیم بیک را واقف کشته، اهالی فقرايان اطراف شهر بخارا و تومان غجدوان و پیرمست



و وابکنند، خواجه عارف و ختفر، و غانزه و قراکول قریباً ۱۵ هزار جمع گردیده یک عرض تابع‌داری و فداکاری به این بنده عاجز نموده به ملاابراهیم بیک خط کرده، فرستاده بودند. ملاابراهیم عرض حال آنها را در نزد من فرستاده برای سرداری آنها از طرف من التماس کرده. لهذا عراض فقرايانم را منظور گردانیده، ملاعبدالقههار نام یکی از معتبرین همراهم را برای سرداری در بالای فداکاران بخارا مقرر نموده، از خود جماعه مذکور یک چند نفر از هر جماعه برای سرکردگی تعیین کرده از طرف خود فرمان نوشته فرستادم که ملاعبدالقههار موصوف به رخصت من مراجعت نموده، در شرقی بخارا در نزد ملاابراهیم بیک موصوف رسیده ملاقات کرده، از آن جا به طرف بخارا گذشته، در نزد جماعه فقرايان فداکاران بخارا رسیده، از طرف من احوالپرسی جماعه مذکور را نموده، بعد از آن به سرشته انتظام آنها کوشیده همراه بلشویک آغاز محاربه شروع نموده، به جان نثاری برای ملت مقید گردید، که انشاءالله محاربه و کارزارهای فداکاران راه دین بخارای شریف را تحریر خواهم کرد.

چون در شرقی بخارا انور پاشا در نزد ابراهیم بیک مدت یک سال به صدق و اعتقاد خدمت دین را نموده، در این اثناها چند ولایت شرقی بخارا را متصرف گردیده، بخارا را از دست دشمن مخلص داد. ثانیاً ملاابراهیم بیک با اهالی فقرايان شرقی بخارا متفق گردیده از برای طلب این بنده عاجز به اعلاحضرت امیرافغان عرض حال نموده، هشت نفر از طرف خودها وکیل کرده به دارالسلطنه کابل فرستادند.

وکیلان مذکوران داخل کابل گردیده، همراه امیرافغان گفت و شنید نموده، عرض حال خود را منظور گردانیده بودند. انور پاشا در این خصوص خواهش نموده بود که: حالا سرشته استحکام راه دشمن در

شرقی بخارا موافق قاعده نبوده، زیرا که در مقابل مایان بودگی دشمنها. از قانون دولتی دولهای عظمای روی زمین انکار می‌باشد! مایان همیشه مقید به محاربه می‌باشیم، انشاءالله هر وقتی که ولایت بایسون فتح کرده به تصرف خود آوردیم، از حدود موضع در بند استحکام نموده، بعد از آن پادشاه خود را می‌آریم.

به این اصلاح وکیلان شرقی بخارا واپس به جای خود مراجعت نمودنی شدند، که اعلاحضرت - امیرافغان - به هر کدام آنها خیلی شفقت و مهربانی نموده، خورسند گردانیده، رخصت دادند، که وکلاهای مذکور به جای خودها واپس مراجعت نمودند.

بعد از این کیفیت، در دهم ذی‌الحجه ۱۳۴۵ هجری شهادت انورپاشا به ظهور رسیده، در بالای بلجوان محاربه افتاده - به روز عید قربان - انورپاشا به درجه شهادت رسیده؛ جسد او را در موضع چکن، به حضرت سلطان نام زیارت دفن نموده شد و هم دولتمند بیک مرحوم به آن روز به شهادت رسید.

از این چنین محاربات مردم شرقی بخارا از دشمن واقف گشته، جماعه بلشویک چند مدت به تردد جمع آوردن عسکر شده. ثانیاً در سنه ۱۹۲۵ میلادی، یکباره در بالای ابراهیم لشکرباشی شرقی بخارا هجوم نموده، ۲۵ روز پی در پی محاربه و مقاتله در بین افتاده، روز در جنگ و شب در شیخون گذرانیده.

در این اثنای محاربه ملا ابراهیم بیک موصوف مظفریت یافته یک چند توپ و پلموت و ۱۸۰۰ تفنگ پنج تیره و سه لک عوق میل تیغ ۵ تیره، دو عدد آهن پوش جنگی و دو عدد ایرو پلان از هوا زده گرفته؛ از درون ایروپلان چند تفنگچه موزور غنمیت نموده، کیفیت مذکور را به بنده عاجز اطلاع داده، بلشویکان به مطلوب خود نارسیده، واپس شده.

ابراهیم بیک مذکور نیز در سرشته ممالک و انتظام عساکر خود کوشیده؛ بعد از چند مدت در اول سنه ۱۳۴۵ هجری ملاابراهیم بیک عساکران مجاهدان شرقی بخارا را به انتظام رسانیده، جمع آورده، در بالای ولایت بایسون رفتن را به خود مصمم گردانیده بود.

در این اثناها بلشویکان در بالای درقد، لب دریای آمویه، عسکر خود را جمع آورده همراه دولت افغانستان گفت و شنید حدود را نموده، کارهای مذکوران اندک سخت گردیده. این خبر را ابراهیم بیک شنیده از رفتن بالای بایسون خود را بازداشته یک چند نفر سرکرده خود را همراه نصف عساکرش به طرف بایسون روانه نموده. خود ابراهیم بیک پانزده هزار عسکر همراه گرفته نزدیک حدود افغانستان برای کمک نمودن دولت افغان در پس کوه آمده، استاده، مدت چهل روز انتظار کشیده، بعد از آن معاملات افغانستان و بلشویک فیصله شده، معاهده نموده به شنیدن این خبر ابراهیم بیک واپس به جای خود رفتن را ارتکاب کرده؛ بلشویکان از این احوالات خبر یافته، همراه بیست و پنج هزار نفر عسکر بلشویکی، از چند طرف در بالای ملاابراهیم بیک هجوم آورده محاربه آغاز نهاده مدت پنج شب و روز محاربه و مقاتله نموده از طرفین زیاده مردم به قتل رسیده. بنابر هجوم دشمن زیاده شدن عسکر به مجاهدان به هر طرف پراکنده شده، خود ابراهیم بیک همراه سه صد نفر در بین بلشویکان مانده، خیلی زد و خورد نموده، آخر الامر ابراهیم بیک موصوف مجبوراً خود را به دریای آمویه به سواری اسب انداخته از دریا به طرف افغانستان عبور نموده به این بنده عاجز کیفیت احوالات محاربه و عبور نمودن از دریا معلوم نموده، فرستاد.

دولت افغانستان به شنیدن این خبر ابراهیم بیک موصوف را به دارالسلطنه کابل خواسته سه روز مهمانداری نموده برای او تنخواه و جای

استقامت معین کرد.

ابراهیم بیک [موصوف] تنخواه و جای اقامت را خواهش نانموده از دولت افغانستان التماس کرد که: من یکی از خدمتگذاران فدایی پادشاه بخارا می‌باشم، خواهشدارم در نزد ولی نعمت خود بروم و باقی عمر خود را در آستان اوشان گذرانم. لهذا ابراهیم بیک را در نزد من روانه نمودند که همراه من ملاقات کرده، استقامت ورزیده، برای مخارج یومیه‌اش از طرف دولت افغانستان هر ماه پنج صد و پنجاه روپیه کابلی مقرر گردید.

### محاربه ملاعبدالقهار در اطراف بخارا در بین چهار سال نموده‌گی

چون ملاعبدالقهار از دارالسلطنه کابل به رخصت این بنده در بالای مجاهدان فداکاران اطراف بخارا و تومانه‌های بخارا رفته، رسیده به سرشته و انتظام عسکریه کوشیده در بالای تومان غجدوان محاربه نموده، تومان غجدوان را از دست دشمن مخلص داده به تصرف خود آورده، خیلی از آن جا هم به راه دین و به این بنده مردم فدایی همراه گردیده. این چنین اطراف بخارا را تخمیناً: شش هزار نفر از تومان و آبکند، دو هزار نفر از تومان و غانزه و دو هزار نفر از تومان شافرکام، دو هزار نفر از تومان پیرمست، دو هزار نفر از تومان خطفر و لقلقه، دو هزار و پنج صد نفر از بهالدین، دو هزار نفر از هر جا به این منوال جمع گردیده، قریباً ۲۵ هزار نفر زیاده از هر جماعه جمع شده از هر فریق یک نفر دو نفر کلان شونده خودها را به خود سرکرده نموده همراه دشمن از تومان غجدوان شروع محاربه نموده، خیلی زد و خورد در بین افتاده در مدت یک ماه از دست بلشویکان ۲ هزار تفنگ پنج تیره و یک لک عوق پنج تیره و یک عدد پلموت و سه عدد موتر آهن پوش حربی غنمیت حاصل نموده، تومانه‌ها را

به دست آورده در بالای ولایت نور آتارفته از آن جا یک چند نفر کلان شونده پیش برآمده احوالات کیفیت عسکریه مجاهدین را دانسته خود فقرایان عسکریه را همراه به ولایت نور آتا در آورده، بلشویکان شهر را بندی کرده، فقرایان خیلی خرسندیها نموده، خطبه به نام این بنده عاجز خوانده.

ملاعبدالقهار از بلشویکان خیلی اسباب حربی غنمیت حاصل نموده، ولایت نور آتارا به خود مرکز نموده، سرشته خود را دیده از آن جا در بالای بخارا یورش کرده در سرپل مهترسید قاسم رسیده، در این اثنا عبدالحمید افندی نام - وزیر حربیه جدیدان بخارا - همراه شصت نفر از مردم بخاری و ترکیه و از مردم هند با خیلی اسباب پیش برآمده، ملاعبدالقهار را ملاقات کرده شش هزار پول انگلیزی، دو عدد پلموت بخشیده از ملاعبدالقهار رخصت حاصل نموده به طرف شرقی بخارا رفته در نزد انورپاشا و ابراهیم بیگ دیوان بیگی آمده عذر خواهی نموده به خدمت مقید گردید.

این کیفیت را انورپاشا به این بنده اطلاع نمود. جماعه بلشویک در سر پل مهترقاسم، رسیدن ملاعبدالقهار را شنیده با جمع عساکر پیش برآمده، آغاز حرب کرده، دو شب و روز محاربه نموده؛ ملاعبدالقهار ظفر یافته، بلشویکان واپس شده. ملاعبدالقهار اطراف شهر بخارا را محاصره نموده، شش دروازه بخارا را گرفته، بلشویکان مجبور مانده بخارا را خالی کرده به ایستگاه راه آهن کاگان رفته. ملاعبدالقهار به درون شهر در آمده به قدر چهار ساعت ایستاده از درون شهر به طرف خقره بهالدین رفته ده ساعت محاربه نموده، آن جا را هم از دست بلشویک مخلص داده. ازبخارا و بهالدین خیلی ملاعبدالقهار غنمیت حاصل کرده کیفیت خود را برای من اطلاع داده، فرستاد، که از این کیفیت مطلع گردیده - از خدمت

ملاعبدالقهار مذکور زیاده ممنون گردیده - برای موصوف یک خلعت نظامی زردار و یک تفنگچه موزربخشش فرستادم.

در این روزها بلشویکان در اضطراب شده به تردد و جمع آوردن عسکر کوشیده از طرف مسکو و تاشکند خیلی عسکر جمع نموده از هر طرف یکبارگی به ملاعبدالقهار مذکور هجوم آورده، شهر بخارا و به‌الدین را از دست مجاهدان گرفته، قریباً یک هزار نفر از مجاهدان به دست بلشویکان بند افتاده. در تردد به دست آوردن ملاعبدالقهار بلشویکان خیلی کوشش نموده، شب و روز دست از محاربه نبرداشته روز به روز هجوم دشمن زیاده گردیده. بلشویکان در بین عسکر به مجاهدان دولتهای زیاده صرف نموده، انقلاب انداخته، در بین ۲۵ روز دو نفر برادر عبدالقهار را به شهادت رسانیده فقیر فقرایان را خیلی در اضطراب انداخته، خرابی زیاده بر پا نمودند. لهذا ملاعبدالقهار از برای آسوده حالی فقرایان، خود را در چول، در بین قزاقستان کشیده، پنهان نموده که باعث تخفیف این تشویش و اضطراب فقرایان خواهد گردید. بلشویکان در بالای تومانها عسکر به زیاده گذاشته بودند که میادا عساکران طرفدار حکومت برخواسته حرکت نمایند.

فقط این بنده از زمان شهزادگیم الی زمان سلطنت که در بخارای شریف معه تعلقات ولایت کردم و محاربه که همراه بلشویک بنا بر انقلاب زمان نمودم و بعد از آن هجرت را اختیار کرده به دارالسلطنه کابل گذشتم و نفوس بخارا و تعلقات ولایات آن برای طرفداریم همراه بلشویک مدت ۷ سال محاربه نمودند، به طریق یادگار برای ناظران تاریخم در قید تحریر آوردم تا از سرگذشتم مطلع گردند.

هر که خواند دعا طمع دارم      ز آن که من بنده‌ای گنکارم

## جغرافیای طبیعی

یادداشت اعلا حضرت سید امیر عالم خان امیر بخارا که در تاریخ سپتمبر ۱۹۲۷ توسط نماینده و وکیل مطلق خود، جنرال حاجی یوسف بی مقیم بی به انجمن اتفاق ملل تقدیم گشته است.

مملکت بخارا در سواحل شرقی آمودریا یعنی از پامیر روسیه تا دشت وسیع خیوه امتداد دارد. پیش از محاربه روسیه با بخارا ۱۸۶۸ و تصرف حکومت بلشویکی ۱۹۲۰ مملکت بخارا، از طرف شمال محدود به صحرای قزل قوم و رودخانه سیردریا، از طرف مغرب به خانان خوقند، از جنوب به افغانستان و از مشرق به بلاد ترکمن و دشت خیوه می باشد. نفوس بخارا سه میلیون و نیم نفر می باشد و مساحت آن ۲۲۵ هزار کیلومتر مربع است یعنی قریباً برابر با مساحت ایتالیا است. قسمت عظیم نفوس آن ازبک، ترکمن، قرقیز، قزاق، تاجیک، یهودی و عرب هستند قسمت غربی بخارا به غیر از سواحل آمودریا قابل کشت و زرع نیست. برعکس نواحی نزدیک به رودخانه خیلی حاصلخیز است. اهالی دره های قشقه، دریای سورخان، دریای زرافشان، [کافرنهان] و غیش به زراعت می پردازند. آثار تمدن قدیمی در شهرهای قرشی، کتاب، شهر سبزه، غذار، بخارا، ضیال الدین، کر مینه، چهارجوی، کرکی، بایسون، قره تاغ، کولاب، بلجوان، شیرآباد، حصار، دوشنبه، فیض آباد و غیره هنوز نمودار می باشد.

قسمت شرقی بخارا را کوههای عظیمی که از بلندترین کوههای دنیا است پوشانیده. کوه حصار دارای چندین قله است که بلندی آن ۵۵۰۰ متر می رسد. سلسله جبال پطرکییر از ۵۵۰۰ تا ۶۱۰۰ می رسد. کوههای دروازتا دشت پامیر امتداد دارد.

در بخارا یعنی یکی از قدیمترین ممالک آسیای مرکزی نوبه به نوبه

شاهزادگان سلطنت کرده‌اند. پایتخت بخارا چندین قرن پیش از تاریخ میلادی بنا شده و نفوس آن تا پیش از تصرف ترکها، از نژاد آریایی بوده‌اند. در قرن هفتم و هشتم هجری یعنی هنگام تسلط اعراب، شاهزادگان بخاری خانات در بخارا سلطنت می‌کردند. این شهر مرکز سلاطین نامدار سلسله سامانیان گردید و از وقتی که اسماعیل سامانیان (۹۰۷-۸۹۲) آن را بر سمرقند ترجیح داد، اهمیت آن روز به روز زیادتیر گردید.

قرن دهم، یعنی دوره سلطنت سامانیان، عصر شکوه و عظمت بخارا بود. صنعت و تجارت و فنون مختلفه رو به توسعه گذاشت. بعد از مرگ آخرین پادشاه سامانی (۱۰۰۵) بخارا دوباره به دست سلسله‌های ترک و سلجوقی افتاد. سپس چنگیز و تیمور لنگ، بعد سلسله شیبانیه و استرخانی و طایفه اوزبک منغت در بخارا سلطنت کردند. طایفه منغت از سال ۱۷۸۳ تا ۱۹۲۰ در بخارا حکومت کردند.<sup>۵</sup> آخر الامر به واسطه جور و فشار حکومت بلشویکی، امیر سیدعالم مجبور شد که از بخارا هجرت نماید.

### تشکیلات سیاسی و اداری بخارا

مملکت بخارا اگرچه در تحت حمایت دولت روسیه بود، ولی استقلال قدیمی خود را حفظ می‌کرد. امرای بخارا به موجب اصول شریعت و عرف حکومت می‌کردند. علمای اسلامی بخارا امیر را خلیفه پیغمبر و حامی اصول و شریعت اسلامی می‌دانستند. زندگانی امیر کاملاً مطابق شریعت بود و نمی‌توانست از آن تخلف نماید.

خانات بخارا تمام از طایفه اوزبک منغت بودند. پادشاهان بخارا در موقع جلوس بنا به عادت معمول در روی توشکچه متبرکه نشسته، سیدها



و خوجه‌ها و ملاها او را از زمین بر می‌داشتند.

مملکت بخارا به ۲۸ بیکات تقسیم شده از این قرار: نورآتا، قراکول، قباقلی، چهارجوی، کرکی، بوردالیق، کلیف، شهر سبز، یک باغ، کتاب، غذار، قراتکین، بایسون، حصار، دهنو، قورغان، بالجوان، کولاب، قبادیان، درواز و روشان.

بیکها و میرها که وظایفشان در قدیم‌الایام ارثی بود، در زمان امیر سید عالم خان انتخابی شد.

امور سیاسی و اداری بخارا در تحت ریاست یک نفر موسوم به قوش بیگی اداره می‌شد. مالیه مملکت در تحت نظر و مراقبت دیوان بیگی بود. مسایل دینی، قضایی و تعلیمات عمومی به عهده قاضی القضاة بود. کارهای عسکری در تحت ریاست توپچی باشی بود و درجات مهمه آن از این قرار می‌باشد: قوش بیگی، دیوان بیگی، پروانه چی، ایناق داد خواه، بی توق سابه.

نشان اسکندر ثالث یکی از نشانهای مهمه‌ای بود که امیر بخارا به منصبداران و افسران نظامی اعطا می‌کرد.

قوای قضایه مملکت در دست خود امیر بود که به موجب احکام قرآن و قوانین شریف اسلامی رفتار می‌کرد. به موجب قرارداد بخارا با روسیه (۱۸۶۸) اتباع روسیه از دادن مالیات معاف بودند، ولی هر مقدار مال التجاره که در بازار می‌فروختند ۲ درصد از فروش را به حکومت بخارا می‌دادند.

### ثروت طبیعی بخارا

طلا، نقره، سرب مس، آهن در بخارا به مقدار زیاد یافت می‌شود. مخصوصاً در قسمت شرقی معادنی موجود است که تاکنون استخراج

نشده. در میان ثروت‌های طبیعی نفت، ذغال، گوگرد، نشادر، می باشد. تجارت پوست، پشم و قالی صادرات مهمه مملکت را تشکیل می دهد. میوه جات بخارا شهره آفاق است، اسبهای بخارا مخصوصاً نژاد «قره به بیر» در محاربه، ۱۹۱۴، اهمیت خود را ثابت کردند و امیر بخارا چندین هزار رأس به دولت روسیه داد. گله های گوسفند، بز و اسب و شتر، بنا به اختلاف فصول، در کوهها و چمنزارها به چرا مشغول هستند. تجارت عمده بخارا با ممالک روسیه، ایران و افغانستان است. تجارت بخارا با روسیه به تنهایی پیش از انقلاب بلشویکی به ۲۵۰ میلیون فرانک می رسید، ولی بدبختانه نبودن وسایل حمل و نقل مانع بزرگی برای پیشرفت تجارت بود. مع ذلک چند رشته خط آهن در سرتاسر مملکت امتداد دارد.

### حمله بلشویکها به بخارا

پس از انقلاب ۱۹۱۷ فوریه، اولین قدمهای غاصبانۀ خود را بلشویکها به وسیله تبلیغات شروع کردند. عناصر ماجراجو و هنگامه طلب داخلی نیز آنها را مساعدت کرده، مشکلات زیادی برای حکومت تولید کردند. در دهم مارچ ۱۹۱۸، بلشویکها به بخارا حمله کرده، ضیاءالدین را متصرف شدند. اهالی بخارا همین که عملیات حق شکنانۀ بلشویکها را مشاهده کردند، تمام عساکر روس را که در سرحد افغانستان بود به قتل رسانیدند. کم کم آتش انقلاب در سرتاسر مملکت شعله ور شد به قسمی که کولسوف فرمانده عساکر بلشویکی مجبور شد که در ۲۵ مارچ ۱۹۱۸ قرار داد صلحی با امیر امضاً نماید، ولی بدبختانه بلشویکها از شنایع اعمال خود دست نکشیده در ۵ ستمبر ۱۹۲۰ بخارای شریف به دست عساکر بلشویکی افتاد.

امیرسید عالم خان که پدراننش، از سال ۱۷۸۳، در بخارا سلطنت می‌کردند، مجبور شد با عده‌ای قلیلی به افغانستان مهاجرت نماید. عساکر سرخ دست تعدی دراز کرده، سرتاسر مملکت را غارت کرده، قریب ۵۰ هزار نفر بی‌خانمان نمودند به قسمی که در سال ۱۹۲۱ تمام نفوس از مظالم و تعدیات بلشویکها، یکباره، قیام کرده انقلاب سختی در مملکت تولید گشت.

ابراهیم بیگ شیردل عساکر زیادی جمع‌آوری کرده جنگهای خونینی با عساکر سرخ نمود. بالاخره پس از ۷ سال محاربه، بلشویکها توانستند یک نوع حکومت موقتی در بخارا تشکیل دهند و امروزه سعی دارند که تمام افتخارات ملی را از عادات، اخلاق، آداب، دین و مذهب، خانواده و اجتماع نابود نمایند. تمام اهالی از اعلی تا ادنی از صمیم قلب هواخواه امیر سیدعالم خان بوده و آرزوی مراجعت او را دارند. حکومت سرخ تمام تشکیلات سابقه را برهم زده و آن را مابین سایر جمهوریهای شوروی از قبیل: ازبکستان، ترکمنستان، قره قلیباستان تقسیم نمود. شهر شریف بخارا، یعنی مکه آسیای مرکزی، یکی از ولایت جمهوری ازبکستان شد و خاندان امیر در سال ۱۹۲۲ تبعید شدند. سه نفر پسران امیر را به مسکو فرستادند.

از آن جا که غرض اصلی از تأسیس مجمع بین الاقوام حفظ حقوق ملل ضعیفه و حمایت از ستمدیدگان می‌باشد، امیربخارا رجای واثق دارد که مجمع فوق‌الذکر به این وضعیات اسف‌آور عطف توجه فرموده موجبات تأمین بلاد و آسایش عباد را در این قسمت از آسیا برقرار سازند.

### تاریخ زندگانی امرای بخارا

سید امیر عبدالاحدخان پسر امیرسید مظفرخان، در سال ۱۸۵۹ در بخارا

متولد شده از اوایل جوانی میل زیادی به اصلاحات مملکتی داشت. در سال ۱۸۸۳، برای حضور در جشن تاجگذاری الکساندر سوم به مسکو رفت.

اقدامات مجدانه او در توسعه تجارت، صنعت، راه آهن، تلگراف و غیره او را مشهور خاص و عام گردانید و همچنین برای تحکیم روابط دوستی با روسیه از حکومت سن پترزبورگ درخواست نمود تا یک شعبه سیاسی روس در بخارا تأسیس شود. و بالاخره پس از ۲۶ سال سلطنت پر افتخار در سن ۵۳ سالگی عالم فانی را وداع نمود.<sup>۷</sup>

امیرسیدعالم خان، در ۱۵ محرم ۱۲۹۸ هجری مطابق جولای ۱۸۸۱ میلادی در کریمینه متولد شد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی، در سن سیزده سالگی، برای تعلیم فنون نظامی به امر پدر بزرگوارش به مسکو رفت. هنگام مراجعت ۱۲ سال در ولایت قرشی حکومت کرد تا آنکه پس از وفات پدر به تخت سلطنت نشست.

امیرسیدعالم خان پس از ۹ سال سلطنت به رعیت پروری و عدالت گستری، پس از حمله و هجوم بلشویکها و جنگهای خونین، بالاخره مجبور شد که در ماه اپریل ۱۹۲۱ به افغانستان مهاجرت نماید.

#### یادداشت حاجی مقیم بی (ژنرال حاجی یوسف مقیم بای)

پیش از ختم کلام، لازم می دانم حسن استقبالی که از تظلم اعلاحضرت امیربخارا در ژنو شد، یادآوری نمایم. محبت و صمیمیت نمایندگان: فرانس، ایتالی، آلمان، انگلستان و ایران نسبت به این بنده فوق العاده در خورستایش بود. نتایج مطلوبه این مسافرت را حضوراً به اعلاحضرت امیر اظهار داشتم.

اعلاحضرت به نوبه خود، پس از ابراز قدردانی و حق شناسی، از

مجمع بین الاقوام، مرا بار دوم روانه اروپا فرمود و بعضی دستخطها به نام روسای دول معظمه به بنده اعطا فرمود.

خوشبختانه این بنده وظیفه خود را چنان که باید و شاید انجام داده و اینک آن را به مسلمانان عالم عرضه می دارم، تا از سرگذشت این پادشاه و قوم بخت برگشته مطلع شوند و از خوانندگان تمنا دارم که در این وظیفه مقدسه ما را کمک فرموده، تمام بهتانها و افتراهای روسیه بلشویکی را نسبت به ما خالی از حقیقت بدانند.

### پی نوشتها:

(۱) با کمی اختصار در این قسمت درج شده است.

(۲) سرشته / سرشته

(۳) و / به

(۴) فتو / فتحو مصغر فتح الله

(۵) میرآخور بخاری، ابتدای حکومت منغیته را در بخارا، ۱۱۶۰ هـ [۱۷۴۷ میلادی، مطابق تقویم فردیناند و سنتفلدو ادوارد ماہلر] آورده است. تاریخ سلاطین منغیته، به کوشش اکبر عشیق.

(۶) نفظ / نفت

(۷) میرآخور خجاری، حکومت امیرعبدالله حدخان را: ۱۳۰۳ - ۱۳۲۸ هجری [۱۸۸۵ - ۱۹۱۰؛ مطابق تقویم تطبیقی فردیناند و سنتفلدو ادوارد ماہلر] و مرگ او را به عمر ۵۲ سالگی آورده است. تاریخ سلاطین منغیته، به کوشش اکبر عشیق.



## بخارا شریف بود و شریف می‌ماید

جلال اکرامی

رازی که بر غیر نگفتم و نگویم

با دوست بگویم که او محرم راز است

«حافظ شیرازی»

آنچنان که می‌دانیم بخارا در روزگاران پیشین در شرق یکی از مشهورترین، شریف‌ترین و آبادترین شهرها بود. علم و تمدن از این شهر پر فیض به عالمیان منتقل می‌شد. بخارا بزرگترین شاعران و عالمان را به دنیا اهدا کرده است. بزرگان بدان افتخار داشتند که از فیض و برکت بخارا بهره برداشته‌اند. بوعلی در آغوشش بزرگ شد، دانش اندوخت و شهره دهر گردید. بخارا چنین شرافت خوش را تا روزگار ما حفظ کرد. فاضلان چون احمد مخدوم دانش، صدرالدین عینی، شمس‌الدین شاهین، حیرت، حمدی، منزم و پیر و در سده بیست این جا عرض اندام و ابراز وجود نمودند. دریغا که انقلاب سال ۱۹۲۰ پان ترکیستها را به حاکمیت نشانند و به رشد معنوی خلق تاجیک خلل وارد گردید.

پیامبر خدا محمد(ص) فرموده است که بدترین جرم مرد آن است که آبروی برادر خویش را بریزد و شریر کسی است که برادر خویش را تحقیر کند. متأسفانه جدیدان بخارا چنین اعمال زشت از خویش نشان دادند: همه تاجیک بودند و خود را ترک گفتند، زیرا در ترکیه تحصیل کرده بودند. جمهوری خلقی بخارا شوروی در نخست چون دولت مستقل ترکان شناخته شد. عالم و نویسنده فطرت که تا انقلاب بخارا اثرهای بسیار خوبی به تاجیکی می‌نوشت، یکباره ترک شد. فیض‌اله خواجه‌یف هر

چند در ترکیه نبود (او را از ملت عرب می‌شمردند) نیز تحت تأثیر پان‌ترکیستها ترک زبان شد او در روزنامه بخارا اخباری مقاله‌های ترکی می‌نوشت، تعداد کمی از جدیدان چون عبدالقادر محی‌الدین‌اف، حمدی و منزم به تاجیکی می‌نوشتند و حرف می‌زدند.

پس از انقلاب در بخارا مکتبهای جدید با عنوانهای تازه باز گردید: به عنوان نمونه «توران»، «اولاد شهدا» و غیره. در این مکاتب اطفال را اولاً به زبان ترکی و ثانیاً به زبان ازبکی تعلیم می‌دادند. بنده در دبستانی به نام «اوپونچی توران» به تحصیل پرداختم. سال نخست به سوالهای ترکی استاد نمی‌توانستم جواب درست بدهم. ترکان به حال ما می‌خندیدند و می‌گفتند که شما زبان ملت خود را گم کرده‌اید، در خانه به تاجیکی صحبت می‌کنید و این غلط است، باید همه به زبان ترکی گپ زنید.

چون من در دارالمعلمین بخارا تحصیل آغاز کردم استاد درس زراعت که خود تاجیک بود به کلاس درآمد و به زبان نیمه ترکی و نیمه ازبکی پرسید: «گیجن درس نه ۱ دی» (موضوع درس گذشته چه بود؟).

ما همه خاموش بودیم. معلم باز سوال را تکرار کرد ... به همین ترتیب تدریس ما شروع شد. ما طالبان علم به زبان تاجیکی سوال می‌کردیم، استاد به ترکی پاسخ می‌داد، ما فرزندان بخارا را اجباراً ترک و بعدتر ازبکی کردند. در دکانهای کتابفروشی کتابها همه ترکی و ازبکی بود. جوانی بنده با مطالعه ادبیات ترکی سپری گردید. شکر طالع که در کتابخانه ابن سینا راه یافتم و سواد فارسی آموختم. در شرح حال بنده که در آرشیو دارالمعلمین بخارا موجود است من خود را اول ترک و بعد ازبک معرفی کردم. سپاس بی‌اندازه استاد عینی را که همان سالها یعنی در حدود سال ۱۹۲۶ به من گفت که: شما تاجیک هستید، هر کس خود را ازبک بگوید اختیار دارد اما شما نگوید. آخر بابا بزرگان شما از کوهستان تاجیکستان



از «خاولینگ» اند. ایشان به بخارا آمده چون فراش در مدرسه میر عرب خدمت کردند، بعد خواندند و ملا و مدرس شدند. شما از جانب مادر هم تاجیک الاصل هستید.

بعد از این گفتگو شناسنامه خویش و اهل خانواده ام را تاجیک کردم و در همه اسناد خود را تاجیک معرفی کردم. از این پس به آموختن تاریخ و ادبیات تاجیک مشغول گردیدم.

از کتاب استاد صدرالدین عینی نمونه ادبیات تاجیک دریافتم که این ادبیات، تاریخ بیش از هزار ساله دارد و بخارا شاعران و متفکران ارجمندی به عرصه وجود آورده است. در کلاس یک دو نفر خود را تاجیک می شمردند و به ادبیات تاجیک رغبت و مهر داشتند، یکی از آنان رفیق و همدم بنده بهاءالدین اکرامی پسر مفتی مشهور بخارا بود. ما با هم شعرهای نمونه ادبیات تاجیک، ادبیات سرخ، لاهوتی و دیگر کتابها را می خواندیم. شاعر تاجیک محی الدین امین زاده باری در خانه بهاءالدین مهمان شد. شاعر پیر و سلیمانی نیز به این منزل تشریف می آورد. از فیض و کمال این صحبتها و کمک استاد عینی بنده به داستان نویسی پرداختم. نخستین حکایت - داستان کوچک - من در مجله رهبر دانش به طبع رسد. آهسته آهسته به جهان نویسندگی وارد گردیدم.

امروز در بخارا جوانانی پیدا شده اند که خود را با تفاخر تاجیک نامیده اند و شناسنامه شان را تاجیکی کرده اند. این جوانان را ضرور است که دایره همزادان خویش را وسعت بخشند و به مطالعه ادبیات تاجیک هر چه بیشتر مشغول شوند. چنین اقدام آهسته آهسته مردم اجبارا از یک شده بخارا را باز تاجیک خواهد کرد. می باید تذکر داد که در بخارا هشتاد درصد مردم به زبان مادری خود یعنی تاجیکی حرف می زنند، در خانواده آنان رسم و رسوم تاجیکی برقرار است، ولی در جاهای رسمی مجبورند

به ازبکی گپ زنند.

اکنون در بخارا جمعیتی از تاجیکان به عنوان «آفتاب سغدیان» تأسیس گردیده است. این جمعیت مکلف است از حق و حقوق تاجیکان ولایت بخارا دفاع نماید و بایشان کمک کند تا حجت‌های [شناسنامه‌های] خود را به تاجیکی اصلاح کنند. آخر این خلق را زمانی با زور ازبک معرفی کرده بودند. خوب در یاد دارم که نمایندگان حاکمیت پان‌ترکیست‌ها ده به ده گشته از مردم می‌پرسیدند ملت شما چیست؟ ما آن زمان معنی ملت را نمی‌دانستیم. در مکتب کهنه می‌پرسیدند که ملت شما به که می‌رسد؟ پاسخ می‌دادیم که به ابراهیم خلیل‌الله. بعدتر از ما می‌پرسیدند که ملت شما چیست؟ شما ازبک هستید یا ایرانی؟ البته خلق سنی مذهب بخارا خود را ایرانی نمی‌گفت، زیرا ایرانیان اکثراً شیعی مذهبند. این بود که مردم بخارا شناسنامه‌های ازبکی گرفتند. وقت آن رسیده است که جمعیت آفتاب سغدیان کمک کند تا ملت اصلی بخاریان در حجت‌هایشان ثبت گردد.

کار خیر دیگر این جمعیت این است که کمک می‌کند تا مکاتب به زبان تاجیک باز گردند. روزنامه حقیقت بخارا هفته‌ای یکبار و در حجم یک صفحه به زبان تاجیکی منتشر می‌شود و این خیلی کم است. خوب می‌بود اگر بخاریان روزنامه‌ای جداگانه به زبان تاجیکی می‌داشتند. اهل بخارا باید موفق شوند این کار را انجام دهند.

جای نشاط و افتخار است که نام تعدادی از کوچه‌های بخارا تغییر پذیرفت. اسامی احمد دانش عینی، فطرت، حیرت، پیرو، حمدی، منزم و غیره جایگزین نامهای نامناسب گردید. در بخارا درهای سه دانشگاه به روی طالبان علم باز است. دانشگاه آموزگاری، بخش تاجیکی دارد این عین صواب است. ای کاش دانشگاه تکنولوژی و دانشگاه طبی هم

بخشهای تاجیکی داشتند.

بنده خیلی شاد و سرافرازم که در بین شهرهای بخارا و دوشنبه روابط برادری گسترش می یابد. آنان میل دارند دو شهر برادر شوند. این کار را می باید هرچه زودتر به انجام رسانید تا این دوشهر تاجیک نشین ارتباط نزدیک و قوی داشته باشند. بخصوص دوشنبه در نشر کتابهای درسی، عملی و ادبی و بخارا نیز در فعالیتهای اقتصادی با یکدیگر همکاری و یاری کنند.

بخارا در طول تاریخ دراز بسی روزهای خوش و خرم را از سر گذرنده، این شهر در ایام تیره و تار نیز بارها زیر سم اسبان استیلاگران پایمال شده و به ویرانه تبدیل گردیده اما باز عمر دوباره یافته و جراحات خود را التیام بخشیده است. ایمان کامل دارم که بخارا هیچگاه خوار نمی شود، زادگانش آن را آباد می کنند و نام و شهرت قدیمیش را به آن باز می گردانند. بخارا شریف بود و شریف می ماند.



## دفاع از حقیقت

عباس علیوف

### مسئله زبان تاجیکی در زمان امیران بخارا

رفیق محی‌الدین‌اف کاملاً بدرستی نشان می‌دهد که در دوره امیران منغیت، زبان دولتی امیر بخارا پارسی بوده است، این را همه ما می‌دانیم لیکن مسئله مهم اینجاست که برای چه اعضاء حکومت امیر که اکثراً از قبایل ترک بودند زبان مادری خودشان را زبان حکومت قرار نداده، زبان پارسی را برای این منظور انتخاب کردند؟ معلوم است که حکومت امیر، جانبدار ملل مظلوم نبوده و نمی‌خواسته که آحاد ملت برابر باشند. لیکن امیران منغیت می‌دانستند که آنها برای مملکت بخارا بیگانگانند. آنها می‌دانستند که اگر کسی از بین خلق محلی پیدا شده، در مقابل آنها مقاومت کند، خلق این حکومت را بر هم می‌زنند. حکومت امیری بخوبی می‌دانست که اکثریت خلق مملکت علی‌الخصوص خلق بخارا تاجیکانند. امیران منغیت می‌دانستند که در این سرزمین پارسها برای استقلال زبان و ادبیات خود سالهای دراز با ترکها و عربها جنگیده‌اند. برای آنکه خلق محلی حکومت امیر را بیگانه نشمارد و هجوم نیاورد و آن را محو نکند، امیران با زبان خلق محلی یعنی زبان تاجیکی سخن می‌گفتند و برای اینکه خلق را به خود جذب کنند زبان تاجیکی را زبان دولتی قرار داده بودند. امیران بخارا این سبب مهم را فهمیده و گرنه، نه عاشق چشمان سیاه تاجیکی و نه دشمن زبان مادری خود بودند.

### مسئله تاجیکان در بخارای امروزه

ما از روی سندهای تاریخی نشان دادیم که اصل بخارییها، پارسها و تاجیکانند. لیکن اگر چشم از حقیقت تاریخی پوشیده به بخارای امروزه نظر افکنید، باز هم خواهید دید که اگرچه هزار سال خلق این مملکت در زیر فشار ترکها و عربها بوده‌اند، هنوز زبان قدیمی خود یعنی زبان تاجیکی را از دست نداده‌اند.

کسی که امروز در بخارا به زبان ازبکی حرف بزند، خیلی کم است، هر کسی یک ساعت در بازارهای بخارا راه برود از این قبیل سخنها «نان گرم! قند آبی! نمکش قند، آبش روغن، - هرچه خواهد می‌شنود. رنجبران بخارا، مثلاً مشکابها [آب فروشان با مشک] وقتی که آب به خانه‌ها می‌برند، همه وقت به زبان مادری خودشان: «مشک آب» می‌گویند.

مردکارهای [مزدورها] بخارا در وقت کار تمام گفتگویشان به زبان مادری خودشان - زبان تاجیکی است. به زبان دیگر گفتگو کردن خلق را دیدن در بخارا بسیار دشوار است. خلق بخارا همگی در جمع چه در وقت غضب، و چه در وقت خوشنودی، در این دو وقت زودتر از همیشه زبان مادریشان به خاطرشان می‌آمد فقط به زبان تاجیکی حرف می‌زنند. حتی تمام کارکنان مسئول محلی در اداره‌ها به زبان ازبکی حرف می‌زنند، اما در خانه‌هایشان دائم زبان تاجیکی واسطه علاقه آنهاست. هر کس که به زبان ازبکی خوب آشنا باشد، اگر لهجه ازبکی را خوب بداند بخوبی ببیند که خلق بخارا اگر چه بخواهند، به ازبکی حرف بزنند باز نمی‌توانند. اصلاً زبان خلق بخارا به ازبکی گویا نمی‌گردد. تمام خنده این کار در آن است که این خلقی که هیچ نمی‌توانند به ازبکی حرف بزنند از یک نامیده می‌شنوند. مثلاً یک زن از خلق بخارا می‌خواست به مکتب خادمان شورایی بخارا داخل شود، در وقت قبول از او پرسیدیم که از کدام ملیت

است؟ جواب داد که: «ازبیک» به زبان ازبکی پرسیدیم: چند سال دارید؟ به زبان تاجیکی گفت: «بیست ساله‌ام» ما پرسیدیم: - چرا به ازبکی حرف نمی‌زنند؟ جواب داد: - من ازبکی نمی‌دانم. پرسیدیم: - شما که ازبکی را نمی‌دانید چرا خودتان را ازبیک می‌شمارید؟ با تندی تمام جواب داد که: «چون در ازبکستان زندگی می‌کنم، به همین سبب ازبیک هستم.»

این زن چند ماه در کورس [کلاسهای درس] شرکت نمود. در وقت امتحان خواستیم بدانیم چقدر ترقی کرده است، با همان تندی چند ماه پیش جواب داد که چون تمام درسها به زبان ازبکی داده می‌شد من هیچ چیز نفهمیدم!

از این نوع واقعه‌ها در بخارا هرچه بخواهید می‌شود دید. بسیار دیده شده است که طلبه [شاگرد] در مکتب چند سال درس می‌خواند، در آخر هیچ چیز نمی‌فهمد. معلم حکم می‌کند که ذهن طلبه کند است پدر و مادرش می‌گویند که مکتب شورایی شلاق ندارد، برای همین بچه‌ها درس یاد نمی‌گیرند، شعبه معارف هم با این کارها هیچ کاری ندارد!

### سبب چیست که خلق بخارا ازبیک نامیده شده‌اند؟

در خصوص ازبیک بودن خلق بخارا دلیل و سببی طبیعی در دست نیست، لیکن دو بهانه در بخارا مطرح می‌گردد. بهانه اول: چون بخارا داخل ازبکستان است خلق آن باید ازبیک باشند. زبان عرف و عادت هیچ دخلی به موضوع ندارد. این بهانه آدمهایی است که هیچ چیز از مقاصد فرقه ما نفهمیده‌اند. به خیالشان می‌رسد که تاجیک یعنی شیعه، سنی یعنی ازبیک. به همین سبب دینداران برای آنکه شیعه نشوند از عنوان تاجیک هم گذشتند. بسیار مهم است که اداره‌های حکومتی، حتی شعبه معارف هم تاجیک را شیعه شناخته و فقط شیعه‌های بخارا را تاجیک می‌نامند. این

بهانه‌ها را مبارزه‌های بعضی ملتگراهای ازبک، که در بخارا بودند و هستند، پر قوت می‌کنند.

بعضی از کارگران مسئول ملتگرای بخارا برای اینکه کرسی حکومت از دستشان نرود با تمام قوا می‌کوشند که کلمه «تاجیک» را از میان بردارند. برای آنکه خوانندگان محترم بدانند ملتگرایی که در بخارا تا چند وقت قبل از این روی کار بودند تا چه اندازه از درست فهمیدن مسائل ملی دور بوده‌اند، ممکن است چند مثال آورد: یک دانشجوی تاجیک امسال عربضه به حکومت ولایتی می‌دهد که مرا برای تحصیل به دانشگاه دولتی آسیای مرکزی بفرستید. اول او را نمی‌فرستند، بعد از التماسهای زیاد او، راضی می‌شوند. وقتی که این طلبه [دانشجو] آنکت [اسناد] پر کرده برای تصدیق به حکومت ولایتی می‌رود کاتب مسئول آنجا می‌بیند که طلبه خودش را تاجیک معرفی کرده است. جناب کاتب از این واقعه دلگیر شده، قلم سرخ برداشته با دست مبارک خودشان کلمه «تاجیک» را خط زده بجایش ازبک نوشته بعد آنکت را تصدیق می‌کند. (این آنکت در دست من بود، آن را به جایی که لازم بود سپردم).

مثال دیگر مساله مبارزه با خود من است، این ملتگراها برای آنکه من فکرم را در خصوص بی‌انصافیها بیان کرده بودم، مطبوعات فرقه را آلات [اسلحه] خود کرده، هرچه به ذهنشان آمد در حق من نوشتند و در نتیجه تفتیش دروغگو شدند. چند نفر از کارکنان [مسئول] بخارا هرکس را بشناسند که او از این بی‌انصافیها آگاه است با تمام قوا برای محو او می‌کوشند. این داهیها می‌خواستند صد فائز [صد در صد] خودشان را مطرح کنند تا کرسی از دستشان نرود.

کمیته مرکزی فرقه ازبکستان که دشمن ملتچی‌گی [ملتگرایی] و رواج دهنده نمایه [اندیشه] کمونیستی است چنانکه می‌دانیم این «داهیان» را از



کار بخارا بیرون کرد. (این تدبیر هیچ نتیجه‌ای به بار نیاورد و بر روند ازبک‌گرایی و ازبک‌سازی تاجیکها در ۳۰ تا ۴۰ سال بعد از انشاء این مقاله دهها مرتبه افزوده شد - از گردآورنده)

### چه باید کرد؟

ما به این معتقدیم که در هر کاری که انسان دچار سهو می‌شود ممکن نیست یکباره تمام کمبودها را مرتفع نماید. لنین گفته بود: «برای اینکه قوم آزاده و آسوده کارکنند و در وقت لزوم از هم جدا شوند و دولت جداگانه تشکیل دهند و برای اجرای این دموکراسی که صنف کارگر آن را پیروی می‌کند، لازم است برای هیچ ملتی و برای هیچ زبانی برتری در نظر گرفته نشود. نباید جاده را تنگ کرد و در حق ملیت‌های خرد بی‌انصافی نمود. این است اساس دموکراتیسم کارگری. (لنین، روزنامه برودا، ۱۰ می ۱۹۱۳).

باید این حرفهای لنین را در بخارا به عمل گذاشت، باید کاری کرد که تمام خود سربها و درست نفهمیدن مقصد فرقه تمام شود. باید مساله ملی را در بخارا حل کرد. باید مکاتب و کارهای اداره‌ها را به زبان مادری خلق یعنی به زبان تاجیکی برگرداند که اداره امور باکمتر پول خرج کردن ممکن باشد.

### پی‌نوشتها:

۱. مؤلف این مقاله در سال ۱۹۲۰ میلادی وزیر معارف در جمهوری خلق بخارا بود و به سبب مخالفت با پان‌ترکیستها اعدام می‌گردد. مقاله مختصر چاپ می‌شود. از نشر این مقاله ۶۴ سال می‌گذرد.



## مردم شهر و اطراف بخارا تاجیک‌اند یا ازبک

عبدالقادر محی‌الدین أف

از زمان استیلای اعراب بر بخارا قریب سیزده عصر گذشته است. در این مدت دراز همه واقعه‌های تاریخی نوشته شده و معلوم است. تمام اسناد تاریخی اثبات می‌کند که در زمان استیلای اعراب ساکنان بخارا اجداد تاجیکان امروز سفغدیان بوده‌اند. اولین و کهنه‌ترین سند تاریخی که وقایع استیلای عرب را ثابت نموده است، و در دست ما موجود می‌باشد تاریخ بخارای نرشخی است. نرشخی می‌نویسد:

قتیبه بن مسلم مسجد جامع بنا کرده اندر حصار بخارا به سال ۹۴ و آن موضع بت‌خانه بود.

اهل بخارا را فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدند، چنان که هر آدینه منادی فرمودی: هر که به بخارا به نماز حاضر شود دو درم بدهم. و مردم بخارا به اول اسلام، اندر نماز، قرآن به فارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن، و چون وقت رکوع شدی از پس ایشان به فارسی مردی بانگ کردی: «نگون بان کنید» و چون به سجده خواستندی بانگ کردند: «نگون بان گونه»

بخارا و اطرافش نه تنها جایی است که ساکنانش تاجیک زبانند، بلکه ادبیات هزار ساله امروزه فارسی زبانان را بخارا اولین مرکز تاریخی است. چنانکه معلوم است در اثنای استیلای عرب کتابهایی که به زبان پارسی موجود بود از طرف عربها سوزانده شده است. امروز به دست ما چیز نمایانی که پیش از پذیرش اسلام از طرف فارسی زبانان نوشته شده باشد

نمانده است. بعد از استیلای عرب در خاک آسیای مرکزی اولین حکومت بزرگی که از طرف پارسها - تاجیکها تأسیس گردید حکومت خاندان آل سامان بود.

در دوره سلطنت سامانیان ادبیات فارسی دوباره زندگی یافت و ترقی کرد. آثار رودکی، فردوسی و دیگر استاد‌های ادبیات فارسی میراث آن بوده است. بعد از پرافتادن سلطنت آل سامان اگرچه مملکت به دست ترکها افتاد، بخارا در آسیای مرکزی همچنان مرکز علم و ادب شناخته می‌شد. زبان درس تعلیم، تالیف و گفتگوی مردم بخارا همیشه فارسی یعنی زبان مادری مردم آن ناحیه بود باقی ماند. تفصیلات این خلاصه را در کتاب تاریخ بخارا کرمانی و ترکستان در زمان استیلای چنگیز خان نوشته بار تولد و دیگر اثرها می‌توان یافت. در مدت یک و نیم عصر امارت سلاله منغیت که حاکمیت این سلاله با انقلاب بخارا در سال ۱۹۲۰ خاتمه یافت، زبان رسمی اهل دربار ترکی بود زیرا بیشتر اهل دربار از نمایندگان قبائل ترک بودند. اما همه نوشته‌ها و دست خطهای امیر، عریضه‌ها و وثیقه‌ها به زبان تاجیکی گفته می‌شد. تمام تألیفها به زبان پارسی بود. در مدت بیش از هزار سال که تاریخ احوال و وقایع را پی در پی ثبت کرده است، نشانی نیست که در بخارا یک کتاب به زبان ترکی نوشته شده باشد. بعضا از شاعرهای بخارا برای هوس به زبان ترکی شیوه چغتایی نوایی یا فصولی بغدادی تقلید کرده شعرها گفته‌اند، اما موفق نگردیده‌اند. مردم بخارا در خانه و در معامله بین یکدیگر همیشه به زبان تاجیکی تکلم می‌کردند و به همان حال مانده‌اند و زبان ازبکی را نمی‌دانند. در زمان پیش از انقلاب از مردم بخارا عملدارهای امیرکه در موضعهای ازبک‌نشین خدمت می‌کردند یا از تجار دکان‌نشین که با مردم ازبک معامله و خرید و فروش داشتند گروهی زبان ازبکی را آموخته‌اند. از نژاد ازبک یا ترکی گوی در

شهر بخارا پنج یا شش خانواده موجودند که در محله «درمن» شهر بخارا زندگانی می‌کنند و به قبایل «درمن» منسوبند. دیگر تمام مردم بخارا و نود درصد مردم اطراف شهر تاجیک بودند و تاجیک ماندند. از تومانه‌های [شهرستانهای] بخارا تنها مردم «قره‌قل» ازبک هستند. در بعضی جاها نصف و در بعضی جاها بیش از نصف مردم تاجیکند و زبان مادری و زبان معاشرت تاجیکی است. اما بعد از انقلاب بخارا مسئله زبان در بخارا رنگ دیگر گرفت.

از زمان تأسیس جمهوری بخارا یعنی ماه سپتامبر ۱۹۲۰ زبان رسمی حکومت شورایی بخارا ترکی ازبکی مقرر شد. نه فقط در شهر بخارا بلکه حتی در بخارای شرقی که اکثریت تام مردم آن زبان ازبکی را هیچ نمی‌دانند، زبان رسمی اداره‌های حکومت و زبان تعلیم ترکی مقرر گردید. بعد از تشکیل شدن جماهیر آسیای مرکزی و تشکیل جمهوری تاجیکستان این خطا اصلاح پذیرفت و برای زبان رسمی و زبان درسی تاجیکی مقرر گردید.

چه شد که بعد از انقلاب بخارا<sup>۱</sup> مسئله زبان در بخارا به یکبارگی دگرگون شد و حکومت زبان ازبکی را زبان رسمی و زبان درس و تعلیم ازبک و تاجیک شناخت؟ سبب چیست که حکومت شورایی بخارا با همه وسایل و راهها کوشش نمود که زبان تاجیکی را از میان ببرد و زبان ترکی را زبان تمام مردم ازبک و غیر ازبک گرداند؟

چونکه اندیشه سیاسی که در زمان تشکیل جمهوری بخارا و بعد از آن تا مدتهای طولانی در فعالیت کارکنان مأموران حکومت شوروی تاثیر کلی داشت، اندیشه پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم بود.

در زمان ابتدای تشکیل جمهوری بخارا سه گروه اشخاص بر سر کار

بودند:

- ۱- ترکهای اسیر جنگ جهانی اول
  - ۲- ازبکهای فرغانه و تاشکند که قسم کلی آنها همفکر و هم مسلک با جدیدهای<sup>۲</sup> بخارا بودند
  - ۳- ما جدیدان بخارا که دوره تربیت و اکتشاف فکری ابتدایی خود را در دایره اکتشاف فکر «پان اسلامیسم» و «پان ترکیسم» در آسیای مرکزی گذراندیم و دیر زمانی تحت تاثیر کلی «پان ترکیسم» و «پان اسلامیسم» بودیم.
- «پان ترکیستها» می‌گفتند: «ازبکها، قرقیزها، قزاقها، ترکمنها و غیره مللی هستند که عرق مغول دارند و امروزه هر یکی را یک ملت مستقل و جداگانه می‌شمارند، اما در حقیقت جزو یک ملتند. «تاجیک زبانهای بخارا در اصل ترکند، در زیر تاثیر ادبیات و مدنیت ایران زبان و ملیت خود را گم کرده‌اند. باید آنها را باز ترک کنیم و از تمام آنها یک ملت بزرگ ترک به وجود آوریم و یک دولت معظم ترک برپا سازیم.»
- تحت تاثیر این نظر و برای به وجود آوردن این مقصدها ما دشمن زبان تاجیکی بودیم و خدمتکار و طرفدار اتحاد ترک و زبان ترکی به شمار می‌آمدیم.
- در سالهای اواخر دوام جمهوری بخارا تا اندازه‌ای از تحت تاثیر مفکوره «پان ترکیسم» و «پان اسلامیسم» دور شدیم، و برای تاجیک زبانان فکر پرداختن به زبان مادریشان پیدا شد. لیکن این فکر طرفداران بسیار نداشت و از آن نتیجه‌ای بر نیامد.
- در چنین احوال تقسیمات ملی جمهوریهای آسیای مرکزی به وجود آمد و بخارا جزو جمهوری ازبکستان شمرده شد. نتیجه سهوها و خطاها و خیانت‌های سیاسی که در زمان دوام جمهوری بخارا تحت تاثیر «پان ترکیسم» و «پان اسلامیسم» به وجود آمده بود، همچون میراث به

ازبکستان رسید.

این میراث خطا و خیانت‌های سیاسی که از جمهوری بخارا به ازبکستان چون میراث رسید از طرف ازبکستان اصلاح نشد، بلکه تقویت یافت. امروز مردم بخارا و اطرافش را، به غیر از جماعت اندک فارسیها، ازبک شمرده‌اند. تاجیک‌های بخارا در کتاب جمعیت بخارا: «ما ازبک» گفته و آن را امضا کرده‌اند. در بخارا جماعتی از تاجیکان را «فارس - تاجیک» ذکر کرده‌اند.

### اینها کیستند؟

آیا این زبان با زبان مردم دیگر بخارا فرقی دارد؟ یا عرف و عادت ایشان دیگر است؟ یا نژاد و گذشتگان‌شان دیگر است؟ این گونه نیست. اینها نیز مانند دیگر مردم شهر بخارا و اطراف آن به پارسی سخن می‌گویند، در عرف و عادت مثل دیگرانند. تفاوتی که دارند این است که اینها مسلمانانی هستند که به مذهب امام جعفر صادق معتقدند و سالکان این مذهب را شیعه می‌خوانند. دیگر مردم شهر و اطراف بخارا مسلمانانیند که مذهب امام ابوحنیفه را قبول کرده‌اند. اینها را سنی می‌شمارند استاتیک‌های [آمارگیران] ما، سنی را ازبک و شیعه را فارس - تاجیک نشان داده‌اند.

### در تشخیص و معین کردن ملت، مذهب چه دخل دارد؟

این را از اداره استاتیک [آمار] ازبکستان پرسید!

به این صورت که عرض کردم مردم تاجیک شهر و اطراف بخارا را ازبک می‌شمارند، در مکتب‌های ابتدایی به آنها به زبان ازبکی درس می‌دهند. زبان رسمی اداره شورای دیه‌های تاجیک‌نشین بخارا نیز ازبکی است.

دللهایی که طرفدارن این فکر برای اثبات مدعای خود می‌آورند یا آوردنشان ممکن است از اینها بیرون نیست:

۱- مردم شهر و اطراف بخارا در حقیقت ازبکند و به ازبکی سخن می‌گویند. این دروغی محض است و آن را تنها کسانی می‌گویند که حقیقت را می‌پوشند.

۲- مردم شهر و اطراف بخارا در زمان قدیم که هنوز تاریخ وقایع را قید نکرده بود ازبک بودند، با تاثیر مدنیت و ادبیات فارسی تاجیک زبان شدند. آنها را باز به زبان و ملیت اصلیشان برمی‌گردانیم ... اینچنین یک معما و وظیفه‌ای را حکومت شورایی و فرقه کمونیست از پیش خود نمی‌تواند مطرح و وضع کند.

۳- تمثیل نمودن یکی از شرطهای ترقی است. اگر مردم تاجیک بخارا را ازبک کنیم به واسطه این تمثیل یک خدمت مدنی کرده‌ایم. فرقه و حکومت شورایی اینچنین وظیفه‌ای را نیز نداشته و ندارد.

۴- اگرچه تاثیر مفکوره اتحاد اسلام در اتحاد ترک کم شده باشد، به جای آن یک شکل نو ملت‌گرایی ازبک‌چیگی [ازبک‌گرایی] جایگیر شده است.

ازبک‌چیگی [ازبک‌گرایی] اقتضا می‌کند تاجیکهای شهر و اطراف شهر بخارا را ازبک بکنیم. درست است که اقتضای چنین مفکوره‌ای زشت است اما این مفکوره اندیشه رنجبران ازبک نیست. فرقه و حکومت شورایی نمی‌تواند که خادم و عامل پیشرفت این مفکوره بشود.

آنچنان که دیدیم مردم شهر بخارا و اطراف آن تاجیکند. نمی‌خواهند که آنها را به اجبار ازبک کنند، این خطای سیاسی هنگامی صادر می‌شود که حکومت شورایی یازده سال در آسیای مرکزی دوام می‌کند و ما در دوره‌ای هستیم که در مقیاس اتحاد جمهوریتهای شوارسی و در آسیای



مرکزی مساله ملی به سبب تعلیمات حل می شود. عامه رنجبران تاجیک زبان شهر و اطراف بخارا هنوز به آن درجه صاحب فعالیت نشده اند که در این مسئله آواز خود را بلند بکنند. این هم عیب و نقصان ماست که در بین آنها به اندازه ای که لازم است، کار فرقه گی را پیش نبرده ایم.

از آنهایی که بر سرکار هستند بعضی بجای مفکوره «پان ترکیسم» شکل نو ملت گرایی را قبول کرده اند بنابر این سکوت می کنند و یک تعداد نیز توجه به این موضوع را برای منفعت شخصی خود مناسب نمی شمارند. ما سهو و خیانت سیاسی گذشته خود را اقرار می کنیم و لازم می دانیم که اصلاح شود و افسوس که برای این عیب و نقصان گذشته، ما را سرزنش و ملامت می کنند در عمل از آن سهو و خیانتها دفاع می کنند و آنها را تقویت می نمایند.

### پی نوشتها:

۱. مؤلف کودتا و تسلط بلشویکها را در بخارا به سال ۱۹۲۰ انقلاب بخارا نام کرده است.

۲. جریان سیاسی ابتدای سده بیست در بخارا



## پارهای از تاریخ تقسیمه که با زور تبر صورت گرفته است

محمد جان شکوری (شکورف)

معلوم است که از عصر شش میلادی در کشوری که تاجیکان و اجداد آنان عمر به سر می بردند، کم کم عنصرهای نژاد ترک راه یافتند. ترکان از سده یازده در «آسیای مرکزی» حکمرانی سیاسی و اقتصادی خود را استوار کردند. فوج جدید ترکها خاصه اقوام ازبک در عصر شانزده میلادی از این سرزمین سر درآورد.

نظام خانی و اشرافی، حربی و اجباری ازبک با زور شمشیر مردم بومی این کشور را در حالت اطاعت نگاه می داشت. پان ترکیسم که در انتهای قرون نوزده و ابتدای عصر بیست نفوذ زیاد پیدا کرده بود، نظریه موجودیت دولت یگانه ترکی را که از ساحل بحر سیاه تا یا قوتستان دامن پهن کرده باشد و با تمام قدرت پیش از همه علیه روسیه تجهیز شده باشد مقصود اساسی خود قرار داد. برای پیاده شدن مرام آنان گویا تاجیکان خلل می رساندند، زیرا تاجیکان ایرانی الاصل بوده و به شاخه هند و اروپایی خلق تعلق دارند، به این ملتگرایان ازبک در آغاز عصر بیست موجودیت خلق تاجیک را انکار می کردند.

در طول دوهزار سال بخارا و سمرقند عمده ترین مراکز سیاسی - اقتصادی و فرهنگی خلق تاجیک محسوب می گردیدند. بخصوص در این شهرها در طول قرنهای زبان ناب فارسی و ادبیات عالم شمول آن تشکیل یافت و گل گل شگفت. پایتخت قدیمه دولتهای فتودالی تاجیکان و اجداد آنان همین دو شهر بودند. ولی از عصر یازده بخارا و سمرقند چندین بار

مرکز سلطنت ترکان استیلاگر گردیدند.

سمرقند حتی پایتخت دولت تیمور بود نام شوم تیمور لوای پان ترکسیم گردید و این دو شهر رمز زور و قدرت به شمار آمد. به این دلیل یک نظریه دروغین و بی بنیاد به میان آمد که گویا مردمان سمرقند و بخارا و همه مردمانی که در آسیای مرکزی خود را تاجیک می نامند در اصل «ازبکند» ولی زبان مادریشان را گم کرده زبان «ویران» فارسی را قبول کرده اند؟

پان ترکسیم پس از استیلای آسیای مرکزی توسط بلشویکهای روس بزرگ منشی ازبکی را بوجود آورد که آن بر ضد تاجیکان روان گردیده بود. حاملان نظریه ملت گرایی بزرگ دولتی منصبهای عمده مأموری و حزبی را در دست قدرت گرفتند و سیاستی پیش گرفتند که طبق آن تاجیکان، اجباری از یک گردانیده می شدند. در این کار اسیران ترک (ترکان عثمانی) به آنان بسیار مدد رسانیدند. این ترکان می بایست از راه آسیای مرکزی به وطن برگردند، ولی در این کشور چند سال مسکن گزیده در موسسات ریشه دوانیدند و فکرها را به زهر پان ترکستی آلودند. یک عده روشنفکران تاتار که مامورین حزبی و دولتی شوراها بودند نیز در این راه به آنان یاری می کردند. متأسفانه در بین پان ترکستها تاجیکانی هم بودند که در ترکیه ختم تحصیل کرده بودند.

\* \* \*

در روزگار پیش از تسلط بلشویکها بر آسیای مرکزی، ماموران حکومت تزاری روس، اکثریت تاجیکان وادی نشین مخصوصاً تاجیکان دو زبانه را ازبک می شمردند. بر این نکته پرفسور روس «زروبین» Zarobin در کتابی به نام لیست ملیتهای کشور ترکستان (۱۹۲۵)، ص ۱۵ و ۱۶) تاکید کرده است. از این رو آن معلوماتی که راجع به شماره تاجیکان ترکستان موجود است همیشه قابل قبول نیست. درباره شماره تاجیکان

ترکستان و بخارا ارقام گوناگون و گاهگاه خلاف یکدیگر ذکر گردیده است. طبق بعضی معلومات در سال ۱۹۱۴ امارت بخارا ۷۰۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشت. بیشتر از دو میلیون آنان تاجیک بودند. در ابتدای سده بیست شماره تاجیکان آسیای مرکزی به ۳/۴۰۰/۰۰۰ رسید. از جمله در جمهوری شورایی خلقی بخارا ۲۱۰۰۰۰۰ و در ولایت سمرقند ۷۵۰۰۰۰ نفر و در وادی فرغانه ۴۰۰۰۰۰ نفر و در نواحی دیگر صد هزار تاجیک زندگی می‌کردند. این معلومات را در ۱۱ سپتامبر ۱۹۲۳ میلادی روزنامه زرافشان اطلاع داده است. طبق ارقامی که اسناد رسمی ذکر کرده‌اند یا ادبیات علمی ثبت نموده‌اند باید بگوییم که سالهای اول به اصطلاح انقلاب اکتبر در جمهوری خلقی شوروی بخارا بعد از کودتای سال ۱۹۲۰ شماره تاجیکان به طور غیر قابل پیش‌بینی و به هشتصد هزار نفر رسید، یعنی یکباره بیش از چهار مرتبه کم گردید. این خبر در کتاب فوق‌الذکر «زروین» نیز تاکید گردیده است. چنانکه می‌بینیم اطلاعات ناقصند. تاجیکان در سالهای بیستم در آسیای مرکزی از جهت نفوس مرتبه دوم را اشغال می‌کردند. با وجود این هنگامی که در سال ۱۹۲۰ قانون اساسی جمهوری ترکستان تصدیق گردید فقط قرقیزها، ازبکها و ترکمنها ملتهای بومی شناخته شدند و تاجیکان یعنی قدیمترین ساکنان کشور فراموش گردیدند بار تولد، (مجموعه مقالات، جلد ۲ نشر اول، مسکو سال ۱۹۶۳، ص ۴۶۸).

همینطور اعتراف نکردن رسمی به وجود تاجیک در اسناد سیاسی آغاز یافت تا سال ۱۹۲۴ در اسناد و دفاتر دولتی نام تاجیکان تقریباً ذکر نمی‌گردید و هر کس آن را طلب می‌کرد با سرکوب شدید مواجه می‌شد. سیاستی روی کار آمد که در اثر آن تمام اهالی کشور می‌باید از یک نژاد بودن خود را اعتراف می‌نمودند هر که خود را تاجیک می‌نامید، باید

ازبکی گوی می‌شد. ازبک نمودن تاجیکان به تبلیغات دامنه‌دار تکیه داشت که به تحریف اسناد تاریخی گذشته و حال به نادرست‌ترین راهها و اصول زورگویی استوار می‌گردید. از زمان تاسیس نخستین جمهوری بخارا با ابتکار رئیس شورای ناظران خلق فیض‌الله خواجه‌یف در همه مکتبها تعلیم از زبان تاجیکی به زبان ازبکی برگشت، اما تا سال ۱۹۲۲ یعنی تا آن زمانی که انورپاشا که بعدا در بخارا یکی از سازمان‌دهندگان مبارزه علیه حکومت شورای گردیده بود تعلیم در مکتبها به زبان ترکی جریان داشت. نویسنده جلال اکرامی در روزنامه کمونت تاجیکستان ۱۷ فوریه سال ۱۹۹۰ در مقاله‌ای با نام بخارا در این مورد مطالبی نوشته و استاد عینی در این خصوص اشاره کرده است: «مکتبها همه به زبان ترکی فعال شدند، معلمان ترک به شاگردان به ترکی درس می‌دادند.» بعد از سال ۱۹۲۲ در مکاتب تحصیل از ترکی به ازبکی صورت گرفت همینطور در تاریخ بخارا از گذشته تا حال نخستین بار در آن روزگار زبان فارسی تاجیکی از مکاتب و از حیات سیاسی و جمعیتی بیرون رانده شد.

«عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست بخارا عبدالروف فطرت که در ترکیه تحصیل نموده بود در دفتر خود پیشنهادی مطرح کرده بود که طبق آن هر کس که هنگام کار به زبان تاجیکی گپ می‌زد از او مبلغ ۵۰ روبل جریمه ستانده می‌شد.» (روزنامه تاجیکستان سرخ، اول سپتامبر سال ۱۹۳۰، شماره ۱۹۶).

در دیگر دفاتر و ادارات بخارا نیز زبان فارسی از راه تهدید و جزا منع گردید. چنین روز تباه در ابتدای سالهای بیست بر سر مردم سمرقند هم آمد. (نگاه کنید به مجله برای حزب، ۱۹۲۹، شماره‌های ۱ - ۲، نام روسی مجله Janazteja).

تاجیکان با سه میلیون نفر جمعیت از زبان مادری و مجله و روزنامه

محروم بودند، حال آن که در زمان امارت بخارا اولین روزنامه تاجیکی به نام بخارای شریف را در ۱۹۱۳ - ۱۹۱۲ خود امیر بسته بود. پس از تسلط بلشویکان در آسیای مرکزی نیز از جانب حکومت شوروی نخستین مجله تاجیکی *شعله انقلاب* (۱۹۲۱ - ۱۹۱۹) که نشریه کمیته حزبی ولایت سمرقند به شمار می‌رفت ممنوع شد. سپس شرقشناسان معروف روس بار تولد، سیمیانوف، پالیوانف به حمایت از خلق تاجیک برخاستند، در سال ۱۹۲۲ عضو هیئت کمیساری مردمی ملیتهای جمهوری ترکستان، پرفسور شمیدف نوشته بود: «این حقیقتی است که تاجیکان در میان اقوام آسیای مرکزی، قوم کاملاً صاحب ریشه بوده، اجداد قدیمترین جمعیت بومی آن می‌باشند. بنابراین لازم است که مسئله موجودیت خلقها، خاصه خلق تاجیک در ترکستان، و این مساله که این قوم در برابر اقوام دیگر حق دارد نسبت به ارزشهای ملی و قانونی خویش انتظار توجه باشد به طور مثبت حل شود.

اما مبارزه ضد تاجیکان و فرهنگ تاجیکی با وسعت تام ادامه داشت و مخصوصاً در شهرهای سمرقند و بخارا به شکلهای بی‌رحمانه‌ای ظهور می‌کرد.

در حدود نیمه دهه بیست ملتگرایان مجبور شدند که موجودیت خلق تاجیک را تا اندازه‌ای اعتراف نمایند ولی ادعا می‌کردند که تاجیکان فقط در بخارای شرقی یعنی در قلمرو مرکزی و جنوب تاجیکستان امروزی وجود دارند و بس. در سمرقند و بخارا در اجتماعات چنین خطابه‌ها به گوش می‌رسید: «هر معلمی که در مکتب به زبان تاجیک تعلیم دهد بی‌امان به کوهساران تاجیکستان فرستاده شود و بجایش معلم از یک تعیین خواهد شد.» (نگاه کنید به مجله *زیرتپه* ۱۹۲۹، شماره‌های ۱ - ۲) حتی کودکان را می‌ترساندند که: «اگر به ازبکی تعلیم بگیرند و

تاجیکی را بپذیرند حتماً به دوشنبه روان کرده می‌شوند.» (روزنامه پراودا و استاک، آگوست، ۱۹۲۶) یک مامور معارف که از رهبران معروف این بخش به حساب می‌آمد از فعالیتهای تبلیغاتی خویش علیه مکتبهای تاجیکی چنین گزارش داده است: «من در بین معلمان سمرقندی تبلیغ کردم و موفق شدم که به آنان تعلیم از یکی را بقبولانیم. به هر حال برای تاجیکان پنج مکتب باقی خواهیم گذاشت و تدریجاً در طول یک سال می‌توانیم همه مکتبها را از یکی گردانیم» (آرشیو حزبی تاجیکستان، بخش ۱، فهرست ۲، دوسیه ۲۰۸، ورقه ۸).

در سالهای بیست یکی از شعارهای اساسی این بود که در همه جا به کار گرفته می‌شد: «مکتبها را از یکی می‌کنیم».

در سال ۱۹۲۴ هنگام تقسیم مرز بندیهای ملی و آمارگیری ۱۹۲۶ ماموران ازبک آشکارا اظهار می‌کردند که هر که خود را تاجیک شمارد مال و ملکش مصادره می‌شود و خودش را به بخارای شرقی خواهیم فرستاد. در سالهای بیست در بخارا حادثه‌ای روی داد که تاکنون از یادها زدوده نشده است. همان فیض‌اله خواجه‌یف که در بالا از او یاد کرده بودیم به یکی از مساجد وارد می‌گردد و می‌گوید: در بخارا تاجیکان نیستند. همه ما ترک و ازبک هستیم. هر کسی خود را تاجیک شمارد بگذار به بخارای شرقی برود. بیشتر امیران بخارا جنایتکاران دولتی را به آن منطقه می‌فرستادند. ما کسی را به اجبار روان نمی‌کنیم، بگذار خودشان بروند، اما حق ندارند که مالشان را با خودشان ببرند. مال و ملک آنان مال و ملک بخار است. فیض‌اله خواجه‌یف در هنگام سخنرانیهایش در دست تفنگچه داشت و آن را به تهدید بالای سر خود می‌گرداند. ببینید مسئله ملی در آن روزگار در آسیای مرکزی با تفنگ حل و فصل می‌شد!

در دوران مرزبندی و آمارگیری در ناحیه‌های تاجیک‌نشین بخارا و



سمرقند این شعار پیوسته به گوش می‌رسید: «این جا تاجیکان نیستند، ما همه از یک هستیم». مطالب فراوانی که در آرشیوهاست به این حقیقت گواهی می‌دهد. چنانچه در سال ۱۹۲۱ رئیس کمیته حزب کمونیست بخارا مرد تاتار «حسین یف» به یکی از رهبران حزبی بخارا «اقیچورین» که او نیز تاتار بود چنین نوشته: «حتماً باید موفق شوید که بیشتر از نصف اهالی بخارا را از بکان و قسمتی ناچیز را ترکمنها و سپس ایرانیها و یهودیان تشکیل بدهند».

(آرشیو حزبی ازبکستان، پژوهشگاه مارکسیزم - لنینیسم، صندوق ۱۴، شماره ۱، دوسیه ۶۰، ورقه ۵).

چنانکه می‌بینیم نام تاجیکان ذکر نگردیده است. مقصود نیز چنین بود که در آمارگیری در بخارا نام تاجیک ذکر نگردید و دقیقاً هم در این اسناد اکثراً از تاجیکان نام و نشانی نبود.

\* \* \*

تقسیم آسیای مرکزی خیلی شتابکارانه ادامه یافت و انجام پذیرفت. این قضیه دفعتاً پس از فوت لنین (۲۵ فوریه سال ۱۹۲۴) آغاز گردید و در ۲۷ اکتبر همان سال به انجام رسید.

آن زمان نمایندگان مردم بخارا و سمرقند و خجند و اطراف آنها که خود را تاجیک به حساب می‌آوردند، به کار تقسیم بندی مرزها راه داده نمی‌شدند. حتی شرقشناسان معروف روس که تاریخ این کشور را خوب می‌دانستند نیز در کنار ماندند. بعداً «بار تولد» با درد و الم در این باره مقاله‌ای نوشته بود. آن نمایندگان فداکار خلق تاجیک می‌خواستند علیه این بی‌عدالتیها نبرد کنند اما امکان نبود، زیرا در سال ۱۹۲۴ رهبران حزب کمونیست در آسیای مرکزی دستور داده بودند که به بحث و مناظره‌های مربوط به این مسائل اجازه طرح داده نشود زیرا این می‌تواند برخورد میان

ملتها را تیز و تند گرداند.

این دستور یک جانبه عمل می‌کرد و فعالان از یک گردانی بیشتر در کار خود جهت می‌کردند. رونامه *پراودا* در این مرحله سرنوشت تاجیکان را چنین شرح داده بود: به جهات زیر در بین تاجیکان هیچ تبلیغ صورت نمی‌گرفت:

الف - قسمتی اساسی از ناحیه‌هایی که جمعیتش سراسر از تاجیکان تشکیل شده است، یعنی بخارای شرقی و مسچاه تا سال ۱۹۲۳ در دست باسمچی‌ها<sup>۱</sup> بود و آنان در ساختار جمهوریهای شوروی شرکت نمی‌کردند.

ب - تاجیکان وادی‌نشین و بعضی ولایتهای سمرقند و فرغانه و تعدادی از تاجیکان در بخارای غربی و شهریان که بخش فعال آنها محسوب می‌شدند چون با ازبکان همسایه بودند، دوزبانه بودند و روشنفکران آنان به خلقت مقتدیر ازبکها پیوست. (*پراودا*، ۱۶ سپتامبر، ۱۹۲۴)

باید تذکر داد که گروهی از روشنفکران تاجیک نه از روی غرض و گمراهی، بلکه اجباراً در نتیجه تهدید و فشار دائمی با فعالان ازبک گردانی تاجیکان همراه شدند. در بخارا و سمرقند و خجند یک تعداد آنان چون اترناسیونالیستان شهرت یافتند. جزئیترین کوشش برای دور شدن از این سیاست، چون ظهور ملتگرایی تفسیر می‌شد. مقصود از همه گونه تبلیغات و تلاش و مبارزه نادیده گرفتن خلق تاجیک بود نتیجه این شد که در مناطق ازبکستان امروزی شماره تاجیکان به طور مصنوعی خیلی کم گردید که در عقل نمی‌گنجد. اگر سال ۱۹۱۸ سرشمار تاجیکان در جمهوری ترکستان ۱۳۰۰۰۰۰ نفر بود طبق آمار ۱۹۲۰ این رقم به کمتر از ۴۰۰۰۰۰ نفر رسید یعنی در جریان دو سال سه برابر کم شد. سرعت کاسته شدن تاجیکان شهر سمرقند به طریق ذیل است، در ۱۹۱۶ پنجاه و

نه هزار و نهصد و یک نفر! تاکید می‌کنیم که طبق معلومات پرفسور «زروین» در سال ۱۹۲۰ در سمرقند تاجیکان ۵۴/۴٪ جمعیت، و ازبکها همگی چهار درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند، در سال ۱۹۲۰ از ۴۱/۸۳۹ نفر اهالی بخارا فقط ۸۶۴۶ نفر آنان تاجیک ذکر شدند اما جمعیت ازبکان در سرشماری به ۲۷۸۲۳ نفر رسید.

در نیمه اول سالهای بیست شماره تاجیکان در سمرقند شش مرتبه در ولایت بخارا هشت مرتبه کم گردید. اینک به این اسناد و ارقام نظری افکنیم:

بخارا: ابتدای سالهای ۲۰ - ۱۶۰۰۰۰ در سال ۱۹۲۴ - ۴۲۴۸۲ نفر، در سال ۱۹۲۶ - ۲۲۳۸۷ نفر، در سال ۱۹۵۹ - ۱۶۰۲۶ نفر، در سال ۱۹۷۰ - ۱۹۵۸۵ نفر، در سال ۱۹۷۹ - ۱۹۷۲۸ نفر.

سمرقند: در سال ۱۹۱۶ - ۲۳۶۹۵۷ نفر، در سال ۱۹۲۰ - ۱۲۰۳۶۱ نفر، در سال ۱۹۲۶ - ۴، در سال ۱۹۵۹ - ۴۵۳۲۴ نفر، در سال ۱۹۷۰ - ۶۲۸۲۶ نفر و در سال ۱۹۷۹ - ۸۶۵۵۷ ...

این ارقام از منابع گوناگون رسمی به دست آمده و تعدادی از آنها در مقاله آقای رحیم‌یف «ایوان ایوانوچ زروین در مجله مردم شناسی شوروی شماره یک سال ۱۹۸۹ به طبع رسیده است.

\* \* \*

همین گونه که می‌بینیم متناسب با کم شدن شماره تاجیکان به آمار ازبکان افزوده می‌شود، زیرا تاجیکان ازبک قلمداد می‌شدند. قبل از همه کمونیستها ملیت خود را ازبک نوشتند که می‌بایست به دیگران راه و چاره را نشان دهند، در ماه آگوست ۱۹۲۴ در جمهوری بخارا کمونیستها ۲۲۲۶ نفر بودند و ازبکها ۴۹٪، روسها ۲۲٪، ترکمنها ۸٪ و تاتارها ۵/۵٪ جمعیت را تشکیل می‌دادند. در بین ایشان یکنفر تاجیک را نمی‌بینیم. گذشته از این

کمونیستهای بخارای شرقی که هیچ کس در تاجیک نژاد بودنشان شبهه نمی داشت بدون استثنا از یک نوشته می شدند. (نگاه کنید به تاریخ جمهوری مردمی شوروی بخارا، مجموعه مقالات تاشکند، سال ۱۹۷۶، ص ۱۶۲ - ۱۸۲) چنانکه می بینیم اصل و نسب ازبکی خواه واقعی و خواه دروغین منشاء پایبندی بلشویکی به آرمانهای کمونیستی محسوب می گردید.

تحریف قانون شکنی و خودسری، بیدادها کرد. به نظر می رسد که مردم مجبور بودند به تقاضای بی رحمانه ازبک سازی پاسخ آری دهند. در سال ۱۹۲۶ پس از آمارگری پزشکی بنام «گبریلیان» (Gebriilian) نوشته بود که بخاریان به این سوال ما که «شما به کدام ملت منسوبید؟ چنین جواب می دادند که: پیشتر ما تاجیک بودیم، حالا ازبک شده ایم.» ضمناً در اکثر موارد زنها خود را تاجیک می خواندند ولی شوهرانشان خویش را ازبک می نامیدند. (آ. سوخریاوه، بخارا. قرن ۱۹ و ابتدای ۲۰، مسکو انتشارات فن، ۱۹۶۶، صفحه ۱۲۲).

یعنی مردها چون در امور دولتی و جمعیتی شرکت داشتند مجبور بودند زیر فشار دولتیان خود را ازبک بنامند.

اعتراف تاجیکان به این عقیده که ما به ناچار ازبک شده ایم، نشانه سیاست ظلم و زورگویی است که در آن ایام «تبلیغ و تشویق و روشنگری» نامیده می شد.

متأسفانه در زمان امارت بخارا خودشناسی بومی مردم آسیای مرکزی به حد کمال شکل نیافته بود. مفهوم ملت برای بسیاری افراد ناروشن بود و ملتگرایان ازبک از این موقعیت سوء استفاده کردند.

\* \* \*

در چنین شرایط فریب آمیز و انباشته از نیرنگ و قانون شکنی تقسیم

بندی مرزها برگزار گردید، در نتیجه فقط  $\frac{۱}{۳}$  جمعیت تاجیکان به استقلال دست یافتند، یعنی از  $\frac{۲۱}{۱۰۰/۰۰۰}$  نفر تاجیک تنها  $۷۳۹۵۰۳$  نفر که اساساً تاجیکان کوهستان بخارای شرقی یعنی تاجیکستان مرکزی و جنوبی بودند، تاجیک شمرده شدند و  $\frac{۲}{۳}$  جمعیت تاجیکان در ازبکستان ماندند. بی شک و تردید این گونه تقسیم بندی مرزها فرسنگها دور از انصاف بود.

تأسیس جمهوری تاجیکستان در بخارای شرقی معنای آن را داشت که گویا تاجیکان فقط در یک گوشه دور دست و وامانده می‌توانند استقلال دولتی به دست آورند. گهواره‌های معنوی و فرهنگی سده‌های پیشین آنان شهرهای بخارا و سمرقند و خجند در حدود ازبکستان اسیر ماندند، یعنی تاجیکستان شهری نداشت. خلقی که ارزشهای عالی معنوی آفریده است بی شهر ماند و این حادثه‌ای شگفت در اتحاد جماهیر شوروی به حساب می‌آمد.

جدا کردن تاجیکان از آن شهرهای مشهور معنای آن را داشت که آنان را از محرکان اساسی پیشرفت مردم محروم کاملاً «به کوههای بلند برانند».

وضع تنها بعد از خودمختاری ازبکستان و نجات یافتن جمهوری تاجیکستان در سال ۱۹۲۹ کمی اصلاح گردید. ولایت خجند ضمیمه تاجیکستان گردید، اما در سمرقند و بخارا از یک سازی تاجیکان همچنان در اوج بود. سمرقند که زمانی پایتخت تیمور بود در سال ۱۹۲۴ پایتخت ازبکستان گردید و این حال می‌بایست پیروزی سردمداران بزرگ دولتی را افاده می‌کرد. از این اقدام با مقصدهای تبلیغاتی دامنه‌دار استفاده می‌شد. بعداً «شراف رشیدوف» منشی اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان اقدامات سالهای بیست را همچنان ادامه داد یعنی در سالهای

شصت میلادی به امر «شراف رشیدف» کتابی به چاپ رسید که از ارزشهای تاریخی تیمور حکایت می‌کرد و قصد داشتند که جشن این امیر خونخوار را با شکوه و تجلیل برگزار نمایند و برای بزرگداشت خاطره‌اش مجسمه‌ای بسازند.

از دست رفتن بخارا و سمرقند چنین معنا می‌داد که تاجیکان قسمتی از ارکان معنویت و قسمت عمده غنای تاریخی خود را از دست داده‌اند، آن مقدساتی را از دست داده‌اند که در عصرهای ۹ و ۱۰ زبان ادبی و ادبیات عالم شمول آنها را پرورده بود، آن سرچشمه‌هایی را از دست داده‌اند که در عرض ده عصر صدها آبر مرد را در عرصه‌های علم و ادب و هنر به کمال رسانیده بود.

با وجود حکمرانی دور و دراز حزبی و سیاسی سلاله‌های ترک و ازبک در سمرقند و بخارا از این شهرها حتی یک شاعر توانای ازبک به میدان نیامد. این سند خود گواه آن است که این مرز و بوم متعلق به کدام خلق است.

تقسیم بندی مرزها برای تاجیکان نه یک پدیده حقیقی خودشناسی ملی بلکه یک امر اجباری بود از این رو این تقسیمات رسالت تاریخی خود را به جای نیاورد، در راه تامین وحدت ملت و اتحاد کل نیروهای اقتصادی و معنوی عامل ارزشمندی نگردید. برای زودتر عملی گردانیدن سیاست ازبک‌سازی و برای جدا کردن تاجیک از سرزمین خود در سالهای بعد از تمام امکانات و تجربیات ممکن استفاده شد. در تقسیم‌بندیهای کشوری برای تاجیکان هیچ‌گونه امتیاز و حقی در نظر گرفته نشد. در نهایت بعداً تصمیم گرفتند که در بخارای شرقی یک ولایت خود مختار به تاجیکان اختصاص دهند. این کار هم در اثر فعالیتهای میهن دوستانه فداکارانی چون عبدالقادر محی‌الدین، شیرین شاه شاه‌تیمور و

سیاستمدار با نام «چچرین» Checherin امکانپذیر گردید. وکیلان خلق تاجیک در سال ۱۹۲۴ این ادعا را مطرح کردند که تاجیکستان جمهوری مستقلی محسوب گردد. ولی با مقاومت رهبران جمهوری مختار ترکستان و جمهوریت خلقی بخارا مواجه گردیدند. رئیس کمیته مرکزی حزب کمونیست ترکستان «عبدا.. رحیم بایف» و رئیس شورای کمیسران خلق جمهوری خلقی شوروی بخارا «فیض‌اله خواجه‌بایف» و اطرافیان آنان با تمام نیرو در قلمرو آسیای مرکزی بویژه در بخارا و سمرقند موجودیت خلق تاجیک را انکار می‌کردند، چنانچه «عبدا...رحیم بایف» با اصرار تاکید می‌کرد:

«آسیای مرکزی کشوری است که ازبک و قرقیزها و ترکمنها از ملتهای با نفوذ آن به شمارند. باقی همه اقوام کوچک این منطقه می‌باشند.» (آرشیو پژوهشگاه مارکسیسم - لنینیسم، صندوق ۶۲، شماره ۲، دوسیه ۸۷، ورقه ۷۹).

بینید که تاجیکان را اقوام کوچک نامیده‌اند. این سیاست کاملاً خلاف عدالت اجتماعی بوده است.

در حجت‌های [آمار و دفاتر رسمی] سالهای ۲۰ دلیل و سند معتبری در دست نیست که پیوند سمرقند و بخارا، به ازبکستان را موجه جلوه دهد. بی‌بنیاد بودن دلایل حجت‌های مذکور همان زمان هم معلوم بود و گذشت ایام نادرستی آن را بیشتر ثابت کرد. یک دلیل آن بود که وابسته کردن ولایات سمرقند و بخارا به کوهستان تاجیکستان گویا از قافله ترقی اقتصادی، از رشد اقتصادی این منطقه ممانعت خواهد کرد. در مورد خجند، فرغانه، اوراتپه و پنج‌کنت نیز چنین بهانه‌هایی مطرح شد. اما چون خجند به تاجیکستان ملحق گردید وضع اقتصادی آسیای مرکزی بر اثر این اقدام به مراتب بهتر شد. ما معتقدیم که اگر در آن روزگار ناحیه

اقتصادی بخارا و سمرقند به تاجیکستان ملحق می‌گردید برای بهبود وضع اقتصادی و فرهنگی تمام آسیای مرکزی امکانات بیشتری فراهم می‌آمد. ضعیف ساختن اقتدار اقتصادی و فرهنگی تاجیکستان که مقصود ملتگرایان بود و به آن نیز رسیدند برای تمام منطقه آسیای مرکزی ضرر به بار آورد و بس.

\* \* \*

رهبران جمهوری تاجیکستان «نصرت‌اله مخدوم لطف‌اله‌یف»، «شرین شاشاتیمور»، «عبدالقادر محی‌الدین‌یف»، «عبدالرحیم حاجی‌بایف» و دیگران در سالهای حدود ۱۹۲۴ در موارد گوناگون راجع به تقسیم مرزها با زور تبر در آسیای مرکزی در مورد مسئله بخارا و سمرقند چندین مرتبه به استالین نامه نوشتند ولی از آن جانب نتیجه‌ای نگرفتند و توجهی ندیدند و ندیدیم. اما بر جدیدت مسئله در بعضی سندهای حزبی سالهای بیست تاکید گردیده است و اصطلاحاتی چند به این عناوین پیدا شده بود:

«ملتگرایی بزرگ ازبکی»، «ملتگرایی بزرگ دولتی ازبکی و ...» از جمله در سال ۱۹۲۹ مامور کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی «اماسوف» (Amasuf) در مورد وضع تاجیکان در ازبکستان گفته بود:

«ما در اینجا اجبار در مخلوط ساختن ملت‌های کم جمعیت را مشاهده می‌کنیم که از راه پنهان داشتن ملیت و به ازبک تبدیل کردن آنها صورت می‌گیرد. حتی حزیبها از ترس ملیتشان را پنهان می‌دارند و خود را ازبک معرفی می‌کنند.» (آرشیو پژوهشگاه مارکسیسم - لنینیسم، صندوق ۶۲، شماره ۲، دوسیه ۱۷۴۶، ورقه ۱۰)

این هشدار جدی بود اما چون دیگر هشدارهای اضطراب‌انگیز مورد توجه قرار نگرفت و نتیجه‌ای به بار نیاورد.



در ۱۵ نوامبر ۱۹۲۴ روزنامه *پراودا* در باره مشکلات جمهوری نو تأسیس خود مختار تاجیکستان مقاله‌ای چاپ کرد. *پراودا* درباره مشکلات «به حیات مستقلانه دولتی قدم نهادن تاجیکی» اظهار نظر نموده تأکید کرده بود که: «تاجیکان نمی‌توانند با نیروی خود به این وظیفه عمل کنند. همچنین روزنامه مذکور در همین شماره خویش نوشته بود که در این راه باید به آنها کمک عملی رسانند، و باید در همه مناطق زندگی تاجیکان مکتبهای تاجیکی تأسیس شود».

اما در ازبکستان در سالهای ۳۰ و در سالهای بعدی به همه حیل‌های متوسل شدند تا رابطه تاجیکان آنجا با تاجیکستان تا حد ممکن محدود گردد، تا آنان حقیقت سرنوشت و ملیت خود را ندانند، سرچشمه‌های اجتماعی و تاریخی خویش را فراموش سازند و حافظه تاریخی آنان به سمت غلط کشیده شود. برای آنکه این مقصود حاصل شود از مدرسه‌ها خیلی خوب استفاده کردند. هر چند اکثریت تاجیکان بخارا و سمرقند در شناسنامه‌ها ازبک بودند اما زبان مادری خویش را فراموش نکردند. سیاستمداران و بعضی از علمای ازبک در آن مرحله اصطلاح تازه‌ای کشف کردند. آنان در آن زمان تاجیکان را «ازبکان تاجیک زبان» می‌نامیدند و خواستند تا این اصطلاح را در طرحها و برنامه‌ها و نظریه‌ها وارد سازند. حال آنکه این واژه کاملاً ضد علمی بود.

در سالهای ۳۰ و ۵۰ تعداد مکاتب تاجیکی گاهگاه می‌افزود و گاهگاه کاسته می‌شد. افزودن آن نتیجه مبارزه پایداران گروهی از مردم بود که بعضی از آنان حتی جزا می‌دیدند.

در دوران کساد و رکود، خصوصاً در زمان حکمرانی «شرف رشیدوف» تعداد مکاتب تاجیکی یکباره کم گردید، چنانکه:

بخارا در سال تحصیل ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ در ولایت ۳۶ مکتب تاجیکی

داشت و از جمله در شهر بخارا ۶ مکتب تاجیکی موجود بود. در سال ۱۹۷۸ در ولایت بخارا ۱۱ مکتب بود ولی در شهر حتی یک مکتب تاجیکی باقی نماند.

سمرقند در سال تحصیلی ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ در ولایت ۳۲ مکتب تاجیکی موجود بود و از جمله در شهر سمرقند ۲۰ مکتب یافت می‌شد. در سال ۱۹۸۷ نزدیک به تمام مکتبها یا از یکی گردیدند و یا باهم آمیختند. از ۲۳۶ کلاس تاجیکی سال تحصیلی ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ در سال ۱۹۸۷ فقط ۱۱۴ کلاس باقی ماند یعنی تعداد آنها نصف گردید.

بهبانه این بود که گویا تاجیکان نمی‌خواهند فرزندان خود را به مکتبهای تاجیکی بسپارند. در این مورد چه می‌توان گفت. البته باور کردن این بهانه ممکن است، زیرا در ازبکستان چنان فضایی فراهم آمده که درس خواندن در مکاتب تاجیکی به ضرر خود تاجیکان تمام می‌شود. زیرا آنان چون به تاجیکی تعلیم بگیرند در جایی کار پیدا نمی‌کنند و حتی امکان ندارند که در دانشگاهها به تحصیل ادامه دهند در دانشگاههای عالی بخارا بخشهای تاجیکی نبود. در سمرقند فقط دو دانشکده دانشکده آموزشی، دانشکده فقه‌اللسغه دانشگاه بخشهای تاجیکی داشتند و بس. در تاجیکستان نیز آنها چون نمایندگان جمهوریه‌های دیگر به حساب می‌آمدند، در دانشگاهها نمی‌پذیرفتند. به همین طریق بخاراییان و سمرقندیان مجبور بودند «اختیاری» به مکاتب ازبکی بروند! در مکتبها اگرچه شاگردان و استادان تاجیکند، ولی تدریس به زبان شکسته ازبکی صورت می‌پذیرد! در کلاس، هر بچه هفت ساله را به ازبکی تعلیم می‌دادند حال آنکه کودک این زبان را نمی‌دانست. این اصول تفکر شاگرد را از تحقیق و کشف باز می‌دارد زیرا آنان نه زبان مادری خویش را می‌دانند و نه زبان بیگانه را، آموزشی از ناحیه بخارا چنین شهادت

می‌دهد: شاگردانی که مکتبهای ما را ختم کرده‌اند نه به زبان ازبکی و نه به زبان ادبی تاجیکی درست و بی‌غلط سخن گفتن نمی‌توانند. [روزنامه بخارا حقیقتی، ۱۱ مارس ۱۹۸۸].

نتیجه نهایی از یک سازی تعلیم فقط کسالت عقلی جوانان است و بس. اکنون با وضع ازبکها در تاجیکستان آشنا شویم: ازبکان تاجیکستان هرگز با چنین مسائلی مواجه نگردیده‌اند. در تاجیکستان عموماً برای تعلیم و کار و فعالیت، اهمیت ندارد که آدم به کدام زبان تاجیکی - روسی و یا ازبکی تعلیم گرفته باشد، همه امکانات برابر دارند. در ازبکستان چنانکه دیدیم چنین شرایطی مهیا نیست و آن را آگاهانه و با مقاصد و اغراض آلوده از بین برده‌اند.

در مدارس عالی تاجیکستان همیشه گروههای ازبکی فعال بوده‌اند و هم‌اکنون سه روزنامه به زبان ازبکی در شهر دوشنبه منتشر می‌شود و در سایر مناطق و ناحیه‌ها ۱۹ روزنامه منتشر می‌گردد. ازبکها در تاجیکستان حتی تئاتر دارند. اما در ازبکستان وضعیت کاملاً متفاوتی برقرار است، تا سالهای بازسازی در این جمهوری تنها یک روزنامه منتشر می‌شد. در بخارا که وطن مطبوعات تاجیک به شمار می‌آمد (در اینجا در سال ۱۹۱۲ روزنامه‌ای با عنوان بخارای شریف به طبع می‌رسید.) بعد از استیلا بلشویکها تاجیکان نتوانستند روزنامه منتشر کنند. اما از ماه فوریه سال ۱۹۹۰ فقط یک روزنامه ولایتی در هفته یک صفحه‌ای به زبان تاجیکی منتشر می‌گردد. در سمرقند نشریه‌ای با نام آواز سمرقند در اول سال ۱۹۹۰ به نشر رسید که نسبت به تعداد تاجیکان این شهر ناچیز است.

اکثر اهالی ناحیه‌های پیش‌کوه و سمرقند و ناحیه‌های ولایات بخارا و سرخان دریا که تاجیکند به زبان مادری خویش جریده یا مجله ندارند. تئاترهای بخارا و سمرقند نمایشنامه‌های خود را به زبان ازبکی تهیه

می‌کنند. تا همین سالهای اخیر در این دو شهر ادب‌پرور به زبان تاجیکی حتی یک اعلان یا شعار و یا حتی یک نوشته به نظر نمی‌رسید، هر چند در ازبکستان ملیتهای دیگر مانند اویغورها، تاتارهای قریم و دیگر خلقها، صاحب دسته‌های نمایشی و کنسرتیند اما تاجیکان از این مسائل در ازبکستان بی‌بهره‌اند، زیرا آنان را به عنوان ازبک می‌شناسند.

عملیات ازبک سازی تاجیکان حتی در سالهای ۷۰ نیز ادامه داشت. بسیاری افراد شهادت می‌دهند که منشی اول کمیته حزبی ولایت بخارا که شخصی به نام کریم‌آف بود، در یکی از جلسه‌ها با قاطعیت گفت «روح تاجیکی را در بخارا کاملاً نابود باید کرد، به هر راهی که باشد باید به این مقصود نایل شویم.» همین طور سیاست بر هم زدن روح تاجیکی و پرورش روحیه ازبکی در تمام رشته‌های زندگی، از جمله در زبان، ادبیات، هنر، معارف و حتی شناسنامه‌نویسی جاری می‌گردید.

در بخارا و سمرقند شناسنامه «تاجیکی» به دست آوردن تقریباً غیر ممکن بود. حتی تعدادی از تاجیکان در دوران رشیداف ناگهان در شناسنامه‌ها و اسناد به نام ازبک ثبت گردیدند.

در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۷ تعدادی از ساکنان ناحیه شافرکام ولایت بخارا در نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست تاجیکستان نوشته بودند:

«تا سالهای ۱۹۵۰ در حجت‌های شناسنامه‌ها پدران و اجداد ما ملیتشان تاجیک نوشته شده بود. در همان سالها حجت‌ها را «نو» کردند و در نتیجه ملت ما ازبک شده ماند. گویا اکنون در بخارا تاجیکان وجود ندارند!»

در ازبکستان سالهاست شرایطی حکمفرماست که انسانها را مجبور می‌سازد به عالم دروغ و دورویی و بی‌معنوتی قدم بگذارند، و ملیت و زبان مادری خویش را پنهان دارند. حال آنکه این به معنای از وطن و پدر و

مادر و همه مقدسات دست کشیدن است. جز نژادکشی حقیقی - یعنی «گناسید» نمی‌توان بر این حوادث نام دیگری داد. این سیاستی بود که محو معنوی انسان را هدف خویش قرار داده بود.

این سیاست چنین نتیجه آورد: اگر در ابتدای سالهای بیست در حدود ازبکستان بیش از دو میلیون تاجیک زندگی را می‌گذرانند، پس از سال ۱۹۷۹ تعداد آنان به ۵۹۴۶۲۷ نفر رسید. تاجیکان ازبکستان در ابتدای انقلاب بلشویکان جهت نفوس در جای دوم قرار داشتند ولی بعداً در همین قلمرو به جای ششم تنزل نمودند و در سال ۱۹۷۹ فقط چهار درصد اهالی را تشکیل دادند. این ارقام کاملاً نادرستند. تاجیکان بخارا و سمرقند نمرده‌اند بلکه تعداد آنان چون دیگر خلقهای آسیای مرکزی روز به روز در افزایش است. آخرین بررسی برای شناسایی وضعیت ولایت بخارا سندهای زیر را نمایان ساخت: در شهر بخارا تاجیکان بیشتر از شصت درصد اهالی را تشکیل می‌دهند، ازبکها در نهایت از ده درصد زیادتر نیستند.

در ناحیه رامیتن از یکصد و چهل روستایی که دکتر نماز حاتم در مورد آنها تحقیق کرده است در ۷۵ روستا تاجیکان زندگی می‌کنند. در ۴۸ روستا ازبکها و در نه روستا تاجیکها و ازبکها، در شش روستا ترکمنها، در دو روستا ترکمنها و قزاقها عمر به سر می‌برند. همینطور در ناحیه‌های شافراکام، رامیتن و غژدوان ولایت بخارا نیز اکثریت اهالی را تاجیکان تشکیل می‌دهند. در سمرقند نیز همینطور است. اما واقعیت با اطلاعاتی رسمی بکلی فرق می‌کند، همانا ازبک سازی تاجیکان هنوز ادامه دارد. باید گفت که وضعیت کمی تغییر کرده است اگر در سال ۱۹۷۹ تعداد تاجیکان ازبکستان قریب به ششصد هزار نفر بود در سال ۱۹۸۹ شماره آنان به نُهصد و سی و چهار هزار نفر رسید. این همه نشان می‌دهد

که روندهای انقلابی نیمه دوم سالهای هشتاد در ایجاد خودآگاهی ملی در تاجیکان ازبکستان بی تأثیر نبوده است.

\* \* \*

از سالهای بیست باز یک تمایل دیگر اوج گرفت که می توان آن را «ازبک سازی تاریخ» نامید. این تمایل مخصوصاً در ده سال اخیر خیلی قوی گردید. ماهیت آن چنین است که: چون اهالی بخارا و سمرقند ازبک بوده اند، طبیعی است که آن همه ارزشهای معنوی که در ظرف چندین سده در این شهرها آفریده شده متعلق به ازبکهاست!

یادگارهای تاریخی علم و فرهنگ، عالمان و ادیبان بزرگ، هنرمندان زبردست گذشته همه از آن ازبکها اعلام شده اند. در تحقیقات علمی و آثار تاریخی عقیده ای پدید آمد: «از عصرهای ۱۴ و ۱۵ یعنی از زمان تیمورلنگ در ماوراءالنهر فقط ترکها و ازبکها عمر به سر می برند». گاه تاکید می شد که در شهرها تاجیکان گویا در مناطق و محله های جداگانه می زیستند. چنین عقاید بی بنیاد و ضد علمی حتی در بعضی نشریه های مسکو و لنین گراد نیز به چشم می رسند. اگر آثار محققان این شهرها به نفع تاریخ آسیای مرکزی عادلانه منتشر گردد هم هنگام ترجمه به زبان ازبکی ناشران در متن کلمه های «تاجیک» و «تاجیکی» را، عوض می کنند، و فقط در بعضی موارد آن را به «فارسی» تغییر می دهند.

در شناسنامه ها، راهنما سیاحان و حتی در دایرةالمعارف ازبکستان شوروی نام عالمان و ادیبان بخارا و سمرقند بدون تاکید بر نسبت ملیتشان ذکر می گردد. چون آنان در سمرقند و یا بخارا به دنیا آمده اند پس به خلق ازبک تعلق دارند. هدف گول زدن مردم نابلد است. در رمانها و داستانها و نمایشنامه های ادیبان ازبک که به تاریخ قدیم یا جدید آسیای مرکزی مربوط باشد تمام تاریخ به ازبکان منسوب دانسته می شود و فقط آنها به

عنوان مردم بومی منطقه مطرح می‌شوند. حرف نهایی و اصلی این قبیل اثرها را یک قهرمان رمان نویسنده ازبک محمود اف لخت و پوست کنده بیان کرده است: نظر وی درباره امارت بخارا و کشور ترکستان سده نوزده چنین است:

این زمین و این کشور به ازبکها تعلق دارد. همه‌اش مال ازبکهاست. (نگاه کنید به مجله شرق یولدوزی، ۱۹۸۱، شماره ۱۰، صفحه ۷۱)

این است که شعار «تاجیک وجود ندارد، ما همه ازبک هستیم»، که در سالهای بیست خیلی رواج یافته بود، در سالهای سی ادامه پیدا کرد و تا امروز هم از بین نرفته است.

نویسنده ازبک «میر محسن» درباره یادگارهای بی نظیر بخارا و سمرقند چنین نوشته است: «سرزمین ما دارای یادگارهای گرانقدر تاریخی و فرهنگی است که از گذشته پر شرف خلق ازبک حکایت می‌کنند. ریگستان، مناره کلان، ارگ، مقبره اسماعیل سامانی، کوکلتاش، رصدخانه الغ بیگ مدرسه‌های بی‌شمار، پلها و قلعه‌ها و قصرها و ... این آفریده‌های عالی جناب را بر حق، داستانهای ازبک یا موسیقی ازبک نامیده‌اند» (نگاه کنید به روزنامه پراودا و استوک، ۷ جولای، سال ۱۹۸۹).

چنین لافها با حافظه تاریخی اصل یا با خودشناسی حقیقی ملی هیچ نسیبت ندارند. «جوش افتخار ملی» مولف را به آن واداشته است که همه چیز را به خلق خود نسبت دهد و به او امکان نداده است که در کنار خلقش، خلق دیگری را ببیند. این همه تحریفها به پایه‌های معنوی و اخلاقی ازبکان حاضر تیشه می‌زند و برای خودشناسی آنان ضرر دارد. ما مشاهده کرده‌ایم که حافظه تاریخی آنان از بسیاری جهات به سمت نادرست و دروغین منحرف شده است، تصورات ایشان درباره خود، درباره خلق خود و تاریخ آن و درباره خلقهای دیگر از جمله تاجیکان با

واقعیت موافق نمی‌آید. به این حقیقت مقاله شاعر معروف ازبک «محمدعلی» که با عنوان «خود را بشناس» در تاریخ ۳۰ و ۳۱ اگوست سال ۱۹۸۸ در روزنامه یاش ینین چی به طبع رسیده است گواهی می‌دهد. هر گونه ملتگرایی مخصوصاً شتونیسیم رزمجوی پیش از همه تیشه بر ریشه خلق خود خواهد زد، زیرا مردم در این محیط ناسالم اخلاقی و روانی پرورش می‌یابند. چنین اعمال به روابط بین خلقهای تاجیک و ازبک بسیار ضرر وارد آورد.

این همه بی‌عدالتیها در پیش نظر دیگران به وقوع می‌پیوست و تا اندازه‌ای برای اهل جامعه جمهوریهای آسیای مرکزی و حتی خارج از آن معلوم بود. آنان از مناطق دیگر به بخارا و سمرقند می‌آیند و فوراً متوجه ناسالمی وضعیت ملی می‌گردند که این در اندیشه آنان تاثیر بدبجا می‌گذارد. در خصوص مهمانان خارجی بویژه مهمانان افغانستان، ایران، هندوستان و پاکستان که این کشورها نسبت به واقعیات آسیای مرکزی همیشه دقت نظر خاص ظاهر می‌کنند، حاجت به سخن نیست.

\* \* \*

سیاری تاجیکان سمرقند و بخارا چندین مرتبه به مقامات مسکو رجوع کرده و از احوال خود شکایت نمودند. در نتیجه بین تاجیکستان و ازبکستان برای همکاری و قانع نمودن تاجیکان ازبکستان ارتباطی برقرار گردید. در سال ۱۹۸۸ حکومت ازبکستان راجع به گشادن مدارس تاجیک - به آن شرط که والدین راضی باشند - و گروههای تاجیکی در مدارس عالی - به آن شرط که خواهشمندان پیدا شوند - نشر روزنامه‌های تاجیکی و نمایش برنامه‌های تلویزیون تاجیک و غیره تدبیرهایی پیش بینی کرد. ولی هیچ یک از آنها چون وعده‌هایی از این پیش داده بودند اجرا نگردید، وضعیت بدتر شد. از این همه معلوم می‌گردد که نمی‌خواهند عواقب



سیاست ازبک سازی را برطرف نمایند. چنانچه هنوز حل عملی مشکلات و مطالبی که در بالا ذکر شد شروع نشده است. در بخارا علی‌رغم باز شدن کلاسهای تاجیکی تبلیغ بر علیه آن شروع شد. (نگاه کنید به: روزنامه بخارای شوروی، به زبان روسی از ۲۱ ژنویه ۱۹۸۸) تبلیغ مربوط به این بود که اگر بخاراییان فرزندان خود را به مدرسه‌های تاجیکی بسپارند با دشواریهای بسیار سنگین مواجه خواهند شد. این بود که در همان سال در شهری که اکثریت جمعیتش را تاجیکان تشکیل می‌دهند فقط یک کلاس به زبان تاجیکی تأسیس گردید.

در تمام ولایت بخارا در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۸ ده کلاس جدید تاجیکی گشایش یافت. اما در اواخر سالهای پنجاه در ولایت بخارا صد مدرسه تاجیکی وجود داشت و اکنون از صد مدرسه تنها ده کلاس باقی مانده است!

در این میان واسطه‌های اخبار عمومی شوروی از جمله «تناس» و خبرگزاری «ناوستی» این «کامیابیهای نادر» را در سراسر جهان بلند آوازه کردند! یک سیاستمدار ازبک «یوسف آو» در مجله روسی کمونیست (۱۹۸۹، شماره ۸) خواست به ما بقبولاند که: «فقط در سمرقند ۸ مدرسه تاجیکی گشاده شد (نه مدرسه بلکه کلاسها گشاده شد)، نشر روزنامه‌های ولایتی سمرقند و بخارا به زبانهای ازبکی، روس و تاجیکی شروع گردید، بسیاری تاجیکان شناسنامه‌های نو گرفتند که نسبت ملیشان در آنها مشخص گردیده است...». حال آنکه این همه دروغ محض بود، چنانکه می‌بینیم از مطبوعات حزبی شوروی و حتی نشریه‌های علمی برای گول زدن مردم و انتشار معلومات دروغین استفاده می‌شود. کارهای ساختگی و تحریف‌سندها به طور رسمی گسترش می‌یابد، این سیاست به سیاست ازبک سازی سالهای بیست شبیه است. اهداف و اصول آن

تغییر نکرده است، برای تاجیکان سمرقند و بخارا با عذاب و مشقت بسیارگاهی میسر می شود که در روزنامه یک صفحه تاجیکی چاپ کنند یا در مکتب یک کلاس تاجیکی بگشایند. کار تاجیکان در ازبکستان با پای مورچه پیش می رود. بسیاری اوقات بر این عقیده بودیم که وضعیت تاجیکان ازبکستان، مخصوصاً وضع تاجیکان بخارا و سمرقند تنها با راه یابی و چاره سازی مسکو می تواند تغییر پذیرد - چه بسا اکنون وقت آن رسیده باشد که این بی عدالتیهای ملی بر هم زده شود.

راهبران جمهوری تاجیکستان و روشنفکران آن در سالهای بیست و بعدتر نیز بارها مسئله بخارا و سمرقند را مطرح نمودند، عبدالقادر محی الدین اف همیشه بر ضد بزرگ منشی ازبکی در نبرد بود. همان طور که در بالا اشاره شد یکی از رهبران هیئت تقسیم بندی مرزی آقای «زیلنسکی» چنین مرزبندی را یک کار «تیرتراش» اعلام نمود. و پیشنهاد نمود که: این مسئله وابسته به طلب و خواهش مردم از نو بررسی شود. (نگاه کنید به کتاب در مسیر تاریخ، تاشکند، ۱۹۲۴).

درباره این موضوع سند زیر را مطرح می نمایم: در سال ۱۹۲۴ در بخارا و سمرقند، با شهادت اسناد «موقتا تا فرارسیدن شرایط مساعد برای گسترش بعدی دولت دارایی همه تاجیکان آسیای مرکزی در حدود ازبکستان موقوف گذاشته شدند». در این مورد عبدالرحیم حاجی بایف که در حرکت تاسیس خودمختاری تاجیکستان (در ۱۹۲۴) و در حرکت به جمهوریت مستقل رساندن آن در سال ۱۹۲۹ شرکت ورزیده بود نیز گواهی می دهد، ایشان نوشته بود به دلایل مختلف بخارا و سمرقند و خجند که اکثریت نفوذشان تاجیکند موقتا در داخل جمهوری ازبکستان ماندند (نگاه کنید حاجی بایف، جمهوری هفتم تاجیکستان. تاشکند - استالین آباد، ۱۹۳۰ صفحه ۱)

چنین حقیقت که در سال ۱۹۲۴ و در سال ۱۹۲۹ بخارا و سمرقند موقتاً در حدود ازبکستان ماندند در یاد بسیاری از افراد آگاه آن دوران باقی مانده است. در سالهای بیست کمیسیونی تحت رهبری کوی بیشف (koybisheue) و در سالهای بعد از جنگ با آلمان با رهبری مالینکوف (Malinkuf) مدت مدیدی به حل و فصل مسئله سمرقند، بخارا و ولایت سرخان دریا مشغول بود. گذشته از این در تاریخ ۳ فوریه سال ۱۹۳۰ راجع به شامل نمودن ولایت سرخان دریا به جمهوری تاجیکستان قرار [فرمان] کمیته مرکزی اجرایی شوروی به تصویب رسید. اما به دلایل نامعلومی در ۱۳ فوریه همان سال فرمان ذکر شده خنثی گردید و فعالیت هیئت نامبرده نیز قطع شد. چون بایگانیها قابل دسترسی نیستند معلوم نیست که کدام نیروها مانع حل این مسئله گردیده‌اند، شاید استالین در این به تاخیر افتادن مسبب باشد، زیرا او چندین مرتبه نسبت به مراجعه رهبران تاجیکستان و اظهارات آنان در مورد سمرقند و بخارا و اوضاع تاجیکان در این دو شهر توجهی نشان نداد.

\* \* \*

اکنون تکیه به عقل سالم و توجه به اینچنین آموزش مواد و توجه به اسناد تاریخی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسی، ایتنوگرافی و آشنایی بی‌واسطه با اوضاع مناطق تاجیک‌نشین ما را در درک مسئله یاری خواهد کرد. ما اطمینان کامل داریم که مسئله تاجیکان بخارا و سمرقند تنها مسئله اقتصادی و اجتماعی نبوده بلکه دارای اهمیت بشر دوستی و معنوی و اخلاقی است. اینجا از ابعاد معنوی و اخلاقی خلق سخن گفته می‌شود، سرنوشت قدیمترین خلقی که در آفرینش ارزشهای تمدن جهانی فعالانه شرکت کرده است.

فعلاً ما باید بتوانیم بی‌بنیادی و نادرستی عملیات تحریف‌کارانه را که

در طول سالها در بین تاجیکان سمرقند و بخارا صورت گرفته به مردم نشان دهیم. مردم باید درباره خویش و درباره ریشه‌های ملی خویش حقیقت را بدانند. خوب می‌بود که در صفحات مطبوعات جمهوریهای ازبکستان و تاجیکستان درباره این موضوع بیشتر بحث و مناظره به وقوع پیوندد.

چنین فعالیتهای روشنگرانه باید در بین اهالی ازبک ازبکستان و ازبک تاجیکستان نیز به راه انداخته شود. دکتر نماز حاتم با وضع بخارا بخویش آشناست، او شهادت می‌دهد که در این ولایت تاجیکان ازبکها و ترکمانها دوستانه عمر به سر می‌برند، هرگاه در بین ازبکان راجع به تاجیکان سخن نامطلوب به میان آید، خود ازبکان می‌کوشند که از آن جلوگیری نمایند، تاجیکان و ترکمانان نیز عینا همین طور رفتار می‌نمایند. خلاصه نه فقط در بخارا بلکه در تمام قلمروی آسیای مرکزی مردم گوناگون با صلح و صلاح زندگی می‌کنند.

متأسفانه گاهگاه تدابیر غرض‌آلود و یک جانبه پیش گرفته می‌شد و در اندیشه تاجیکان ازبکستان و خود ازبکان تصورات دروغین در مورد هستی اجتماعی و تاریخی خویش ایجاد می‌کردند. اینچنین تبلیغاتی که بر ضد یکی از خلقهای برادر پخش شده است باید حتماً ریشه‌کن گردد. واجب است که تبلیغات خاصیت حقیقت‌نگاری داشته باشند و از جهت علمی مستند باشند و منافع همه مردم این سرزمین را رعایت کنند. حتماً باید در ناحیه‌های تاجیک‌نشین ازبکستان بویژه در بخارا و سمرقند و قشقه دریا و سرخان دریا، در مناسبتهای جمعیتی و رسمی بین تاجیکان و ازبکها محیط سالم اخلاقی و روانی حکمفرما باشد. در زیست و معیشت مردم زحمتکش برای عملی گردیدن این اقدام، زمینه مساعد موجود است، که آن هم ثمره زندگانی مشترک چندین سده دو خلق برادر

می‌باشد.

به عقیده ما بغایت مبهم است که آن قانون نانوشته که عبارت است از منع زبان تاجیکی از میان برداشته شود، زبان فارسی در حیات جمعیتی، در دوایر حکومتی و مکاتبه رسمی موسسات ناحیه‌های تاجیک زبان، در جلسه‌ها و جمع آمدها در حرکت‌های دادگستری و غیره به طور همه جانبه جاری گردد نه فقط در بخارا و سمرقند و سرخان دریا و قشقه دریا بلکه در ناحیه تاجیک‌نشین تاشکند، نمگان، فرغانه و دیگر ولایتها طبق «قانون زبانهای جمهوری ازبکستان» زبان تاجیکی باید به صف زبان رسمی شناخته شود و استفاده از آن در تمام رشته‌های حیات جمعیت چون امری ضروری مورد پذیرش قرار گیرد. تنها اعتراف همگانی جمعیتی و مناسبات صمیمانه اعتبار زبان مادری را در چشم صاحبان آن تقویت می‌کند و به کشف و باروری آن مساعدت خواهد کرد. تا دمی که این مطالب در مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان حل و فصل نگردد به رشد پرثمر مدرسه‌ها و معارف و موسسه‌های فرهنگی و مطبوعات و رادیو و تلویزیون و به دنبال این همه به رشد و باروری زبان تاجیکی در جمهوری ازبکستان نمی‌توان امید بست.

بنا به اطلاعات رسمی وزارت معارف جمهوری ازبکستان در سال تحصیلی ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ در ولایت بخارا و بعضی ولایتهای ازبکستان تعداد مدرسه‌هایی که کلاس تاجیکی دارند چنین بوده: ولایت تاشکند ۳۱ مدرسه، ولایت فرغانه ۳۱ مدرسه، ولایت نمگان ۲۴ مدرسه، ولایت قشقه دریا ۵۰ مدرسه، ولایت بخارا ۱۸ مدرسه (نگاه کنید به: روزنامه آموزگار، مورخ ۱۶ ژانویه، ۱۹۹۰)

هر چند عقل قبول نمی‌کند اما متأسفانه مسلم است که در ولایت بخارا که نسبت به همه مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان، تاجیکان در آنجا بیشترند،

کلاسهای تاجیکی از همه کمتر است.

به نظر ما یکی از وظایف دولتی که از حقوق اتباعش حمایت می‌کند این است که در همه مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان موانع بی‌شمار حيله‌گرانه و دروغین را از میان بردارد تا مدرسه‌های تاجیکی بدون ممانعت باز گردند و زبان تاجیکی در همه جنبه‌های حیات فارغ از مخالفت و معاندت، قادر به عمل باشد.

در سال تحصیلی ۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ برای اولین بار در تاریخ دانشگاه آموزشی بخارا دو بخش تاجیکی باز گردید ولی چرا فقط دو بخش در دو دانشکده؟ اگر ما خواسته باشیم که در مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان معارف تاجیک گسترش یابد، باید در همه دانشگاههای سمرقند و بخارا، قرشی، ترمذ و حتی تاشکند تعدادی بخشهای تاجیکی موجود باشند (همان طور که بخشهای فراوان ازبکی در دانشگاههای دوشنبه، خجند و فرغانه تپه تاجیکستان موجود است).

زندگی تقاضا می‌کند که هرچه زودتر دانشگاهها و آموزشگاههای هنری تاجیک زبان تاسیس یابند این هم تقاضای زندگی است که در همه نواحی تاجیک‌نشین ازبکستان کودکانهای تاجیکی تاسیس گردند. کودکان هرچه زودتر از دایره تنگ زبان‌آموزی در خانه خارج گردند و زودتر به گنجینه زبان ادبی دست یابند، زبان مادری از کودکی برابر شیر مادر در سرشت ایشان جای‌گزینند، اگر چنین نباشد بخارا و سمرقند نمی‌توانند آن نقش بزرگی را که در رشد زبان تاجیکی فارسی و تمدن تاجیکان در گذشته در ظرف هزار سال به جای آورده بودند، امروز نیز به عهده بگیرند. آن نیروهایی که به طور آشکارا و نهان مانع رشد و کمال

مدارس تاجیکی و گسترش کتابها، روزنامه و مجلات تاجیکی در مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان مخصوصا بخارا و سمرقند و سرخان‌دریا می‌گردند، باید ریشه‌کن شوند. باید با این نیروها که بعضی از آنها در تاجیکستان نیز عمل می‌کنند مستقیما و بی‌امان نبرد کرد، وگرنه شکستن عکس‌العمل آنان امکانپذیر نخواهد بود. متأسفانه کسی بر علیه آنهايي که در ازبکستان می‌توانند مسئله تاجیکان را حل کنند و نسبت به آن بی‌توجهند مبارزه نمی‌کنند و هیچ کس هم، کسی را به چنین مبارزه‌ای تجهیز نکرده است، اما هر عملی که در جهت ازبک‌سازی باشد به طور همه‌جانبه پشتیبانی می‌شود. حتی ملاحای بخارا، سمرقند و دیگر ناحیه‌های تاجیک‌نشین ازبکان انتخاب شده‌اند در مساجد، خطبه‌ها و موعظه‌ها به زبان ازبکی قرائت می‌شود یعنی اداره‌های دینی را نیز مجبور کرده‌اند که در ازبک‌سازی تاجیکان شرکت نمایند.

ما کاملا جانبدار جمعیت تاجیکان بخارا «آفتاب سفدیان» هستیم. این جمعیت خواستار است که در همه مناطق تاجیک‌نشین ازبکستان خطبه و وعظ به زبان تاجیکی قرائت گردد، در دانشگاه‌های دینی از مدرسه میرعرب تا دیگر مدارس بخشهای تاجیکی گشایش یابد.

تاریخ گواه است که در سده هفتم چون عربها آسیای مرکزی را ضبط کردند مجبور شدند که اجازه بدهند که سفدیان نماز را نه به عربی بلکه به تاجیکی به جای آورند، ولی ببینید که در سده بیست موفق شدند که اگر نه در نماز، در خطبه و وعظ زبان تاجیکی را به ازبکی تبدیل کنند. چنین قدرت سیاسی که اجبارا جاری می‌گردد، بویژه تمایل بزرگ‌منشی و ملیت‌گرایانه آن، حتی دین را که از دولت جدا بوده تحت تاثیر خود گرفته

است.

این حادثه یکبار دیگر به وسعت عظیم سیاست همه جانبه ازبک سازی تاجیکان ازبکستان گواهی می دهد. دکتر رحیم اف چندین سال است که در پژوهشگاه مردم شناسی آکادمی علوم سابق شوروی وضع تاجیکان سمرقند و بخارا را مورد تحقیق و بررسی قرار داده است. او می نویسد: «اکنون در سمرقند و بخارا در مورد تامین احتیاجات زبانی و اجتماعی و فرهنگی تاجیکان وضع فاجعه آمیزی رخ داده است در مسائل اجتماعی و فرهنگی محروم ماندن تاجیکان این شهرها به شدت احساس می شود.»<sup>۲</sup> بعضی در دایره های مأموری و سیاسی می خواهند به ما بقبولانند که هیچگاه سیاستی وجود نداشته است فقط بعضی سهو و خطاها رخ داده بوده که امروزه بزودی می توان آنها را اصلاح کرد.

چنانچه رئیس شورای ملتهای شورای عالی شوروی سابق رفیق نشان اف هنگامی که مقام منشی اول کمیته مرکزی حزب کمونیست ازبکستان را بر عهده داشت گفته بود: «بعد از تقسیم بندی مرزها که پس از انقلاب اکتبر به وقوع پیوست در اثر خطای رهبران ملت بعضی تاجیکانی که در ازبکستان زندگی می کردند در شناسنامه هایشان ازبک معرفی شدند. بعضی مدارس تاجیکی بسته شدند ... به اندازه معین حقوق تاجیکان محدود شد» (نگاه کنید به روزنامه کامسومالسکای پرودا، اول جولای ۱۹۸۸).

این گونه که می بینیم گویا هیچ واقعه ای رخ نداده است و فقط بعضی نقایص کوچک موجود است که اصلاح آن دشواری ندارد. چنین خاطر جمعی، و چنین توصیفی از مسئله مذکور از جانب سیاستمدار و



نماینده علم و ادب گواه بر این است که در ازبکستان نمی‌خواهند وضعیت اصلاح شود و این اقدام انکار موجودیت یک مسئله جدی و پیچیده است. تا هنگامی که به اوضاع فاجعه‌انگیز تاجیکان در ازبکستان اعتراف نکنیم، امید بستن به بهبود اوضاع صحیح نیست.

فیض‌اله خواجه‌اف یکی از رهبران حرکت تقسیم‌بندی مرزهای آسیای مرکزی بعد از اتمام این اقدام یعنی در تاریخ چهارم مارس ۱۹۲۵ مجبور شد به طور ذیل اعتراف کند که: «مسئله تاجیکان در ازبکستان یکی از مسائل اساسی سیاسی بوده و توجه جدی کل حزب را تقاضا می‌کند.» (نگاه کنید به: آرشیو حزبی جمهوری ازبکستان صندوق ۵۸، شماره ۱، دوسیه ۶۴ ورقه ۵)

جدیدیت و شدت این مسئله که همان وقت یکی از مجرمان اساسی آن همه بی‌عدالتیها نیز به آن اعتراف کرده بود، این روزها به مراتب بیشتر شده است و محتمل است که عواقب غیر مترقبه‌ای به دنبال داشته باشد. به این دلیل، بر اساس اهمیت وضعیت می‌باید قدمهای اساسی برداریم، یعنی در ولایتهای تاشکند، فرغانه، نمگان سرخان‌دریا ناحیه‌های ملی تاجیکی تاسیس شود. بخارا، سمرقند، قشقه‌دریا و سرخان‌دریا به ولایات خود مختار تبدیل گردند، و در مناطقی از ولایتهای مذکور که ازبکان نیز زندگی می‌کنند شوراها دهات و مناطق ازبکی تاسیس شود. چنین اقداماتی می‌تواند در این راه یکی از قدمهای نخستین محسوب گردد.

گذشته از این، چهار ولایتی که در آخر ذکر گردید و ناحیه‌های تاجیک‌نشین آن‌ها باید واحدی یکپارچه کشوری را تشکیل دهند و

صاحب خود مختاری یگانه‌ای باشند که آن به موجودیت تقسیمات معین داخلی کشوری و مرزی خلل نخواهد رساند. تاجیکان نه فقط مسائل فرهنگی، بلکه مسایل رشد و ترقی اجتماعی و اقتصادی و مسائل محیط زیست و مانند اینها را نیز خودشان باید حل و فصل نمایند، یعنی تاجیکانی که در بسیاری ناحیه‌ها و ولایتها در اکثریت قرار دارند و زندگی می‌کنند باید سرنوشتشان را خودشان معین کنند.

به عقیده من، رئیس جمهور مملکت با توجه به جدیت و اهمیت مسئله برای پیشگیری از مداخله و فشار بیرونی باید نظارت بر قلمرو خود مختار تاجیکان سمرقند و بخارا، و قشقه‌دریا و سرخان‌دریا را خود به عهده بگیرد.

ارتباطها و مناسبات میان ملتها آنچنان مسئله پیچیده‌ای است که در حل آن دولت باید سرعت و باکمال‌کاردانی بکوشد.

مردم را باید از زوال معنویت و فساد اخلاقی نجات داد، و باید آنها را از گرداب زندگی که به سوی باتلاق دورویی و بی‌معنوبتی و تحقیر و خواری سیر می‌کند بیرون آورد. به این معنا مسئله ملی تاجیکان نه فقط مسئله‌ای اقتصادی و مادی، بکله امری معنوی است که اساس اخلاقی حیات آدمیزاد و پایه‌های سیاسی و اخلاقی جامعه را به طور کلی در بر می‌گیرد.<sup>۳</sup>

پی نوشتها:

۱. مجاهدین مسلمان را که علیه کمونیستها می‌جنگیدند «باسمجه» یعنی اوباش می‌نامیدند.

۲. مسائل مهم مناسبات ملی در اتحاد شوروی، لنین‌گراد، سال ۱۹۸۹، ص ۳۱.
۳. این مقاله در شماره دهم در سال ۱۹۹۰ در مجله صدای شرق به چاپ رسیده است.



## تاجیکان در خرابزار بزرگی

رستم شکوروف

در تبادلات سال ۱۹۱۷ سرنوشت خلقهای آسیای مرکزی نیز به طور کلی تغییر پذیرفت، زندگی مجرایش را دگرگون کرد، نقشه جغرافیایی نو گردید، دولتهایی که جهانیان می دانستند و اعترافشان می کردند، به تمامی از بین رفتند و دولتهایی جایگزین آنها گردیدند که نامشان در خاطر هیچ کس نبود.

من چه گویم که روی این بحث دردناک هزار سال پیش پدر بزرگ ما ابو عبدالله رودکی فرموده:

جهان همیشه چنین گردگردان است  
همیشه تابود آیینش گردگردان بود  
کهن کند به زمانی همان کجا نو بود  
و نو کند به زمانی همان که خلقان بود  
بسا شکسته بیابان که باغ خرم بود  
و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود ...

به نظر ما یکی از سببهای جنبشها و مرز طلبیها که در قلمرو شوروی سابق، از آن جمله در آسیای مرکزی ادامه دارد همانا خلل پذیر گردیدن نظام طبیعی زندگی آدمیان است. چنانچه بزرگترین مرکزهای سیاسی و فرهنگی این منطقه - شهرهای خیوه، سمرقند و بخارا که با همین اسمهای خوش آهنگ دولتهایی نیز وجود داشتند، اکنون در نقشه جهان تغییر نام داده‌اند و دولتهایی که به اصطلاح دیروزه بلشویکها «در زمان تیره و تار فتودالی» دیده عالمیان را با نور معرفت منور کرده‌اند، در جامعه «شکوفان

سوسیالیستی» در سطح شهرهای مقرری مزافاتی باقی مانده‌اند، پایتختها باشند در جاهای نیمه‌آباد یا ناآباد استقرار گردیدند.

تاریخ گواه است که در آسیای مرکزی هیچ‌گاه دولتهایی مرکب از یک قوم یا یک ملت وجود نداشتند و قومهای تاجیک و ترک تبار، یک عمر وظایف اجتماعی را بین همدیگر تقسیم کرده، در رفاه و آسایش زندگی می‌کردند. به همین سبب عالم شهیر «ولادیمیر بارتولد» با تقسیم‌بندی جماهیر آسیای مرکزی که در سال ۱۹۲۴ میلادی، با عجله انجام پذیرفت مخالفت کرد و تأسیس جمهوریهای ملی را در این سرزمین نادرست تلقی کرد. اما اعتراض او بی‌نتیجه ماند و طبق اسلوب دولتداری روسیه و دولتهای اروپا چون: آلمان، فرانسه و انگلستان در آسیای مرکزی نیز جمهوری‌های ملی تأسیس نمودند و زندگی اجتماعی و سیاسی خلقهای این سرزمین را در قالب اروپایی انداختند.

تعلیمات «رهبر زحمتکشان» لنین که می‌گفت: «ملت باید صاحب سرزمین علی‌حده باشد» بزودی جامعه عمل پوشید و این نودولتان تعداد زیادی از عرف و عادات و سنتهای نیاکان را چون «باز مانده‌های زمان فئودالی» صرف‌نظر نمودند، خصوصاً از تمدن عالمگیر اسلامی و ایرانی که قرنهای بی‌شماری در این منطقه ریشه مستحکم داشت، بی‌بهره ماندند که اکنون چنانچه می‌بینیم زهر چنین کوتاه اندیشی را، این مردم با تلخکامی می‌چشند. ایدئولوژی ملحد کمونیستی بار خود را بر دوش اندیشه‌های والای اسلامی با قلدری تحمیل نمود و خواست طبل پیروزی زند. همچنین در رشته اقتصاد مالکیت خصوصی، سرمایه‌داری و بازار آزاد منع گردید.

این تاریخ بابها و صفحات تلخ و غمگین فراوان دارد: ساکنان آسیای مرکزی که وحشت ظلم و ستم مغول از یادشان نرفته است و نخواهد رفت، شاهد فاجعه‌های تازه گردیدند: بلشویکها در سوزاندن و به آتش کشیدن سرچشمه عقل و خرد - کتاب و مسجد و مدارس - بیدادگری را از اقوام صحرا گذراندند.

ناگفته نماند که برنامه ویژه حکومت کمونیستی با عنوان «فرهنگ زحمتکشان» ماهیتاً دشمن ثروتهای معنوی بیش از هزار ساله سرزمین خراسان بود. در همین زمینه معیارهای اخلاقی و معنوی مردم بخصوص آن معیارها که مرانامه زندگی مسلمانان بوده‌اند زیر پا گذاشته شد، بزرگترین مقدسات مردم، قرآن مجید که قانون اساسی بیش از هزار و چهار صدساله ملتها محسوب می‌گردید از چشمانمان دور ماند و از اعتبار ساقط دانسته شد، جایگزین حدیث رسول اکرم (ص) و کلام، شیرف «سرمایه» مارکس و «برنامه اعمال جامعه کمونیستی» گردیدند ... خوشبختانه کمونیزم الحادی به هدفهای خود نرسید: در ضمیر مردم همان عشقی که به دین و آیین خود داشتند، ماند که ماند.

امروز می‌توان از تجارب گذشتگان و تحولات اخیر که در منطقه رخ داده نتیجه‌گیری نمود و سه قانونی را که روی کار است یادآور شد:

۱ - قانون دوران گذشته که از لوح خاطره‌ها فراموش نگردید و نبرد علیه آن هنوز چون «میراث زمان فتودالی» ادامه دارد.

۲ - قانون جدید، که از آن زیاد حرف می‌زنند و کم عمل می‌کنند.

۳ - قانون نانوشته‌ای مربوط به رشوه‌خواری، دلالی و غیره.

اما چون به حقیقت حال با چشم خرد نظر کنیم و بخواهیم بدانیم که

کدامیک از این قانونها بیشتر فعال است، هرچند این نکته غم‌انگیز و یأس‌آور است، می‌باید ابراز عقیده نمود که مردم این سرزمین ماهیتاً در میهنی زندگی می‌کنند که قانون وجود ندارد.

راجع به رشد زندگانی ساکنان آسیای مرکزی امروز یک عده عقیده دارند که در این منطقه فئودالیسم ریشه‌های عمیق رانده است. آری همینطور است، اما نه فئودالیسم بلکه سوسیالیسم فئودالی ریشه دارد. رویدادهای امروز آسیای مرکزی از حوادث قرون وسطا یاد می‌کند و در بعضی موارد از جامعه فئودالی هم وحشت بیشتری به چشم می‌خورد. بعضیها برآنند که ساکنان آسیای مرکزی گویا نان‌پخته را بکاؤل بوده‌اند، یعنی از حساب دیگران شکم می‌چرانده‌اند. این کدامین سبب بوده که بعد از هزار سال بار نخست آنها محتاج «برادری» شده‌اند و دست بر دل دیگران دراز کرده‌اند. می‌باید روی این سوال اندیشید.

باید گفت که در این سرزمین خلقهای زجر کشیده و تحقیر شده کم نیستند. ولی به نظر من جبر و ظلم از برای تاجیکان بیشتر بوده است و می‌باید به تاریخ تمدن این خلق واقع‌بینانه نظر نمود. امروز در بعضی دایره‌های حکومتی و حتی موسسه‌های علمی سخنهای بلندپرواز و افتخاری از باب تاریخ و تمدن این یا آن خلق خیلی زود صدا می‌دهند. و طبیعی است که از جهل و تعصب چیزی به دست نمی‌آید و از مولفان این قبیل افتخارنامه‌ها، اوضاع سیاسی قرن آنها را پرسید بدون تردید سوال شما بی‌پاسخ خواهد ماند. حال آنکه سیاستمدار واقعی باید سرنوشت ملتش را در طول تاریخ بداند و گرنه در ترکتازی دهر غافل از فتنه‌های نهانی خواهد ماند.



چنانکه می‌بینیم امروز در خوارزم از اجداد تاجیکان نشانه‌ها می‌جویند. از قرن ۱۸ در فرغانه روند متجانس ساختن تاجیکان اوج گرفت و این روند امروز هم با سرعت ادامه دارد، اوضاع در سمرقند و بخارا برای هر فرد معلوم است. مکتبهای تاجیکی [فارسی] تعطیل گردیده‌اند. افراد لازم تعلیم این شهرها بی‌کتاب و بی‌استاد و بی‌مدرسه‌اند، حیرت زده‌اند.

تاجیکان چون دیگر خلقهای قدیمی و باستانی از جانب قومهای ظالم جهان در طول تاریخ زیر ظلم و فشار و شکنجه‌اند و حتی آنها به رویدادهایی چون از دست رفتن یک قسمت از خاکشان عادت کرده‌اند. اما در ابتدای قرن ۲۰، هنگام تقسیم‌بندی مرزهای آسیای مرکزی، از دست رفتن بخارا و سمرقند مثل آن بود که انسانی را از عضوایی چون سر و دل محروم سازند. در همان مرحله باز چندین مناطق دیگر که کاملاً یا اکثراً، تاجیکان زندگی می‌کنند نیز خارج از مرز تاجیکستان ماندند. ولی با از دست رفتن بخارا و سمرقند آن محوری که ملت تاجیک از قرن ۹ به بعد پیرامونش متحد می‌شدند ویران شد.

محروم ماندن تاجیکها از بخارا و سمرقند مثل جدا شدن روسها از مسکو و شهر باستانی دیگر سنت پترزبورگ است. شما تصور کنید اگر از روسها آن دو پایتخت را، آن دو مرکز تمدن و فرهنگشان را برابند، از این ملت چه خواهد ماند؟ علاوه بر این، دیگر روز سختی که به سر تاجیکان آمد آن بود که ایشان را به خجندی، کولابی، حصاری، گرمی و بدخشانی تقسیم کردند. به نظر بنده سبب اساسی این تفرقه اندازی اهدا کردن و دادن پایتخت دولت هزارساله به بیگانگان بود. باور دارم اگر مسکو و

سنت پترزبورگ را روسها از دست می‌دادند، روسیه بدون تردید تجزیه و پاره پاره می‌گردید. مسلماً تقسیم کردن تاجیکستان به نواحی مختلف، به ضرر رشد و کمال این ملت است، زیرا ملتی پاره پاره عاجز و ناتوان است. از طرف دیگر از مراکز بزرگ فرهنگی محروم ماندن، تاجیکان را که ذاتاً مردم شهری و شهرنشین بودند، به افراد غیرفعال روستایی تبدیل نمود. حال آنکه در گذشته تمدن و فرهنگ شهری در ذهن روستاییان ما همیشه تأثیر مثبت گذاشته بوده است. مکاتب و مدارس با وجود کم و کاستی‌هایی که داشتند تا حدی طالبان علم را از ثمره علم و دانش بهره‌مند نموده‌اند. سخن حضرت رسول اکرم (ص) را که می‌فرمایند: «طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان واجب است» سرمشق هر انسان مسلمان در زندگی بوده. و از ثروتهای گران مایه‌ای چون: شعر و موسیقی نه تنها شهریان و اشراف شهرنشین بلکه روستاییان نیز برخوردار بوده‌اند.

استفاده بردن هر خانواده‌ای از آثار شعرایی چون: مولوی رومی، خواجه حافظ شیرازی، شیخ سعدی، مولانا عبدالرحمن جامی، بدرالدین هلالی و میرزا بیدل، خود دلیل آن چیزی است که در بالا بیان نمودیم. از سوی دیگر الان مردم روستا در تاجیکستان نسبت به شهریان اشعار بیشتری از حفظ هستند، که این هم از تاثیر فرهنگ شهرهای قدیمی بر زندگی روستاییان است. جای تأسف است که بعد از جدا شدن از سمرقند و بخارا چنین سستهایی نیز خلل‌پذیر گردید، فرهنگ مردم روستا بتدریج نزول کرد، حتی این حالت در شهری چون دوشنبه سخت پابرجاست ... همین طریق پدید آمدن فاصله میان مردم و مراکز فرهنگیشان و از سوی دیگر قتل و کشتار عمومی فاضلان و دانشمندان ملت و به کام آتش کشیدن

هزارها جلد کتاب نیز به خوی مردم بویژه روستاییان تاثیر بدی گذاشت. با همه این فاجعه‌ها به طور ناگهانی تبدیل کردن الفبای فارسی به لاتین و سپس به روسی فاجعه نوی بود، که از این بارگران قامت فرهنگ بیش از هزارساله تاجیکان خم شد، حافظه تاریخی خلق سخت لطمه دید. کار به جایی رسیده که امروز کمتر افرادی پیدا می‌شوند که کتابهای از چنگال باقی مانده چنگیزیان کمونیست را، به راحتی بتوانند بخوانند.

دریغا که با گذشت ایام، سیمای ملی مردم تاجیک محو می‌گردد و هویت تاجیکانه از دست میرود و کار به جایی رسیده که مردمشناسی چون رحیم‌آف از یک شدن تاجیکان ازبکستان را یک درد بی‌درمان یا روند بی‌بازگشت اعلام می‌دارد<sup>۱</sup> که شاید فرموده ایشان درست باشد.

اینجا سوالی مطرح می‌شود که مگر در آسیای مرکزی مظلومترین و بدبخت‌ترین مردم، تاجیکانند؟ همسایگان ترک تبار آنها - ترکمنها، قرقیزها و ازبکها چطور؟ آیا آنها از تاجیکها خوش شانس‌ترند؟ پس صلاح آن است که نه تنها سهم خلقهای منطقه را در غنای تمدن عموم بشری وصف بکنیم، بلکه از دردها و زجرهایی که از دهر چشیده‌اند نباید چشم‌پوشی کرد. با وجود آن که در سالهای سی خلقهای ترک تبار نیز زیر شکنجه و ظلم قرار گرفته‌اند، و دچار چنین وحشت گردیده‌اند، اما باید گفت که این انقلاب بعداً محرک روند خودشناسی آنها گردید و قرن ۲۰ زمان تشکّل سریع اقوام ترک و اتحاد قوی آنها بود، همچنین این مرحله آغاز به تمدن اروپایی پیوستن ترکان است. این روند در اواخر قرن ۱۹ و

ابتدای سده ۲۰ در ترکیه ظهور نمود. معه‌ذا در همین دوران ملت واحد ترک عثمانی تشکیل یافت که قاطعانه رو به اروپا و تمدن اروپایی آورد و آنها بتدریج اروپایی شدند. اقوام ترک نژاد روسیه هم چه در زمان قبل و چه بعد از انقلاب از ترکیه پیروی نمودند.

«تحکیم سلطه شوروی برای اقوام ترک در آسیای مرکزی اهمیت بزرگ دیگری هم داشت: شوروی برای استواری و استقرار دولت، آنها مساعدت نمود. اکنون ملت‌های جوان خود را قدیمتر نشان داده دستاوردهای باستانی مردم بومی را به خود نسبت می‌دهند که این از روی عدل و انصاف نیست ...»

بالاخره چون خلق‌های آسیای مرکزی پیرو دین مبین اسلامند و این دین مقدس حتی همزیستی شایسته را با پیروان دیگر ادیان ضروری می‌شمارد، واجب است که آنها سنت‌های اسلامی را بیش از پیش رشد دهند، رسالت و تعلیمات ابراهیم خلیل‌الله، موسی کلیم‌الله و عیسی مسیح را چون برنامه کار و زندگی خویش تقویت بخشند.

پیغمبر اکرم فرموده بود:

فرزندان آدم اعضای یک پیکرند. شیخ سعدی این حدیث را این طور به رشته نظم کشیده است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند ...

تاجیکان که بر حق وارثان این شیخ حکمتسرایند، این اندرز و این حدیث را خوب در خاطر دارند. خاطرات تاریخی باید راه امروز و فردا و پس فردای ما را روشن سازد.

پی نوشتها:

۱. رحیم‌آف مسائل مناسبات بین ملت‌ها در ازبکستان. مجموعه مسائل مبرم مناسبات بین

ملت‌ها در اتحاد شوروی. لنین‌گرا، سال ۱۹۸۹.



## خطابه به تاجیکان سمرقند و بخارا

ادش استند

آیا می‌دانید که گذشتگان شما برای محافظت شرف و ناموس و ایمان و وجدان و زمین و زبان خویش چقدر جانبازها کرده و چقدر قربانیها داده‌اند. تاریخ گواه اینهاست و شاعر بی‌سبب نگفته:

هر که نامخت از گذشت روزگار      نیز ناموزد ز هیچ آموزگار  
صفحات تاریخ خلق را وقایع گذشته روزگار تشکیل داده‌اند. آن را ورق گردانید، می‌بینید که بخارا و سمرقند را لشکرکشهای جهانگیر چون اسکندر مقدونی، جلادان خونخوار چون چنگیزخان مغول پامال کرده‌اند. چه شاهان یونانی و چه شاهان عرب و چه فرمانروایان ترک هر یک می‌کوشیدند که سمرقندیان و بخاراییان زبان آنها را قبول نکنند، ولی مردم سمرقند و بخارا در دشوارترین لحظات زندگی همه دارایی خویش را به دشمن دادند اما زبانشان را نگهداشتند.

پیغمبر اسلام محمد (ص) از زبانهای غیر عرب تنها به زبان فارسی (تاجیکی) خواندن دعا و قرآن را اجازه داده بود. ولی لشکرکشهای عرب خواستند که در بخارا زبان عربی را نیز جاری کنند و ظلم را به درجه‌ای رساندند که در هر خانواده تاجیک یک عائله را برای نظارت جای دادند. با وجود این خلق بخارا توانست زبان مادریش را نگهدارد و عرب نشود. مردم این شهرها در زمان حکمرانی امیران ترک و مغول نژادی چون تیمورلنگ نیز زبان خود را عوض نکردند.

آن کاری که امرا و لشکرکشهای خونخوار نتوانستند انجام دهند در عصر ۲۰ پان ترکیستها تصمیم به اجرایش گرفتند و خواستند از همین راه

برای به وجود آوردن دولت بزرگ ترکی در آسیای مرکزی شرایطی فراهم کنند. هرچند که سمرقند و بعضی مناطق تاجیک‌نشین با روسیه در سال ۱۸۶۸ میلادی همراه شده بود، روسیه تزاری برای رواج زبان تاجیکی هیچ کاری نمی‌کرد. پان ترک‌یست‌ها از چنین مناسبات سرد روسیه با زبان فارسی بسیار استفاده کردند. آنان در سالهای قبل از انقلاب اکتبر در سمرقند و بخارا مکتبها گشاده، روزنامه‌ها نشر می‌کردند و با تمام جان می‌کوشیدند که مردم تاجیک این شهرها را به جانب خود بکشند و گمراه کنند. آنها در بین مردم عوام تبلیغ می‌کردند که شما اصلا ترک یا ازبک هستید، ولی زبان شما تحت تأثیر فارسها تاجیکی شده است. چون مردم این حيله‌شان را نپذیرفتند، باز نیرنگی نو بستند و آوازه‌ها پهن کردند که: هر کس تاجیک باشد او را اجبارا به تاجیکستان می‌فرستند. پان ترک‌یست‌ها تا حدودی به مقصدهای ناپاک خویش رسیدند. چرا اینطور شد، سببها زیادند ولی سبب اساسی این بود که خلق تاجیک سمرقند و بخارا پیش از انقلاب اکتبر ملت را به معنای دین می‌فهمید. حالا هم از مو سفیدان بپرسید که ملیت شما چیست؟ جواب می‌دهند الحمدلله مسلمان.

اگر بپرسید زبان مادری شما چه زبانی است؟ می‌گویند: فارسی یا تاجیکی. فارسی و تاجیکی یک زبان است، یعنی زبان مادری نشانه تحسین برای تشخیص ملیت است. این زبان از آله‌های [لالایی] مادر شروع شده تا دم مرگی هر آدم همدم و خدمتگزار اوست. زبان فارسی و تاجیکی و عموما تمدن آسیای مرکزی اساسا در سمرقند و بخارا رواج یافته است. به همین سبب است که پایه‌گذاران ادبیات قدیم و جدید تاجیکی استادان ابو عبدالله رودکی و صدرالدین عینی از همین شهرهایند. بنابراین شهرهای سمرقند و بخارا از قدیم پایتختها و مراکز ادبی و هنری تاجیکان بوده‌اند. ولی پان ترک‌یست‌ها و پیروان آنها در بین سخنان لهجه



سمرقند و بخارا بعضی کلمه‌های ازبکی را یافته و ادعا می‌کردند که بین زبان تاجیکی و زبان سمرقند و بخارا فرق بزرگی است. امروز هم از زبان بعضی ساده‌لوحان این گپها را می‌شنویم اما کسی به ایشان نمی‌گوید که تو که عالمی زبانشناس نیستی چرا این طور می‌گویی. همان قدر فرق میان زبان سمرقند و زبان ادبی تاجیک وجود دارد که بین زبان شهرها و محل‌های دیگر نیز مشاهده می‌شود. پان‌ترکیستها نغز می‌دانستند که اگر سیاست ازبک‌سازی در شهرهای قدیم تاجیک، سمرقند و بخارا ثمر به بار آورد خلق تاجیک را از ریشه‌های تمدن قدیمی خویش می‌توان به آسانی جدا کرد. آنگاه ابن سینا و رودکی را هم ترك گفتن ممکن خواهد بود.

پان‌ترکیستها در ابتدای حکومت شورایی اگر ظاهراً نیست شده باشند هنوز هم تاثیر دروغ و حيله و نیرنگ آنها باقی است. جانبداران این جریان مردم تاجیک سمرقند و بخارا را در شناسنامه‌هایشان اجباراً ازبک نوشته‌اند. در اسناد و آمار شماره تاجیکان را کم نشان می‌دادند، مکتبهای تاجیکی را می‌بستند، به راه‌اندازی تئاترها و روزنامه‌های تاجیکی اجازه نمی‌دادند و آنها به هر تاجیک پاسخ می‌دادند: این جا ازبکستان است! زبان دولتی زبان ازبکی است «و شهر یک چشمان بروی یکی چشم بشو.» اکثر مردم به اجبار و بعضی از سادگی با خواست خویش «یک چشم» شدند. خلق را نمی‌توان گنهکار شمرد، گناه از راهبران بوده است.

بعضی اشخاص ادعا می‌کردند که میان خلقهای ازبک و تاجیک غیر از زبان هیچ فرقی نمانده است این اندیشه زیاد تبلیغ می‌شد و تفاوت نژادی و خصوصیت‌های متفاوت دیگر این دو خلق را نادیده می‌گرفتند که این نشان بی‌حرمتی به هر دو خلق است. زبان تاجیکی به گروه زبانهای هند و اروپایی تعلق دارد و زبان ازبکی به گروه زبانهای ترکی قرلقی. هرچند

قسمتی از ازبکها و تاجیکها تحت تاثیر آمیزش خونی فراوان چهره‌هایی بسیار شبیه به هم دارند اما قسم بیشتر آنان از جهت سیما فرق می‌کنند. زیرا خلقهای ترک از نژاد آریایی هند و اروپایی نیستند. حتی در عرف و عادت و مثلا شیوه خوراک‌پزی و غیره نیز با هم فرق دارند. به هر صورت در سمرقند و بخارا بسیار مکتبهای تاجیکی به ازبکی بدل شدند. در نتیجه از این دو شهر در دو دهساله آخر عالم و شاعر و محقق تاجیک پدید نیامد. از میان تاجیکان ازبک شده همچنین سبب در آن است که طفلان تا به سن مکتب در خانه و کوچه به زبان مادری صحبت می‌کنند و این زبان برابر شیر پاک مادر به جسم و جانشان جاری می‌شود. برای آنکه آنان به ازبکی تحصیل بکنند و آن زبان را کاملا بفهمند باز شش تا هفت سال دیگر کار لازم است. و تا زبان می‌آموزند دیر می‌شود و دانش فراموش می‌کنند.

اینک خوشبختانه برای تحصیل به زبان تاجیکی در این شهر - سمرقند و بخارا - شرایط خوبی فراهم آمده. اما سوالی مطرح می‌گردد که خود مردم سمرقند و بخارا آیا می‌توانند از این شرایط پرثمر استفاده بکنند؟ هر یک از ما باید بفهمیم که زبان مادری مقدس است و به ملیت خود باید افتخار کرد. تنها برای آنهایی که در حیات پول و منصب را از همه مقدسات زندگی بالاتر می‌شمارند ملیت و افتخار ملی وجود ندارد.

برادران و خواهران! ما ملتگرا نیستیم و به خلق برادر ازبک کینه هم نداریم ولی دیگر نمی‌گذاریم که در شناسنامه‌ها و دیگر اسناد ما به دروغ ازبک نویسند و از این راه در سرشماری، تاجیکان را کم نشان دهند. و از رواج معارف و مطبوعات تاجیکان مانع گردند.

تاریخ را نباید هرگز فراموش کرد که خلقهای ترکی زبان هرکجا می‌رفتند می‌کوشیدند که به زبان مردم همان محل صحبت نکنند تا آدمهای بومی مجبور شوند ترکی را بپذیرند و آهسته آهسته زبان

مادریشان را فراموش کنند. برای مثال در جایی که امروزه کشور ترکیه قرار دارد در زمانهای قدیم دولتی با عنوان روم وجود داشت که آنجا حتی یک ترک هم نبود. امروز غالب اهالی آن ترک نام دارند و یک نفر پیدا نمی شود که زبان خلق بومی را به یاد داشته باشد. همین حالت در آذربایجان نیز رخ داد که از زمانهای قدیم در این سرزمین ایرانیها می زیستند و همین حالت در خوارزم نیز رخ داد که خلق آن به یکی از زبانهای گروه ایرانی صحبت می کردند، اما بعداً ترک زبان شدند.

برادران و خواهران! ما باید هشیار باشیم که همین حالت در گهواره تمدن تاجیک رخ ندهد در دو شهری که سمرقند و بخارا نام دارند و با این نامها در تمام جهان تاجیکان شناخته می شوند. خواجه حافظ بزرگوار فرموده اند:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

یعنی برای حافظ سمرقند و بخارا از جانش هم شیرینتر بوده است و از تمام مال دنیا گرانبها تر. وگرنه شاعران به عوض محبت، از جان کم بها تر چیزی را نمی بخشند. پس بیایید به حرمت آن شاعران و عالمان بزرگ فارس و تاجیک که هزارها نفرشان از این شهرها جوشیده و سربالا کرده اند به پاکیزگی زبان خود اعتبار دهیم به قدر و قیمت زبان خلق خود برسیم که شاعران بزرگش رودکی، خیام، فردوسی، سعدی، حافظ، جامی و بیدل را تمام عالم می شناسند و آنان بزرگی و توانایی این زبان را اثبات کرده اند.



## معلومات مختصر درباره مؤلفان مقالات و مرتب کتاب

- سعید نفیسی (۱۸۹۶ - ۱۹۶۶): دانشمند، شاعر و نویسنده و یکی از چهره‌های تابناک فرهنگ ایران در قرن ۲۰. آثار او در چندین کشورها به زبانهای مختلف ترجمه و نشر گردیده است. مقاله «سرزمین پاک نیاکانم» را در سال ۱۹۲۶ به مناسبت نشر کتاب «نمونه ادبیات تاجیک» در مسکو تالیف نموده است.

- صدالدین عینی (۱۸۷۸ - ۱۹۵۴): از بزرگترین نویسندگان تاجیکستان و شوروی سابق محسوب میشود. آثار ایشان در ۱۳ جلد به زبان تاجیکی و چندین زبانهای دنیا به نشر رسیده است. مقاله «معنای کلمه تاجیک» را استاد سال ۱۹۴۲ در سمرقند نوشته است.

- ولادیمیر یرتولد (۱۸۶۹ - ۱۹۳۰): دانشمند وارسته روس که آثار گرانبهایی از خویش به یادگار گذاشته است و اکثراً در زمینه ایران‌شناسی تالیف گردیده‌اند. مقاله «تاجیکان» او برای بار نخست در سال ۱۹۲۵ در مجموعه «تاجیکستان» در تاشکند

به زبان روسی انتشار گردید.

- ایرج افشار سیستانی (سال تولد ۱۳۲۰ هجری شمسی): از چهره‌های نمایان فرهنگ معاصر ایران است و در رابطه با تاریخ ایران و اقوام ایرانی دهها کتاب نوشته است.

- مهدی سیدی (متولد ۱۳۳۲، ایران): در رشته ریاضی وارد دانشکده علوم شد بعد از مدتی تدریس فیزیک در دبیرستانهای تهران به زادگاه خویش توس برگشت و مطالعه و پژوهش در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران به ویژه ایران شرقی، اصلی‌ترین موضوع مورد علاقه اوست.

- دکتر علی اکبر ولایتی (متولد ۱۳۲۴، ایران): وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۶۰ (دکتروالایتی) دانشگاه تهران را در رشته پزشکی به پایان رساند. او دو جلد کتاب و بیش از چهل مقاله در زمینه‌های پزشکی، ادبیات، سیاست و تاریخ تالیف نموده و در انجمنهای داخلی و خارجی ارائه کرده است.

- جلال اکرامی (۱۹۰۹-۱۹۹۳، تاجیکستان): از اهل بخارا بوده، بزرگترین رمان‌نویسان تاجیک

محسوب می‌شود. آثار ایشان در چندین کشورهای جهان از جمله ایران نیز ترجمه و نشر گردیده است دختر آتش از جمله آثار اوست که در ایران به چاپ رسیده است. تاریخ بخارا و سرنوشت مردم آن در ابتدای قرن ۲۰ در آثار اکرامی جایگاه ویژه‌ای دارد.

- عباس علی‌اف (۱۸۹۲ - ۱۹۳۸)  
تاجیکستان): زاده بخارایی شریف است. چند سال در وظایف مختلف دولتی در جمهوری خلقی بخارا و بعداً جمهوری تاجیکستان کار کرد. در دوران استبداد استالین با دسیسه پان‌ترکستها و اتهامات ملتگرایی اعدام گردید.

- محسن عمرزاده (۱۹۳۰ م. ازبکستان): زاده یکی از محلات تاجیک‌نشین فرغانه بوده، سالیان زیادی معاون سردبیر روزنامه، «آواز تاجیک» در تاشکند بود. در دفاع از زبان و فرهنگ تاجیکان با دشمنان این فرهنگ و این زبان با قلم در رزم است و تالیفات زیادی در موضوع تاریخ و فرهنگ مردم خراسان و رسم و سنتهای آنها دارد. ایشان اکنون رئیس «بنیاد فرهنگ تاجیکان» در تاشکند می‌باشد.

- عبدالقادر فان اقه‌باش قاجار (از دانشمندان قرنهای ۱۸ و ۱۹ میلادی): از زندگی نامه ایشان معلومات کافی در دست نداریم. مقاله «در تحقیق لفظ تاجیک» از کتاب او «اویماق مغول» که یک نسخه از آن در کتابخانه بنیاد پژوهشهای اسلامی در مشهد موجود است مورد استفاده قرار گرفت.

- عبدالقادر محی‌الدین اف (۱۸۹۱ - ۱۹۴۰ تاجیکستان): سیاستمدار و معارف پرور تاجیک در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۴۰ در تاجیکستان در موضوع تاریخ و فرهنگ مردم آسیای مرکزی در روزنامه‌های سمرقند و بخارا مقاله و رساله‌های فراوان نوشته است و یکی از مبارزان سرسخت علیه پان‌ترکستها بود و با همین «جرم» در زمان استالین به شهادت رسید.

- محمدجان شکورف (شکوری سال تولد ۱۹۲۶، تاجیکستان): فرزند قاضی القضاة بخارا، شاعر و متفکر صدرضیاء و از دانشمندان طراز اول تاجیکستان، شکورف در زمینه تاریخ، فرهنگ و ادب فارسی آثار فراوانی تالیف نموده‌اند. دفاع از ارزشهای والای ملی، احیای اصالت زبان، خط و سنن تاجیکها در آسیای مرکزی، از موضوعهای اساسی مورد نظر استاد شکوری و فرزندان



دانشمند ایشان: رستم و شریف شکورف محسوب می‌شود.

- ادش استاد (سال تولد ۱۹۴۷ تاجیکستان):  
فارغ‌التحصیل دانشگاه دولتی تاجیکستان است و سالیان زیادی در روزنامه‌های مرکزی جمهوری مشغول به کار فرهنگی است. داستان و قصه‌های نویسنده مورد استقبال گرم از جانب خوانندگان بوده به چندین زبانها ترجمه و نشر گردیده است. پایداری زبان و فرهنگ فارسی در بخارا و سمرقند و دیگر نقاط میهنش آرمان اصلی اوست.

- تورقل ذهنی (۱۸۹۲ - ۱۹۸۳ تاجیکستان)،  
زبان‌شناس و دانشمند رشته ادبیات فارسی تاجیکی و فلکلور بوده در این زمینه‌ها چند کتاب هم تالیف کرده است. آثار سخنورانی چون ابوعبدالله رودکی و ابوعلی سینا، خاقانی، امیرخسرو دهلوی، از معاصران عینی، لاهوتی و الغزاده را مورد بررسی قرار داده است.

- مسکین میهن‌پرست (۱۹۴۰ - ۱۹۹۱)  
تاجیکستان): دانشگاه دولتی تاجیکستان را در رشته زبان و ادبیات فارسی به پایان برد. تالیفاتش چند در زمینه رسوم و سنتهای مردم بدخشان

دارد. در سال ۱۹۹۱ تحت فشار نیروهای ارتجاعی قرار گرفت و جهان را بدرود گفت.

- دبیر سیاقی (۱۳۲۰، ایران): از دانشمندان معروف کشور محسوب می‌شود و تالیفات ایشان در زمینه مردم‌شناسی به ویژه تحقیق و بررسی واژه تات و تاجیک و دیگر اقوام ایرانی نژاد چین مورد قبول صاحب نظران قرار گرفته است.

- احمد عبدالله (سال تولدش ۱۹۳۶ م. تاجیکستان): ادبیات شناس معروف؛ آثار شاعران کلاسیک فارس و تاجیک چون: ادیب صابر ترمذی، زهیر فاریابی، عنصری و فرخی... را مورد بررسی قرار داده است و در این زمینه کتابی چند تألیف کرده است.

در رابطه به سال و مکان تولد و ذکر آثار فرهنگی سه تن از دانشمندان فرزانه افغانستان: پروفیسور همام و آکادمیسیون عبدالاحمد جاوید و دکتر عبدالغیاث نوبهار که هر سه مقیم اروپا هستند معلوماتی شایسته حال آنها، به دست نیامد که گردآورنده این مجموعه از این عزیزان پوزش می‌طلبد.

و آن که این کتاب را از روی مهر و اخلاص

فرزندى فراهم آورد و در خدمت برادران و خواهرانِ مسلمان همدرد، هم خون و هم زبان خویش قرار داد: میرزا شکورزاده، متولد سال ۱۹۴۹م در شهرستان مسچا، وادی زرافشان، جمهوری تاجیکستان بوده، در سال ۱۹۷۳ رشته زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه دولتی تاجیکستان به پایان برد. به چندی از کشورهای خارجی مسافرت‌های ماموری و فرهنگی داشت و از سال ۱۹۹۲ اینجانب مقیم تهران و کارشناس بخش برونمرزی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران است.

آثارش: «ستاره‌های رخشنده» (۱۹۸۸) «تیغ جانبخش» (۱۹۹۰) «تاجیک، تاجور، تاجدار» (۱۹۹۲) (باکوشش) و مجموعه‌ای از سفر افغانستان و فاجعه‌های خونین تاجیکستان از او در دست چاپ است.



## ماخذی که در نگارش کتاب مورد استفاده قرار گرفته است:

- ۱ - سعید نفیسی «سرزمین پاک نیاکانم» - روزنامه «تاجیکستان سوفیتی»، ۲۰ آوریل سال ۱۹۸۹
- ۲ - صدرالدین عینی «معانی کلمه تاجیک» - مجله «صدای شرق»، شماره ۸ سال ۱۹۸۸، چاپ دوشنبه
- ۳ - عبدالاحمد جاوید «سخنی چند درباره تاجیکها» - ماهنامه «ملیت‌های برادر»، شماره یک کابل ۱۳۶۷
- ۴ - تورقُل ذهنی «کلمه تاجیک در آثار گذشتگان» - مجله «صدای شرق»، شماره ۵ سال ۱۹۸۹
- ۵ - عبدالقیث نوبهار «تاجیکان افغانستان» - هفته‌وار «ادبیات و صنعت»، چاپ دوشنبه، ۶ آوریل سال ۱۹۸۹.
- ۶ - مسکین میهنپرست - «تاجیکان بدخشان» - «تاجیکستان سوفیتی»، ۶ آوریل ۱۹۸۹.
- ۷ - محسن عمرزاده - «سرحد تاجیک زبان تاجیک است» - روزنامه حقیقت ازبکستان، چاپ تاشکند، شماره ۸۱، سپتامبر ۱۹۸۸.

- ۸ - عبدالقادر محی‌الدینوف «مردم شهر و اطراف بخارا تاجیکند یا ازیک؟» - روزنامه «معلمان» چاپ دوشنبه، ۶ مه سال ۱۹۸۹.
- ۹ - ولادیمیر بارتولد، «تاجیکان» - تحقیقات تاریخی - جریانها و رویدادها، چاپ تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۰ - ایرج افشار سیستانی «مقدمه‌ای بر شناخت قوم تاجیک» - مجله «سیمرغ»، شماره ۳، سال ۱۳۷۱، نشر تهران.
- ۱۱ - همام «تاجیکان»، مجله «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، شماره ۱، بهار سال ۱۳۷۱، چاپ تهران.
- ۱۲ - محمد محیط طباطبایی «درباره لفظ تاجیک و تات»، مجله «آینده»، سال دوازدهم، چاپ تهران.
- ۱۳ - سیدمحمد دبیر سیاقی «تات و تاجیک و تازیک» - نامواره دکتر افشار، چاپ تهران، سال ۱۳۷۰.
- ۱۴ - سید محمدعلی سجّادیه «باز هم تات و تاجیک» - مجله «آینده»، سال پانزدهم، چاپ تهران سال، ۱۳۷۰.
- ۱۵ - علی دیوانه قل، هفته‌وار «ادبیات و هنر»، نشر دوشنبه، آوریل سال، ۱۹۹۰.
- ۱۶ - مریم میراحمدی «قوم تاجیک و فرهنگ

تاجیکی در آسیای مرکزی» - فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱، بهار سال، ۱۳۷۲.

۱۷ - احمد عبدالله «صفحات زمین از خون تاجیکان گلگون بود» - روزنامه «مدنیت تاجیکستان» چاپ دوشنبه، ۲۹ ژانویه سال، ۱۹۸۳.

۱۸ - جلال اکرامی «بخارا شریف بود و شریف می ماند» - روزنامه «کمونیست تاجیکستان»، نشر دوشنبه، ۱۷ فوریه سال، ۱۹۹۰.

۱۹ - عباس علی آف «دفاع از حقیقت» - کتاب «درس خویشتن شناسی»، انتشارات «عرفان» چاپ دوشنبه، سال ۱۹۹۰.

۲۰ - محمدجان شکوری (شکوروف) «تقسیمی که با زور تبر صورت گرفته است» - «مجله صدای شرق»، چاپ دوشنبه، شماره ۱۰ سال، ۱۹۹۰.

۲۱ - ادش استند «خطابه به تاجیکان سمرقند و بخارا» - هفته نامه «آموزگار»، چاپ دوشنبه، ماه جولای سال، ۱۹۹۰ (این خطابه با کمی تغییرات به عنوان «در سمرقند چه کپ؟» منتشر گردیده بود (م.ش).

۲۲ - علی اکبر ولایتی «نگاهی دوباره به تاریخ آسیای مرکزی» - فصلنامه «مطالعات آسیای

- مرکزی و قفقاز»، شماره اول، تابستان ۱۳۷۱.
- ۲۳ - رستم شکوروف، تاجیکان در خرابزار بزرگی - «مجله فرهنگ»، چاپ دوشنبه، شماره ۴، سال ۱۹۹۲.
- ۲۴ - مهدی سیدی، نیمی ز ترکستان، نیمی ز فرغانه، کتابستان مشهد، ج اول، ۱۳۷۱.
- ۲۵ - دکتر پاشینو، سفرنامه ترکستان، ترجمه مادروس داود خانف، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۲.
- ۲۶ - عبدالقادرخان آقه باش قاجاز، «اویماق مغول»، سال نشر: ۱۳۰۶ (۱۹۱۰ م) چاپ امرتسر - هند.
- ۲۷ - امیرسید عالم خان، تاریخ حزن الملل بخارا، با کوشش و اهتمام محمد اکبر عشیق کابلی، نشر پیشاور، ۱۹۹۰ م؛ «خاطرات امیرعالم خان» انتشارات «ادیب» دوشنبه ۱۹۹۲، با کوشش استاد احرار مختارزاده.